

اوغوزها

(ترکمن‌ها)

نوشتۀ
پروفسور فاروق سومر

آنادردی عنصری

اوغوزها (ترکمنها)

نوشتۀ

پروفسور فاروق سومر

ترجمۀ

آنادر دی عنصری

گنبد قابوس ۱۳۸۰

Sumer, Faruk

سومر، فاروق

اوغوزها (ترکمن‌ها) نوشته فاروق سومر، ترجمه آنادردی عنصری،
تهران: حاجی‌طلایی، ۱۳۸۰.
پنج، ۳۴۵، (۶) ص. مصور.

ISBN 964-6160-12-3

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
عنوان اصلی: Oguzlar (Turkmenler).

کتابنامه: ص. ۳۱۴-۳۲۰، همچنین به صورت زیر نویس.

۱. ترکمنان، ۲. ترکان -- تاریخ، الف، عنصری.

آنادردی، ۱۳۳۰ - مترجم، ب، عنوان.

۹۵۸ / ۰۰۴۹۴۳۶۴

۹ س ۴ / ۵ / DK۵۵

۱۳۸۰

م ۸۰-۹۸۰۷

کتابخانه ملی ایران

نام کتاب: (اوغوزها) ترکمن‌ها

مؤلف: پروفسور فاروق سومر

مترجم: آنادردی عنصری

ناشر: انتشارات حاج طلایی

تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه

نام چاپخانه: نیل

نوبت چاپ: اول ۱۳۸۰

قیمت: ۲۲۰۰ تومان

شابک: ۹۶۴-۶۱۶۰-۱۲-۳

ISBN 964-6160-12-3

اؤستاد قىلام آتام اوچين
هۇدۇرلىنار

فهرست مطالب

مقدمة استاد دكتور جواد هيئت.....	هفت
سخن مترجم.....	يازده
مقدمة مؤلف.....	۱
الف: قديمى ترين اطلاعات مربوط به اوغوز.....	۵
۱- منشاء نام اوغوز.....	۵
۲- توقوز اوغوزها در دوره حكومت گوك تركها.....	۷
۳- توقوز اوغوزها (دوقوز) در دوره اويغورها.....	۴۰
ب. اوغوزهاى سيحون.....	۴۸
۱- سرزمينهاى اوغوزها.....	۷۱
۲- شيوه زندگى اوغوزها.....	۷۸
۳- زندگى اقتصادى.....	۸۷
۴- اعتقادات دينى.....	۸۹
۵- آداب و رسوم ديگر.....	۹۲
۶- اسلام آوردن اوغوزها.....	۹۵
۷- دولت يابغوى اوغوز.....	۹۹
۸- پايان حكومت اوغوز.....	۱۰۶
۹- اوزها.....	۱۱۱

- پ. تأسیس دولت سلجوقی ۱۱۳
- آمدن سلجوقیان به خراسان ۱۲۸
- چ. اوغوزها (ترکمن‌ها) در عصر سلجوقی ۱۴۹
- ۱- ماوراءالنهر ۱۷۱
- ۲- مانگیشلاق ۱۷۶
- ۳- بالخان (بالکان) ۱۷۸
- ۴- خراسان ۱۷۸
- ۵- کرمان ۱۹۱
- ۶- فارس و خوزستان ۱۹۵
- ۷- کردستان ۱۹۶
- ۸- آذربایجان و اَرّان ۱۹۸
- ۹- عراق و الجزایر ۲۰۲
- ۱۰- سوریه ۲۰۳
- ۱۱- آناتولی ۲۰۵
- ۱۲- ترکمن‌های مصر و آفریقای شمالی و یمن ۲۰۹
- د: ترکمن‌ها بعد از هجوم مغول ۲۱۰
- ۱- ترکمن‌های ماوراء خزر ۲۱۱
- ۲- ایران ۲۱۶
- ۳- آناتولی در دوره مغول و بعد از آن ۲۳۲
- ۴- ترکمن‌های حلب ۲۵۶
- ۵- چوکور اووا ۲۵۸
- ۶- طرابلس-شام ۲۵۹
- ۷- بوز اولوس ۲۵۹
- ۸- ینی ایل ۲۵۹

- ۹- ترکهای اولو یوروک ۲۶۰
- ۱۰- بوز اوق ۲۶۱
- ۱۱- آت چکن ها و قبایل همسایه آنها ۲۶۱
- ۱۲- ایچ ایل ۲۶۳
- ۱۳- منتشه ۲۶۵
- ۱۴- قره مانلو ۲۶۵
- ۱۵- آیدین ۲۶۵
- ۱۶- کوتاهی ۲۶۵
- ۱۷- آنکارا ۲۶۶

تشکیلات قبیله ای ترکمن های ماوراء خزر و لیست های مربوط به آن ۲۸۹

- فهرست مقالات ۳۱۴
- فهرست کتب ۳۱۵
- فهرست اعلام ۳۲۱

مقدمه

به قلم استاد دکتر جواد هیشت
مدیر مسئول نشریه «وارلیق»

اوغوزها که در منابع اسلامی «غز» نامیده شده و از قرن یازدهم میلادی با نام ترکمن معروف شده‌اند اجداد ترک‌زبانان ایران، آذربایجان، ترکیه، عراق و ترکمنستان را تشکیل می‌دهند.

خاندانهای سلاجقه و عثمانی نیز اوغوز بوده‌اند. با این ترتیب اوغوزها یکی از اقوام ترک می‌باشند که در تاریخ جهان بخصوص در عالم اسلامی نقش مهمی را ایفا نموده‌اند. من در سال ۱۳۶۲ بعد از مطالعه چاپ دوم کتاب اوغوزها (ترکمن‌ها) تألیف مرحوم پروفسور فاروق سومر و بررسی چند اثر درباره ترکان، پنج مقاله درباره اوغوزها در مجله «وارلیق» انتشار دادم.^(۱)

کتاب حاضر ترجمه فارسی چاپ پنجم اوغوزهاست (Oguzlar - Türkmenler) که در سال ۱۹۹۹ یعنی چهار سال بعد از وفات پروفسور فاروق سومر از طرف مؤسسه تحقیقات دنیای ترک چاپ و منتشر شده است. مطالب چاپ اخیر مفصل‌تر از چاپهای قبلی است بعلاوه مسائل جدیدی هم در آن مطرح شده که در چاپهای نخستین نبوده است.

درباره ترکان به ویژه اوغوزها در منابع قدیم عربی، فارسی و ترکی اطلاعات

۱- مجله وارلیق، شماره‌های آذر، دی، بهمن، اسفند ۱۳۶۲ و فروردین، اردیبهشت، خرداد، تیر، مرداد، شهریور ۱۳۶۳، تهران.

گسترده و جالبی موجود است که مورد استفاده مؤلفین خارجی هم در تألیف تاریخ ترکان و اوغوزها در قرن بیستم قرار گرفته است. در کشور ما به ویژه در دوران سلسله پهلوی اثر قابل ذکری درباره ترکان نوشته نشده و هر آنچه در مدرسه و خارج از آن گفته و یا نوشته شده جز مثنوی سخنان مغرضانه نبوده و بیش از تاریخ به فحش و ناسزاگویی شبیه بوده است.

بعد از انقلاب اسلامی به نظر می‌رسد مقالات پنجگانه اینجانب نوشته‌هایی بوده باشد که تاریخ مختصر ترکان اوغوز را بطور واقع‌بینانه و بی‌طرف مورد بررسی قرار داده است. در سالهای اخیر آثار جالب و باارزشی درباره ترکان ایران از طرف مؤلفین ایرانی برشته تحریر در آمده و مورد استقبال خوانندگان قرار گرفته است.

کتاب حاضر یکی از بهترین منابع و شاید بهترین و جامع‌ترین منبع درباره ترکان اوغوز می‌باشد. مرحوم فاروق سومر که از سی و پنج سال قبل با من سابقه آشنایی و دوستی داشت بیشتر عمر خود را وقف بررسی و تحقیق درباره تاریخ ترکان به ویژه اوغوزها کرده و آثار گرانبغایی از خود به یادگار گذاشته است. کتاب اوغوزها به منزله شاهکار آثار اوست.

کتاب اوغوزهای فاروق سومر شامل سه بخش عمده: ۱- تاریخ اوغوزها، ۲- تشکیلات قبیله‌ای ۳- داستانها و ضmann است.

متن فارسی کتاب شامل بخش اول کتاب تحت عنوان «تاریخ اوغوزها» است که مفصل‌ترین و مهم‌ترین بخش آن را تشکیل می‌دهد.

در این بخش قدیمی‌ترین اطلاعات مربوط به اوغوزها یعنی اوغوزهای دوران امپراطوری گوک‌تورک و اویغورها و منشأ نام اوغوز و همچنین اوغوزهای حوزه سیحون، تأسیس دولت سلجوقی و آمدن ترکان اوغوز به ایران و آسیای صغیر شرح داده شده و درباره اوغوزها (ترکمن‌ها) در عصر سلجوقی در ماوراءالنهر و مانقیشلاق، خراسان، کرمان، فارس، خوزستان، کردستان و آذربایجان و عراق و سوریه و آناتولی اطلاعات جامعی داده شده است. همچنین درباره شیوه زندگی، اعتقادات دینی، آداب و

رسوم و اسلام آوردن آنها توضیحات کافی داده شده است.
 در آخر کتاب، تشکیلات قبیله‌ای ترکمن‌های ماوراءالنهر خزر و لیستهای مربوط به
 آن نقل شده است.
 ترجمه کتاب قبل از هر چیز با متن ترکی آن مطابقت کامل دارد. بعلاوه بسیار ساده و
 قابل فهم است که حاکی از علاقه وافر مترجم به محتوای کتاب و تسلط کامل وی را به
 زبان استانبولی نشان می‌دهد.
 ترجمه فارسی این کتاب یکی از کارهای مفید فرهنگی است که خوانندگان ایرانی را با
 تاریخ کشور ما و همسایگانمان آشنا می‌کند و هویت قومی و فرهنگی ترک‌زبانان ایران
 را آشکار می‌سازد و در عین حال به فرهنگ زبان فارسی غنا می‌بخشد و جای خالی
 تاریخ‌شناسی را در زبان فارسی پر می‌نماید.
 در خاتمه ضمن تشکر از مترجم محترم آقای آنادردی عنصری، خواندن کتاب
 اوغوزها را به هم میهنان عزیز توصیه می‌نمایم.

تهران - دکتر جواد هیئت

۱۳۸۰/۹/۱۳

سخن مترجم

کتاب اوغوزها (ترکمن‌ها) اثری است از مرحوم پروفسور فاروق سومر استاد تاریخ دانشگاه استانبول که یکی از برجسته‌ترین پژوهشگران تاریخ و فرهنگ ترک به شمار می‌رود. وی در سال ۱۹۲۴م. در قونیه تولد یافت و پس از گذراندن دوره‌های ابتدایی و متوسطه، تحصیلات عالی خود را در دانشکده ادبیات دانشگاه استانبول دنبال کرد و در سال ۱۹۴۸م. از این دانشگاه فارغ‌التحصیل شد و در سال ۱۹۵۰م. به اخذ درجه دکتری تاریخ از دانشگاه آنکارا توفیق یافت. وی سپس به استخدام این دانشگاه درآمد و در بخش تاریخ آن تدریس «تاریخ قرون وسطی» را بر عهده گرفت. در سال ۱۹۶۳م. به مقام استادی دانشکده ادبیات دانشگاه آنکارا نایل شد و در طی این مدت در بخش تاریخ قرون وسطی به پژوهش در تاریخ تمدن ترکان در دوره اسلامی پرداخت، از سال ۱۹۷۱م. به سمت ریاست «گروه تاریخ قرون وسطی» در دانشکده ادبیات دانشگاه آنکارا منصوب و تا سال ۱۹۸۲م. که بازنشسته گردید در این سمت اشتغال داشت. استاد در مدتی که به تدریس می‌پرداخت هیچگاه از مطالعه و تحقیق در تاریخ ترک به ویژه دوران اسلامی آن باز نماند. نتیجه این فعالیت، انتشار بیش از هفتاد مقاله و کتاب است که از آن جمله‌اند: اوغوزها (ترکمن‌ها)، نبرد ملازگرد، قراقویونلوها، مغولان آناتولی، قرامان‌ها، ترکان عراق، سوریه، آناتولی، ترک شدن آناتولی، نقش ترکان آناتولی در تشکیل و توسعه دولت صفوی و مانند آن. از آثار فوق تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد دو کتاب قراقویونلوها و نقش ترکان آناتولی در تشکیل و توسعه دولت صفوی به فارسی ترجمه و منتشر شده است. استاد بعد از عمری تدریس، تحقیق و تألیف در سال ۱۹۹۵م. درگذشت.

کتاب حاضر در واقع ثمره سالیان دراز تحقیق، پژوهش و مطالعه استاد در زمینه تاریخ اوغوزها (ترکمن‌ها) است که استاد با پشتکاری مثال‌زدنی و عشقی عمیق نسبت به تهیه و تنظیم آن اقدام نموده است و بحق می‌توان ادعا کرد که شاهکار دکتر فاروق سومر بوده و به عنوان یک اثر مرجع در کرسی‌های ترک‌شناسی دانشگاه‌های برخی کشورها تدریس شده و مورد مراجعه محققین و پژوهشگران و علاقمندان تاریخ ترک-اوغوز می‌باشد.

متن اصلی کتاب اوغوزها (ترکمن‌ها) شامل سه بخش: ۱- تاریخ اوغوزها ۲- تشکیلات قبیله‌ای ۳- داستان‌ها و ضمائ است. متنی که اکنون در دست دارید ترجمه فارسی بخش اول یعنی تاریخ اوغوزها است که مفصل‌ترین و جامع‌ترین بخش کتاب را نیز تشکیل می‌دهد. ترجمه متن از چاپ سال ۱۹۹۹م. (چاپ پنجم) کتاب صورت گرفته است. کتاب با ارائه قدیمی‌ترین اطلاعات راجع به تاریخ اوغوزها شروع شده و ضمن بهره‌گیری از سنگ‌نوشته‌های اورخون و تحقیقات صورت گرفته در این زمینه می‌کوشد زوایای تاریک تاریخ اوغوزها را در ارتباط با امپراطوری گوک ترک‌ها و چگونگی رخدادهای متقابل این دو توضیح دهد. در ادامه بطور مشخص در خصوص اوغوزهای سیحون و ارتباط آنها با اوغوزهای قرن دهم میلادی و سپس ترکمن‌ها توضیح می‌دهد و مطلب را با تشکیل امپراطوری سلجوقی توسط اوغوزها (ترکمن‌ها) و پیشروی آنها به غرب به سوی عراق عرب، آذربایجان و آسیای صغیر و تشکیل دولت‌های محلی سلجوقی در نقاط مختلف جغرافیای ذکر شده ادامه می‌دهد.

فصول پایانی کتاب حاوی اطلاعات بسیار مفید و تازه‌ای در خصوص حضور ترکمن‌ها در سایر کشورها از جمله الجزایر، مصر، سوریه، یمن و هند است. نکته بسیار مهم که به لحاظ علمی اثر را بسیار ارزشمند می‌کند احاطه کامل استاد به آثار و منابع متنوعی است که حاوی جنبه‌های مختلف تاریخ ترک-اوغوز می‌باشند. تنها یک ذهن خلاق و جستجوگر که از عشقی عمیقی به تاریخ ترک نشأت می‌گیرد می‌تواند این چنین کار تحقیقی سترگی را به انجام برساند.

به نظر می‌رسد نوع نگاه استاد به تاریخ قوم اوغوز (ترکمن) دارای دو مختصه است:

الف- روحیه استقلال‌طلبی اوغوز ب- روحیه حکومت‌مدار اوغوز.

قوم اوغوز بطور اخص بر محور قومیت‌گرایی ترکی در هزاره اول میلادی تحت حاکمیت امپراطوری گوک‌ترک شرقی و سپس گوک‌ترک غربی مستمراً در اتحاد با سایر اقوام ترک زیر سلطه گوک‌ترک و بعضاً به تنهایی به منظور کسب استقلال و تشکیل حکومت اقدام به شورش می‌کند. بارها توسط ترکان شرقی و غربی سرکوب و منهزم و محهور می‌شود اما در طول قرون همواره روحیه استقلال‌طلبی و حکومت‌مداری خود را حفظ کرده و این ایده را به صورت آرمانی ملی سینه به سینه نسل‌های بعد منتقل می‌کند. تا اینکه اواخر قرن هشتم میلادی در قالب اون‌اوق‌ها، تورگیش‌ها و سپس اوغوز‌های سیحون به تشکیل حکومت نائل می‌آید. اواخر قرن دهم یعنی سال‌های پایانی هزاره اول میلادی حکومت یابغوی اوغوز منقرض می‌شود، اما ایده حکومت‌مداری نزد قوم اوغوز هرگز نمی‌میرد و پس از سالها رکود در ابتدای هزاره دوم میلادی این ایده به صورت آرمانی ملی توسط خاندان سلجوقی به واقعیت پیوسته و اوغوز‌ها (ترکمن‌ها) در قالب خاندان سلجوقی اولین حکومت پس از اسلام را تشکیل می‌دهند. تشکیل امپراطوری سلجوقی مقدمه شکل‌گیری بسیاری از حکومت‌های منطقه‌ای در اقصی نقاط ایران، عراق عرب و آسیای صغیر می‌شود که در عین اعتلای فرهنگ، هنر و علم در جهان اسلام باعث رشد و توسعه فرهنگ و ادبیات قوم اوغوز نیز می‌شود. این حقیقتی انکارناپذیر است که تشکیل امپراطوری سلجوقی توسط اوغوز‌های ترکمن اعتلای دنیای اسلام را به دنبال داشت. با تدبیر سلاطین سلجوقی بود که مرزهای جغرافیای اسلام، دانش اسلامی، معماری و هنر اسلامی، منطق و فلسفه اسلامی به اعلا درجه اعتلا نائل آمد.

تعیین روحیه استقلال‌طلبی نزد قوم اوغوز (ترکمن) را به صورت تلاش آن در محافظه و مدافعه از «منِ ملی» خود در مقابله با اقوام مهاجم می‌بینیم. به گواهی تاریخ این مختصه حراست از «منِ ملی» در روح جمعی اوغوز (ترکمن) به مرور نهادینه شده و در طول تاریخ به عنوان مختصه محوری این قوم در حفظ و حراست و سلامت ملی، آن را

یاری می‌کند. استاد نشان می‌دهد در طول قرون متمادی در تاریخ ترک اقوام بسیاری مدتی در صحنه تاریخ ظاهر شده و سپس ناپدید می‌شوند. ادیزها، تورگیش‌ها، قارلوق‌ها، چگیل‌ها، یغماها و... همه می‌آیند و می‌روند. برخی از این اقوام نیز در امتزاج با اقوام دیگر (مغول یا ترک) اقوام جدیدی به وجود می‌آورند، اما قوم اوغوز با جسمیت بخشیدن به آن حس ملی، از موجودیت خود در امپراطوری گوک ترک، هجوم مغول، هجوم ازبکان و قالموق‌ها حراست کرده و خود را حفظ می‌کند و در طول تاریخ، حیات ملی خود را تداوم بخشیده با آفرینش محصولات فرهنگی-مردمی خود مطابق با آن حس ملی جنبه‌های ادبی، هنری و انسانی خود را غنا می‌بخشد. فرایندی که به شهادت تاریخ هرگز قطع نشده و مستمراً ادامه داشته است.

کوتاه سخن آنکه صرف‌نظر از نکات محوری فوق، کتاب حاوی دهها جنبه علمی دیگر می‌باشد که می‌تواند به انتظارات و سئوالات مردم عادی که دنبال شناخت هویت تاریخی ملی خود هستند پاسخ مناسب ارائه کند. همین طور سایر گروه‌های اجتماعی از قبیل پژوهشگران علوم اجتماعی، قومی، هنری و... می‌توانند از اقیانوس آفریده استاد فاروق سومر گوهر دلخواه خود را صید کنند. روحش قرین رحمت ایزدی باد!

آنادر دی عنصری

گنبدکاوس آذرماه ۱۳۸۰

مقدمه مؤلف

برای من سعادت بزرگی است که چاپ چهارم «اوغوزها» را به خوانندگان تقدیم کنم. شکی نیست این چاپ در گستره‌ای وسیع‌تر و توسط گروه خوانندگان بیشتری مطالعه خواهد شد. زیرا که اوغوزها همان طور که اجداد ترکهای ترکیه هستند به همان نسبت اجداد مردم جمهوری‌های تازه استقلال یافته ترک‌نشین آذربایجان و ترکمنستان نیز محسوب می‌شوند.

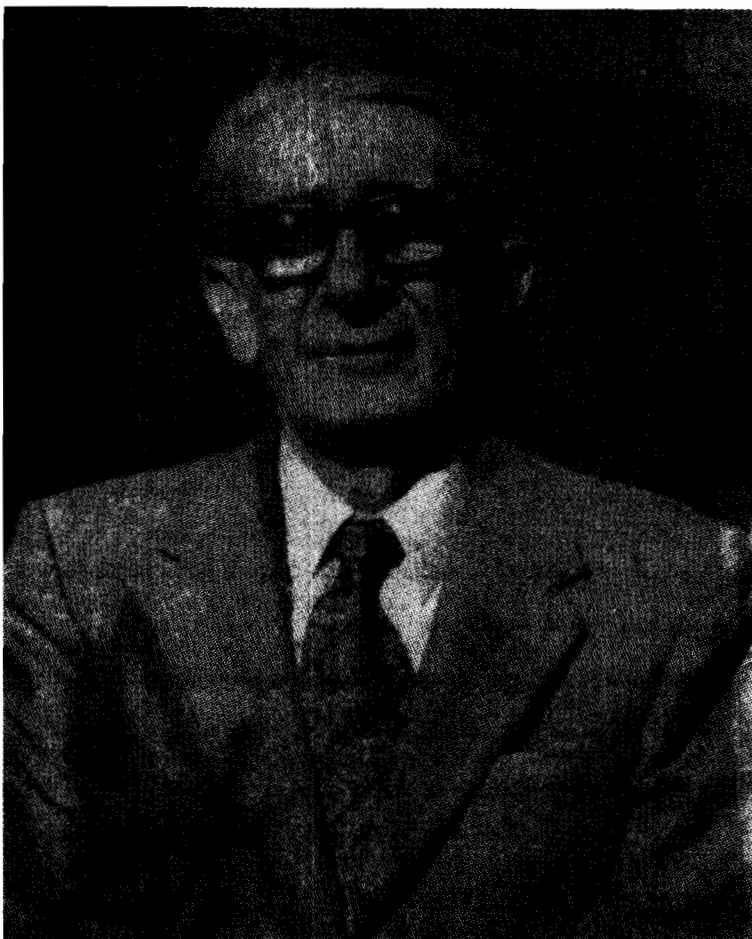
حتی قابل پیش بینی است که این کتاب در میان دیگر شاخه‌های شجره نژاد ترک مثل ازبک، قزاق و قرغیزها نیز به ویژه توسط دانشمندان و روشنفکران آنها مورد استقبال قرار گیرد. زیرا در کتاب در خصوص سایر اقوام ترک نیز به طور مبسوط سخن رفته است. از این اقوام مشهورترین آنها اجداد مردم جمهوری‌های ذکر شده هستند. در چاپ فعلی «اوغوزها» نیز اضافاتی اعمال شد. در این خصوص قسمت اول بخش اول یعنی مبحث «قدیمی‌ترین اطلاعات مربوط به اوغوزها» مجدداً و در حوزه‌ای گسترده باز نویسی شد.

پیش از اتمام سخن لازم می‌دانم از رئیس «موسسه تحقیقات جهان ترک» پرفسور دکتر توران یازغان سپاسگزاری کنم. توران یازغان عزیز که خود را وقف توسعه و گسترش تحقیقات ترک شناسی کرده است در جهت چاپ آبرومندانه «اوغوزها» از هیچ گونه کوششی فروگذار نکردند.

به همین خاطر از دوست عزیزم صمیمانه سپاسگزار هستم.

مه ۱۹۹۲

فاروق سومر



Prof. Dr. Faruk SÜMER
(1924-1995)



بخش اول

تاریخ اوغوزها

الف: قدیمی‌ترین اطلاعات مربوط به اوغوزها

۱- منشأ نام اوغوز

در خصوص معنای نام اوغوز در منابع کهن اطلاعاتی ارائه نمی‌شود. مولفین کهن در خصوص مفهوم کلمه ترکمن بررسی‌هایی را انجام داده‌اند، اما در باب نام اوغوز تحقیقی صورت نگرفته است.

در داستان اوغوز خاقان که به زبان اویغوری و در دوره سلطنت قازان خان ایلخانی (۱۳۰۴ - ۱۲۹۴) و نیز در دوره سلطنت جانشین وی اولجایتو (۱۳۱۶ - ۱۳۰۴) تألیف شده است،^(۱) کلمه آغیز که به معنی شیر اول است به شکل اوغوز ثبت شده است.^(۲) حتی برخی صاحب نظران به استناد تعریف فوق معتقد بودند که ریشه نام اوغوز از این واژه است.^(۳) منتها در کتاب دیوان لغات الترك که حدوداً سه قرن قبل از کتاب اوغوز خاقان نگاشته شده است، مفهوم شیر اول با واژه‌های آغوج Aḡuj و آغوز Aḡuz نشان داده می‌شود.^(۴) چنانچه واژه آغوز (آغیز = شیر اول) در گویش اویغوری به شکل اوغوز Oguz تلفظ می‌شد مطمئناً کاشغری در کتاب خود آن را قید می‌کرد. این در حالی است که در گویش اویغوری نیز مفهوم شیراول به شکل «آغیز» تلفظ می‌شود.^(۵) به این سبب است که احتمال داده می‌شود در اثر یک خطای املایی واژه اوغوز به معنی شیراول به این شکل ثبت شده باشد. اگر به فرم اسلامی شده متن اویغوری داستان اوغوز که در دوره

۱- در خصوص نگارش این داستان در برابر ایلخانان مغول ایران ر.ک به: کتاب آثاری با ماهیت داستانی مربوط به اوغوزان تألیف: ف. سومر مجله دانشکده زبان و تاریخ جغرافیا. آنکارا ۱۹۵۹ سال ۱۷ ش. ۴ - ۳. ص ۳۸۸-۳۸۹.

۲- داستان اوغوزخاقان. به کوشش. و. بانگ - ج. ر. رحمتی از انتشارات دانشگاه استانبول. دانشکده ادبیات استانبول ۱۹۳۶ - ص ۱۰.

۳- پ - پلیوت. تونگ پائو. ۱۹۳۰ - سال ۲۷ - ص ۲۵۶. با اینحال بعدها پلیوت با قبول اینکه این موردی ساختگی است از این نظریه خود منصرف می‌شود.

۴- به کوشش ک. ریفات. استانبول. ۱۳۳۳. ج ۱. ص ۵۵ / ۱۳۰.

ترجمه ترکی توسط ب. آنالای. ت. د. ک. استانبول ۱۹۳۹ ج ۱ - ص ۵۵ / ۱۴۶

۵- آ. جعفر اوغلو. فرهنگ لغت اویغوری. ت. د. ک. آنکارا. ۱۹۶۸. ص ۷.

- گ. کلاسون. فرهنگ لغت فقه اللغوی زبان ترکی قبل از قرن سیزدهم. اوکسفورد / ۱۹۷۲ / ص ۹۸.

فرمانروایی اولجاتیو نوشته شده است توجه کنیم، اوغوزخان درست یک سال بعد از ولادت سخن گفتن را آغاز کرده و می‌گوید «به مناسبت زاده شدنم در قصر، مرا اوغوز نام گذارید.»^(۱) این مسئله که بین ولادت وی در قصر و نامگذاری به نام اوغوز چه رابطه‌ای می‌توانسته باشد مبهم و دور از فهم است.

برخی مؤلفین معاصر نیز در خصوص تبیین نام اوغوز تحقیقاتی را انجام داده‌اند. ج. مارکوارت J. Marquart عقیده دارد که کلمه اوغوز از دو بخش «اوق + اوز» ترکیب شده است. به عقیده وی «اوق» به معنی تیر و اوز به معنی انسان، فرد، شخص بوده و ترکیب اوغوز به معنی تیرانداز است نظریه مارکوارت از جانب صاحب نظران پذیرفته نشده است. زیرا در زبان ترکی کلمه‌ای به شکل «اوز» به معنی انسان نیامده است.

د. سینور D. Sinor اوغوز را با کلمه «اؤکوز» به معنی ورزا مرادف می‌گیرد. منتها این کلمه با اینکه با اشکال «اوقوس» Okus و یا «اؤکس» Ökes ریشه تخاری دارد با این حال در زبان ترکی به شکل اؤکوز تا زمان حاضر حفظ شده و مورد استفاده قرار می‌گیرد.

ل. بازین L. Bazin که با استناد به دلایل قوی گرامری به مقابله با نظریه سینور برخاسته معتقد است که اوغوز به معنی گوساله نر است. نظریه ل. بازین را نیز نمی‌توان قبول کرد زیرا در ترکی ترکیه و در سایر لهجه‌های ترکی کلمه‌ای به شکل اوغوز که معنای گوساله نر دو ساله را برساند وجود ندارد.

ج. هامیلتون Hamilton. J. معتقد است اوغوز از کلمه «اؤغوش» مشتق شده است. کلمه اؤغوش در سنگ نبشته‌های گوک ترک بعضاً به همراه کلمه اؤغوز در یک جمله به کار برده شده و به وضوح معنی خویشاوندان و خانواده را مستفاد می‌کند.

نظریه دیگر در ارتباط با ریشه کلمه اوغوز از جانب صاحب نظر مجاری ج. نمث Nemeth. ز ارائه شده است به نظر ایشان کلمه اوغوز از ترکیب اوق + ز تشکیل شده

۱- آناری با ماهیت داستانی مربوط به اوغوزها. ص ۳۶۱. حاشیه ۶.

است. اوق به معنی قبیله و ز نیز پسوند جمع است. منتقدین به این نظریه با این استدلال که واج ق. K چنانچه با پسوندی که با مصوت شروع شده باشد جمع شود به واج «غ/ق» تغییر شکل نمی‌دهد سعی در رد نظریه نمت را داشته‌اند. در عین حال از میان کلیه نقطه نظرات، دیدگاهی که به حقیقت نزدیک‌تر است به نظر، دیدگاه نمت است. زیرا واج «ق/K» در ترکیب Ok + uz (اوق + اوز) به مرور زمان و در اثر کثرت استعمال می‌تواند به واج «غ/ق» تبدیل شود.^(۱)

۲- توقوز (دوقوز) اوغوزها در دوره حکومت گوک ترک‌ها

پیش از وارد شدن در موضوع مورد بحث لازم است اطلاعات مختصری در خصوص قبایل این دوره ارائه شود. در سنگ نبشته‌های اورخون واژه بودون Budun (قوم) برای رساندن مفهوم کلیه اجتماعات سیاسی قومی بومی-غیر بومی و کوچ نشین و غیر کوچ نشین به کار می‌رود. قوم توروک (توروک بودون). قوم ادیز، قوم اؤن اوق، قوم تابغاچ (چین). قوم سوغداق (قوم سُغد). کاشغری ترجمه عربی کلمه بودون را قوم ثبت کرده است.^(۲) محققین اروپایی نیز بودون را مردم ترجمه کرده‌اند. بودون‌ها (قوم‌ها) به لحاظ قومی و سیاسی، اجتماعاتی متمایز از یکدیگر هستند. هر بودون دارای یک سرزمین مقدس و یک حکمران رهبری‌کننده بوده است. بودون‌های کوچ نشین از دو و یا چند قبیله تشکیل می‌شدند. اینکه یک «بودون» از چند قبیله تشکیل می‌شد با شماره مشخص می‌گردید. دو «ادیز» (یعنی قوم ادیز مرکب از دو قبیله). اوچ قورلق (یعنی قوم قارلوق مرکب از سه قبیله) و به همین ترتیب توقوز اوغوز، اون اوغوز.

۱- می‌دانیم که در ترکی امروزی چنانچه پسوند اسم جمع چوک Çok با اوز جمع شود ترکیب چوغوز çoğuz حاصل می‌شود. شکل یوقوز (یوق + اوز) نیز در غالب محال آنا طولی به صورت یوغوز گفته می‌شود. نام قومی قرغیز نیز عموماً به صورت قرغیز تلفظ می‌شود. به این ترتیب معنی اوغوز نیز، اوق‌ها یعنی قبیله‌ها خواهد بود. و این به نظر ما نظریه درستی است. زیرا که می‌دانیم در میان گوک ترک‌های غربی کلمه اوق به معنی قبیله و طایفه استفاده می‌شده است. نیز می‌دانیم که نام همسر اول هلاکوخان توغوز خاتون به دفعات به شکل توقوز خاتون نوشته شده است.

۲- ج ۱ - ص ۱۳۷ - ۲۰۲، ۳۶۶.

غالب قوم‌های کوچ نشین تابع گوک ترک‌ها بودند. اقوام تابع همه ساله به خاقان‌ها خراج پرداخت می‌کردند. این خراج‌ها احتمالاً به صورت گله‌های اسب و رمه‌های گوسفند پرداخت می‌شد.^(۱) مشاهده می‌شود که خاقان‌ها پس از غلبه بر اقوام دشمن، خاک آنها را به کشور خود ملحق نمی‌کردند. بالعکس با این استدلال که خاک قوم رقیب بی صاحب نماند اوضاع قوم شکست خورده را انتظام داده، فرماندهی از خود منصوب کرده و سرزمین متصرفی را مسترد می‌کردند.^(۲) در سنگ نبشته‌ها به غیر از گوک ترک‌ها حکمرانان چهار قوم دیگر نیز عنوان خاقان را داشته‌اند. تابغاچ خاقان، توبوت خاقان (تبت) تورگیش خاقان و قرغیز خاقان.

تعدادی از فرماندهان دیگر اقوام (بودون) نیز عنوان ایل تبر il. teber را داشته‌اند. می‌دانیم که فرمانده بایبرکو bayirku نیز عنوان uluğ irkin اولوغ ایرکین را داشته است. اقوامی نیز با نام‌های تولیس tölis (تؤلش ؟) و تاردوش tarduş وجود داشته‌اند.

اقوام اخیر دقیقاً وابسته به خاقان نشین بوده و توسط شاهزادگان و یا صاحب منصبان وابسته به خاندان سلطنتی با عناوین یابغو yabğu و شاد Şad اداره می‌شدند. بعدها همین تشکیلات در دوره حکومت اویغورها نیز به عینه حفظ شد. واژه بودون عموماً برای نامیدن یک اجتماع قومی با کلیه زیر مجموعه آن به کار برده می‌شد. چنانچه در سخن منظور عموم مردم باشد عبارت «قارا قاماغ بودون» (عامه مردم) به کار برده می‌شود. «توروک قارا قاماغ بودون آنچا تیمیش». برای مفهوم عامه مردم عبارت «قارا بودون» نیز به کار می‌رفت. بعضاً واژه بودون تنها مفهوم «مردم» را افاده می‌کرد.

«توروک بگلر، بودون بونی اشیدینگ، توقوز اوغوز بگلری، بودون بوساییمین ادگوتی اشید قاتیغدی تینلا». واژه بُود (= بوی boy) نیز در سنگ نبشته‌ها ذکر می‌شود. منتها این واژه برای اجتماع قومی خاصی به کار برده نشده بلکه در یک مفهوم عام

۱ - «یگریمی یاشیما باسمل ایدوک قوت اوغوشوم بودون ارئی. آرقیش ایدماز نه یین سوله دیم».

۲ - «گورگمن بیر سوب ایدی سیز قالمازون یئیین آز قیر قیز بودونونگ اینیپ یاراتیپ کلیتمیز».

استفاده می‌شود.^(۱)

دیگر واژه استفاده شده در سنگ نبشته‌ها کلمه «تات» TaT است.

«تاش توقیتدیم گونگول تک سابیمین اورتورتوم اون اوق اوغلونگا، تاتی تگی بونی کورو بیلینگ»^(۲) ترجمه «دستور دادم سنگ را صیقل دادند و سخن ضمیرم را بر آن حک کردند. به فرزند اون اوق و دیگر بیگانگان تابانید.» کلمه تات در این متن به نظر می‌رسد در معنی غریبه‌ای که به زبان ترکی آشنایی ندارد استعمال شده است. در قرن یازدهم نه فقط به ایرانیان آسیای مرکزی بل به اوغورها نیز تات اطلاق می‌شد. دلیل اطلاق تات به اوغورها به عقیده ما در ارتباط با شیوه زندگی یکجا نشینی آنها باید باشد. بدلیل اسکان در شهرها و روستاها به آنها لفظ تات اطلاق شده است. به نظر نمی‌رسد که تمایز اعتقادات دینی در اطلاق این عنوان نقش داشته باشد. همچنانکه در دوره صفویان ترکهای ساکن در ایران فارس‌ها را تات می‌نامیدند. ترکهای مملوک مصر نیز به کشاورزان مصری همین عنوان را اطلاق کرده بودند.

در میان شرکت کنندگان در مراسم خاکسپاری کؤل تگین Köl Tigin نمایندگانی از سغد و بخارا حضور داشتند.

«قوریباکون باتسیق داقی سغد ب. ر. چ. ک. ر. بوقاراق اولوس بودوندا انینگ سنگون اوغول تارقان کلتی» = ترجمه، از ناحیه غربی، سغد ب. ر. چ. ک. ر و از طرف مردم شهرنشین بخارا انینگ سنگون به همراه اوغول تارخان آمدند.^(۳) اکثریت متخصصینی که دست اندر کار ترجمه و نشر سنگ نبشته‌های فوق می‌باشند بر این عقیده هستند که منظور از کلمه برچکه‌ر یا برچیک فارسها می‌باشند. منتها این نظریه‌ای اشتباه است. زیرا همانطور که از متن برمی‌آید ب. ر. چ. ک. ر نام فرستاده سغدی است. عبارت «سغد ب. ر. چ. ک. ر» بدین معنی است «ب. ر. چ. ک. ر از قوم سغد» همانگونه که مثال‌های دیگری

۱- اورخون ج ۱ - ص ۱۰۶. نسخه ارگین ص ۷۵

۲- اورخون ج ۱ - ص ۲۸ - ۲۹. ارگین ص ۵۱

۳- اورخون ج ۱ - ص ۵۲، ۵۳، ۱۲ / ارگین ص ۵۹، متن اصلی ص ۱۴۴، ۱۲.

در سنگ نبشته‌ها موجود است مثل: توروک بیلگه خاقان، اوغوز بیلگه تامغاچ، تابغاچ اونگ توتوق، ییرباییرکو اولوغ ایرکین. باین ترتیب این نظریه به هیچ وجه پذیرفتنی نیست که ترکها به فارس‌ها عنوان برچکر یا برچیکر اطلاق کرده باشند. اساساً در قرن هشتم میلادی ایرانیان (فارس‌ها) فاقد دولتی بودند که بتوانند نماینده‌ای گسیل کنند. برچکر سفیدی سفیر حکمران ناحیه سغد یا سمرقند بوده است.

اکنون پس از ارائه توضیحاتی در خصوص موارد فوق به‌پردازیم به معرفی برخی بودن‌ها (اقوام):

قوم توروک (تورک): مؤسس دولت گوک ترک بوده و خاقان‌ها مستظهر و منسوب به این قوم هستند. به منظور نشان دادن انتساب خاقان‌ها به این قوم بعضاً به این نام متصف شده‌اند: توروک یامی خاقان، تورک بیلگه خاقان.

به نظر می‌رسد توروک اسمی است که از ترکیب بن فعلی تورۆ یا (تورۆ Törü) و پسوند ک K ساخته شده باشد. اما واژه تورک Türk به معنی مقتدر و توانمند بعد از گوک ترکها و در متون اویغوری مربوط به قرون دهم تا سیزدهم آمده است. به این معنی که مفهوم قدرتمند و مقتدر مدتها بعد از ظهور نام ترک و تنها مختص یک قوم ترک در متون مشاهده شده است. منتها همانطور که نه در سنگ نبشته‌ها و نه در دیوان لغات الترک و نه در هیچ یک از منابع دیگر دیده نشده است. در هیچیک از لهجه‌های معاصر ترکی نیز دیده نشده است. البته باید یادآور شد که دلیل اینکه این اسم به این معنی در میان اویغورها به کار برده شده احتمالاً در ارتباط با آوازه شهرت و افتخارات گوک ترکها بوده باشد. به دلایل فوق در مقرون به حقیقت بودن نظریه آ. وامبری A. vambéry که برای اولین بار اعلام کرد نام قوم ترک از بن فعلی تور TÜR مشتق شده است هیچگونه تردیدی نمی‌توانیم داشته باشیم.

کلمه یوروک Yörük به معنی کوچ‌نشین نیز که در قرون چهاردهم، پانزدهم در آناتولی از بن فعلی یورۆ Yörü تشکیل شده است. به این نحو ظاهر شده است. توروک (تورک) به معنی آفریده، متولد شده و مخلوق آمده است. «کیشی اوغلی کوپ اولگه‌لی

تورومیش = آدمیزاده به جهت مردن زاده شده است.^(۱)

در خصوص قبایل تشکیل دهنده قوم گوک ترک شرقی اطلاعاتی نداریم. منابع چینی ضمن توصیفات افسانه‌ای در خصوص اصلیت گوک ترک‌ها، قوم توروک را همچون هم قومان غربی‌شان متشکل از ده شاخه نوشته‌اند.^(۲) تنها سند مهم بدین قرار است. در آخرین سنگ نبشته مربوط به خاقان اویغور ایل اتمیش بیلگه خاقان، قوم ترک با عنوان قومی توروک با سه درفش نمایانده شده است.^(۳) عنوان قوم توروک با سه درفش به این مفهوم است که قوم ترک از سه شاخه یا سه بخش یا سه گروه تشکیل می‌شده است.

اوغوزها Oğuz: در سواحل تولا (توغلا) tuğla در آن بخش از رودخانه که مستقیماً رو به شمال امتداد دارد سکونت داشته‌اند. در سنگ نبشته‌ها اوغوزها قومی معرفی شده‌اند که در شمال سکونت داشته‌اند. همسایه شرقی آنها تاتارها بودند. چون متشکل از ۹ طایفه می‌شدند بعضاً به آنها توقوز اوغوز (۹ اوغوز) نیز گفته می‌شده است. ما از این ۹ شاخه تنها نام دو قبیله آن را می‌دانیم. قبیله قونی Kuni و قبیله تونگرا Toñra.

ذیلاً شرح خواهیم داد که زمانی که ایل تیریش خاقان iltiriş Kagan به منظور احیای مجدد دولت ترک بپا خاست، به عنوان قدرتمندترین قوم، اوغوزها را، پیش روی خود داشت. آنها توسط حکمرانی که عنوان خاقان را داشت اداره می‌شدند. به همین جهت وی با اوغوزان ۵ بار پیکار کرد. حکمران آنان بنام باز خاقان در پنجمین نبرد شکست خورد. وی معزول و حکومت اوغوز ساقط شد. بدین سان اوغوزان به تابعیت در آمدند. اما بر خلاف بسیاری از اقوام برای اداره آنها حکمرانی از خاندان سلطنتی منصوب نشد. آنها

۱- اورخون ج ۱ - ص ۵۲ - ارگین ص ۵۹

۲ - در منابع مربوط به دوره پادشاهی سلسله تانگ مستمراً از ۹ شاخه ترک‌ها سخن گفته می‌شود. منتها این ۹ شاخه محتملاً ۹ شاخه اوغوزان باید باشد.

۳- «قاراقوم آشمش کؤگورده کؤمور ناغدا یار اوگوزده اوچ توغلوغ توروک بودون قابه نینج آی دؤرت بیگیری ده...».

نیز همچون قوم ترک مستقیماً و بلاواسطه تحت رهبری خاقان بودند، آنها از شرایط حقوقی تقریباً یکسانی با قوم ترک برخوردار بودند.

به همین سبب نیز همانگونه که «توروک بیلگه خاقان توروک سیر بودونوگ، اوغوز بودونگ ایگیدو اولورور» گفته است.^(۱) بیلگه خاقان نیز در خطاب به قوم ترک، قوم اوغوز و بیگ‌های آنان را هم، همزمان مخاطب قرار داده و می‌گوید: «توروک، اوغوز بیگلری، بودون اشیدینگ»^(۲) (ای بیگ‌های توروک و اوغوز، ای قوم گوش فرا دارید). بیلگه خاقان در جای دیگر مشخصاً و صراحتاً می‌گوید: «توقوز اوغوز بودون کنتو بودونوم ارتی» قوم توقوز اوغوز قوم خودم بود.^(۳)

سخنان فوق بیانگر وجود خویشاوندی بین خاقان و اوغوزان بوده و دولت گوک ترک همچون یک دولت اوغوز تصویر شده است. البته در حقیقت خاقان با آن سخن خود یک رابطه حقوقی را منظور کرده است. بدین معنی که قوم توقوز اوغوز، همچون قوم توروک، مستقیماً وابسته به من بوده و تحت رهبری من می‌باشد.

«توروک بودون اوچون تون اودیما دیم، کونتوز تورما دیم. اینیم کول تگین بیرله ایکی شاد بیرله اولویتو قازغاندیم دی ین» «بخاطر قوم تورک شب نخفتم، روز نیاسودم و به همراهی برادر کوچکترم کؤل تگین و دو شاد (عنوان حکمرانان) با مرارت پیروزی را به دست آوردم».

تورک بیلگه خاقان^(۴) چگونه می‌توانسته است به قوم توقوز اوغوز منسوب باشد. در سنگ نبشته متعلق به بیلگه خاقان اوغوزها با صفت «سیر توقوز اوغوز» نامیده شده‌اند. در سنگ نبشته تون یو کوک Tonyu kuk قوم تورک نیز عیناً با همان صفت توصیف

۱- اورخون ج ۱ - ص ۱۲۰ / ارگین ص ۸۲

۲- اورخون ج ۱ - ص ۲۲، ۳۸ / ارگین ۴۹ - ۵۴

۳- در سنگ نبشته کؤل تگین آمده است: «توقوز اوغوز بودونی کنتو بودونوم ارتی. تنگری بیر بولقافین

اوچون یاغی بولدی». اورخون ص ۴۸. ارگین ص ۵۸

در کتیبه بیلگه خاقان: «توقوز اوغوز منینگ بودونم ارتی. تنگری بیر بولقافین اوچون اؤدینگه کونی تگدیک

اوچون یاغی بولدی». اورخون ص ۶۲ / ارگین ص ۶۷

۴- اورخون ص ۴۲. ارگین ص ۵۵ - ۶۵

شده است. از این، اینگونه استنباط می‌شود که با گذشت زمان موقعیت اوغوزان تعالی پیدا کرده است. منتها متأسفانه مفهوم واژه فوق (سیر) که بیانگر موقعیت بالای موصوف بوده بر ما نامعلوم مانده است.^(۱)

توقوز اوغوزها همانگونه که ذیل خواهیم دید. همانند دولت گوک ترک، در دولت اؤن اویغور نیز نقش خود را ایفا کردند. در این دولت نیز اوغوزان دومین نیروی پشتیبانی‌کننده دولت مرکزی بوده و حتی بر علیه خاقان اویغور سر به شورش برداشتند.

البته برخی محققین توقوز اوغوز و اؤن اویغور را یک قوم واحد تصور کرده‌اند. این خود جای تعجب دارد. در حقیقت نیز اوغوزان که در سواحل تولا سکونت داشتند و مشتمل بر ۹ شاخه بودند و تابعیت خاقان را پذیرفته بودند، متمایز از اویغورهایی بودند که در سواحل سیلنگا سکونت داشته و مشتمل برده شاخه می‌شدند و توسط حکمرانان با عنوان ایل تبر اداره می‌شدند. مسلماً این‌ها دو قوم متمایز از یکدیگر بوده‌اند.

ادیز Ediz: ادیزها از دو شاخه تشکیل شده بودند. به همین جهت است که در سنگ‌نبشته‌ها بعضاً به نام دو ادیز خوانده می‌شوند. مساکنشان در جوار سرزمین اوغوزان قرار داشت. به همین سبب بعد از جنگی که در محل توغوبالیک Toğubalık با اوغوزان در گرفت، تار دوش شاد Tarduş Şad (بیلگه خاقان آینده) در سال ۷۱۵م. به همراهی کؤل تگین Köl Tegin رو به جانب ادیزها عزیمت کرده و در محل قوشلاغاق kuşlağak آنها را در شرایط اسفباری مجبور به قبول شکست کرد. «قوم ادیز در آنجا معدوم شد» «ادیز بودونی آندا اولتی.»^(۲) از منابع چینی چنینی برمی‌آید که جنگ قوشلاغاق در پی شورش ایل تبر ادیز رخ داده است. ایل تبر نیز به دلیل سوء مدیریت قاپقان Kapkan عصیان کرده است.

۱ - «سیر دو قوز اوغوز. یکی ادیز کره کؤلگ بگ لری. بودونی...». اورخون ج ۱ - ص ۵۸، ارگین ص ۶۱ کره کؤلگ: چادر نشین، صاحب خرگاه. بدون تردید این واژه دارای معنایی سیاسی، اجتماعی است. اینها کدام‌ها هستند؟

۲ - اورخون. ص ۴۸ - ۵۰، ارگین ص ۵۸.

پس از شکست قوشلاغات ادیزها کوچ کرده و تابعیت چینی‌ها را پذیرفتند. فقط پس از انتصاب بیلگه خاقان به فرمانروایی، مراجعت کرده و تابعیت او را پذیرفتند و مستقیماً وابسته به خاقان شدند. سخن بیلگه خاقان در خصوص حکمرانی فرزندش به دو قوم توقوز اوغوز و یکی ادیز در این رابطه است.

قیرغیز Kirgiz (قیرقیز در سنگ نبشته‌ها): این قوم در دورهٔ گوک ترک‌ها و بعدها در شمال، ابتدائاً در دشت آباقان Abakan سکونت داشتند. اینکه حکمرانان آنها عنوان خاقان داشته‌اند نشان دهندهٔ موقعیت قدرتمند این اجتماع است. به همین خاطر است که نه گوک ترک‌ها و نه اویغورها نتوانستند به موجودیت سیاسی قرغیزها Kirgiz خاتمه دهند. بالعکس می‌دانیم که در سال ۸۴۰ میلادی در عزیمت به جنوب، دولت اویغورها را ساقط کرده و ناحیه اورخون را تصرف کرده‌اند.

این ادعا که قرغیزها اصلاً یک قوم ترک نبوده‌اند در بین تاریخدانان با علاقمندی دنبال شده است. منابع چینی قرغیزها را از نظر ظاهری با موهای روشن و چشم‌های آبی توصیف کرده‌اند. در بین مؤلفین اسلامی گردیزی قرغیزها را مردمی با پوست سفید و موهای قرمز توصیف کرده و دلیل آن را آمیختگی نژادی آنها با قوم اسلاو ذکر می‌کند که این خود دلیل محکمی برای مدعیان نظریه بالا بوده است.

لیکن قرغیزها که از کانون جهان ترک بسیار دور بوده و بین مساکن آنها رشته کوه‌ها و رودخانه‌های بی شمار فاصله افکنده بودند چگونه ترک شده‌اند. توضیح این مسئله غیر ممکن است. چنانچه این گونه باشد این ادعا دیگر اعتباری ندارد. اضافه می‌شود که مؤلفینی همچون اصطخری و کاشغری نیز قرغیزها را جزء اقوام اصیل ترک محسوب می‌کنند. «در سرزمین چین زبانهای گوناگون بکار می‌رود به همین سبب آدمیان در آنجا چندان یکدیگر را درک نمی‌کنند. در حالی که توقوز غز (= اویغور)، خرخیز (قرغیز) کیمک، الغزیه (اوغوزها و خرلوخیه و قارلوقها) که مجموعاً اقوام ترک را تشکیل می‌دهند دارای زبان واحد هستند و یکدیگر را درک می‌کنند.»^(۱)

کتاب حدودالعالم و مسعودی و دیگران نیز قرغیزها را جزء اقوام ترک به شمار

می آورند.

تاردوش Tarduş: محل سکونت این قوم به درستی مشخص نیست. همچنین مساکن آنها چندان از ناحیه اؤتوکن Ötüken دور نبود. آنها طبق سنگ نبشته‌ها یکی از دو قوم مورد اعتماد گوک ترک‌ها بودند (آن دیگری تولیس است). بعدها به تابعیت اویغورها در آمدند. خاقان‌ها در رأس این قوم شاهزادگانی تحت عنوان شاد Şad منصوب می‌کردند. می‌دانیم که بیلگه خاقان تحت عنوان شاد مدت ۱۹ سال حکمران این قوم بوده است.

تؤلیس Tölis: نام تولیس‌ها نیز به همراه تاردوش‌ها به دفعات در سنگ نبشته‌ها ذکر می‌شود. مسکن آنها نیز همچون تاردوش‌ها به درستی مشخص نیست. به نظر من دلیل محکمی در دست نیست که نام این قوم را تؤلیش Tölis بخوانیم. خاقان‌های گوک ترک از خاندان سلطنتی فرماندهانی تحت عنوان یابغو Yabğu برای اداره این قوم تعیین می‌کردند. نام دو قوم تاردوش و تؤلیس صرفاً در ارتباط با تعیین حکمرانان ذکر می‌شود.

باسمیل Basmil: در جلگه بش بالیق BeşBalık سکونت داشتند. موجودیت خود را تا قرن ۱۱ میلادی حفظ کرده‌اند. فرمانده آنها عنوان ایدوق قوت iduk kut را داشت. **قارلوق Karluk**: سرزمین این قوم در ساحل راست رودخانه قارا ایرتیش Kara irtiş و در میانه دریاچه‌های اورونگو Urungu و زیسان Zeysan واقع بود. چون از سه شاخه تشکیل شده بودند لذا بعضاً سه قارلوق نیز گفته می‌شد. فرمانده‌شان عنوان ایل تبر ilteber را داشت.

قارلوق‌ها همانگونه که در سقوط دولت گوک ترک شرقی نقش مهمی ایفا کردند. در سال ۷۶۶م. نیز پس از تصرف سویاب Suyab به عمر دولت تورگیش Turgiş نیز خاتمه دادند. در خصوص قارلوق‌ها و حوادث و مسائل مختلف مربوط به آنها در مباحث آتی سخن گفته خواهد شد.

آز Az: آزاها همسایه قرغیزها بودند. مساکن شان در نزدیکی کوه کؤگمن Kögmen (تان نو اولا Tannuola) قرار داشت. بارتولد معتقد است تیره آس سین Assin

که در حال حاضر در جلگه توروهان Turuhan واقع در بخش سفلی رود ینی سئی Yeni sey سکونت دارند احتمالاً بقایای تیره آس سین (نام دیگر آنها قوت Kot) باید باشند.^(۱)

چیک Cik : در آن سوی رودخانه کم kem سکونت داشتند. آنها در دوره حکومت اوغورها بسیار فعال بودند. به همین جهت بارها با ایل اتمیش بیلگه خاقان ilitmiş Bilge Kağan نبرد کردند. بالاخره خاقان آنها را منکوب کرده و در رأس قوم، حکمرانی تحت عنوان توتوغ Tutuğ منصوب کرد.

چیک‌ها از آن جمله اقوامی هستند که پایان کارشان نامعلوم است.

ایزگیل İzgil : مسکن این قوم مشخص نیست. در کتیبه‌ها فقط یکبار از آنها نام برده می‌شود. در آنجا این چنین سخن می‌رود: «دولت عمومی خاقان رو به ضعف نهاده و بین حکمران و مردم شکاف افتاد. با قوم ایزگیل مصاف دادیم. کؤل تگین سوار بر اسب آلپ سالچی یورش برد، اسب در میدان جنگ سقط شد. قوم ایزگیل نابود شد.»^(۲)

یر باییرکو Yer Bayırku : طبق اطلاعاتی که منابع چینی می‌دهند، یر باییرکو (Pa.ye. ko) از نه شاخه تشکیل شده است.^(۳) می‌دانیم که در میان ترک‌ها و مغول‌ها عدد ۹، عددی مقدس بوده است. به همین دلیل ضمن مشخص کردن شماره شاخه‌های اقوام بدون شک اتصاف صفت ۹ به اقوام از اهمیت زیادی برخوردار بوده است. ایغورها ده شاخه بودند. (اون اوغور) منابع چینی می‌نویسند اوغورها از نه شاخه تشکیل شده‌اند و نام نه شاخه را نیز ذکر می‌کند. با چنین توصیفی توضیح این مسئله که چرا مؤلفین اسلامی به اوغورها (توقوز اوغوز) می‌گفته‌اند کار آسانی خواهد بود. نوشته شده است که آنها در کرولن علیا Kerülen مسکن داشتند. اما از سخنان بیلگه خاقان چنین

۱- درس‌هایی راجع به تاریخ ترکان آسیای میانه. استانبول ۱۹۲۷، ص ۳۰.

۲- اورخون ج ۱ - ص ۴۸. ارگین ص ۵۸.

۳- در این دوره مشاهده می‌شود که سه قوم با عدد ۹ توصیف می‌شوند: توقوز اوغوز / توقوز تاتار / توقوز باییرکو. فوقاً اشاره کردیم شاخه نه‌گانه ترک‌ها که منابع چینی اشاره دارند نمی‌تواند چیزی غیر از توقوز اوغوز باشد. همچنین در همان دوره زمانی قومی نیز بنام توقوز تیه - لی Tie.li ذکر می‌شود. (لیو. مو. تسایی. ج. ۲ ص ۵۹۲).

استنباط می‌شود که یرباییرکوها در ناحیه دور افتاده‌ای در شمال سکونت داشته‌اند. با توجه به این اظهارات به نظر می‌رسد مساکن آنها در محدوده دریایچه بایکال Baykal بوده باشد. در رأس باییرکوها فرماندهی با عنوان اولوغ ارکین uluğ irkin قرار داشت. بعلت اقدامات خصمانه اولوغ ارکین (او دشمن شد) بر او یورش آورده (معملاً در سال ۷۰۸ م.) در محل دریایچه تورغی یارغو Turğıyarğu سرکوب شد. با اینکه اولوغ ارکین با تعداد کمی از اطرافیان خود فرار کرده بود ولی اسب سفید او بدست کؤل تگین افتاد. کؤل تگین در جنگ با قرغیزها در سال ۷۰۹ م. آن اسب سفیر باییرکو را سوار شد ولی اسب از ناحیه ران زخم برداشت.^(۱) یرباییرکوها که در سال ۷۱۵ م. شاهد شورش و عصیان برخی اقوام بودند سر به شورش گذاشتند. قاپقان خاقان kapkan kağan خود به تنهایی رو به سوی آنها لشکر کشید و در سواحل رودخانه توغلا Tugla آنها را به تحمل شکست سختی واداشت. (۷۱۶). منتها در مسیر بازگشت به همراه تعداد کمی از سربازانش در نتیجه یک حمله غافلگیرانه باییرکوها زندگی خود را از دست داد. ۲۲ تموز ۷۱۶ م. باییرکوها بصورت قومی ضعیف به زندگی خود ادامه دادند. و پس از گوک ترک‌ها تابعیت اویغورها را پذیرفتند. در قرن یازدهم در میان اقوام ساکن در شرق جهان ترک قومی نیز بنام یاباقو Yabaku وجود داشت. حتی این قوم تحت فرماندهی بوقا بودراچ Buka Budraç به سرزمین قره خانیان یورش آوردند ولی شکست خورده و بوقا بودراچ نیز به اسارت افتاد. برخی زبان شناسان، که با آنان ملاقات داشتم عقیده داشتند که واژه یاباقو محتمل است که از کلمه یرباییرکو مشتق شده باشد. اگر این نظریه درست باشد بعدها یرباییرکوها تحت نام یاباقو و در نتیجه رانش از جانب سایر اقوام اجباراً رو بسوی غرب کوچ کرده و در مرزهای شمال شرقی سرزمین قره خانیان ساکن می‌شوند. به نظر می‌رسد شکست از قره خانیان موجودیت آنها را به خطر انداخته باشد. زیرا بعد از این واقعه در منابع نامی از این قوم به میان نمی‌آید.

کوریکان Kurikan: از سه شاخه تشکیل شده است. در سنگ نبشته‌ها جزء اقوام شمالی و به همراه قرغیزها در داخل مجموعه اوتوز تاتار Otuz Tatar ذکر می‌شود. به

همین خاطر حدس زده می‌شود که آنها در ناحیه واقع در بین مساکن اقوام یاد شده سکونت داشته‌اند. مطرح شده است که کوریکان‌ها اجداد یاقوت‌ها بوده‌اند. منتها به لحاظ زبان شناختی تردیدی نیست که یاقوت‌ها دراز منه بسیار قدیم از ترک‌ها جدا شده‌اند، برعکس این نظریه بارتولد Bartold عقیده دارد که قوم کوری Kuri که در زمان چنگیزخان در شمال غرب دریاچه بایکال سکونت داشته و اصلیت مغولی داشتند، همان کوریکان‌ها هستند.^(۱) کوری‌ها در آن دوره به همراه اقوام تومات Tumats، بوروت Burut و تویس Töles متحداً شاخه‌های یک اجتماع قومی را تشکیل می‌دادند. جغرافیدانان اسلامی از قومی بنام فوری Furi که در شرق قرغیزها ساکن بودند سخن می‌گویند. به نظر آنها فوری‌ها آدمخوار و قسی القلب بودند. به نظر می‌رسد هر دو اسم همانگونه که بار تولد نیز می‌نویسد عیناً یک اجتماع قومی را بازگو می‌کنند.^(۲) یادآور می‌شود که قوم اوچ کوریکان که در دوره گوک ترک موجودیت داشتند دارای اصلیت مغولی بوده‌اند.

تاتار Tatar: می‌دانیم که همسایه اوغوزها بوده‌اند. تاتارها در دوره گوک ترک‌ها متشکل از ۳۰ قبیله بودند. به همین مناسبت به آنها اوتوز تاتار نیز گفته می‌شد. منتها چون از میان این ۳۰ قبیله تنها ۹ قبیله دارای موجودیت سیاسی بوده‌اند لذا به آنها نیز دوقوز تاتار گفته می‌شد. مشاهده می‌شود که این دوقوز تاتارها چه در دوره حاکمیت گوک ترک‌ها و چه در دوره اویغورها، متحداً با دوقوز اوغوزها تحرکاتی داشته‌اند. بیلگه خاقان توأم با اقوام ترک و اوغوز، اوتوز تاتار را نیز مخاطب قرار می‌دهد.^(۳) در حقیقت نیز به نظر می‌رسد اوتوز تاتار نیز مستقیماً تابع خاقان بوده‌اند.

حدس زده می‌شود مساکن تاتارها در بخش خاوری تولا و سواحل اونون Onon و کرولن یعنی مناطقی که بعدها سکونتگاه اقوام مغول شده است بوده باشد. چون تاتارها مدت زمانی طولانی مغول‌ها را نمایندگی کرده‌اند لذا، اسامی آنها همان اسامی نژادی

۱- مناطق جهان. و. مینورسکی. ج. ن. س. لندن. ۱۹۳۷ ص ۲۸۳.

۲- همانجا.

۳- «اوتوز تاتار، توقوز اوغوز بگلری بودونی بوسایمین اوگوتی اشید قاتیندی تینگلا». اورخون ص ۲۲.

ارگین ص ۴۹.

مغول شده است. اقوام ساکن در غرب نیز بویژه ضمن تبعیت از ترکها، مغولها را نیز تاتار نامیدند.

ختای Kitay : (کیتانی) یک ایل مقتدر مغولی است. در سنگ نبشته‌ها به لحاظ موقعیت جغرافیایی در جنوب، قوم تابغاچ و در شرق ختای‌ها نشان داده می‌شوند. قاپغان و سپس بیلگه خاقان لشکر کشی‌های موفقیت آمیزی را بر علیه ختای‌ها ترتیب داده‌اند. ختای‌ها در شرق دور در منطقه‌ای نزدیک کره و در محدوده مرزی چین سکونت داشتند.

قوم دیگری به نام تاتابی Tatabi نیز متحد جدانشدنی ختای‌ها بودند. ختای‌ها در اوایل قرن دهم، چین شمالی را تصرف کرده و در تاریخ چین خاندان لئو Leau را پایه گذاری کردند.

ختای‌ها در اواسط نیمه اول قرن دهم قرغیزها را از جلگه ارخون بیرون راندند (۹۲۴). این در تاریخ ترک واقعه‌ای بسیار مهم است. زیرا در نتیجه این حادثه، این قدیمی‌ترین مسکن تاریخی شناخته شده ترکها توسط اقوامی با لهجه مغولی اشغال شد. و به صورت مسکن قومی آنها درآمد. ختای‌ها در قرن دوازدهم بعد از اخراج از چین، به ترکستان وارد شده و در اینجا با وجود قلت جمعیت، یک امپراطوری تأسیس کردند. در منابع تاریخی اسلامی مؤسّسین این امپراطوری قره ختای‌ها Kara Hitay نامیده می‌شوند. صفت «قره» که در اینجا ختای‌ها بدان متّصف شده‌اند ممکن است. با ضعف موقعیت آنها ناشی از اخراج از چین مرتبط باشد.

اون اوقها On Ok : بومین خاقان مؤسس دولت گوک ترک در سال ۵۵۲ میلادی برادرش ایستمی istemi را که در معیت وی ده نفر خان ترک به همراه طوایفشان حضور داشتند رو به سرزمین‌های غربی گسیل داشت. مأموریت ایستمی تصرف سرزمین‌های متعلق به جوان جوان‌ها juan juan در غرب و سپس نیز خاتمه دادن به حاکمیت قدرتمند هفتالیت‌ها Eftalit بود که مالک اراضی وسیع ممتد از شرق دریاچه ایسیغ گؤل İsiğ Göl تا داخل خراسان بودند. ایستمی مأموریت خود را با موفقیت به انجام رسانید. دولت هفتالیت‌ها را ساقط کرده و اراضی وسیعی را که تا رودخانه جیحون امتداد داشت به

تصرف در آورد. سال ۵۶۵م. وی با برادرزاده خود موقان Mukan وارد مجادله سلطنتی نشد و با داشتن عنوان یابغو (شاه، ملک) تا هنگام فوت (سال ۵۷۵م.) همچون یک فرمانروای پر آوازه و مقتدر در سرزمین‌های غنی و وسیع متصرفی خود حکمرانی کرد پسر و جانشین وی تاردو Tardu کلیه رشته‌های وابستگی خود را به دربار خاقان‌ها گسست. عنوان خاقان را بر خود نهاده اعلام استقلال کرد. (۵۸۲ - ۵۸۴م.). بدین ترتیب امپراطوری که از دیوار چین تا دریای خزر امتداد داشت دو پاره شد. رشته کوه آلتای بزرگ و رشته کوه‌های شرقی، هامی واقع در ترکستان شرقی حدود و ثغور دو دولت را تشکیل دادند. ابتدا ییلاق و قشلاق فرمانروایان گوک ترک غربی نواحی شرقی دریاچه ایسیق گول بود. بعدها به نواحی غربی‌تر دریاچه مزبور منتقل شد. در زمان‌های متأخرتر یعنی در دوره حکومت تورگیش‌ها Türgiṣ خاقان‌ها سرزمین‌های تحت سلطه خود را ضمن اقامت در شهرهای سویاب Suyab و تالاس Talas اداره می‌کردند.

اجتماع گوک ترک غربی از تجمع ده شاخه تأسیس شده بود. خاقان‌ها به هریک از بیگ‌های شاخه‌های دهگانه یک تیر تفویض می‌کردند. بعدها هر تیر یکی از شاخه‌های دهگانه را نمایندگی کرده و بدین ترتیب ده شاخه طایفه‌ای، ده تیر (اون اوق Onok) نامیده شد. تیرهای اهدایی نشانگر تابعیت آنها از خاقان‌نشین بود. یعنی تیر مصداق تابعیت و وابستگی بود. کمان نیز مصداق حاکمیت و متبوع بودن بود.^(۱) مصداق حقوقی تیر و کمان بعدها نیز حفظ شد.

ده شاخه قبیله‌ای به دو جناح تقسیم می‌شد. ما تنها اسامی چینی این دو جناح قبیله‌ای را می‌دانیم:

۱- تو - لو Tu.Lu و ۲- نوشه‌پی Nu-Ṣe-Pi

تولوها جناح چپ را تشکیل داده و در نواحی شمالی، شمال‌شرقی و شرق دریاچه

۱- به همین جهت در کتیبه کؤل نگین آمده است: «ایکین آرا ایدی اوق سیز کؤک توروک آنجا اولورور ارمیش» (ارگین ص ۱۵۵).

واژه (اوق سیز) در جمله فوق بنا به نوشته برخی متخصصین نه به صورت فاقد ارباب، فاقد سازمان، بلکه بصورت «آزاده و مستقل» معنی شده و باید بدین گونه ترجمه شود «... و قوم ترک در بین این دو سرزمین آزاد و مستقل سکونت داشت». و. تامسون این جمله را به صورت صحیح ترجمه کرده است.

ایسیق گول سکونت داشتند. نوشه‌پی‌ها نیز که جناح راست را تشکیل می‌دادند، در نواحی غربی دریاچه یاد شده و بین رودخانه‌های چو و تالاس سکونت داشتند. طبق منابع چینی نام این ده قبیله به قرار ذیل است:

اؤن اوق‌ها

۱- تو. لو (جناح چپ)

نام قبیله	عنوان بیگ قبیله	سرزمین محل سکونت
۱- چو- مو- کوئن çu-mu-kuen	لو - چو (چور) Lu-ç'uo (Çor)	سواحل رودخانه ایمیل که به آلاکول واقع در شرق دریاچه بالکاش می‌ریزد. شهری به نام یون نیز دارند.
۲- هو- لو- او Hu- lu- u	کیونه چو (کؤل چور)	سواحل رودخانه‌هایی که به دریاچه آیار نور می‌ریزند.
۳- شه - شو - تی Şe- Şo- ti	توئن چو (چور)	شمال رودخانه ایلی. بین دریاچه سایرام و ایی نور.
۴- شو- نی - شه Şu- ni- Şe	چو- پای چو (چوپان چور)	وادی بویوک ییلدیز، کناره‌های دریاچه هایدوگؤل که به باغراش می‌ریزد.
۵- تو- کی - شه Tu- ki-Şe (= تورگیش) به در شاخه تقسیم می‌شود.	هو. از. سه. چور. (چور) آ: شو- قو- مو- هو Şo-ko-mo-ho ب: آ-لی - شه A-li-şe	سواحل رودخانه ایلی غرب رودخانه ایلی

۲ - نو - شه پی (جناح راست)

نام قبیله	عنوان بیگ قبیله	سرزمین محل سکونت
۱- آ- سی- کیه A-si-kie	کیو-سه - کین (کؤل ارکین) Kiue-Se-kin	قبیله ای بسیار مقتدر و بین رودخانه های چو Çu و تالاس Talas سکونت داشتند.
۲- کو-شو- (قوشو) Ko-şu(=Koşu)	کیو-سه - کین (کؤل ارکین) Kiue-Se-kin	بین رودخانه های چو و تالاس
۳- پای - سای - کان Pay-say-kan	توئن -آ- پو - سه کین (ارکین) Toen- a-po Se-kin	چو و تالاس
۴- آ-سی-کیه A- si- kie	نی- شو- سه کین (ارکین) Ni-şu Se-kin	چو و تالاس
۵- کو- شو- (قوشو)	چو- پان - سه کین (چوپان ارکین) Çu-pan Se-kin	چو و تالاس

از این ده قبیله همانگونه که ملاحظه شد تنها نام ترکی دو قبیله شناخته شده است. اینها نیز قبایل تورگیش و قوشی هستند. در قرون نهم - یازدهم بین نام های قبایل ترک و قبایل اون اوق هیچگونه شباهتی مشاهده نمی شود.

طوائف آ. سی. کیه و قوشو به مثابه دو شاخه جفتی جمعاً ۴ شاخه قومی را نمایندگی می کردند. بنابراین جناح راست یعنی نوشه پی ها در واقع از سه شاخه تشکیل شده اند که یادآور جناح «اوج اوق» می باشد.

علاوه بر این ده قبیله، قبایل تابع دیگری نیز در قلمرو خاقان نشین گوک ترک غربی ساکن بودند. در سال ۳۰۶م. همزمان با سقوط خاقان نشین گوک ترک شرقی، خاقان نشین گوک ترک غربی نیز رو به انهدام نهاد. در حقیقت نیز بعد از کشته شدن خاقان

تانگ. شه. هو Tang.se.Hu بین دو جناح اصلی اون اوقها به مدت طولانی درگیری آغاز شد. در سال ۵۱۰م. هو - لو - Hu.Lu که به فرماندهی تو. لو. Tu.lu انتخاب شده بود به این کشمکشها خاتمه داده و اتحاد دو شاخه را برقرار کرد.

منتها در سال ۵۷۰م. در پی شکست از چینیها کشته شد. چینیها که سیاست تفرقه بینداز حکومت کن را تعقیب می کردند به ریاست هر کدام از دو شاخه به طور مجزا از خود خاقانی منسوب کردند. از میان این خاقانها کسانی نیز در جهت نیل به استقلال عمل دست به حرکتی زدند ولی موفق نشدند، بالاخره قدرت به دست فرمانده تورگیش به نام او. چه. له U.çe.le از خاندان گوک ترک افتاد. در شمای فوق دیدیم که تورگیشها قبیله ای وابسته به جناح تو. لو اؤن اوقها بودند.

در سال ۹۹۰م. فرمانروای گوک ترک شرقی، قاپقان خاقان. اؤن اوقها را تحت حاکمیت خود در آورد. سو - کو Soku فرزند او. چه. له حاکمیت آنها را برنتافت. در نتیجه جنگی که در ناحیه بولچو Bolçu روی داد جان خود را از دست داد. (۷۱۱م.)^(۱) بعد از مرگ قاپقان خاقان مجدداً سو - لو Su-lu از قبیله تورگیش (۷۲۸ - ۷۱۷م.) مرفق شد اؤن اوقها را زیر یک پرچم متحد کند. وی با بیلگه خاقان رابطه خویشاوندی برقرار کرد و داماد خاقان تبت شد.

درگیری های موفقیت آمیزی با اعراب و چینیها داشت. حتی اعراب به مناسبت مزاحمت های زیادی که وی برای آنها ایجاد کرده بود به او لقب ابو مزاحم را داده بودند. منتها همانطور که در سال ۷۳۶م. در ترکستان شرقی از چینیها شکست خورد در سال بعد نیز (۷۳۷م.) در حمله ای که به اعراب نمود موفقیتی حاصل نکرد. با این حال هنوز اقتدار خود را حفظ کرده بود. در اثنای تدارک سفر جدید به سمرقندبود که به فرمان کور

۱- «تورگیش خاقان تورکومیز، بودو نوموز ارتی بیلمه دوکین اوچون بانگیلدی کون اوچون اؤلش. بوبریکی بگلریمه اؤلش. اؤن اوق بودون امگه ک کؤرتی». ارهون ص ۳۸، ۴۶، ۶۲، ۱۱۲، ۱۱۳، (ارگین ص ۵۴، ۵۷، ۶۴، ۶۶، ۸۰).

اظهار بیلگه خاقان مبنی بر اینکه قوم و خاقان تورگیش «ترک خودمان و قوم خودمان است» بسیار بجا است. زیرا اؤن اوقها توسط ایستمی یابغو که برادر بومین خاقان بود به غرب آورده شده بودند.

سو Kür.Su یکی از فرماندهان مقتدر خود کشته شد. (۷۲۸ - ۷۳۷). طبق اظهار منابع چینی کسی که سو - لو را به قتل رساند باغا تارقان Bağa Tarkan نام داشت که بیگی بود از قبیله قدرتمند چو. مو کوئن وابسته به جناح تو - لو.

پس از قتل سو - لو خاقان، چینی‌ها مجدداً حاکمیت خود را به گوک ترک غربی اعمال کردند. با وصف اینکه چینی‌ها در مقابله با اعراب در نبرد تالاس (سال ۷۱۵م.) شکست خوردند و عساکر خود را عقب کشیدند ترک‌های غربی نتوانستند وحدتی بین خود ایجاد کنند. دو تیره تورگیش به نام‌های ساری تورگیش و قارا تورگیش کشمکش بی رحمانه‌ای را با هم آغاز کردند و خاقان‌های جداگانه‌ای برای خود تعیین کردند. خاقان نشین ساری تورگیش در سویاب و خاقان نشین قارا تورگیش در شهر تالاس بود. خاقان‌های هر دو شاخه نیز اشخاص ضعیف النفس بودند. اؤن اوق‌ها حقیقتاً در وضعیت فرسایشی قرار داشتند. تا این حد که قارلوق‌ها که بعد از قبول شکست در نبرد با او یغورها بالاجبار از شرق به غرب کوچ کردند در سال ۷۶۶م. سویاب را تصرف کرده و به راحتی موفق شدند دولت تورگیش را خاتمه دهند.

طبیعی بود که پس از پیروزی قارلوق‌ها کوچ‌های جدیدی آغاز شود که این چنین نیز شد. بخش قابل توجهی از قالاچ‌ها (خلج) که در سواحل رودخانه‌های چو و تالاس سکونت داشتند به ماوراءالنهر و سپس خراسان کوچیدند. یک گروه از آنها در قرن نهم در ناحیه کسری باس KesriBas (جرمیه) واقع در شرق تالاس و در جوار قارلوق‌ها قشلاق می‌کردند. اوغوزها نیز به سبب فتح و یا هجوم قارلوق‌ها مستقیماً رو به سمت غرب کوچ کردند. البته اجتماعات منسوب به گوک ترک‌های غربی تنها طوایف یاد شدهٔ پچنک Peçenek، اوغوز و قالاچ نبودند. بلکه ترکمن‌ها Türkmen که در قرن دهم در غرب بالاساغون BalaSagun و در بخش اوردو Ordu و حومهٔ آن سکونت داشتند. بارسغان‌ها Barsğan که در جنوب غرب دریاچه ایسیق گول سکونت داشتند و ازگیش‌ها Ezkiş که در فرغانه و اوز کند Oz Kend سکونت داشتند بدون شک همگی این طوایف

وابسته به اجتماع اؤن اۇق بودند.^(۱)

علاوه بر اینها در خصوص چاروقها Çaruk که در شهر بارچوق واقع در شمال شرق کاشغر ساکن بودند و اوغراقها Oğrak که در محدوده مرزی اویغورها زندگی می‌کردند نمی‌توان به طور قطع نظر داد که اینها نیز طوایفی وابسته به اؤن اۇق بوده‌اند یا خیر؟

در قلمرو خاقان نشین گوک ترک غربی اقوامی نیز زندگی می‌کردند که دارای خط و ادبیات بودند. این اقوام، اجتماعاتی دارای هویت بودند. خاقان‌ها صاحب معادن استخراج نقره بودند. جاده معروف ابریشم از سرزمین آنها عبور می‌کرد. مضافاً به این ترکهای غربی حدوداً به مدت دو قرن موجودیت سیاسی خود را تداوم بخشیدند. علیرغم همه اینها آثار فرهنگی قابل ذکری از گوک ترکهای غربی به یادگار نمانده است. این حقیقتاً تعجب آور است. اما گوک ترکهای شرقی به موازات دارا بودن تاریخ سیاسی بسیار ارزشمند علیرغم اینکه سرزمینشان در منطقه‌ای دور افتاده با شرایط سخت جغرافیایی و محرومیت‌های مختلف قرار داشت دارای کتابت بودند و به کمک آن آثار ارزشمند و جاردانی از خود به یادگار گذاشتند. اهمیت تجارت را درک کرده بودند و به فکر شهر سازی نیز بودند.

اینکه حکمران اویغور تنگری ده بولموش ایل اتمیش بیلگه خاقان (وفات به سال ۷۵۹م.) شهر اردو بالیق Ordu Balık را بنیان گذاشت با تأثیرپذیری از افکار گوک ترکها بوده است. گوک ترکها در سال ۶۳۰م. به همراه حکمران خود هیله‌لی خاقان Hielı Kağan به چین عزیمت کردند. ترکها در میان چینی‌ها که مردمی کثیرالمله و با مدنیت

۱- از کیش‌ها در میان اقوام ترکی که ابن خردادبه در قرن نهم ذکر می‌کند دیده می‌شود. (کتاب مسالک و ممالک. چاپ و نشر م. جی دوگوزه. لیدن ۱۸۸۹ ص ۲۸ - ۳۱. می‌دانیم که این کتاب یکبار در سال ۸۴۶م. و بار دیگر در سال ۸۸۵م. نوشته شده است. کاشغری تصریح می‌کند که این قوم در قرن یازدهم در اؤزجند Öz Çend واقع در فرغانه سکونت داشتند. (ج ۱ ص ۸۹. ترجمه ج ۱ - ص ۹۶).
نام این قوم در هر دو اثر به همان شکل از کیش Ezkiş ثبت شده است. به نظر می‌رسد از کیش‌ها بقایای تیره آ - سی - کیه از شاخه نو - شه - پی، اؤن اۇق باشند.

بالا بودند به مدت ۵۰ سال زندگی کردند. اما علیرغم این آنها هویت ملی خود را حفظ کردند. به ویژه مردم ترک شدیداً خواستار تجدید حیات دوباره بودند. برآیند این آرمان خواهی ظهور قوتلوغ Kutluğ از خاندان سلطنتی و با عنوان شاد Şad بود که با نیروی ۷۰۰ نفره تحرکات موفقیت آمیزی داشت. قوتلوغ شاد حامی با درایتی داشت وی تون یوکوک Ton yukuk نام داشت که در سال ۴۷م. در چین زاده شد.

وی در سال ۸۲م. در میان قومی ترک به نام چوغای قوزی Çoğay Kuzı در منطقه قارا قوم Kara Kum زندگی می کرد. محقق است که این نواحی در جنوب شرق اوتوکن Otügen و غرب رودخانه اونگین Ongin (= کؤک اؤنگ؟) واقع بوده اند.

در این اثنا گوک ترکها استعداد تدارک ۲۰۰۰ سوار را داشتند. قوم از رفاه نسبی برخوردار بوده و خود را با گوشت آهو، خرگوش و دیگر حیوانات تغذیه می کرد.^(۱) اولین دشمنان گوک ترکها، اوغوزهای ساکن سرچشمه رودخانه تولا (توغلا) بودند. در سرزمین فعلی مغولستان که مسکن اولیه و تاریخی ترکان بود. در اواسط نیمه دوم قرن هفتم اوغوزها بزرگترین و قوی ترین نیروی سیاسی را تشکیل می دادند. اوتوکن نیز تحت سلطه آنها بود. این هنگام حکمران اوغوز عنوان خاقان را داشت. او باز خاقان بود. اوغوزها با علم به این مسئله که به تنهایی قادر به مقابله با گوک ترکها نخواهند بود، به جستجوی متحد پرداختند. و به منظور نیل به این هدف سنگون Señün رهبر قبیله قونی Kunl را به جانب چین و اسیم Esim رهبر قبیله تونگرا Toñra را نیز به سوی ختایهای شرق گسیل داشتند.^(۲) گوک ترکها که به موقع از این مسئله آگاه شده بودند به پیشنهاد تون یوکوک بلافاصله حرکت کرده و در ساحل رودخانه تولا با اوغوزان به مصاف ایستادند. اردوی گوک ترک مرکب از ۲۰۰۰ سوار و اردوی اوغوزان شامل ۳۰۰۰ سوار بود. جنگی تن به تن در گرفت، اوغوزان شکست خوردند تعدادی در

۱- «کیبک بیو تابیشغان بیو اولور ور ارلیمیز. بودون بوغوز و تۇق ارتی. (اورخون ص ۱۰۲ / ارگین ص ۷۶).

۲- قونی سنگون = نام قبیله و عنوان رهبر آن. همچون نام و عناوین دیگر در سنگ نیشته ها از قبیل: قوشی توتوق، آز توتوق، تاردوش شاد.

رودخانه غرق شدند، تعدادی دیگر در حال فرار کشته شدند.

متعاقب این شکست باقیمانده اوغوزان تابعیت گوک‌ترک را پذیرفتند. پس از این پیروزی گوک‌ترک‌ها اوتوکن را اشغال کردند.

اجتماعات پیرامونی نیز با آگاهی از این رویداد تابعیت خود را اعلام کردند. بدین ترتیب دولت گوک‌ترک مجدداً تشکیل شد (۸۲م).^(۱) آرمان توده‌های مردم ترک به تحقق پیوست و تلخی ایام اسارت به پایان رسید. از پایان کار باز خاقان رهبر اوغوزان پس از نبرد تولا اطلاعی در دست نیست. فقط در اواخر سنگ نبشته تون یوکوک خاقان ضمن ستایش از ایل‌تیریش خاقان iltirış Kağan نوشته می‌شود که وی پنج بار با اوغوزان درگیر شده است.^(۲) ولی روشن نیست که این درگیری‌ها قبل از نبرد تولا بوده است یا بعد از آن. در این باره سخنی گفته نمی‌شود. تنها مورد قطعی این است که باز خاقان دستور ساخت بنای یادبودی برای ایل‌تیریش خاقان را داده است.^(۳) ایل‌تیریش خاقان بعد از ۹ سال حکمرانی در سال ۹۱م. چشم از جهان فرو بست. وی ضمن ۱۷ بار جنگ با چینی‌ها، ۷ بار با ختای‌ها و ۵ بار با اوغوزان در عین حال نسبت به سازماندهی دولت گوک‌ترک نیز اقدام کرد. عنوان ایل‌تیریش وی به معنای انتظام امور مملکت و دولت و مؤسس می‌باشد. در این دوره بود که اوغوزان، تاردوش‌ها، تولیس‌ها، اویغورها، ایزگیل‌ها، ادیزها، قارلوق‌ها و باسمل‌ها به تابعیت دولت درآمدند.^(۴) از اقوام مزبور تاردوش‌ها به اعضای خاندان سلطنتی تحت عنوان شاد و تولیس‌ها نیز به شاهزادگانی با عنوان یابغو واگذار شدند. اقوام اویغور، قارلوق‌ها، ایزگیل و ادیز نیز توسط افرادی از میان قوم و تحت عنوان ایل‌تبر اداره می‌شدند. اوغوزهای نُه‌گانه نیز مستقیماً توسط خاقان اداره می‌شد. بدین ترتیب اوغوزها مستقیماً به عنوان دومین تکیه‌گاه دولت در کنار قوم ترک جای گرفتند.

ایل تیریش خاقان دو فرزند داشت: بیلگه خاقان آینده و کؤل تگین (شاهزاده‌ای که عقل وی به وسعت دریاچه است) اما شاهزادگان به هنگام فوت پدر خردسال بودند. بیلگه

۱- ارخون ج ۱ - ص ۶-۱۰۲ / ارگین ص ۷۷-۷۵.

۲- ارخون ج ۱ - ص ۱۱۶ / ارگین ص ۸۱.

۳- ارخون ج ۱ - ص ۳۶ / ارگین ص ۶۳.

۴- ارخون ج ۱ - ص ۳۴ / ارگین ص ۵۳.

خاقان در سال ۶۸۵-۸۴م. و کؤل تگین در سال ۶۸۶-۸۵م. متولد شده بودند. به همین جهت طبق سنت مرسوم، برادر خاقان مرحوم، جانشین وی شد. این حکمران نیز با عنوان قاپقان خاقان *Kapkan Kağan* نامیده شد. دوره حکومت قاپقان خاقان دوره‌ای فراموش نشدنی با فترحات بزرگ و بی نظیر بود. مدت‌های مدیدی بود که لشکر کشی‌های موفقیت‌آمیزی به خارج صورت نمی‌گرفت. بعد از فرونشاندن تحرکاتی که متعاقب مرگ ایل تیرتیش خاقان به وقوع پیوست. و پس از تثبیت حکمرانی قاپقان خاقان، در سال ۶۹۹م. به سوی غرب لشکر کشیدند. در این لشکر کشی اؤن اوق‌ها تحت حاکمیت در آمده و اقتدار دولت در برابر مردم آلتی چوب *Altı Çöb* سُغداق و ناحیه بخارا به نمایش گذاشته شد (سال ۷۰۰م.^(۱)).

چون با چین (تابغاچ) صلح منعقد نشده بود هجوم‌هایی به قلمرو آن صورت گرفت. قاپقان ضمن انعقاد صلح با چین در خواست کرد که طوائف اصیل ترک که به آن امپراطوری پناهنده شده بودند عودت داده شوند. نیز تحویل ۲۰۰/۰۰۰ کیلو ارزن بذری و ۳۰۰۰ عدد ابزار آلات کشاورزی و به مقدار زیاد آهن جزء شروط انعقاد صلح بود.

پیداست این درخواست‌ها با هدف توسعه کشاورزی و صنعت در قلمرو ترکان صورت گرفته است.

اساساً در منابع چینی نیز ذکر می‌شود که صنعت فلز کاری میراث پدران گوک ترک‌ها می‌باشد. با اینکه به میزان زیادی از شروط خاقان ترک به جای آورده شد ولی صلح صورت نگرفت و بلافاصله بعد از بازگشت از سفر غرب اردوی چینی به فرماندهی اؤنگ توتوق *Ong tutuk* را منهزم کردند. (۷۰۱م.) و در سال ۷۰۶م. نیز اردوی دیگر به فرماندهی چاچاسنگون *ÇaÇa Señün* به همین سرنوشت دچار آمد. دیری نپائید که چینی‌ها، اؤن اوق‌ها و قرغیزها با یکدیگر پیمان اتحاد بستند. متحدین انتظار داشتند که با

۱- طبق اظهار اؤن گاباین (گرامر ترکی باستان، مترجم م. آکالین، آنکارا، ۱۹۸۸، ص ۲۲):

ناحیه آلتی چؤب بخارا احتمالاً سواحل رودخانه چو باید باشد. نیز محتمل است نواحی شاش و اسفنجاب بوده باشد. سوغداق نیز به طور قطع به ناحیه سغد *Soğd* یعنی سمرقند اطلاق می‌شد. حکمران سوغداق (ناحیه سمرقند) نیز عنوان اخشید *ihsid* داشت.

شروع تحرکات آنها اوغوزان نیز سر به شورش بردارند. گوک ترکها با اطلاع از این اتحاد، نگران هجوم‌های متحدین بودند. با هدف جلوگیری از این کار در زمستان سال ۷۱۰م. حمله‌ای را علیه قرغیزها تدارک دیدند. در این نبرد، قاپقان خاقان، بیلگه تون یوکوک، کؤل تگین (آن هنگام ۲۶ ساله بود)، شاد تاردوش (بیلگه خاقان آینده) شرکت داشتند. چون مسیر کوهستان کوگمن (تان نواؤلا فعلی) پوشیده از برف بود از کوره راه دیگری که به اندازه عبور یک نفر عرض داشت با مشقت عبور کردند. از رودخانه آنی Ani نیز عبور کردند و به ضرب نیزه‌ها خواب از سر قرغیزها پراندند. خاقان قرغیز نیز در جنگل سونگا Sonia شکست خورده (و جان خود را از دست داد). پس از انقیاد قرغیزها کوهستان معروف کؤگمن را دور زده به اؤتوکن بازگشتند. منتهی در تابستان همان سال (۷۱۰م). حمله به سوی اؤن اوق‌ها تدارک دیده شد. زیرا سوکو Soku که دولت تورگیش را احیاء کرده بود اردوی خود را در دشت یاریش Yariş گرد آورده بود. در رأس سپاه گوک ترک فرزند قاپقان اینل خاقان inel Kağan شاد تاردوش، کؤل تگین، تۆن یوکوک و آپاتارکان Apa. Tarkan حضور داشته و نیروی ویژه‌ای را تدارک دیده بودند.^(۱)

به پیشنهاد تون یوکوک از کوهستان آلتین یش Altun Yış عبور کردند (کوههای آلتای) رودخانه ایرتیش اؤگۆز نیز طی شد. در سیاهی شب و قبل از سپیده دم^(۲) به

۱- در ارتباط با دومین لشکرکشی به قلمرو اؤن اوق، تون یوکوک در سنگ نبشته خود واژه تیل، تیل Til & Til را به کار می‌برد. واژه تیل به شکل دبل و به معنی یک اصطلاح محاوره‌ای در متن‌های ترکی آناتولی قدیمی و عثمانی فراوان به کار می‌رود و به معنی «اسیری که به منظور آگاهی از شرایط داخلی دشمن قبل از وقوع درگیری به اسارت گرفته شده است» را افاده می‌کند. به این کار، گرفتن دبل می‌گفته‌اند که اهمیت زیادی نیز داشت. واژه تیل در سنگ نبشته تون یوکوک نیز دقیقاً به همین معنا بکار رفته است. به همین جهت نیز در بعضی آثار واژه دبل را به معنی مخبر و جاسوس گرفته‌اند.

۲- «.... تون قاتدیمیز بؤلچو قاتان اؤننورو تگدیمیز» (اورخون ج ۱ ص ۱۱۲). «تون قاتماق» تونو (شب را) گونه (به روز) قاتماق. یعنی راهپیمایی شب را متصلاً به راهپیمایی روز پیوستن و در شب راهپیمایی کردن معنی می‌دهد.

این در ترکی ترکیه و در متون قدیم به شکل «دۆن قاتماق» دیده می‌شود. این گفتار در قرن چهاردهم در زبان

بولچو Bolçu رسیده و در آنجا اولین پیروزی را کسب کردند. فردای آن روز اردوی تورگیش به فرماندهی سوکو خاقان Soku kağan در دشت یاریش به بولچو رسیدند. با اینکه شماره لشکریان آنها دو برابر سپاه گوک ترک بود شکست خوردند.

سوکو به همراه یابغو و شاد جان خود را از دست دادند. گؤل تگین در نبرد بولچو نیز رشادت زیادی از خود نشان داد. آن توتوق Aztutuk خواجه سرای سوکو خاقان نیز اسیر افتاد. اؤن اوقها ناچار از پذیرش تبعیت بودند. قره تورگیشها نیز که در این هنگام تابعیت خود را اعلام کرده بودند در تابار Tabar اسکان داده شدند.

گوک ترکها از این منطقه باز نگشتند. احتمالاً بنا به درخواست سغدیانی از بینجو اؤگون Yincü ögüz (سیحون) گذشته و به دمیر قاپی Demir kapl رفته و در آنجا غنائم زیادی به دست آوردند. در این اثنا خبر عصیان قره تورگیشها و عزیمت آنها به کنه‌رس Keneres شنیده شد. این خبر متأثرکننده‌ای بود. زیرا اؤن اوقها به هنگام عقب نشینی همدیگر را تحت فشار گذاشته و شرایط نامساعدی برای یکدیگر ایجاد می‌کردند و کؤل تگین با سپاهی خسته، فرسوده، قلیل و با اسبانی گرسنه برای مقابله با آنان اعزام شد. خبر پیروزی وی بر قره تورگیشها بعد از یک جنگ سخت و سپس نبرد با قوشو koşu مشهورترین قبیله اؤن اوق و پیروزی بر بیگ آنها به نام توتوق و غارت اموال وی شادی و هیجان زیادی در اردوی اصلی که در سرزمین سغد اقامت داشت ایجاد کرد.^(۱) در سال ۷۱۱ م. اعراب بر فعالیت خود در ماوراءالنهر افزودند و در نتیجه سمرقند را تصرف کردند. در سنگ نبشته تون یوکوک نام «تزیک» (= عرب) تنها یکبار ذکر می‌شود.^(۲) متأسفانه به دلیل پاک شدن و نا خوانا بودن برخی حروف نمی‌توان حدس زد که مطلب در چه ارتباطی نوشته شده است. در دوره قاپقان خاقان مجموعاً ۲۵ بار لشکرکشی و

→

فارسی به صورت «شبگیر کردن» ترجمه شده است. در یکی از تألیفات گفتار «تۆن فاتماق» به غلط به شکل تۆن آقیتماق نوشته شده است.

۱- اورخون ج ۱ ص ۴۶ - ۴۲، ۱۱۰، ۱۱۴ / ارگین ص ۵۷، ۶۶، ۷۹، ۸۰.

۲- اورخون ج ۱ ص ۱۱۴ - ۱۱۵ / ارگین ص ۸۱.

سیزده بار عملیات جنگی صورت گرفته است.

بدون شک در این سفرهای جنگی توقوز اوغوزها و دیگر اقوام ترک نیز شرکت داشتند. این سفرها همانطور که در سنگ نبشته‌ها نیز قید شده است برای گوک ترک‌ها و متحدین آنها ثروت و نیروی مادی زیادی به همراه داشت.^(۱)

منتها از سال ۷۱۴م. به بعد اقوام مختلف به نوبت سر به شورش برداشتند. در منابع چینی مذکور است که این شورش‌ها در نتیجه سیاست خشن و بی رحمانه قاپقان خاقان روی داده است. در سال ۷۱۲م. قارلوق‌ها که قومی مرکب از سه قبیله بوده و در سواحل قره ایرتیش Kara irtiṣ سکونت داشتند سرکشی آغاز کردند که در ناحیه چوش باش çuṣ baṣ جنگی صورت گرفت. آنها در سال ۷۱۴م. مجدداً بپا خاستند. این بار جنگ در منطقه تاماق ایدوق Tamak iduk در گرفت. و قارلوق‌ها شکست سختی متحمل شدند طوری که به چین کوچ کرده و از آنها استمداد طلبیدند.^(۲)

سال بعد (۷۱۶ م.) (سال ۷۱۵ م. خرگوش). دولت از اساس به ضعف گرائیده و در سرایشیب سقوط افتاد.

شاد تاردوش (بیلگه خاقان آینده ۳۲ سال داشت) و برادر او گول تگین (۳۱ سال) قبل از هر کار به قوم آن یورش آوردند. آن‌ها همانگونه که توضیح دادیم قومی بودند که در شمال در اطراف ناحیه جنگل کوگمن سکونت داشتند.

نبرد در ناحیه قره کول Kara Köl در گرفت. ایل تبر فرمانده آن‌ها توسط کؤل تگین اسیر گرفته شد. «آن بودونی آنداسی یوق بۆلدی» «قوم آن در آن مکان نابود شد.» سپس به سراغ ایزگیل رفتند و قوم ایزگیل نیز نابود شد.

در همین سال (۷۱۵) با اوغوزان و ادیزها جنگیدند. ادیزها شامل دو قبیله بودند. آنهانیز علم عصیان برافراشته بودند. ادیزها نیز در منطقه قوشلاغاق Kuşla ğak

۱- اورخون ج ۱. ص ۳۶، ۳۸ / ارگین ص ۵۳، ۵۴.

۲- اورخون ج ۱- ص ۴۸، ۶۶ / ارگین ص ۵۷، ۶۷، ۶۸ / ژولین ص ۴۵۵، ۴۵۶.

شکست سختی را متحمل شدند.^(۱) متعاقب آن ایل تبر ادیزها به همراه داماد قاپقان و تعدادی از فرماندهان به چین پناهنده شدند. در معیت آنها اجتماعی مرکب از ده هزار چادر نشین نیز آمدند. در این اثنا خبر رسید که قاپقان خاقان به قتل رسیده و برادرزاده وی تحت عنوان بیلگه خاقان جانشین وی شده و تون یوکوک نیز به سمت مشاور وی منصوب شده است. فرماندهان پناهنده شده با اعتماد به بیلگه خاقان و تون یوکوک ضمن بازگشت به وطن تابعیت وی را پذیرفتند.^(۲) پیشتر ضمن نقل عبارتی از بیلگه خاقان به این مضمون که «اوغوز قوم خودم بود» توضیح دادیم که اوغوزها به لحاظ سیاسی، اداری، مالی و نظامی قومی وابسته و تحت کنترل وی بودند.

این وابستگی آن زمان که وی شاد تاردوش‌ها بود نیز به صورت ضعیف وجود داشت. زیرا مشاهده می‌شود که زمان شورش اوغوزها تنها وی و برادرش کول تگین به مقابله بر می‌خیزند. بیلگه خاقان علت «دشمن Yağ» شدن اوغوزها را ناشی از حسادت آنها می‌داند.^(۳)

در عرض یک سال چهار بار با اوغوزان جنگ در گرفت. (بین سالهای ۷۱۵ - ۷۱۶). اولین نبرد در منطقه توغو بالیق Toğu. Balık حادث شد. احتمالاً توغوبالیق شهر یا ناحیه‌ای در ساحل رودخانه توغلا (تولا) بوده است. نبرد دوم در آندیرغو Andırğu صورت گرفت. این نبرد نیز نتیجه قطعی دربر نداشت.^(۴) نبرد سوم در چوش باشی Çuşı Başı وقوع یافت. در این نبرد آلیاغوت از طایفه تونرا به همراه ده نفر از خویشان‌ش به اسارت افتاد. در مراسم خاک سپاری تونگانگین Toñatigin از خاندان سلطنتی به حیات

۱- اورخون ج ۱ ص ۴۸ - ۵۰ / ارگین ص ۵۸

۲- ژولین. ص ۴۵۶، ۴۵۹ / لیو، مائو، تسای ج ۱. ص ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۲۳، ۱۲۴، ۲۵۸.

۳- «توقوز اوغوز بودون مینینگ بودونم ارنی. تنگری یر بولغاقین اوچون اؤدینگه گونی نگدوک اوچون یاغی بولدی. بیر ییلقا و تورت بالی سو نگو شدوم». سنگ نبشته بیلگه خاقان. اورخون ج ۱ ص ۶۲، ۶۳ / ارگین ص ۶۷.

۴- در کتیبه بیلگه خاقان چنین آمده است. (اورخون ص ۶۲، ۳۰ / ارگین ص ۶۷). اما در کتیبه کؤل تگین «بیر ییلقا بش بولی سونگو شتوموز» ثبت شده است. به هنگام جنگ با اوغوزان یکبار نیز در منطقه قوشلاغاق با ادیزها پیکار کردند که به همین جهت در اینجا عبارت «بش یولی» «۵ بار» ثبت شده است.

این اسیران خاتمه داده شد.^(۱) پیکار چهارم در ازگنتی قاداز Ezgenti kadaz صورت گرفت. با اینکه در این باره عبارت «اؤل سو آندا اؤلتي» (سپاه در آنجا نابود شد) نقل شده است ولی به نظر نمی‌رسد در این نبرد نیز نتیجه نهایی کسب شده باشد.

گوک ترکها زمستان (زمستان سال ۷۱۶) را در آمگی قورغان Amgi kurghan سپری کردند. در این ایام یوت Yut یعنی مرگ و مسیر چهارپایان شایع شد. منتها در ابعاد خطرناکی نبود. به همین جهت نیز با آمدن بهار به جانب اوغوزان سپاه اعزام کردند. کؤل تگین در قرارگاه خود اقامت داشت. چندی نگذشت که سپاه اوغوز قرارگاه را تصرف کرد. کؤل تگین تنها با صرف انرژی و زحمت زیاد موفق به عقب راندن اوغوزان شد. حادثه بزرگی دفع شده بود. در خصوص این حادثه کؤل تگین مطلب ذیل را به قوم خود اظهار کرده است: اگر نبود کؤل تگین همگی نابود شده بودند. مادر، خواهرانم، عروسانم، کنیز می‌شدند. کشتگان نیز به سرراه افکنده می‌شدند.^(۲) اندکی بعد روستاهای اوغوزان را غارت کردند. اما آنها با دوقوز تاتار متحد شده و مجدداً حمله کردند. در آغو Ağu دو بار جنگ سختی در گرفت. اوغوزان و تاتاران شکست خورده و منهزم شدند. تابستان ۷۱۶. در این اثنا بیلگه خاقان آینده ۳۳ سال سن داشت.

کمی بعد قاپقان خاقان زمانی که با همراهان اندک خود در حال عبور از جنگل بود در حمله غافلگیرانه بایبرکوها به قتل رسید، (تابستان ۷۱۶) قاپقان در راه بازگشت از یک حمله پیروزمندانه بر علیه بایبرکوها بود. بعد از مرگ قاپقان خاقان، بیلگه خاقان مسئولانه قوم خود را اداره کرد. او شرح می‌دهد «که چگونه عمویش قوم را انتظام داد و پروراند، فقرا را ثروتمند کرد و قلت را به فراوانی تبدیل کرد».^(۳)

تون یوکوک نیز شرح می‌دهد «قاپقان خاقان شبها خوابیده و روزها ننشست»^(۴)

۱- عبارت مربوط به این حادثه در کتیبه های کؤل تگین با همدیگر مغایرت دارد. با در آمیختن دو کتیبه مضمون فوق استخراج شده است. (اورخون ج ۱، ص ۵۰ / ۶۲ ارگین ص ۵۸، ۶۷، ۶۸)
۲- همانجا.

۳- اورخون ص ۳۶، ۴۰، ۴۲، ۴۶ / ۶۶ ارگین ص ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۶۳، ۶۵، ۶۸.

۴- اورخون ص ۱۱۶ / ارگین ۸۱ - ۸۲

چون در بین ترکان مسئله وراثت در حکمرانی هنوز قاعده‌مند نشده بود لذا در این خصوص مجادله‌ای خونین صورت گرفت. در نتیجه درگیری‌های خونین فرزندان قاپقان خاقان، اینل خاقان inel و خویشانش زندگی خود را از دست دادند. حتی اجتماعات قومی وابسته به اینل خاقان نیز بعد از قتل وی مساکن خود را وا گذاشته و به مناطق دیگر کوچ کردند. تعدادی نیز به چین پناهنده شدند. گفته می‌شود که اوغوزان نیز در این اثنا به چین رفته‌اند. در همان سال نیز بیلگه خاقان بر علیه او یغوران که در سواحل علیای سلنگا Selefie = Selenga سکونت داشتند لشکر کشی کرد. او یغورها که در قارغان Karğan شکست خورده بودند به داخل جنگل عقب نشستند. ایل تبر او یغور نیز با حدود ۱۰۰ نفر همراهان خود مستقیماً به سمت شرق هزیمت کرد. بیلگه خاقان نیز با گله اسبان به غنیمت گرفته شده، ترکهای گرسنه را تغذیه کرد.^(۱) بیلگه خاقان ۳۴ سال سن داشت که اوغوزان به چین پناهنده شدند. ۷۱۸ - ۷۱۷. اقدام خاقان علیه اوغوزان نتیجه‌ای در بر نداشت^(۲) بعد از این تاریخ در ارتباط با اوغوزان از هیچ حادثه و خبری سخن گفته نمی‌شود. فقط در کتیبه تون یوکوک که احتمالاً در سال ۷۲۶ و یا قریب به آن نوشته شده آمده است که ترک بیلگه خاقان قوم طلایی ترک و قوم اوغوز را انتظام داده و تحت اداره خود درآورد.^(۳) این نشان می‌دهد که اوغوزان از چین بازگشته و تابعیت بیلگه خاقان را پذیرفته‌اند. همچنین آنجا که بیلگه خاقان در کتیبه کؤل تگین خطاب به اوغوزان^(۴) سخن می‌گوید نشان دهنده وابستگی اوغوزان به خاقان است. کؤل تگین که به مثابه استوانه اصلی دولت بیلگه خاقان بود در روز هفدهم دهمین ماه سال گوسفند فوت شد. ۷۳۱. قهرمان گوک ترک در حین وفات ۴۷ سال سن داشت. (سال تولد ۶۸۵ مرغ = ۶۸۵ - ۶۸۶

۱- اورخون ص ۶۶ / ارگین ص ۶۸

۲- «اؤتوز آرتوق تورت یاشیما اوغوز تریپ تابغاچ فاکیردی» اورخون ص ۶۶ / ارگین ص ۶۹.

در اینجا نیز بیلگه خاقان حوادث را بر مبنای سال سن خود محاسبه می‌کند. من در تطبیق تقویم حیوانی با تقویم میلادی به جدول بازیمن نظر داشته‌ام.

۳- اورخون ص ۱۲۰ / ارگین ص ۸۲

۴- اورخون ص ۵۸ / ارگین ص ۶۱

(۱) میلادی.

شجاعت و مهارت وی در هنر سپاهیگری عامل مهم پیشرفت و توسعه دولت بود. به همین جهت نیز مرگ وی در درجه اول بیلگه خاقان و سایر اعضاء خاندان و توده مردم را در سوگی عظیم فرو برد. طوریکه خاقان از احتمال صدمه دیدن بینایی مردم ترسیده بود. این اشکهای خونین در عین حال برای روزهای تاریکی که تقریباً در انتظار قوم ترک بود نیز ریخته می‌شد.

انسانهای شایسته به تدریج از بین می‌رفتند و در عین حال جانشین شایسته‌ای نیز جایگزین آنها نمی‌شد. خاقان به روشنی می‌دید که قوم در حال یک پسرروی اخلاقی است. وی به این نکته در کتیبه کؤل تگین اشاره دارد. خود نیز در سال ۷۳۴ فوت شد.

بدین ترتیب گوک ترکها با فقدان خاقان‌های ارزشمند خود کاملاً تنها ماندند. پسر بیلگه خاقان پس از فوت وی جانشین پد رشد. او نیز همانند پدر عنوان بیلگه خاقان را بر خود نهاد. در منابع چینی نام وی یی - یین Yi-yen ثبت شده است. یی ین مراسم ترحیم پدر را برگزار کرد. برادر زاده خاقان یوللوق تگین YolluḡTigin نیز بعد از ۳۴ روز کار مستمر و پر تلاش کتیبه وی را نوشته و نقش‌های آرامگاه وی را تزیین کرد.

یی. ین خاقان طبق نوشته منابع چینی ۸ سال حکومت کرد. (۲) احتمال دارد که این مدت هفت سال بوده و وی در سال ۷۴۱ فوت کرده باشد. برادرش جانشین وی شده و عنوان بیلگه قوتلوغ خاقان را بر خود نهاد. Bilge kutluḡ kağan. امپراطور چین نیز به او لقب تنگری خاقان Teñri kağan را اعطا کرد. خاقان مزبور در عین اینکه بسیار جوان بود از مشاوره ارکان دولت با درایت نیز محروم بود. مادرش که دختر تون یوکوک بود با افسری جزء رابطه برقرار کرده و شروع به دخالت در امور دولت کرد. حکمرانی نامطلوب نتایج ناخوشایندی را به دنبال داشت. در این هنگام عموهای خاقان که فرماندهی جناح‌های چپ و راست وی را داشتند سر به شورش برداشتند. هر دو فرمانده

۱- در خصوص این تاریخ‌ها ر.ک به کتاب بازین ص ۲۲۱، ۲۳۰، ۲۴۳، ۲۴۴.

۲- ژولین. ص ۴۷۲ - لیو. مائو. تسایی. ج. ۱. ص ۲۲۹.

عنوان شاد را داشتند. قوتلوغ خاقان با اینکه فرمانده جناح راست را شکست داد ولی از فرمانده جناح چپ شکست خورده و کشته شد. فرمانده جناح چپ یکی از پسران بیلگه خاقان را بر تخت نشاند. منتها کو. تو یابغو Ku. To. Yabgu نامی وی را کشته و برادرش را به جانشینی وی نشاند. سپس برادرش را کشته و خود را خاقان اعلان نمود. کشمکش‌های داخلی گوک ترک‌ها را تضعیف کرد و فرصت مناسبی در اختیار مترصدین قرار داد. در حقیقت نیز در سال ۷۴۲ با درک وضعیت جدید، اویغورها، قارلوق‌ها و باسمل‌ها متحداً بر علیه گوک ترک‌ها وارد عمل شدند. شکست اجتناب‌ناپذیر بود. کو. تو یابغو کشته شد. باسمل ایدوق. قوتو. Basmil.iduk.kutu که بیلگه خاقان وی را خویشاوند خود نامیده بود با قبول خاتمه دوران حکومت گوک ترک عنوان خاقان را بر خود نهاد. به دنبال وی ایل تبرهای اویغور و قارلوق نیز عنوان یابغورا بر خود نهادند. یابغو عالی‌ترین عنوان حکومتی بعد از خاقان بود. در مرتبه بعد از یابغو عنوان شاد ذکر شده است.

گوک ترک‌ها علیرغم شکست سنگین نظامی به خود داده و سپس فرمانده جناح چپ را که قاتل قوتلوغ خاقان بود بر تخت نشاندند. به وی عنوان اوزمیش خاقان Ozmış kağan اعطا شد. وی تقاضای امپراطور چین مبنی بر قبول تابعیت چین را رد کرد. گویا به تحریک چین متحدین سه گانه به گوک ترک‌ها یورش آوردند و آنها را بار دیگر شکست دادند.^(۱) اوزمیش خاقان به اوتوکن عقب نشینی کرد. منتها پناهنده شدن یابغوی جناح راست به همراه شخص عالی‌جاه دیگری به نام کو. لا. تو Ko. la. To به اتفاق ۵۰۰۰ خانوار به چین وی را در موقعیت ضعیفی قرارداد. به همین جهت در مقابل یورش فرمانده

۱- ژولین. ص ۴۷۲ - ۴۷۴. لیو. مائو. نسای. ج ۱. ص ۲۲۹، ۲۳۰.

ایل اتمیش بیلگه خاقان فرمانروای اویغور خود را فاتح نبرد عنوان کرده و می‌گوید «فارا قوم آشمیش کژگورده کزموور تاغ را، یاراوغوزدا. اوج توغلوک توروک بودون.... اوزمیش نگین قان بولمیش. قوی بیل قاپوری دیم.... قالونون آندا آلتیم. توروک بودون آندا اینا غار و یوق بولتی «سنگ نبشته تاریات ص ۸۰۴، ۸۰۵ شینه اوسو. به کوشش. گ. ج. رامستد. اورخون ج ۱. ص ۱۶۴، ۱۶۶.

باسمیل نتوانست پایداری کند و جان خود را از دست داد. ^(۱) (۷۴۴). سر اوزمیش خاقان جوان و نگون بخت به دربار امپراطور چین ارسال شد. ۷۴۴. ^(۲)

با اینکه برادر اوزمیش خاقان به نام پو. می. هو. لونگ. لو Po. mey. Hu. Lung. Lu به جانشینی وی انتخاب شد ولی اکثریت گوک ترکها دیگر امیدی نداشتند. به همین جهت نیز آنها خاقانی ایدوک قوت باسمیل را که از خاندان گوک ترک بود پذیرفتند. اما ایل‌تبرهای قارلوق و اویغور از اینکار سرباز زدند و خاقانی ایدوک قوت را نپذیرفتند حتی با وی به جنگ برخاستند. در جنگی خونین باسمیل‌ها به سختی شکست خوردند. جسد فرمانده شان در میان کشته شدگان دیده می‌شد. ۷۴۵ م. به جهت نقش بسیار مهم اویغورها در این پیروزی فرمانده شان عنوان کؤل بیلگه خاقان Kōl. Bilge. Kağan را تصاحب کرد. متعاقب آن کؤل بیلگه خاقان پو. می. خاقان گوک ترک را از بین برده و در ۷۴۵ م. اؤتوکن بر تخت نشست. ^(۳)

زیرا ناحیه اؤتوکن همانطور که بیلگه خاقان گفته بود «ایل توتسیق بیر» بود به معنی «مرکز حکومت بر مردم و کشور».

عاقبت گوک ترکها چه شد؟

کمی پیشتر شرح دادیم که زمان حکمرانی اوزمیش خاقان، یابغوی غرب به همراه ۵۰۰۰ خانوار به چین کوچ کرده بود. بعد از به قتل رسیدن پو. می خاقان، قوتلوغ پؤ. فو خاتون Kutluğ. Po. Fu. Katan که دختر تون یوکوک و همسر بیلگه خاقان بود به همراه یک اجتماع ترک به چین پناهنده شد و مورد استقبال امپراطور قرار گرفت. در سنگ نبشته شینه او سو Şine . usu متعلق به ایل اتمیش خاقان اویغور آمده است که در معیت

۱- اسم «اوزمیش» مشتق از بن «اؤز» بوده و علاوه بر معنای رتبه اول، درجه اول، به معنی نجات یافته نیز آمده است.

۲- ژولین ص ۴۷۴. لیو. مائو. تسای. ج ۱. ص ۲۳۰.

۳- ژولین. ص ۴۷۴. ۴۷۵. ائو. مائو. تسای. ج ۱. ص ۲۳۰ - ۲۳۱.

ر. گروسه «امپراطوری صحرانوردان» ۱۹۴۸. ص ۱۵۸. ۱۶۲.

آن کورات. خاقان نشین گوک ترک. مجله دانشکده زبان و تاریخ و جغرافیا. ۱۹۵۲. سال دهم. شماره ۲ - ۱.

ص ۱ - ۵۶.

ترک‌های پناهنده به چین اجتماعی از اوغوزان نیز بوده‌اند.^(۱) بدون شک همه گوک ترک‌ها به چین نرفتند. فقط بخشی از آنها نیز زیر سلطه اویغوران در آمده و برخی شاخه‌ها نیز بدون شک به سرزمین‌های دیگر کوچ کردند. در منابع چینی مربوط به قرن دهم مجدداً از گوک ترک‌ها (تو - کیوئه Tou. Kioue) سخن گفته می‌شود. در سال‌های ۹۲۶ و ۹۲۸ فرماندهان گوک‌ترک شخصاً با هدایای خود به دربار چین آمده بودند. در سال ۹۳۱ و ۹۴۱ نیز ایلچیان گسیل کرده بودند. از سال ۹۴۱ به مدتی کوتاه اطلاعی از ترک‌ها در دست نیست. زیرا در این سالها آنها در نهایت ضعف و فتور بودند.^(۲)

در منابع چینی در خصوص مساکن بازماندگان گوک ترک‌ها اطلاعاتی ارائه نمی‌شود. به نظر می‌رسد این بقایای گوک ترک‌ها اجتماع قومی کوچکی را تشکیل می‌دادند. در منابع اسلامی مربوط به قرون نهم و دهم نیز از قومی به نام ترک سخن نمی‌رود.

در آثار مزبور نام «ترک» تنها برای نامیدن یک اجتماع یا نژاد قومی متشکل از چند قوم به کار برده می‌شود. به طور قطع در تاریخ ترکان آسیای مرکزی دوره مربوط به حکمرانی گوک ترک‌ها مهمترین دوره تاریخی به شمار می‌رود امپراطوری گوک ترک‌ها همانگونه که بزرگترین حکومت تشکیل یافته توسط ترک‌ها در آسیا بود، همین طور نیز دولتی بود که برای آخرین بار تمامی اقوام ترک را زیر پرچم یک دولت واحد متمرکز و متحد کرد. در نتیجه این تحول نام «ترک» بویژه در خاور میانه به عنوان نامی عمومی برای کلیه اقوام ترک زبان به کار برده شد. یکی از ویژگیهای حائز اهمیت این دوره بویژه تجمع نژاد ترک در نواحی غرب آسیای مرکزی، محدوده دریاچه ایسیغ گؤل İsiğ Göl و نواحی رودخانه‌های چو Çu و تالاس Talas و جایگزین کردن عنصر ترک در این مناطق است.

گوک ترک‌ها قومی بودند که نسبت به پذیرش حیات اسکان یافته و فرهنگ مدنی از خود اشتیاق نشان داده‌اند.

۱- شینه اوسو، رامسند. ص ۳۱، اورخون ج ۱. ص ۱۷۶

۲- ژولین ص ۴۷۵، ۴۷۷ ج. ۵. هامیلتون. پاریس ۱۹۵۵. ص ۱۰۰ - ۹۴

می‌دانیم که قبل از تشکیل حکومت گوک ترکها و زمانی که آنها در کوههای آلتای Altay سکونت داشتند به ساختن ابزارآلات فلزی آشنا بوده‌اند. بعد از تشکیل دولت نیز آنها در تمامی زمینه‌ها هماهنگی و پیشرفت بزرگی از خود نشان دادند.

در منابع چینی به موازات کوچ نشین بودن ترک ضمناً ذکر می‌شود که هر کدام از افراد صاحب قطعه زمین بوده‌اند. بدون شک این قطعه زمین‌ها زراعتی بوده‌اند.

گفته بودیم که قاپقان خاقان از چین تقاضای ارسال ۳۰۰۰۰۰ کیلو بذر ارزن و ۳۰۰۰ عدد ابزار آلات کشاورزی کرده بود. می‌دانیم که از بدو تأسیس دولت به تجارت اهمیت داده می‌شده است.

بیلگه خاقان معتقد بود که قوم وی در صورت اسکان در اوتوکن و انجام کارهای تجاری موفق خواهد شد و این را مصراً از قوم خود می‌خواست.^(۱)

خاقان‌های گوک ترک بسیار پیشتر در قرن ششم مشغله ایجاد مراکز شهری را داشتند. در این رابطه هماهنگی‌های لازم را به عمل آوردند. تون یوکوک نیز با اظهار خطر چین مانعی برای تحقق آرزوی شهرسازی بیلگه خاقان بود.

در تأسیس شهر اردو بالیق توسط ایل اتمیش خاقان اویغور بدون شک گوک ترکها به ویژه افکار بیلگه خاقان نقش اساسی داشته است. گوک ترکها در اوایل حکومت برای کتابت، الفبای سُغدی را به کار بستند. اواخر نیز با الفبای ترکی نوشتند. این نظریه‌ای پذیرفته است که نظام نوشتاری گوک ترک از الفبای بیگانه اخذ شده است. به نظر می‌رسد این الفبا از قرن هفتم میلادی مورد استفاده قرار گرفته شده است. منتها اصل اساسی این است که آنها دارای یک الفبا بوده‌اند.

جوان، جوان‌ها، سی‌ان، پی‌ها و هون‌ها که اسلاف گوک ترکها بوده‌اند فاقد الفبا بودند. حتی خزرها نیز الفبایی از خود نداشتند. در حالی که خزرها همسایه نزدیک

۱- «اوتوکن بیر اوتورپ آرقیش تیرکیش ایسار نه نگ بونگوغ بوق»

ترجمه «اگر در اوتوکن ساکن شدی و کاروان‌های تجاری را به راه انداختی دچار زحمت نخواهی شد.» اورخون

بیزانس و اسلام بودند. اما گوک ترک‌ها در الفبایی که حداکثر با واسطه سُغدیان از خاور نزدیک اخذ کردند، تغییراتی ایجاد کرده و با اضافه نمودن علائمی آن را به صورت یک الفبای ملی شکل دادند.

گوک ترک‌ها برای استفاده در کتابت خود از یک تقویم دوازده حیوانی کمک گرفتند. بنا به تحقیقات انجام شده.^(۱) این تقویم در اواخر قرن ششم از چین اقتباس شده است. این تقویم بعدها توسط اویغورها که اخلاف گوک ترک‌ها بودند نیز مورد استفاده قرار گرفت. مغولان که تقویم مزبور را از اویغوران اقتباس کرده بودند به ایران و حتی آناتولی وارد کردند. بعد از آنها تقویم ترک تا قرون اخیر توسط ایرانیان استفاده می‌شد.

گوک ترک‌ها با استفاده از این الفبا به زبان خود میراث گران قدری را به یادگار گذاشتند. این میراث در برگیرنده مفهوم گسترده زبان ترک، ادبیات ترک و تاریخ ترک بوده و منبعی غنی، کهن و ارزشمند از فرهنگ ترک است.

۳- توقوز اوغوزها (دوقوز) در دوره اویغورها

اویغورها که در منابع چینی هوی - هو Hui - Hu نامیده شده‌اند در سواحل علیای رودخانه سلنگه (سلنگا) سکونت داشتند. اویغورها در قرن چهاردهم میلادی می‌دانستند که این ناحیه زمانی سرزمین قدیمی آنها بوده است. درکتیبه‌های گوک ترک نام اویغور تنها یک بار ذکر شده است. از این مسئله می‌توان نتیجه گرفت که اویغورها برخلاف تعدادی از اقوام ترک از خاقان گوک ترک اطاعت نموده و با پرداخت خراج زندگی آرامی را می‌گذرانیده‌اند.

قبلاً شرح دادیم که بیلگه خاقان پس از جلوس بر تخت حدود پائیز سال ۷۱۶ م. به قسمت‌های جنوبی سلنگا سرا زیر شده در محل قارغان Kargan اویغورها را منهزم کرده بود. در پی این شکست، اویغورها به جنگل پناه بردند. ایل تبر، حکمران اویغور با صد نفر از همراهانش رو به سوی شرق فرار کرد. خاقان نیز با گله اسبان به غنیمت

گرفته شده قوم قحطی زده خود را تغذیه کرد.^(۱) در این خصوص که اویغورها، دوقوز اوغوزها را چه زمان و چگونه تحت اداره خود در آورند نمی توان نظری قطعی ارائه کرد. در سال ۷۴۲ م. زمانی که اویغورها به اتفاق قوم قارلوق و باسمیل متحداً بر علیه کو-تو Ku.to وارد عمل شدند. محتملاً اوغوزها را نیز به همراه داشتند کسی که بیشترین نقش را در مساعدت به گؤل بیلگه خاقان در زمینه تأسیس حکومت اویغور داشت فرزند وی مؤیون چور Moyun Çor بود. کؤل بیلگه خاقان در سال ۷۴۷ م. فوت کرد. (سال خوک). فرزندش مؤیون چور جانشین وی شد. او با درک موقعیت جدید خود عنوان تنگری ده بولمیش ایل اتمیش بیلگه خاقان (بیلگه خاقان زاده آسمان و مؤسس دولت) را بر خود نهاد.

ایل اتمیش خاقان در آخرین سنگ نبشته خود که در سال ۷۵۹ یا ۷۶۰ میلادی نوشته شده در ادامه جملاتی ناخوانا می گوید: «اؤن اویغور و دوقوز اوغوز در آن ناحیه صدها سال سکونت کردند».^(۲) نکته حائز اهمیت در این کتیبه عنوان اؤن اویغور است که نشان می دهد در آن زمان اویغورها متشکل از ده طایفه بوده اند.^(۳) در جایی دیگر ایل اتمیش خاقان، زمانی که به جنگ اؤزمیش خاقان می رود می گوید «همگی قوم خودم دوقوز اوغوز را بسیج کردم».^(۴)

این نیز نشان می دهد که در آن سال (۷۴۳ م.) وی به ریاست قوم دوقوز اوغوز منصوب شده است. اما از خاقانی وی چندی نگذشته بود که اکثریت غالب اوغوزها را دشمن خود یافت. خاقان این گروه را تحت عنوان سکیز اوغوز (هشت اوغوز) ذکر

۱- اورخون ج ۱ - ص ۶۶ / ارگین ص ۶۸.

۲- رامسند ص ۱۲ - ۱۳ / ۳ - ۱۳. ارهون ج ۱ - ص ۶۴ - ۱۶۵ - ۳۶.

۳- نام اؤن اویغور در متنی ترکی که در قوچو پیدا شده نیز ذکر شده است (و. هامیلتون) توغوز اوغوز و اؤن اویغور. مجله آسیایی ۱۹۶۰ ص ۳۴ - ۴۰). اویغورها در قرن ۱۴ م. می دانستند که مساکن باستانی آنها در کناره های سلنگه بوده است. و در آنجا «اویغورهایی را که در اطراف ده رودخانه سکونت داشتند «اؤن اویغور» و اوغوزهایی را که در اطراف نه رودخانه سکونت داشتند نیز «توقوز اوغوز» می نامیدند. رشیدالدین. جامع التواریخ. به کوشش برزین، مسکو. ۱۸۵۸. ص ۱۲۵.

۴- توقوز اوغوز بود و نی مون تیر و قو براتی آلتیم. (رامسند. ص ۵ - ۱۲ / ۵ - ۱۳. اورخون ص ۱۶۴.

می‌کند. به همین جهت به نظر می‌رسد تنها یک قبیله از اوغوز به خاقان وفادار مانده باشد. اوغوزها همانند دورهٔ گوک ترک‌ها در جنگ علیه خاقان اویغور با همسایه شرقی خود دوقوز تاتارها متحد شدند. ایل اتمیش خاقان در ماه اول سال ۷۴۹م. به منظور منقاد کردن اوغوزها و متحدشان دوقوز تاتار به جانب آنان عزیمت کرد. وی تا پائیز همان سال درگیر این مسئله بود. پیروزی‌هایی نیز در این درگیری‌ها کسب کرد. اما مستمراً سیاستی توأم با عفو و گذشت^(۱) را پیش برد.

به نظر می‌رسد خاقان شورش اوغوز و دوقوز تاتار را سرکوب کرده باشد. اما جزئیات امر روشن نیست.

ایل اتمیش بیلگه خاقان در ماه‌های پایانی همان سال به اوتوکن بازگشت. به دو فرزند خود عناوین یابغو و شاد را اعطا کرد و همانند عمل فرمانروایان گوک ترک آنها را به عنوان حکمرانان دو قوم تاردوش و تولیس منصوب کرد. سال بعد (سال پلنگ = ۷۵۰ میلادی) سفری جنگی بر علیه Çik چیک‌های ساکن آن سوی رودخانه کم Kem تدارک دید. در همین سال ایل اتمیش بیلگه خاقان اولین کتیبهٔ خود را نوشت. اما کتیبهٔ مزبور تا این تاریخ کشف نشده است. در پائیز همین سال نیز به جانب تاتارها حرکت کرد. سال بعد (سال خرگوش = ۷۵۱م) در اوتوکن دستور نگارش دومین کتیبه را صادر کرد و این کتیبهٔ تاریات است که اخیراً کشف شده است. در این کتیبه نام اوغوز تنها یکبار ذکر می‌شود.

منتها جمله‌ای که کلمه اوغوز در آن ذکر شده چندان مفهوم نیست.^(۲)

ایل اتمیش خاقان چیک Çik‌ها را محهور کرده و حکمرانی تحت عنوان توتوق Tutuk در رأس آنها گمارد. سپس به مصاف قارلوق و باسمیل شتافت. در اثنای این درگیری‌ها اوغوزها و گوک ترک‌های پناهنده شده به چین نیز به حرکت در آمده و به صف دشمنان

۱- راسمستد ص ۱۶ - ۱۹. اورخون ص ۱۶۸ - ۱۷۰

۲- در این خصوص استنباطات، تکیه و ترجمه وی از جمله فوق چنین است «... قان آروق اوغوز بودون آلتی یوز سنگگوت بیر تومن بودون قازقانتی». «... خان اوغوزهای خسته را منکوب کرده و ششصد نفر افسر و ده هزار سرباز عادی از آنها به اسیری گرفت. بولتن شماره ۱۸۴. ص ۸۰۷ - ۸۱۰».

حکمرانان اویغور پیوستند.^(۱)

ایل اتمیش خاقان این بار قارلوق و باسمیل را به سختی شکست داد. در نتیجه این شکست باسمیل‌ها در وضعیتی قرار گرفتند که مدت‌های مدید نتوانستند موجودیتی از خود بروز دهند. قارلوق‌ها نیز بالاجبار به سرزمین اژن اوق‌ها کوچ کردند.

ایل اتمیش خاقان در مناسبات با چین سیاستی معقول را پیش برد. وی جهت کمک به امپراتور چین که گرفتار شورش جدی شده بود نیروی نظامی اعزام کرد. متعاقب این موفقیت‌ها تنگروی ده بولمیش ایل اتمیش بیلگه خاقان در ساحل علیای اورخون شهری بنا نهاد (۷۵۸ م).^(۲) این شهر اردو بالیق Ordu Balık نام گرفت. (شهر محل سکونت خاقان). و در زمانی اندک پیشرفت زیادی کرد.

در حقیقت نیز تمیم بن بحر سیاح مسلمان که در سال ۷۲۱ م. از این شهر دیدن کرده است می‌گوید: این شهر که با حصارهایی محصور شده ۱۲ دروازه آهنی داشته و دارای بازارهای متعدد بوده است «شهری پر جمعیت و فعال است» باز همین سیاح می‌گوید در اطراف و پیرامون شهر بخش‌ها و روستاهای زیادی وجود دارد.^(۳) امروز می‌دانیم که شهر اردو بالیق قدیمی‌ترین شهر حادثاتی ترکها است.

ایل اتمیش خاقان نیز اولین خاقان ترک احداث‌کننده شهر می‌باشد. وی در همان زمان با نوشتن سه کتیبه زندگانی و اقدامات خود را شرح داده است. به همین جهت همانگونه که تنگروی ده بولمیش ایل اتمیش بیلگه خاقان بزرگترین فرمانروای اویغور به شمار می‌آید در عین حال یکی از شخصیت‌های برجسته تاریخ ترک نیز می‌باشد.

ایل اتمیش بیلگه خاقان در سال ۷۵۹ م. فوت کرده و فرزندش بوگو خاقان Bögu Kağan جانشین وی شد.

اویغورها تا سال ۸۴۰ م. به عنوان فرمانروای سرزمین تاریخی قوم ترک حکمرانی

۱- رامستد ص ۲۹. اورخون ص ۱۷۶. ۱۷۷ ص ۸

۲- در کتیبه به اشتباه در رودخانه سلنگه ذکر می‌شود (رامستد ص ۳۵. اورخون ۱۸۵. ۱۸۱ - ۱۸۰.

۳- و. مینورسکی. مسافرت به اویغور. تمیم بن بحر.

ف. سومر. شهرنشینی در میان ترکهای قدیم. استانبول ۱۹۸۴ - ص ۳۳-۳۷.

کردند. حدود سرزمین تحت سلطه آنها از شمال دریاچه بایکال. قوسو گؤل Kosu Göl و اولوکم، از جنوب به صحرای گوبی از شرق به سواحل رودخانه توغلا (تولا) و از غرب به کوههای آلتای (آلتون پیش) محدود می‌شد

از اویغورها نیز کتیبه‌هایی با کتابت گوک ترک برای ما به یادگار مانده است. منتها آنها چیز زیادی به حجم فعالیت فرهنگ نوشتاری دوره گوک ترک اضافه نکردند، دین مانوی که آنها پذیرفته بودند نیز در این زمینه کمکی نکرد.

دین مانوی تنها به شکل دین رسمی طبقه حاکمه باقی مانده و نفوذی در توده مردم نداشت. دین مانوی را فرزند ایل اتمیش بیلگه خاقان یعنی بؤگو خاقان (۷۷۹ - ۷۵۹ م.) پذیرفته بود. در سال ۷۶۲ م. وی در افسانه‌های اویغورها به مثابه فرمانروای فاتح تصویر شده و به عنوان سازنده شهر مشهور بلاساغون Balasagun واقع در غرب دریاچه ایسیغ‌گؤل شناخته می‌شود. در حالی که وی هیچ اقدام ظفرمندانه قابل ذکری نداشته و شهری نیز احداث نکرده است. قرغیزها (قرقیز) که ابتدائاً در ناحیه آباقان ساکن بودند برای حکومت‌های مستقر در اورخون دائماً مزاحمت ایجاد می‌کردند. فقط بعد از سرکوب شدن توسط ایل اتمیش خاقان در سال ۷۵۸ م. مدتی کوتاه اویغوران را راحت گذاشتند. در سال ۷۳۹ م. یکی از فرماندهان اویغور که در پی کشمکش‌هایی که به منظور کسب مقام به قرغیزان پناهنده شده بود، آنها را به حمله به اویغوران تحریک کرد. قرغیزان با استقبال از این امر با سپاهی انبوه به اردو بالیق هجوم آوردند.

شهر سقوط کرد و جسد خاقان در میدان نبرد به جای ماند. ^(۱) در پی این واقعه سیزده طایفه اویغور که در اطراف اردو بالیق سکونت داشتند به چین گریختند. منتها این سیزده طایفه در نتیجه حملات و تهاجمات بی وقفه قرقیزها از یک سو و چینی‌ها از سوی دیگر گرفتار فلاکتی عظیم شده و متفرق شدند. ۸۴۸ م.

بخشی از این اویغورها تحت سلطه چین در آمدند و بخشی دیگر را قرغیزان به

۱- در خصوص اطلاعات مربوط به اویغورهای ناحیه اورخون موجود در منابع چینی ر. ک. به کتاب س.

مک‌راس به نام: The uyghur Empire according to the tang dynastic histories

اسارت بردند. یک گروه انبوه دیگر از اویغوران متشکل از ۱۵ طایفه به غرب گریختند. آنها قصد التجاء به قارلوق‌ها را داشتند. اما قبل از رسیدن به مقصد به دو شاخه تقسیم شدند. یک شاخه به تبت رفتند سپس به ناحیه قانسو Kansu رفته و در آنجا امیرنشین کوچکی تأسیس کردند. این اویغورها موسوم به ساری اویغور هستند. شاخه بزرگتر دیگر در ناحیه تانری داغلار Tanrı dağlar اسکان یافتند. در سال ۸۴۸م. خاقانی برای خود برگزیدند. چینی‌ها به این خاقان عنوان تنگری ده قوت بولموش آلپ کولوگ بیلگه را دادند.

خاقان‌ها و یا خان‌های دیگری پس از وی حکومت کردند ۸۵۶م. در قرن دهم سرزمین جدید اویغورها از شرق از کوهستان هامی Hami شروع شده و در غرب به بارسغان Barsğan واقع در شرق دریاچه ایسیغ گؤل منتهی می‌شد. در نیمه دوم این قرن دین بودا دین برگزیده اکثریت اویغوران بود. زیرا دین مزبور در این ناحیه از دیر باز به صورت دین رسمی جایگزین شده بود. سیاح چینی وانگ. ین. ته Wang. yen. te که در سال ۹۸۲م. از سرزمین اویغوران دیدن کرده است آنجا را سرزمینی غنی با مردمی مرفّه و خوشبخت یاد می‌کند. وی در این باره می‌نویسد «در این کشور فقری وجود ندارد، کمبودهای مستمندان رفع می‌شود. انسانها عمر زیادی دارند. حتی فقرا نیز گوشت می‌خورند.»^(۱)

اویغورها در تاریخ ترک به لحاظ مدنیت و فرهنگ موقعیت ممتازی دارند. آنها شهر نشینی را در جهان ترک رایج کردند. اینکه قره خانیان به اویغورها لقب تات Tat داده بودند احتمالاً در ارتباط با شهرنشین بودن آنها می‌باشد.

اویغورها نیز به مسلمانان عنوان چماق و چماق اری داده بودند. این نیز احتمالاً بدین علت است که گویا بازرگانان مسلمان عصابه دست داشته‌اند. بدون شک قره‌خانیان حملاتی را به سرزمین اویغوران ترتیب داده و بخشهایی از آن را منصرف شده بودند. علیرغم این، اویغورها برخی عناصر فرهنگی خود به ویژه کتابت را به قره خانیان

۱- سیاحت نامه سفیر چین وانگ. بن ته. ت. ت. ک. آنکارا ۱۹۸۹. ص ۵۵ - ۶۷

عرضه کردند. مؤثرترین ضربه را قره‌ختائیان به اوغوزها وارد کردند. در حقیقت همانطور که قره‌ختائیان اوغوزها را به پرداخت خراج مجبور کردند. در عین حال فرمانروایان آنها را مجبور کردند به جای عنوان خان از عنوان کم‌اهمیت‌تر ایدوق (ایدی) قوت استفاده کنند. می‌دانیم که اوغوزان در هر دو منطقه مسکونی، خود را به طور خلاصه اوغور می‌نامیدند. چینی‌ها نیز به آنها هویی. 胡 Hui - Ho می‌گفتند. این شکل چینی کلمه اوغور است. توضیح دادیم که توقوز اوغوزها نیز قومی کاملاً جدا از ترکها و اوغوزان بوده‌اند.

چنانچه حقیقت این گونه باشد، این مسئله را که جغرافیدانان اسلامی اوغوزها را به نام توغوز غوز Toğuz Guz می‌نامیدند چگونه می‌توان توضیح داد؟ احتمالاتی به ذهن خطور می‌کند. به عنوان مثال احتمال دارد مؤلفین اسلامی هر دو اسم را به یک معنا به کار برده باشند. بدین معنی که ممکن است اداره هردو قوم توسط یک خاندان بوده و شباهت اسمی آنها (اوغور = غور / اوغوز = غوز) دلیل این امر بوده باشد. چینی‌ها اوغوزها را قومی متشکل از نه قبیله می‌دانستند. حتی آنها اسامی این نه قبیله را نیز ذکر کرده‌اند. اینکه قوم توقوز اوغوز از دیر باز قوم مشهوری بوده‌اند نیز می‌تواند دلیلی باشد بر اینکه شاید هر دو قوم تحت یک عنوان شناخته شده‌اند.^(۱)

از عاقبت کار توقوز اوغوزها هیچ اطلاعی نداریم. ولی بدون شک قومی که تحت نام اوغوز در قرن دهم میلادی در سواحل سفلی رودخانه سیحون سکونت داشتند آنها نبوده‌اند زیرا:

- ۱ - ابن خردادبه و خوارزمی در رأس تمامی جغرافیدانان اسلامی توغوز اوغوزها (توغوز - غز) و اوغوزها (الغز) را دو اجتماع کاملاً مجزا از هم ذکر می‌کنند.
- ۲ - ایل اوغوز ساکن در سواحل رودخانه سیحون به دو شاخه تقسیم می‌شد. یک

۱- در خصوص اوغوزهای ترکستان شرقی به آثار ذیل ر. ک.

الف - ج. ر. هامپلتون. پاریس ۱۹۵۵

ب - آ. و. گاباین. ویسبادن ۱۹۷۳. ج. ۱ - ۲

شاخه بۆز اۇق Boz Ok و شاخه دیگر اۇچ اۇق Uçok نام داشت. بدون شک ممکن است این اسامی یادگاری از خاطرات مربوط به ده قبیله مرکزی دولت گوک ترک غربی بوده باشد.

۳- در میان اوغوزان سواحل سیحون جانشین یابغو عنوان کؤل ارکین Køl Erkin داشت. می‌دانیم که ارکین Erkin عنوانی بود که بیگ‌های وابسته به قبیله نو. شه. پی Nu.Şe.pi که شاخه‌ای از اؤن اۇق‌های ساکن سواحل رودخانه‌های چو و تالاس بودند بدان نامیده می‌شدند.

۴- خاقان گوک ترک غربی سو. لو برای شرکت در مراسم خاکسپاری کؤل تگین در سال ۷۳۲م. دو نفر نماینده به نام‌های ماقاراچ تامغاچی Makaraç tamğaçı و اوغوز بیلگه تامغاچی Oğuz Bilge Tamğacı را اعزام می‌کند.^(۱) کلمه اوغوز در این جا وابستگی قومی بیلگه تامغاچی را نشان می‌دهد. مثل ترک بیلگه خاقان.

۵- نام قبایل تونگرا Toñra و قونی Kuni که وابسته به توغوز اوغوز بودند در میان قبایل اوغوز مشاهده نمی‌شود.

۶- به استناد کتاب کاشغری، ترکی اوغوزی از لهجه ترکی گوک ترک شرقی و اوغور متمایز بود. حتی بازبان ترکی طوائف چگیل Çigil و توخسی Tohsi و یغما Yağma که در قرن دهم همسایگان شرقی اوغوزان بودند نیز تفاوت‌هایی داشت. براساس این تفاوت‌ها است که کاشغری معتقد بود که در زبان ترکی، ظریف‌ترین و سبک‌ترین لهجه، لهجه اوغوزی و صحیح‌ترین لهجه نیز لهجه‌های توخسی و یغما می‌باشند^(۲)

کاشغری به ترکی توخسی و یغما عنوان خاقانی را می‌دهد. روشن است که لهجه خاقانی مزبور، نزدیک ترین لهجه به زبان سنگ نبشته‌های اورخون می‌باشد. طبق اظهار مروزی این دو شاخه قومی متکلم به لهجه ترکی خاقانی، وابسته به

۱- اورخون ج ۱ - ص ۵۲، ۵۳ / ارگین ص ۵۹

۲- کاشغری ترجمه ج ۱ - ص ۳۰

قارلوق‌ها بوده‌اند. می‌دانیم که قارلوق‌ها از شرق و از کناره‌های رودخانه قارا ایرتیش Karairtiş آمده بودند. در کتاب حدودالعالم و گردیزی آمده است که یغماها طایفه‌ای منسوب به توقوز اوغوزها بودند. طبق اظهار منابع چینی، زبان محاوره گوک ترک‌های غربی از زبان گوک ترک‌های شرقی تفاوت داشت. این تمایز را لهجه ترکی اوغوزی نمایندگی می‌کرد. به بیان دیگر ترکی اوغوزی استمرار زبان ترکی گوک ترک غربی است. بدین ترتیب بین اوغوزهای سیحون و دوقوز اوغوزها به دلیل وجود شباهت اسمی صرفاً یک قرابت قدیمی می‌تواند مورد بحث قرار گیرد. در خصوص عاقبت کار دوقوز اوغوزها اطلاعاتی در دست نیست. تنها می‌توان چنین گفت که آنها در پی یورش سال ۸۴۰ قریغیزها همانند دیگر اقوام از قبیل ادیز، ایزگیل و چیک متفرق شده و برخی قبایل به اوغوزان پناه برده و برخی دیگر تحت نام‌هایی دیگر به حیات خود ادامه داده‌اند.

ب. اوغوزهای سیحون

اقوام ترک در قرون نهم و یازدهم میلادی

جایگاه گوک ترک‌ها در تاریخ ترک‌های آسیای میانه بسیار حائز اهمیت است. بدون وجود تاریخ آنها موضوعات مورد علاقه بسیاری در تاریخ آسیای میانه مبهم می‌ماند. در حقیقت بعد از سقوط امپراتوری گوک ترک، ترک‌ها دیگر در آسیای مرکزی صاحب امپراطوری قدرتمندی نشدند.

در ناحیه اورخون^(۱) اوغوزها که در سال ۷۴۴م. جانشین گوک ترک‌ها شدند، حاکمیت خود را به ترک‌های غربی نتوانستند اعمال کنند. آنها تحت حاکمیت تورک بیلگه خاقان Türk Bilge Kağan با چین رابطه برقرار کردند و آن را تا حد یک رابطه دوستانه ارتقاء دادند. به نظر می‌رسد این رابطه تا دوره قرقیزها (۹۲۴-۸۴۰ میلادی) ادامه داشته است.

۱- اورخون: منظور از ناحیه اورخون منطقه جغرافیایی مسکونی توسط ترک‌ها در بخش غربی مغولستان یعنی ناحیه‌ای در محدوده رودخانه تولا در مشرق، صحرای گبی در جنوب، رشته کوه آلتای در غرب و رودخانه کم در شمال باشد.

قرقیز: مهم‌ترین حادثه در دنیای ترک در قرن نهم، سقوط دولت اوغور و تصرف وادی اورخون توسط قرقیزها است. اما قرقیزهای مزبور که از سیبری آمده بودند فرهنگ اورخون را نابود کردند. آنها با وجود ۸۴ سال موجودیت سیاسی هیچ نوشته‌ای برای ما به یادگار نگذاشتند^(۱). به همین علت قرقیزها به عنوان قومی که «بربریت» را به ناحیه اورخون آورده‌اند توصیف می‌شوند.^(۲)

به نظر می‌رسد مؤلفان اسلامی از این مطلب که قرقیزها بعد از اخراج اوغورها از وادی اورخون مدت ۸۴ سال حاکمیت سیاسی داشته‌اند بی‌اطلاع بوده‌اند. به همین خاطر تنها از سرزمین‌های آنها در سیبری سخن می‌گویند. دو سال طول می‌کشد تا کاروانی از ماوراءالنهر تا سرزمین قرقیز برسد. مقداری امتعه تجاری به ویژه چوب‌هایی به منظور ساخت تیر عرضه کرده و پوست‌های گرانبها، مشک و به ویژه چوب‌هایی به منظور ساخت تیر خریداری کرده و مراجعت می‌کردند. طبق اظهار مؤلف حدودالعالم (تألیف به سال ۹۸۲ میلادی) خاقان قرقیز در شهر کم‌جیکت kemciket سکونت داشت. قرقیزها غیر از این شهری نداشتند.^(۳) آنها تنها قوم ترک بودند که اجساد مردگان خود را می‌سوزاندند. قرقیزها در سرزمین فعلی‌شان قرقیزستان واقع در آسیای میانه در نیمه دوم قرن پانزدهم توسط مغولهای قالموق اسکان داده شدند.

قرقیزها در سال ۹۲۴م. به جهت اینکه در مقابل یورش‌های ختای‌های kitay مغول نسب تاب مقاومت نداشتند به سرزمین اصلی قرقیزها در ناحیه ینی‌سی مراجعت

۱- ل. بازین در سنگ‌نوشته سوجی مزار جمله «اوغور پرینده یاغلاقران آتا کله‌تیم» را به صورت «از سرزمین اوغور یاغلاقران خان را موفق شدم اخراج کنم» تفسیر کرده و صاحب سنگ‌نوشته بویلا قوتلوق یارغا فرزند قرقیز را جزء فاتحان قرقیز می‌شمارد که در سال ۸۴۰ میلادی خان اوغور وابسته به قوم یاغلاقران را از مغولستان مرکزی بیرون رانده‌اند.

اما من نمی‌توانم این دیدگاه بازین را تأیید کنم. من فکر می‌کنم که جمله فوق توضیح می‌دهد که «قرقیز» به خدمت یاغلاقران خان آتا وارد شده است و جملات بعد از آن حاکی از ارتقاء مقام، صاحب ثروت شدن و وفات وی است.

۲- امپراطوری استپ‌ها، رنه گروسه، ص ۱۷۶.

۳- م. ستوده. تهران. ۱۳۴۰ ص ۷۹-۸۱. ترجمه انگلیسی. و. مینورسکی. مناطق جهان. gmns لندن ۱۹۷۳. ص ۹۶-۹۷. بخش توضیحات. ص ۲۸۶-۲۸۲.

کردند. تعدادی از گروه‌های کوچک‌تر آنها به غرب هزیمت کردند.

بدین ترتیب قدیمی‌ترین مساکن تاریخی ترکها بطور قطع توسط اقوام مغول زبان اشغال شد.

قارلوق: قارلوق‌ها در سال ۷۶۶م. پس از ساقط کردن دولت تورگیش‌ها سرزمین آنها را اشغال کردند. اما قارلوق‌ها در آنجا نتوانستند موجودیت مقتدری از خود بروز دهند و حیاتی توأم با پراکندگی، غیر مؤثر و منفک را گذرانند. به همین دلیل نیز اسماعیل بن احمد سامانی در سال ۸۹۳ طی سفری جنگی به تالاس (طراز) موفق شد شهر و حومه آنرا به متصرفات خود ملحق کند.^(۱) اواخر قرن دهم میلادی مرز اسلام تا دو اطرافگاه مسافری (نوش جان سفلی و کسری باس) واقع در شرق طراز امتداد می‌یافت. اراضی محدود به سویاب (بالاساغون) واقع در غرب دریاچه ایسیق‌گول تحت سیطره نفوذ سامانیان قرار داشت.

سامانیان با مشاهده وضعیت متفرق و درگیری‌های داخلی اقوام ترک برای مقابله با تهاجمات آنها شیوه دیوارکشی را کنار گذاشته در فرصت‌های مقتضی یورش‌هایی را تدارک می‌دیدند. پیش از اسماعیل ابن احمد، نوح ابن اسد دیگر فرمانروای سامانی در سال ۸۴۰م. اسفیجاب را فتح کرد. می‌دانیم که نصر ابن احمد که بعد از اسماعیل به حکمرانی رسید (۹۲۳-۹۱۳) یورشی را به شوغار savgar واقع در سواحل سیحون

۱- این سفر مشهور حکمران سامانی اسماعیل بن احمد در منابع به اشکال مختلف بیان شده است. طبق بیان نرشخی، حکمران سامانی در محرم سال ۲۸۰ ه‍.ق. (مارس. نisan ۸۹۳م.) به سمت طراز حرکت کرده و آنرا محاصره می‌کند. اسماعیل در این رابطه سختی زیادی را متحمل شده است. در نهایت وی، امیر طراز و تعدادی بیگ‌ها (دهقانان) را که در معیت وی به حضور او آمده بودند مسلمان کرده و شهر را تصرف و کلیسای بزرگ شهر را تبدیل به مسجد کرده و با غنائم فراوان به بخارا مراجعت می‌کند. (تاریخ بخارا. چاپ رضوی تهران. بدون تاریخ ص ۱۰۲) اما مسعودی می‌نویسد که اسماعیل ابن احمد شهر اقامتگاه ملک ترک را تصرف کرده و به همراه همرس ملک ۱۵۰۰ نفر باسارت گرفته شده و ۱۰۰۰۰ نفر نیز کشته شده‌اند. (مروج الذهب. قاهره. ۱۳۶۷. ج ۴. ص ۲۴۵)

ابن اثیر می‌نویسد. علاوه بر همرس ملک، پدر وی را نیز به همراه ۱۰۰۰۰ نفر باسارت گرفته، بسیاری را کشته و شمار زیادی از قبیل اسب، گوسفند و گاو به غنیمت برده شده‌اند. وی اضافه می‌کند که به هر سوار از بابت غنیمت مقدار ۱۰۰۰ درهم سهم رسیده است. (کامل. چاپ تورنبرگ. لیدن. ۱۸۶۵، ج ۷ ص ۴۶۷)

تدارک دیده است.

قارلوق‌ها در دوره گوک ترک‌ها از اتحاد سه قبیله موجودیت یافتند. منابع چینی نام این سه قبیله را نیز ذکر کرده‌اند.

مروزی (قرن ۱۲) با استناد به منبعی قدیمی معتقد است که قارلوق‌ها (خرلوخیه) به ۹ تیره منقسم می‌شده‌اند. از این ۹ تیره، سه تیره چگیل، سه تیره بشکیل (در متن اصلی بعکلیه). سه تیره بعدی نیز بولاق، کولرکین (در متن اصلی کوکرکین) و توغسی نام داشتند.^(۱) بخش اعظم و بیشترین اطلاعات مربوط به جهان ترک در کتاب حدودالعالم (نوشته شده به سال ۹۸۲ م.) و استخراج شده از کتاب المسالک و ممالک جیهانی موجود است که دوره زمانی ربع اول قرن نهم میلادی را شامل می‌شود. طبق اطلاعات فوق به تحقیق سرزمین اجتماع قومی مزبور که نام قارلوق (در متن اصلی خلّوخ) را یدک می‌کشد از ناحیه قولان واقع در شرق تالاس (طراز) شروع شده تا شهر اوچ واقع در جنوب شرقی دریاچه ایسیق‌گول امتداد می‌یابد. در کتاب مزبور آمده است که مملکت قارلوق‌ها از آبادترین و غنی‌ترین سرزمین‌های ترک‌ها است. قارلوق‌ها نیز انسان‌هایی مهربان، خوش خلق و مهرورز بوده‌اند. «در قدیم الایام به حکمرانان آنان جبغویه (جبغوی) و یا بیگو گفته می‌شد» استنباط ما اینست که قارلوق‌ها در قرن دهم صاحب حاکمیت سیاسی نبوده‌اند. همچنین حدودالعالم تصریح می‌کند که تیره‌های قارلوق بنام بیشتان beystan، هایم haym و بریش beriş در محدوده بین کولان تامیرکی زندگی می‌کردند. اما از هفت تیره قارلوق که در نزدیکی توزون آرج (=توزون آغاچ؟) از دریاچه نمک، نمک مصرفی خود را تأمین می‌کردند نامی برده نمی‌شود.^(۲)

به نظر می‌رسد در قرن یازدهم اجتماع بزرگی از قارلوق‌ها در سرزمین‌های یاد شده مسکن گزیده باشند. در همان قرن از قارلوق‌ها تنها یک گروه در مساکن قدیمی خود زندگی می‌کردند. قارلوق‌هایی که متبادراً در کتاب کاشغری ذکر می‌شوند این گروه

۱- طبایع الحیوان. مترجم، شارح و ناشر به انگلیسی. و. مینورسکی. شرف الزمان طاهر مروزی.

۲- حدود العالم ص ۸۲. ترجمه مینورسکی ص ۹۸.

هستند. اما مؤلف مزبور ذکری از محل سکونت آنها به میان نمی‌آورد. بعداً از این گروه قارلوق اطلاعات بیشتری ارائه خواهیم داد.

در خصوص جایگاه قارلوق‌ها در تاریخ ترک، می‌توانیم اینگونه توضیح دهیم: آنها (قارلوق‌ها) با تمامی قبایل وابسته به خود در زمینه توسعه حیات مدنی ترک‌ها در مناطق ایسیق‌گول، سواحل ایلی، چو و تالاس نقش مهم خود را ایفا کرده‌اند.^(۱)

چگیل: می‌دانیم که چگیل‌ها یکی از شاخه‌های قارلوق‌ها بوده‌اند. در قرن دهم میلادی علیرغم آگاهی به این خویشاوندی، چگیل‌ها به عنوان یک قبیله مستقل شناخته می‌شدند. طبق اطلاعات موجود در کتاب حدودالعالم که اطلاعات مربوط به ربع اول قرن دهم را در خود جمع کرده است. اکثریت آنها در شمال دریاچه ایسیق‌گول زندگی می‌کردند. بخشی نیز در شهری به همین نام (چگیل) در مسافتی نزدیک طراز ساکن بودند.^(۲) در حدودالعالم از چگیل واقع در میانه چگیل و قارلوق به مثابه شهری معمور، بزرگ، غنی، در محدودهٔ مرزی اسلام نام برده می‌شود.

طبق اظهار کتاب المقدسی (نوشته شده در سال ۹۸۵ میلادی) چگیل شهری کوچک با برج و بارو بوده است. دارای مسجد و بازار نیز بوده است.^(۳)

کاشغری (قرن ۱۱ میلادی) چگیل‌ها را به سه شاخه تقسیم می‌کند. شاخه‌ای که زندگی چادرنشینی داشته‌اند در قویاش، شاخه‌ای دیگر در قصبه‌ای نزدیکی تالاس و شاخه‌ای دیگر در روستاهای حومه کاشغری زندگی می‌کرد.^(۴) همین مؤلف در جای دیگر

۱- در حال حاضر در ترکیه به تعداد ۱۳ روستا بنام قارلیق، ۱۲ روستا بنام قارلی و ۲ روستا بنام قارلو وجود دارد.

(وزارت داخله، راهنمای مناطق مسکونی ترکیه. آنکارا ۱۹۴۶ - ۱۹۴۸ ص ۶۳۳)

۲- در متن به صورت سیکول sikol ثبت شده است ولی بدون شک همان چگیل باید باشد. مینورسکی احتمال می‌دهد که سیکول شهری واقع در ساحل شمالی دریاچه ایسیق‌گول باید باشد. (مناطق جهان، ص ۲۹۹ و نقشه).

۳- ص ۲۷۵ - ۲۷۴ در فاصله‌ای از طراز(تالاس) و در شرق چگیل، بار سخان وجود داشت. این همان شهری است که جغرافیدانان دیگر از آن بنام شهر نوش جان الصفا(نوش جان سفلی=صحیح آن بارسخان سفلی) ذکر کرده‌اند در زمان المقدسی دیوارهای شهر ویران شده بود. (ص ۲۷۵).

۴- ج ۱ ص ۳۳۰-۳۲۹ ترجمه ترکی ج ۱ ص ۳۹۴-۳۹۳.

از کتاب خود چگیل‌ها را به مثابه یکی از طوایف ترک ساکن در سواحل رود ایلی (ایلا) ذکر می‌کند.^(۱) بر این اساس قلعه‌هایی بنام قویاش در سواحل ایلی (ایلا) و یا مکانی نزدیک به آن باید بوده باشد. می‌دانیم یک گروه از قارلوق هم زمان با تألیف کتاب کاشغری یعنی در نیمه دوم قرن یازدهم در ماوراءالنهر زندگی می‌کردند. چگیل‌های مورد اشاره در آن هنگام هسته مرکزی اردوی خاندان قره‌خانیان را در ماوراءالنهر تشکیل می‌دادند. در سال ۴۸۲ (۱۰۸۹) فرمانده این چگیل‌ها عین‌الدوله نامیده می‌شد. به نظر می‌رسد عین‌الدوله در آن زمان در ماوراءالنهر به خدمت سلطان ملک‌شاه سلجوقی وارد شده ولی به لحاظ برآورده نشدن انتظارات خود از وی جدا شده است. ولی در همان سال وی توسط شاهزاده قره‌خانی به نام یعقوب تکین به سمرقند احضار و سپس کشته می‌شود.^(۲)

از قرن دوازدهم به بعد در هیچ یک از منابع نامی از چگیل‌ها برده نمی‌شود. این خود بیانگر این است که اکثریت غالب آنها وارد مرحله زندگی یکجانشینی شده بوده‌اند. در حدود العالم چگیل‌ها قومی کثیر با موجودیتی قوی تصویر می‌شوند و همانند قارلوق‌ها انسان‌هایی خوش‌خوی، مهربان و مهرورز توصیف شده‌اند.^(۳) چگیل‌ها در ادبیات فارسی نیز با این خصوصیات توصیف شده‌اند.^(۴)

۱- در متن اصلی به عربی نوشته شده است ترجمه: طوایفی از قبیل یاغما. توخسی و چگیل که در سواحل ایلی سکونت دارند به شراب «قزل سوچیک» گویند. ج ۱ ص ۳۴۲.
۲- ابن اثیر ج ۱۰ ص ۱۷۳-۱۷۲. حتی چگیل‌ها با اظهار این مطلب که «با اینکه مدت زمان طولانی از آمدن و رفتن سلطان (منظور ملک‌شاه) به اینجا سپری شده است ولی ما از سفره وی یک لقمه نان نخورده‌ایم» ناراضی خود را بروز داده بودند (نظام الملک. سیاست نامه. تهران سال ۱۳۱۱ - ص ۹۱). طبق رسوم ترک‌ها، یکی از اولین وظایف خانها اطعام قبایل و طوایف تحت اداره خود بوده است. این یک حقیقت است. می‌دانیم که بیلگه خاقان از این وظیفه سخن رانده است. اینکه ترک‌ها از دولت تلقی «پدر» داشته‌اند ناشی از این سنت بوده است.

۳- حدود العالم ص ۸۴-۸۳.

۴- ف. کوپرولو - یادداشت‌های جدید در بارهٔ قبیله قایی. ج ۳/۱ (سال ۱۹۴۴) ص ۴۵۲-۴۴۴. طبق اظهار کیکاوس بن اسکندر حکمران جرجان و طبرستان (وفات بعد از سال ۱۰۸۲) بدخوی‌ترین طوایف ترک‌ها، قیجاقل‌ها و اوغوزها، نیک‌خوی‌ترین آنها خوتنی‌های مطیع، قارلوق‌ها (خلوخی) و بتی‌ها. جنگجوی‌ترین آنها ←

محمود کاشغری از دشمنی دیرینه میان اوغوزها و چگیل‌ها سخن می‌گوید.^(۱) به اعتقاد ما چنین عداوتی تنها پس از فتح جلگه اسفیجاب توسط قره‌خانیان بروز کرده است. چون که مدتها قبل از آن در محدودهٔ مابین این دو عشیرهٔ ترک اراضی دولت سامانیان و امیرنشین اسماء تابع آنها یعنی اسفیجاب و مساکن قارلوق‌ها قرار داشت. امروزه در ترکیه چهار روستا به نام چگیل وجود دارد.^(۲) در میان اسامی نواحی مختلف ترکیه نیز برخی اسامی به این شکل مشاهده می‌شود.

توخسی: فوقاً اشاره کردیم که توخسی‌ها نیز شاخه و یا تیره‌ای از قبیله قارلوق بوده‌اند. در حدود العالم این نام به شکل توخس و در کتاب کاشغری و مروزی به شکل توخسی نمایش داده شده است.

برای من معنی این اسم و منشاء آن مجهول است. شاید این کلمهٔ ترکی شده اصلاً توقسی بوده باشد.

همانگونه که توخسی‌ها در سواحل رود ایلی و در همسایگی غرب چگیل‌ها زندگی می‌کردند، کمی به سمت غرب و در نواحی نزدیک به مصب رودخانه چو نیز مسکن گزیده بودند. در این ناحیه روستاها و شهرهایی به نام سو یاب Süyâb، بیگلی‌لیگ Biglilig، اؤزکت Ozket، لازینه Lâzine، و فراخیه Ferahiye قرار داشتند. از این‌ها سو یاب یکی از پایتخت‌های خاقان‌نشین گوک‌ترک غربی و حکمرانان تورگیش بود.

→

قابی، کارآمدترین و سازگارترین آنها به شدائد تانارها و یغماها و نرمخوترین و خوش قلب‌ترین آنها چگیل‌ها می‌باشند.

(قابوس نامه، چاپ ر. لوی. لندن / ۱۹۵۱ / ص ۶۴). صفات مربوط به مغول‌ها (تانارها) ظاهراً آن زمان نیز شناخته شده بوده است.

۱- جلد ۱ ص ۳۳ - ترجمه ترکی ج ۱ ص ۳۹۴.

۲- شامل یک مرکز ناحیه در ابلگین، یک روستا در ناحیه هوتامیش واقع در کارا پینار. یک روستای دیگر نیز در محدودهٔ کاستامون واقع است. در مانپسا نیز روستایی به نام چگیل‌ر وجود دارد. (وزارت داخله، راهنمای مناطق مسکونی ترکیه. ص ۲۶۵)

به عنوان مثال تپه چگیل (واقع در غرب قره حصار آفیون) و درّهٔ چگیل (واقع در شمال شرقی قیصریه) دو نام جغرافیایی هستند. در منابع قدیمی از سلسله کوه چگیل واقع در جنوب آق‌شهر سخن رفته است.

راهب چینی هوئن چانگ Huen. Çang که در سال ۶۳۰ میلادی از سو یاب دیدن کرده است می نویسد که تا ۲/۵-۳ کیلومتری پیرامون سو یاب اجتماعاتی از بازرگانان کشورهای مختلف کلنی هایی را بوجود آورده اند. شهر بلاساغون معروف در دوره قره خانیان یکی از دو محله همین شهر سو یاب بوده است.^(۱)

در حدود العالم آمده است که سو یاب روستای بزرگی بوده و استعداد تدارک ۲۰/۰۰۰ سوار را دارد. همچنین روستای بیگلی لیگ نیز جزء مناطق متعلق به توخسی های ذکر می شود. امیر (دهقان) این روستا تحت عنوان ینال تگین yinal tigin فرماندهی ۳۰۰۰ سوار را داشته است. به علاوه در کتاب مزبور سکونت سایر تیره های توخسی در روستاهای لازینه و فراخیه ذکر می شود. در میانه این دو روستا نیز روستای اؤزکت قرار داشت^(۲) که موقعیت ضعیفی را دارا بود. کاشغری تنها از سکونت توخسی ها در قویاش (سواحل رود ایلی) می نویسد. دانشمند بزرگ ضمن یادآوری این نکته که زبان اوغوزها ظریف ترین لهجه ها می باشد در عین حال می نویسد که صحیح ترین زبان نیز زبان یغماها و توخسی ها است و به آن ترکی خاقانیّه نام می دهد.^(۳)

در قرن یازدهم به غیر از کاشغری در هیچ منبع دیگری از توخسی ها سخن به میان نمی آید. این امر نشان دهنده اینست که در شروع قرن دهم توخسی ها حیات یکجانشینی خود را آغاز کرده و این خصوصیت را در قرن یازدهم هر چه بیشتر تقویت کرده اند. منتها پروسه ای که از نیمه دوم قرن ششم به بعد با اسکان اجتماعات ترک در وادی چو و تالاس آغاز شده و از نیمه دوم قرن یازدهم منجر به ترکیزه شدن این مناطق گردید هنوز

۱- ف. سومر. شهرنشینی در میان ترکان قدیم. ص ۸۲/۸۱/۷۵/۱۷/۱۵.

۲- حدود العالم ص ۸۵-۸۴ ترجمه ترکی ص ۹۹. بخش توضیحات ص ۳۰۴-۳۰۰.

۳- دیوان لغات ترک کاشغری ج ۱ ص ۳۱-۳۰ ترجمه ترکی ج ۱ ص ۳۰.

منتهی همانطور که مشاهده می شود، توخسی ها اصلاً طایفه ای از قارلوق ها و یغماها وابسته به اویغورها هستند. در این صورت این سخنان محمود کاشغری را چگونه باید توضیح داد که عقیده دارد گرایش ترکی خاقانی را این دو طایفه بسیار صحیح به کار می برده اند.

به اتمام نرسیده بود.

کاشغری نشان می‌دهد که اهالی شهرهای بلاساغون، طراز (تالاس) و بیاض (اسفیجاب) به دو زبان ترکی و سُغدی سخن می‌گفته‌اند.^(۱) در همان زمان در بسیاری از روستاهای کاشغر، شهر مقدس قره‌خانیان، Kençekçe صحبت می‌شد.^(۲)

بولاق Bulak: طبق اظهار حدود العالم اجتماعی منسوب به یغماها بوده و جزء توقوزغزاها بوده‌اند.^(۳) مروزی اعتقاد دارد آنها شاخه‌ای از قارلوق هستند.^(۴) کاشغری نیز در خصوص بولاقها اطلاعات مختصری ارائه می‌دهد. به عقیده او به بولاقها، الکه بولاق Elke Bulak نیز گفته می‌شد. قبیچاق‌ها آنها را به اسارت برده بودند اما خدای بزرگ Ulu Tanri آنها را از قبیچاق‌ها نجات داد.^(۵) مشکل است که بگوییم بولاق‌ها منسوب به کدامیک از قبایل قارلوق یا یغما بوده‌اند. از سخنان کاشغری می‌توان چنین استنباط کرد که بولاق‌ها در اواسط قرن یازدهم در سواحل چو و غرب دریاچه بالخاش زندگی می‌کرده‌اند.

یغما Yağma: قدیمی‌ترین اطلاعات راجع به این قوم ترک در حدود العالم ضبط است. بر طبق این اطلاعات یغماها اجتماعات انبوهی بودند که در ناحیه بین کاشغر و رودخانه نارین واقع در شمال آن زندگی می‌کردند. حتی گفته می‌شود آنها دارای ۱۷۰۰ قبیله معروف بوده‌اند. آنها مردانی جنگجو با تجهیزات جنگی کامل بودند. حکمرانان آنها از فرزندان فرمانروایان توقوزغز (اویغور) بودند.^(۶) روستاهای آنها کاشغر، آرتوچ و هیرگیلی نام داشتند.^(۷)

گردیزی از فرار یغماها از میان توقوزغزاها و پناه آوردن آنها به میان قارلوق‌ها و

۱- ج ۱ ص ۳۱ - ترجمه ترکی ج ۱ ص ۳۰.

۲- همانجا.

۳- ص ۷۹ - ترجمه ص ۹۶

۴- ص ۱۹ متن اصلی - ترجمه ص ۳۱

۵- ج ۱ ص ۳۳۷ - ۱۱۶ - ترجمه ج ۱ ص ۱۲۹/۳۷۹

۶- ملک ایشان از اولاد ملک توقوزغز است.

۷- ص ۷۹ - ۷۸

اینکه قارلوق‌ها تعرّضی به آنها نکرده‌اند سخن می‌گوید.^(۱)

در حقیقت نیز در دوّمین کتیبه اویغور ایل اتمیش بیلگه خاقان Uyğur İl İtmiş Bilge Kagan از یغماها به عنوان یک اجتماع قومی سخن می‌رود.^(۲) در مجمل التواریخ از عنوان حکمرانان شهرها و اجتماعات قومی سخن به میان می‌آید. حکمرانان یغماها نیز تحت عنوان «بوغراخان» Bugra Han ذکر می‌شود.^(۳)

کاشغری نیز در خصوص یغماها اطلاعات ذیل را ارائه می‌کند. اجتماعی از ترک‌ها هستند که به آنها «قره یغما» نیز گویند.^(۴) همچنین تأکید می‌کند صحیح‌ترین زبان ترکی متعلق به یغماها و توخسی‌ها است.^(۵)

اطلاعات ارائه شده فوق هیچ تردیدی باقی نمی‌گذارد که سلسله قره خانیان توسط یغماها تأسیس شده است.

قره یغما = قره‌خان (فرمانروای قره خانی). بوغراخان (فرمانروای یغماها) = بوغراخان (فرمانروای قره خانی). کاشغر (شهر قره خانیان) = کاشغر شهر مقدس قره خانیان.^(۶) از سوی دیگر به گواهی تمامی منابع. فرمانروایان قارلوق عنوان یابغویا (جیغویه) را داشته و هیچگاه از عنوان خان استفاده نکرده‌اند.^(۷) اضافه می‌نماید خاندان یابغوی قارلوق اوایل قرن دهم موجودیت و قدرت سیاسی خود را از دست داده بود.^(۸) این

۱- زین الاخبار به کوشش آ. جیبی. تهران ۱۳۴۷ - ص ۲۶۰

۲- ت. تکی. همان مقاله ص ۸۱۱ - ۸۰۷

۳- به کوشش محمد بهادر. تهران ۱۳۱۸ - ص ۴۲۱

۴- ج ۳. ص ۲۶ - ۲۵ - ترجمه ج ۳ ص ۳۴

۵- ج ۱. ص ۳۰ - ترجمه ج ۱ ص ۳۰

۶- افراسیاب که قره خانیان وی را نیای قدیم خود می‌پنداشتند. به کاشغر بدلیل خوش آب و هوا بودن. اردو کنت نام داده بود. (یعنی شهر خاقان). آرامگاه خانوادگی قره خانیان در کاشغر قرار دارد. بارتولد. متن‌ها ص ۱۳۲.

۷- ابن خردادبه (ص ۱۶): جیغویه. حدود العالم: جیغویه یا بیگو

خوارزمی، مفاتیح العلوم به کوشش ج. فن فتون. لیدن. ۱۹۶۸ ص ۱۲۰: جیغویه

گردیزی ص ۲۵۷: جیغویه. در حدود العالم نقل است: «ملوک خلّوْخ را جیغوی خوانندی اندر قدیم و بیگو نیز خوانندی»

۸- و بولاج شهری کوچک با حصار ویران است. مسجد آن در بازار است. از اینجا به مرکز منطقه مراجعت

احتمالاً در نتیجه لشکرکشی اسماعیل بن احمد به طراز در سال ۸۹۳ حاصل آمده است. ترکمن: این ترکمن‌ها به عنوان قومی ترک از قارلوق‌ها و اوغوزها کاملاً مستقل هستند. صاحب حقیقی نام ترکمن همین قبیله است. به لحاظ قَلّت جمعیتی این ترکمن‌ها تنها یک مؤلف از آنها نام برده است. این مؤلف نیز مقدسی است که اثر خود را در سال ۹۸۵ نوشته است. طبق اطلاعات ارائه شده توسط وی ترکمن‌ها بین اسفجباب و بلاساغون سکونت داشتند. قصبه‌های بولاچ و بروکت واقع در شرق اسفجباب به عنوان شهرهای مرزی بر علیه ترکمن‌ها هستند. ملک ترکمن‌ها در قصبه‌ای بنام اُردو مستقر است. مقدسی خاطر نشان می‌کند که ترکمن‌ها از ترس اسلام آورده و ملک ترکمن هدایایی به حاکم اسفجباب می‌فرستاده است.^(۱) کاشغری از اردو سخن گفته و آنرا در نزدیکی بلاساغون ذکر می‌کند.^(۲) یکی از اطراقگاه‌های موجود در سر راه جاده‌ای که از طراز به سوی برسخان می‌رود مدینه خاقان تورگییش است. «شهر خاقان تورگییش»^(۳). یحتمل شهر اردو همین شهر باید باشد.^(۴)

→

کردیم. بروکت بزرگ است. اینجا و بولاچ در مرز ترکمن‌ها قرار دارند که از ترس اسلام آورده‌اند.
۱- اردو کوچک است. ملک ترکمن آنجا اقامت دارد. وی به ملک اسفجباب پیشکش ارسال می‌کند. اردو قلعه‌ای دارد. دارای خندقی که اطراف آن را آب فرا گرفته است. اقامتگاه ملک در داخل حصار است. ص ۲۷۵
۲- ج ۱ ص ۱۱۲. ترجمه ج ۱ ص ۱۲۴
۳- این شهر در فهرست منزلگاههای مندرج در اثر خردادبه، منزلگاه ۱۳ ثبت شده است. ص ۲۹ - ۲۸).
منزلگاه ۱۵ نیز کوبال (kubal = سویاب = بلا ساغون) است. منزلگاه ۱۶ نیز نوش جان الاعلی (= برسخان الاعلی = برسخان بالا) است. در فهرست این خردادبه نقل از اثر قدما، شهر خاقان تورگییش به شکل قریهٔ خاقان ترک در ردیف ۱۳ ثبت شده است. سویاب نیز که از دو روستا تشکیل شده بود منزلگاه ۱۷ است. دو روستای تشکیل دهنده سویاب نیز یکی کوبال و دیگری ساگور = (ساغون) کوبال نامیده می‌شدند. (کتاب الخراج. به کوشش م. ژ. دوگوز. لیدن. ۱۸۸۹. ص ۲۰۶ - ۲۰۵) بنابر این نام بالا ساغون از ترکیب دو اسم کوبال + ساغون با حذف هجای اول کوبال تشکیل شده است.

(برای توضیحات بیشتر نگاف سومر. شهرنشینی در میان ترک‌های قدیم ص ۷۵ - ۷۲).

۴- زیرا اردو به معنی اقامتگاه حکمران است. «اردو = قصبه الملک و منهم سمیت بلدة کاشغر. اردو کندهای بلدة الاقامة و قصبه الملوک» شهر محل اقامت حکمران، به همین سبب به کاشغر نیز اردو کنت گفته می‌شود. اردو کنت به معنی شهر محل اقامت حکمرانان است. (محمود کاشغری ج ۱ - ص ۱۱۲ / ترجمه ج ۱ ص ۱۲۴).

←

ازگیش Ezgiş: پیشتر در بارهٔ این قوم اطلاعاتی را ارائه داده بودیم که در قرن یازدهم در شهر اوزجند یا (اوزکند) فرغانه سکونت داشتند.

چاروق Çaruk: در خصوص این قوم تنها کاشغری خبر داده و می‌نویسد که آنها در بارچوق Barcuk سکونت دارند.^(۱)

اوغراق Oğrak: کاشغری اطلاع می‌دهد که اوغراق‌ها در مرزهای اویغور سکونت داشته‌اند. نام دیگر آنها قره بیغاچ kara yigac بوده است. اوغراق بواسطه جوانانش مشهور بوده است. در کتاب کاشغری در بارهٔ آنها به برخی گفتارها بر می‌خوریم.^(۲)

چاروق‌ها و اوغراق‌ها حتی از ترکمن‌ها نیز کم شمارتر بودند. در کاشغری غیر از اینها به قوم دیگری به نام آراموت Aramut نیز بر می‌خوریم. مؤلف سکونتگاه آنها را در جوار مرز اویغور ذکر می‌کند و اظهار میدارد که منطقه‌ای نیز به همین نام وجود داشته است.^(۳)

خلج (قالاچ) Halaç (Kalaç): ابن خردادبه^(۴) ضمن ارائه اطلاعاتی در خصوص اطرافگاه‌های بین راه طراز - نوش جان اعلیٰ (برسخان بالا) بعد از نوشتن این مطلب که اطرافگاه اول نوش جان سفلی در فاصله سه فرسخی بوده و در فاصله ۲ فرسخی بعدی قشلاق قارلوق جرمیه Cermiyye واقع در کسری، باس Kesra Bas قرار داشت و اضافه می‌کند که قشلاق خلج‌ها (خلجیه) در نزدیکی قشلاق قارلوق‌ها قرار داشته است.^(۵) همین مؤلف کمی پیشتر در سخن از اقوام ترک می‌نویسد خلج‌ها در این سوی ساحل

→

به بالا ساغون نیز فوز اردو گفته می‌شود. (همانجا). به شهر احداث شده توسط اویغور ابل اتمیش بیلگه خاقان نیز اردو بالغ گفته می‌شود. زیرا که خاقانان اویغور در کاخ‌های واقع در شهرها اقامت می‌گزیدند.

۱- ج ۱ ص ۲۸ - ۳۰ / ۳۱۸ - ج ۲ ص ۳۸۸ / ترجمه ج ۱ ص ۳۸۱ / ۳۰ / ۲۸.

۲- ج ۳ ص ۱۳۸ / ترجمه ج ۳، ص ۱۸۳

۳- ج ۳ ص ۱۲۴ / ترجمه ج ۱ ص ۱۳۹

۴- تنسیخ دوم اثر در سال ۸۸۶ پایان یافت. وفات در سال ۹۱۲

۵- المسالك و ممالك ص ۲۹ - ۲۸. در فهرست مؤلف که توسط قدامه با تفصیلات بیشتری نقل شده است اطلاعاتی راجع به خلجیه وجود ندارد. (کتاب الخراج ص. ۲۰۵).

رودخانه (یعنی در سمت خراسان) سکونت دارند.^(۱) طبق اطلاعات فوق به نظر می‌رسد گروهی از خلیج‌ها در ۵ فرسخی شرق طراز سکونت داشته و بخش اعظم آنها در خراسان مسکن گزیده بودند.

ابن خردادبه اثر خود را برای بار دوم در سال ۸۸۶م. تنسیخ کرده است. بنابر این خلیج‌ها قبل از این تاریخ به خراسان وارد شده‌اند. این احتمال که خلیج‌ها به دلیل عدم توانایی در برابر هجوم قارلوق‌ها از مساکن خود واقع در جلگه طراز خارج شده و بالاجبار به خراسان کوچیده باشند در جای خود قابل تأمل است. در حقیقت نیز قبل از ۸۸۶م. قارلوق‌ها آنقدر توانایی داشتند که قادر به انجام این کار باشند. کمی پیشتر توضیح دادیم که اسماعیل بن احمد سامانی در سال ۸۹۳م. قدرت آنها را در هم شکسته است. قومی که در سال ۹۰۴م. با عساکر فراوان به ماوراءالنهر وارد شده و توسط اسماعیل بن احمد سامانی به سختی شکست خورده بودند بطور قطع همین قوم بوده‌اند.^(۲) خلیج‌هایی که وارد خراسان شدند از آنجا به سمت جنوب به سیستان روانه شدند و در منطقه زمین داور مسکن گزیدند. احتمال دارد شاخه‌ای از آنها در خراسان اقامت گزیده باشند. خلیج‌های اخیرالذکر در خدمت پادشاهان غزنوی و غوران بوده و در لشکرکشی‌های غزنویان و غوران به هندوستان شرکت کرده‌اند. در همین ارتباط بخشی از آنها به هندوستان کوچ کرده و در فتوحات دولت غور در هندوستان نقش مهمی ایفا کردند.

امیر اختیارالدین محمد خلجی همانگونه که از نامش پیداست وابسته به همین خلیج‌ها بود که با فتوحات خود در بنگال و در شرق هندوستان اسلام را گسترش داد. در دوره پادشاهی ترکان دهلی (۱۲۹۰-۱۲۰۶م.) خلیج‌ها بتدریج قوت گرفتند و در سال ۱۲۹۰م. با کسب قدرت سیاسی، دوره درخشانی را که تا سال ۱۳۲۰م. ادامه داشت در دولت مزبور

۱- و خلیج و آن از این سوی نهر است. (منظور جیحون) (ص ۳۶). می‌دانیم که ابن فقیه اطلاعات خود راجع به اقوام ترک را از ابن خردادبه گرفته است. منتهی در میان این اطلاعات یادداشتی در خصوص خلیج‌ها مشاهده نمی‌شود. «مختصر کتاب البلدان». به کوشش م. ژ. دوگوژه. لیدن ۱۸۸۵. ص ۳۲۹.

۲- تاریخ ابن اثیر ج ۷ ص ۵۳۳-۵۳۲ (در این اردو تنها ۷۰۰ فرمانده حضور داشته و صاحب خیمه ترکان بوده‌اند).

بوجود آوردند.^(۱) طبق اظهار ف کوپرولو^(۲) خلیج‌هایی که در سال ۱۲۲۱م. به همراه ترکمن‌ها در غزنه دیده شدند خلیج‌هایی بودند که از ماوراءالنهر و خراسان به آنجا آمده بودند. در رأس این گروه، فرماندهی بنام سیف الدین اوغراق بود. مغول‌ها پس از اینکه جلال الدین محمد خوارزمشاه را شکست داده و به هندوستان فراری دادند. خلیج‌های مزبور را همانند اجتماعات غور نابود کردند.^(۳) می‌دانیم که در ایران مرکزی هم اکنون نیز اجتماعات انبوهی از خلیج‌ها زندگی می‌کنند. این اجتماعات در نزدیکی هم در دو ناحیه سکونت دارند. یک گروه در ناحیه بین ساوه و خرقان سکونت دارند. مرکز این ناحیه قصبه‌ای بنام نوبران Novberan واقع در غرب ساوه و در مسیر شاهراه می‌باشد. به خلیج‌هایی که در این ناحیه سکونت دارند خلیج قاهر یا خلیج ساوه گفته می‌شود. خلجستان عنوانی است که اختصاصاً به این ناحیه گفته می‌شود.

گروه دوم در ناحیه بین شهر قم و سلطان آباد واقع در غرب آن ساکن هستند. به خلیج‌های ساکن این منطقه خلیج امیر حسینلی اطلاق می‌شود. خلیج‌های مزبور از دیر باز وابسته به زمین بوده‌اند. علت تمایز آنها از «رعیت خراجگذار» نیز در ارتباط با پذیرش زندگی یکجانشینی توسط آنها می‌باشد. در ۶۰ سال پیش جمعیت خلیج‌ها حدود ۳۵۰/۰۰۰ نفر تخمین زده شده است. علاوه بر این همانگونه که آنها در روستاهای همجوار اقلید و آباده از شهرهای استان فارس سکونت گزیده‌اند، روستاهایی از خلیج‌ها در ارومیه و استر آباد وجود دارد. خلیج‌ها اعتقاد دارند قشقایی‌ها از آنها منشعب شده‌اند. در حقیقت نیز تحقیقات تاریخی تا حدودی صحت این گفتار را نشان می‌دهد. احتمال دارد که خلیج شاهیلو که از ناحیه ساوه به استان فارس کوچیده‌اند با تیره‌های ترکمن ساکن آنجا در هم آمیخته و ایل قشقایی را بوجود آورده‌اند.^(۴) این خلیج‌ها به این مسکن چه

۱- در این خصوص ر.ک.م. ف کوپرولو ماده خلیج، دائرةالمعارف اسلامی ج/۵. کتاب اول ص ۱۱۳-۱۱۲

۲- همانجا... ص ۱۱۳

۳- همانجا

۴- کتاب دیار بگریه «ابوبکر طهرانی» نقل می‌کند که در قرن پانزدهم اجتماع قدرتمندی از خلیج در فارس سکونت داشته‌اند. آنکارا ۱۹۶۴-۱۹۶۲ ص ۲۹۶. به کوشش ن. لوغال و فاروق سومر.

زمان و از کجا وارد شدند؟ ف کوپرولو معتقد است این خلیج‌ها آنهایی هستند که در نتیجه هجوم مغول از افغانستان و خراسان آمده‌اند.^(۱) احتمالاً خلیج‌های ساوه در پی هجوم مغول از ترکستان نیز می‌توانسته‌اند بیایند. البته احتمال دارد در دوره سلجوقیان برخی شاخه‌های خلیج به نواحی غربی ایران و آناتولی آمده باشند.

تاج الدین خلیج فرمانده سپاه اتابک زنگی سلغری (وفات ۵۷۴ = ۱۱۷۸) احتمال دارد بیگی از طوایف خلیج باشد که در زمان سلجوقیان به ایران آمده‌اند. اتابک زنگی، تاج الدین خلیج را در رأس سپاهی بی شمار در معیت محمد از سلاجقه کرمان که به وی پناهنده شده بود به منظور باز پس گرفتن موقعیت از دست رفته وی به سوی کرمان گسیل داشت. (هق ۵۶۹-۱۱۷۴-۱۱۷۳ میلادی).^(۲)

در آناتولی جمعاً چهار روستا،^(۳) بنام قالاچ و دو روستا بنام قالاچلی وجود دارد. دو روستای قالاچ در شهرستان‌های گرده (بولو) و آلاچام و دو روستای قالاچلی نیز در شهرستان‌های دادای و گرنه واقع شده‌اند.

بیست و یک روستا با عنوان خلیج شناخته می‌شوند. از اینها ۵ روستا بنام خلیج. ده روستا خلیج‌لی، سه روستا خلیج‌لر و سه روستای دیگر بنام خلیج اوغلو.^(۴) بی تردید همه این اسامی با نام ایل خلیج پیوستگی دارند. از اسامی فوق دو روستا بنام خلیج در شهرستان گیره‌سون، یکی نیز در تیره بولو، دیگری نیز در شهرستان کشاپ هستند. دو روستا بنام خلیج لی و یک روستا بنام خلیج اوغلی نیز در شهرستان‌های گیره

۱- ر.ک. دایرةالمعارف اسلامی پیشین. ص ۱۱۴

۲- افدال الدین کرمانی، بدایع الزمان فی وقایع کرمان. به کوشش م. بیانی. تهران ۱۳۲۶. ص ۸۳-۸۲ به نقل از آن محمد ابراهیم تواریخ آل سلجوق. م. ز. هوستما. ۱۸۸۶. ص ۱۰۱

۳- چنانچه ف. کوپرولو روستاهایی با نام قالاچ و قالاچلی را در کتاب «روستاهای ما» چاپ وزارت داخله مشاهده می‌کرد شاید این نظرات را ارائه نمی‌داد که «دلیل اینکه تمامی این روستاها تحت عنوان خالاچ و نه قالاچ نامیده می‌شوند اینست که شکل اول صحیح‌تر بوده و توسط مؤلفینی که اعتقاد داشتند واژه قالاچ ترکیبی از دو قسمت قال + آج می‌باشد پذیرفته شده است». (همان مقاله. ص ۱۱۶-۱۱۵). این در حالی بود که کوپرولو می‌دانست روستاهایی با نام قالاچ در آذربایجان شمالی و کریمه وجود دارند. (پیشین)

۴- «روستاهای ما» ص ۳۱۴-۳۱۳

سون و تیره بولو یافت می‌شوند. همه اینها دلالت دارد به اینکه خلیج‌ها و چپنی‌ها در اسکان قبایل ترک در سواحل دریای سیاه نقش مهمی داشته‌اند. در ناحیه کاستامونو چهار روستا بنام‌های خلیج لی، خلیج لر، و خلیج اوغلو وجود دارد.^(۱) یکی از روستاهای دوگانه بنام قالاچ لی نیز در همان ناحیه قرار دارد. وجود نام‌های خلیج در زنگولداق، قالاچلی در سینوپ، قالاچ در سامسون، قالاچ در بولو و خلیج در گرزه، همگی بیانگر نقش مهم خلیج‌ها در مسکونی شدن سواحل دریای سیاه و مناطق وابسته به آن می‌باشد.

خلیج‌ها دو طایفه از طوایف ۲۴ گانه اوغوز را نمایندگی کرده‌اند. در فتوحات هندوستان و در ظهور خاندان پایه‌گذار «پادشاهی دهلی» که دوره‌ای درخشان و فراموش نشدنی داشتند نیز نقش مهمی ایفا کردند.^(۲)

قریب به صد روستا در ایران و آذربایجان بنام آنها وجود دارد. ایل قشقایی را آنها تشکیل داده‌اند، آنها در اناطولی نیز قریب به ۲۵ روستا را نمایندگی می‌کنند. در حالی که طوایف وابسته به اوغوز تنها ۶ روستا به نام خود دارند.

کیمک Kimek : سرزمین کیمک سواحل شمالی رود ایرتیش است. بتدریج مساکن آنها رو به غرب گسترش یافته و تا سلسله کوه‌های سرچشمه رود اورال (یاییق) امتداد یافته است. می‌دانیم که ترک‌های قدیمی به این سلسله کوه‌ها «کوه‌های بزرگ Ulug-Tag و کوه‌های کوچک Kiçig-Tag می‌گفته‌اند.

دنیای علم نظریه مارکوارت را مبنی بر اینکه کلمه کیمک از دو ترکیب ایکی+ایمک Iki+İmek تشکیل شده پذیرفته است.^(۳)

ایکی ایمک به معنی «ایل ایمک» که از دو شاخه تشکیل شده است می‌باشد. همانند ایکی ادیز IkiEdiz و اوچ قارلوق Uçkarluk نام کیمک‌ها در کتیبه‌های اورخون ذکر

۱- همانجا

۲- لازم است توضیح بدهم دیدگاهی که معتقد است افغان‌های غلجایی از نسل خلیج‌ها هستند، دیدگاه درستی نیست. زیرا که این نظریه مستند محکمی را ارائه نمی‌دهد. به نظر ما بین دو واژه غلجایی (غلزایی) و خلیج کمترین مشابهت آوایی موجود نیست.

۳- و. بانگ. ج. مارکوارت برلین ۱۹۱۴. ص ۹۶

نشده است. بر خلاف آن از کتاب ابن خردادبه باین سو در تمامی منابع اسلامی دیده می‌شود. بنا به اظهار گردیزی کیمک‌ها از هفت طایفه بنام‌های ایمی Imi، ایماک imak، تاتار، بالاندور، هیفچاک، آنکاز؟ و اجلاذ تشکیل شده است.^(۱)

نام تاتار در اینجا ما را کنجکاو می‌کند. علاوه بر این، طایفهٔ یمک yemek (در اینجا یمک imek) تیرهٔ پر شماری بنام بایاووت Bayavut داشت. می‌دانیم که طایفه‌ای مغولی نیز به این نام وجود داشت. این می‌تواند بیانگر این مسئله باشد که برخی تیره‌های مغولی به کیمک‌ها پناهنده شده و در میان تیره‌های وابسته به آن مسکن گزیده‌اند. و در حدود العالم آمده است. کیمک‌ها از تشکل یازده شاخه بوجود آمده‌اند. منتها از این شاخه‌ها تنها نام برخی همچون هیفچاک (کفچاک)، قارقارخان، یاغسون یاسو Yagsun Yasu بیان شده است.^(۲)

همچنین گفته می‌شود شهر کیمک‌ها کیمکیه نام داشته و خاقان ییلاق را در آنجا اقامت می‌گزید. نوشته شده است که سواری با اسب راهوار به تاخت فاصله این شهر تا طراز را در ۸۰ روز طی می‌کرد. علاوه بر این از روستای آنها در ساحل رود (ایرتیش؟) سو بنام چۆب Çöb نام برده می‌شود که روستایی آباد و پر جمعیت بوده است. منتها در هیچیک از منابع دیگر وجود شهری در میان کیمک‌ها تأیید نشده است.^(۳)

چرا که در همان اثر آمده است. کیماک‌ها تابستان شیر می‌خوردند و زمستان نیز گوشت خشک شده (قاق) مصرف می‌کردند. در حالی که به نظر می‌رسد اجتماعاتی که در شهر ساکن باشند غذاهای دیگری نیز باید بخورد. اینکه حکمرانان کیمک‌ها تحت عنوان خاقان نام برده شده‌اند نیز نباید صحت داشته باشد.^(۴) عنوان فرماندهان آنها

۱- گردیزی ص ۲۵۸. مینورسکی. بخش توضیحات ص ۳۰۴-۳۰۵

۲- پیشین. ص ۸۶-۸۵

۳- در کتاب مروزی آمده است که آنها صاحب روستا و خانه‌ای نبودند. «...و کیمک‌ها و آنها روستا و خانه‌ای ندارند. آنها قومی هستند که تنها صاحب جنگل‌ها، درختان، رودخانه‌ها و چمنزارها می‌باشند.» ص ۱۹-۲۰ متن ترجمه ص ۳۲.

۴- حدود العالم ص ۸۶-۸۵.

توتوق بوده است.^(۱) بخش اعظم ثروت ملی کیمک‌ها را پوست سمور، سنجاب و روباه تشکیل می‌داد. زمستان‌ها این حیوانات را سوار بر اسکی بر روی برف‌ها شکار می‌کردند.^(۲) بازرگانان ماوراءالنهر با وجود خطرات و تضییقات موجود باز هم به میان کیمک‌ها و قرقیزها آمده و از تجارت پر سود پوست سود سرشاری نصیب می‌بردند.

در قرن دهم نام کیمک از بین رفته و این قوم توسط قبچاق‌ها و یمک(ایمک)ها نمایندگی می‌شد. یمک‌ها در همان قرن در سواحل ایرتیش سکونت داشتند.^(۳) ایرتیش برای آنها رودخانه مقدسی بود. گردیزی می‌نویسد، آنها به رودخانه ایرتیش به چشم یک الله می‌نگریستند. در قرن دوازدهم یمک‌ها بویژه وابستگان به تیره بایاووت در مقامات بالای دولت خوارزمشاهیان جای گرفتند.^(۴)

قبچاق (قفچاق): تقریباً در تمامی منابع تاریخی قبل از مغول به صورت قفچاق (هفچاق) ثبت شده است. قبچاق‌ها در اصل شاخه‌ای از قوم کیمک‌ها بوده و در زمان‌های پیشین با جدا شدن از آنها رو به سوی غرب کوچ کردند. در قرن دهم در سواحل توبول Tobol و اراضی نزدیک به آن سکونت اختیار کردند. در کتاب ابن خردادبه آنها به مثابه یک قوم مستقل یاد شده‌اند.

در حدود العالم نیز ضمن ذکر وابستگی آنها به کیمک‌ها، با اینحال به عنوان یک قوم مستقل اطلاعاتی در باره آنها ارائه می‌شود. در میان این اطلاعات از مشابهت‌های بعضی رسوم آنها با رسوم اوغوزها سخن گفته می‌شود. کاشغری نیز به وجود برخی

۱- مجمل التواریخ ص ۴۲۰: «پادشاه کیماک را توتوغ گویند.» «تغ» مذکور در اثر گردیزی نیز ص ۲۵۸ احتمالاً همان توتوغ باید باشد. بر اساس رسوم سیاسی ترک‌ها در پیش از اسلام اشخاصی که در رأس اجتماعات قبیله‌ای قرار داشتند تنها به تناسب قدرتشان صاحب عنوان می‌شدند. به عنوان مثال یابغری قارلوق‌ها که در سال ۷۶۶ میلادی خاقان نشین تورگیش را ساقط کرد، عنوان خاقان یا خان را بر خود نهاده و طبق رسم قدیم همان عنوان یابغو را حفظ کرد.

۲- کتاب مروزی ص ۲۰. متن ترجمه ص ۳۲.

۳- کاشغری در کتاب خود یک دو بیتی دال بر تصمیم آنها مبنی بر انجام یک حمله را نقل می‌کند. ج ۱ -

ص ۲۷۳ متن ترجمه ج ۱ - ص ۳۲۵

۴- در این خصوص ر.ک.ف. کوپرولو دائرة المعارف اسلامی. ماده خوارزمشاهیان. ۵/۱.

ص ۲۹۶-۲۹۵ ی. قفس اوغلو. تاریخ دولت خوارزمشاهیان. ت.ک. آنکارا. ۱۹۸۷.

مشابهت‌ها در گویش قبقاقی و گویش اوغوزی اشاره دارد. این ویژگی شاید به این سبب باشد که قبقاق‌ها تحت تأثیر فرهنگی همسایگان جنوبی خود یعنی اوغوزها بوده‌اند. در قرن یازدهم طوایفی تحت عنوان کوچت Küçet و چوغراق Çuğrak در مرزهای قبقاق‌ها و خوارزم به فعالیت مشغول بودند. بدون شک اینها تیره‌هایی وابسته به قبقاق بوده‌اند. زیرا دلیلی برای استقلال قومی آنها وجود ندارد.

شاخه‌ای از قبقاق‌ها نیز به آناتولی آمده‌اند. می‌دانیم که در پی شورش شاهزاده سلجوقی رکن الدین قلیچ ارسلان بر علیه عموی خود سلطان عزالدین کیکاوس. قاضی عزالدین وزیر پس از صرف وجوه قابل ملاحظه‌ای سربازانی از ایوا(یوا)، گنجه، غربت؟ و قبقاق تدارک می‌بیند. (۱۲۵۴م). در حال حاضر در آناتولی به نام این قوم تنها یک روستا (سیواس-هافیک) وجود دارد. (۱) نام قبقاق‌ها همانطور که فوقاً اشاره رفت تا عصر مغول عموماً به شکل قفچاق و هفچاق نوشته شده است. پس از عصر مغول نیز غالباً قفچاق و قبقاق نوشته شده است.

قانگلی (آنکلی): نام این اجتماع قومی تنها در منابع مربوط به قرن سیزدهم ثبت شده است. نه در اسناد سلسله خوارزمشاهیان که اطلاعاتی راجع به وقایع سواحل سفلائی سیحون ارائه می‌دهد و نه در اثر محمد نسوی تاریخ نگار دربار آخرین خوارزمشاه جلال الدین منگو برتی، نامی از این تشکل قومی برده نمی‌شود. و.روبروک W.Rubruk که در سال ۱۲۵۳م. به عنوان سفیر پادشاه فرانسه به مغولستان دربار منگو قساآن عزیمت کرده است. قانگلی‌ها را همان قومان یعنی قبقاق می‌نامد. (۲)

جوینی می‌نویسد، همسر خوارزمشاه تکش و مادر سلطان علاءالدین محمد یعنی ترکان خاتون (ترکن خاتون) از طایفه قانگلی ترک بوده است. (۳) در حالی که نسوی

۱- راهنمای مناطق مسکونی ص. ۶۲۲

۲- ترجمه انگلیسی اثر توسط. ک. داونسون. لندن. نیویورک. ۱۹۵۵. ص. ۱۲۵

۳- «اصل او قبائل اتراک اندی، ایشان را قانگلی خوانند. ایشان را اعجمیان خوانند، از دل‌های ایشان رفت و رحمت دور بوده و ممز ایشان بر هر کجا افتادی آن ولایت خراب شدی». تاریخ جهانگشای به کوشش محمد قزوینی. جی.م.اس. لیدن. ۱۹۱۶. ج. ۲ / ص ۱۹۸.

تاریخ نگار جوینی که در میان خوارزمشاهیان می زیسته است، می نویسد ترکن خاتون دختر جنگشی خان سرکرده تیره بایاوت از طایفه یمک بود.^(۱) بنابر این سخن روبروک مبنی بر اینکه قانگلی ها از قبچاق ها منشعب شده اند صحیح به نظر می رسد. در حقیقت نیز کاشغری از شخصی بنام قانگلی نام برده است که سر کرده قبچاق ها بوده است.^(۲) جوزجانی مورخ مشهور عصر مغول در کتاب خود که به سال ۱۲۶۰ م. نوشته است. املای نام این قوم را قانگلی می نویسد.^(۳) در داستان های ملی نیز به کلمه قانگلی به معنای ارا به بر می خوریم.^(۴) ایضاحات فوق ما را به این نتیجه می رساند که قانگلی ها با اصلیت قبچاق، در قرن یازدهم میلادی نام یکی از سرکردگان قبچاق را به اسم (قانگلی = قاغنی) بر خود نهاده اند.

پچنک Peçenek: از پچنک ها در منابع به عنوان یکی از اقوام اصیل ترک یاد می شود. با این حال سخنان گفته شده راجع به حیات آنها در آسیای مرکزی، تنها حدسیاتی نه چندان متقن است.

محتمل است که پچنک ها از اون اوق ها Onok بوده باشند. حتی احتمال دارد که منسوب به شاخه تو-لوی Tu.Lu اون اوق ها باشند. زیرا یکی از تیره های پچنک، چور Çor و دیگری چوپان Çopan نام داشت. می دانیم که چور عنوان بیگ های منسوب

۱- ترکان خاتون از شاخه بایاوت طایفه یمک می باشد (سیره سلطان جلال الدین منگوبرتی. به کوشش آ. حموی. قاهره ۱۹۵۳، ۱۹۹۹) بعد از مرگ سلطان محمد در جزیره آبسکون. زمانی که جلال الدین و برادرانش اوزلاغ شاه و آق شاه به خوارزم مراجعت کردند. حدود ۷۰۰۰ نفر که غالب آنها از شاخه بایاوت مادرشان بودند به اوزلاغ شاه پیوستند. (همانجا ۱۲۲).

۲- قانگلی به معنی ارا به بارکش. امروزه نیز در آناتولی به این نوع ارا به قانگلی گفته می شود. «قانگلی نام شخصیت بزرگی در میان قبچاق بود» (محمود کاشغری ج ۳ - ص ۲۸۰ - ترجمه ج ۳ - ص ۳۷۰). بنظر می رسد فرمانده قبچاق به این نام نامیده می شده است. احتمالاً این نیز بدلیل تولد وی در داخل ارا به باید باشد.

۳- «... و ممالک قبایل ترکستان از خوارزم و بلغار و بورتاس و سقلاب تا حدود روم تمام در ضبط او در آمد و در آن دیار جمله قبایل هفچاق و قانگلی و یمک و دلبری (۴) و روس و چرکس و آس تابحر ظلمات بگرفت.» (طبقات ناصری. به کوشش آ. حبیبی قندهاری. لاهور، ۱۹۵۴ - ص ۶۹۴).

۴- داستان اوغوز خاقان. به کوشش و. سانگ - ج. رحمتی. استانبول. ۱۹۳۶ / ۲۷-۲۷۷-۲۸۸ / ۲۶-۲۷۷-۲۸۸ رشید الدین. جامع التواریخ، تاریخ ترکان اوغوز و حکایت جهانگیری او. کتابخانه موزه توپکاپی. ۳۷۶/۱۶۵۳. ب. زو. توغان. داستان اوغوز، استانبول، ۱۹۷۲. ص ۲۰.

به شاخه تولو بوده و بیگ تیره شو-نی-شه Şu-ni-şe وابسته به تولو نیز عنوان چوپان چور (چو-پان-چو) را داشته است.

حتی می‌توان گفت که شاخه تولو بخش اعظم پچنک‌ها را تشکیل می‌داده‌اند. زیرا پچنک قومی پر جمعیت متشکل از هشت قبیله و ۴۰ تیره بود. نام این هشت قبیله به قرار زیر است:

ایرتیم Irtim، چور Çor، یولا Yula، قول پی Kulpey، (کول بک KölBeg) قاری بای KariBay، تالمات Talmat، قوپون Kopun، چوپان Çopan از هشت قبیله فوق تنها سه قبیله اول (ایرتیم، چور، یولا) بسیار شجاع و اصیل محسوب می‌شده و به همین خاطر نیز به آنها کنگر Kenger اطلاق می‌شد.^(۱)

احتمال دارد که در نتیجه یورش قارلوق‌ها (در سال‌های ۷۶۶ و یا کمی بعدتر) پچنک‌ها تاب مقاومت نیاورده و در مسیر دریاچه بالخاش و ساری سو به سواحل سفلی سیحون کوچیده باشند. آنها در اراضی ما بین دریاچه آرال و دریاچه خزر همسایه خوارزمیان شده‌اند.^(۲)

مشخص نیست که هنگام آمدن پچنک‌ها به سواحل سفلی سیحون چه اجتماعاتی در آنجا سکونت داشته‌اند.

پچنک‌ها در اینجا نیز ایمن نبودند و این بار در نتیجه یورش اوغوزها که همانند خودشان جزء گوک ترک‌های غربی بودند بالاجبار رو بسوی غرب کوچیدند و در اراضی مابین اورال و ولگا سکونت گزیدند. از اینجا نیز بین سالهای ۹۰۲-۸۹۸م. بار دیگر در نتیجه یورش مشترک اوغوزها و خزرها به صحرای واقع در شمال دریای سیاه کوچیدند. مجارها را بیرون رانده و فرمانروای صحرای وسیع شدند. اراضی متصرفی خود را به هشت قسمت تقسیم کردند. هر منطقه نیز هر یک به یکی از قبایل هشتگانه

۱- تاریخ پچنک آن. کوارت. استانبول. ۱۹۳۷ ص ۳۲-۳۳-۴۳-۴۴

۲- البته امکان دارد که آنها نه در مسیر سیحون بل از سرزمین اصلی خود (ابتدائاً از نواحی شرقی و شمالی دریاچه ایسک کول مستقیماً به سوی اراضی ما بین رودخانه جم و ولگا رفته باشند).

تعلق گرفت. مناطق نیز به لحاظ سکونت تیره‌ها به ۴۰ حومه تقسیم شد.

پچنک‌ها حکمران نداشتند. بیگ‌هایی که در رأس طوایف بودند در گردهمایی خود مسائل سیاسی - نظامی را بررسی کرده و تصمیمات متخذه را نیز مشترکاً اجرا می‌کردند.

بازرگانان جسور و فعال مسلمان تا سرزمین‌های پچنک‌ها نیز رفته و داد و ستد می‌کردند. طبق اطلاعات ارائه شده توسط آنها پچنک‌ها مردمی متمول بوده‌اند. گله‌های اسب و رمه‌گوسفندان بی شماری داشتند. حتی به میزان زیادی ظروف و جام‌های نقره و طلا داشتند. کمر بندهای آنها از جنس نقره بود. علاوه بر اینها ابزار جنگی شان کامل بود. علم‌ها و بیرق‌های جنگی آنها، شیپورهای ساخته شده از شاخ ورزا همه بیانگر صنعت دستی آنها است.^(۱)

پچنک‌ها به مدت نیم قرن به عنوان صاحبان ناحیه وسیع از رودخانه دُن تا تونا دوام آوردند. در سال ۱۰۴۹ در نتیجه یورش اوزها (اوغوزها) عقب نشینی کرده و به سواحل سفلی تونا کوچیدند. آنها اکنون بخاطر پیشروی نیروهای خود موقعیت خطیر و غیر قابل اغماضی را برای امپراطوری بیزانس ایجاد کرده بودند. اما در سال ۱۰۹۱ بعد از شکست از نیروهای مشترک بیزانسی - قبیچاقی موقعیت خود را از دست دادند. یک گروه از پچنک‌ها به مجارستان مهاجرت کردند. آنهایی که در سواحل رودخانه تونا Tuna ماندند در فرصت‌های مناسب و طی هجوم‌هایی به اراضی بیزانس آوازه خود را تا اواخر قرن دوازدهم صلا در دادند.^(۲)

در قرون نهم و یازدهم اجتماعات جهان ترک در درجه اول اینها هستند. در خصوص زندگی یکجانشینی در جهان ترک در قرن نهم پیشرفت‌های حائز اهمیتی مشاهده

۱- گردیزی ص ۲۷۱-۲۷۲

۲- اثر مورد اشاره متعلق به آن. کورات در حال حاضر یکی از تحقیقات ارزشمند در زمینه پچنک‌ها است به مقاله ایشان که بعدها تهیه شده است. ر.ک. به دائرةالمعارف اسلامی ج. ۹. ص ۵۴۳-۵۳۵. در زمینه قبیچاق‌ها و پچنک‌ها. ک.ک. به کتاب: تاریخ کمبریج آسیای مرکزی باستان. به کوشش د. سینور، نیویورک، ۱۹۸۸، ص ۲۷۰، ۲۷۵، ۲۷۷، ۲۸۴.

می‌شود.

مجاهد اسلام تمیم بن بحر المطوعی که در سال ۸۲۰ شهر اویغور نشین اردو بالیق واقع در وادی اورخون را از نزدیک دیده است. از ۲۰ روز گردش خود در ناحیه‌ای ترک نشین که دارای روستاهای نزدیک بهم، اراضی مزروعی وسیع و جمعیت زیاد می‌باشد سخن گفته و اضافه می‌کند، در اطراف اردو بالیق قصبات آباد و روستاهای بهم پیوسته وجود دارد.^(۱) اما در صحت این سخنان تمیم تردید وجود دارد. اویغور هایی که بعد از مصیبت سال ۸۴۰ به ترکستان شرقی کوچیده‌اند در آنجا حیات یکجا نشینی خود را بسرعت و در سطح وسیع سامان دادند.

ترکان گوک ترک غربی نیز در دوره خاقان‌های تورگیش نه تنها در اطراف شهرها بلکه در شهرهای سویاب، نواکت، اردو یا مدینه خاقان ترک و طراز(تالاس) نیز سکونت داشتند. تمیم در سخن از ترکهای بارسخان(بارسغان) که در ناحیه جنوبشرقی دریاچه ایسیق کول ساکن بودند علاوه بر روستاها از ۴ شهر و ۴ قصبه آنها نیز یاد کرده و می‌نویسد هر یک از شهرهای ساحلی دریاچه مزبور استعداد تدارک ۲۰/۰۰۰ سوار را داشتند.^(۲) وی اضافه می‌کند که بارسخان‌ها از شجاع‌ترین مردم ترک بوده و ۱۰۰ نفر بارسخانی حریف ۱۰۰۰ نفر قارلوقی است.^(۳) اما به نظر می‌رسد در قرن یازدهم بارسخانی‌ها چندان محبوب نبودند. قطعه‌ای عامیانه که کاشغری در کتاب خود نقل می‌کند بیانگر این دیدگاه است:

بدترین پرنده ساغزیغان بدترین درخت آزانغان
بدترین ناحیه کازغان بدترین مردم بارسغان^(۴)

ابن خردادبه جغرافیادان مشهور قرن یازدهم همانگونه که قبلاً نیز یاد آور شدیم از

۱- و. مینورسکی مسافرت تمیم بن بحر به اویغور. BsoAs / ۱۹۴۸ ج ۱۲، ص ۲۷۰. ترجمه انگلیسی ص ۲۸۳،

فاروق سومر: شهرنشینی در میان ترک‌های قدیم. ص ۲۸۴.

۲- و. مینورسکی همانجا. ص ۲۸۰ - ترجمه انگلیسی ص ۲۸۴

۳- پیشین

۴- کاشغری ج ۱ - ص ۳۶۶. ترجمه ج ۱ ص ۴۳۹

۱۶ شهر ترکان یاد می‌کند.^(۱) اما وی نام و موقعیت جغرافیایی این شهرها را ذکر نمی‌کند. اما در ارتباط با میزان مالیات‌های مردم ترک مؤلف اشاره می‌کند که در سال‌های ۲۱۲-۲۱۱ ه‍.ق (۸۲۷-۸۲۶ م.) شهرهای ترک نشین به میزان ۴۶/۴۰۰ درهم مالیات می‌داده‌اند. به احتمال قوی شهرهای مزبور در وادی چو و تالاس باید بوده باشند.

۱- سرزمین‌های اوغوزها:

در نیمه قرن دهم، اوغوزها در اراضی واقع در مابین محدوده جغرافیایی فاراب^(۲) و اسفیجاب از دریای خزر تا بستر میانی رودخانه سیحون و صحاری شمالی این رودخانه سکونت داشتند.^(۳) به استناد آثار اصطخری و سایر جغرافیدانان در خصوص محدوده‌های غربی، جنوبی و شرقی سرزمین اوغوزها می‌توان نظر قطعی ارائه داد. طبق این نظر محدوده غربی سرزمین اوغوزها به دریای خزر منتهی می‌شد. شبه جزیره سیاهکوه (قره داغ) واقع در کرانه شرقی دریای خزر که تا اوائل قرن دهم میلادی خالی از سکنه بود توسط اوغوزها اشغال و اسکان گزیده شد. به همین خاطر نیز این شبه جزیره مانقشلاغ^(۴) نامیده شد. در مرز جنوبی با سرزمین‌های اسلامی و در جنوب‌غربی محدوده مرزی از جرجان (اورگنج) واقع در سرزمین خوارزم بویژه شهر جیت Cit واقع در شمال‌غربی شهر مزبور شروع می‌شد. باراتکین واقع در جنوب دریاچه آرال یک شهرک مرزی به شمار می‌رفت.^(۵) در ماوراءالنهر محدوده مرزی از صحرای شمالی آغاز شده و تا ناحیه اسفیجاب امتداد داشت. در ساحل راست سیحون و دامنه کوه‌های قره چوق و در فاصله یک روز تا شهر یسی، ساوران (صبران) Savran قرار داشت که

۱- المسالك و ممالك ص ۳۱.

۲- نام ترکی آن در قرن یازدهم قراچوق است.

۳- کتاب اصطخری نوشته شده به سال ۹۳۳ - ۹۳۰ ص ۹، ۲۹۰ / به نقل از کتاب بلخی نوشته شده به سال

۹۲۰

۴- اصطخری ص ۲۱۹ به نقل از وی ابن حوقل ص ۳۸۹ / در حدود العالم (ص ۲۴، نسخه مینورسکی ص ۶۰) شرح داده می‌شود که اوغوزها در خشکی و دریا به راهزنی مشغول بودند. در این خصوص همچون اصطخری به بیان بلخی استناد شده است.

۵- اصطخری ص ۳۰۳ / مقدسی ص ۲۸۹

شهر مرزی مستحکم مسلمانان بر علیه اوغوزها بود. رودخانه سیحون کمی بالاتر از ساوران به سرزمین اوغوزها وارد می‌شد. در خصوص مرز شمالی سرزمین اوغوزها در قرن دهم، جغرافیدان اسلامی اصطخری، مرز اوغوزها در این ناحیه را رودخانه اتل (ولگا) ذکر می‌کند.^(۱) مؤلف معاصر بیزانسی، امپراتور کنستانتین پورفیروژنتیوس نیز سخنان وی را مورد تأیید قرار می‌دهد.^(۲) منتها ابن فضلان در سفر خود به بلغار در سال ۹۲۱ ماوراء رود جم (امبا) اوغوزها را ندیده است. برعکس در غرب رودخانه اورال (یاییق)، چینک‌ها را ملاقات کرده است. برخی جغرافیدانان به تأسی از بلخی، منطقه صحرایی واقع در محدوده سیحون سفلی و شمال دریاچه آرال را صحرای اوغوز (مفازة الغزیه) نامیده‌اند.^(۳) اوغوزها اما به این دشت قره قوم می‌گفتند.

می‌دانیم که اوغوزها به رودخانه سیحون، یینجؤ اؤگؤز Yincü ögüz (رودخانه یینجی) یعنی رودخانه مروارید می‌گفته‌اند. اما در منابع قرن دهم این رودخانه، نهرالشاش «شاش = تاشکند = رودخانه تاشکند» نامیده می‌شود. رودخانه بعدها به نامهایی همچون آب نباکت، آب خجند نیز نامیده شده است. اوغوزها اما از سیحون تنها با لفظ اؤگؤز Ogüz به معنی رودخانه نام می‌برند. ولی مؤلفان مسلمان به آمو دریا نام جیحون و آن یکی نیز سیحون را اطلاق کرده‌اند. کلمه «سیر» در دوره استیلای مغول متداول شد. قزاق‌ها در لفظ خود سیحون را «سیر سووی» «رودخانه سیر» نامیده‌اند. و در هماهنگی با لفظ آمو دریا برای رودخانه جیحون، به سیحون نیز «سیر دریا» اطلاق شده است. عمق رودخانه سیحون در قسمت‌های سفلی و میانی آن بعضاً بین ۶ تا ۱۲ متر متغیّر است. عرض آن بین ۶۰۰ تا ۷۰۰ متر است. رودخانه برای کشتی‌رانی مساعد است. می‌دانیم در قرن دهم به شهر ینی کنت Yeni Kent بوسیله کشتی غلات حمل می‌شده است. ینی کنت در نزدیکی رودخانه سیحون بنا شده و پایتخت حکمرانان (یابغوهای) اوغوز بود. رودخانه در فصل زمستان غالب اوقات و بمدت

۱- اصطخری ص ۱۰-۲۲۲ / حدود العالم ص ۸۶ / مینورسکی ص ۱۰۰.

۲- حکومت امپراتوری. ترجمه انگلیسی ص ۱۶۷

۳- اصطخری ص ۲۱۷۰-۲۱۸ / حدود العالم ص ۸۱-۵۵

طولانی یخ می‌بست. به همین جهت کاروانیان از رودخانه به راحتی عبور می‌کردند. مشخص نیست که اوغوزها به دریاچه آرال که رودخانه سیحون به آن می‌ریخت چه نامی داده بودند. مؤلفین مسلمان به این دریاچه شور بحیره خوارزم (دریاچه خوارزم) نام داده بودند. نام آرال به معنی جزیره در قرون پسین اطلاق شده است. بستر سفلی سیحون از هر دو جانب از ناحیه ممتد بیابانی عبور می‌کند. در اینجا در دو جانب رودخانه نیزارها و بوته‌زارهای انبوه و باتلاق‌های بسیار وجود داشت. کلک‌های ساخته شده از نی نیز برای عبور از رودخانه استفاده می‌شد.^(۱) ناحیه بیابانی از مصب رودخانه به سمت شرق حدوداً ۴۰۰ کیلومتر ادامه می‌یافت. سپس سلسله کوهها به موازات رودخانه و شمال اسفیجاب (سایرام) امتداد می‌یافت. این کوهستان زیبا کوههای مشهور اوغوزها، یعنی کوههای قراچوق است.^(۲) ختوم Hetum پادشاه ارمنی در سال ۱۲۵۵م. به هنگام مراجعت از مغولستان این کوهستان را دیده و اظهار داشته است. سلجوقیان از این مکان به آناتولی آمده‌اند.^(۳)

نام کوهستان قراچوق همانطور که در ظفرنامه‌های تیموری دیده می‌شود.^(۴) در

۱- ا.شویلر. ترکستان. لندن ۱۸۷۶. ص ۶۴.۲۵

۲- «قره چوق اسم الغاراب و هی اسم بلاد الغزیه» قره چوق نام فاراب و سرزمین اوغوزها است. کیلیس لی ج ۱ ص ۴۰۴. کاشغری در نقشه خود قره چوق را نشان داده و اظهار میدارد که آن سرزمین اوغوز است.

۳- ج. آ. بویل، «مسافرت ختوم اول پادشاه ارمنستان صغیر به سوی دربار سلطنتی خان بزرگ مونگگه» مجله آسیای مرکزی ۱۹۶۴ - شماره ۴-۳ ص ۱۸۴.

و سپس در جهت شمالشرقی به سغناخ (سوغناق) وارد شدند. کوهستان خراچوخ (قراچوق) در اینجا واقع است. سلجوقیان از این کوهستان به آناتولی وارد شدند. این کوهستان از سلسله کوههای تالاس شروع شده تا پارچین (بارجین لیغ کنت) امتداد می‌یابد. از آنجا به حضور سرتاخ (ساراتاق) فرزند باتو رسیدند. وی به نزد منگو خان می‌رفت. از آنجا به سغناق سپس به شهر بسیار بزرگ صبران از آنجا به خراچوخ (شهر)، آسون (بسی؟) سآوری و اترار وارد شدند.

۴- در این اثنا خبر رسید که عادلشاه جلایر در کوهستان قراچوق به همراه تعدادی مرد سرکشی آغاز کرده است. متعاقب آن صاحبقران جهت دستگیری او، گوگلشاش برات خواجه را به همراه ایلچی بوغادر معیت ۱۵ سوار اعزام کرد. آنها شبانه از سمرقند براه افتادند و به اترار رسیدند. در آنجا گروه دیگری را با خود همراه کرده و به جستجوی عادل شاه به کوهستان رفتند. وی را در محلی بنام آق سوما دستگیر کرده و به حیاتش خاتمه دادند. آق سوما برجی نگهبانی در قلعه کوه قراچوق است که جهت دیده بانی صحرای قبیجاق احداث شده است. «شرف الدین علی یزدی) ظفر نامه کلکنه ۱۸۸۷ ج ۱ / ص ۲۷۲-۲۷۳.

کتاب ابوالغازی منقول از روایات ترکمن‌ها نیز مشاهده می‌شود.^(۱) نام قره‌چوق در داستانهای دده قورقوت در شعری که در مدح قهرمان اصلی این داستان‌ها یعنی سالور قازان بگ سروده شده است نیز ذکر می‌شود. نام این کوه به خاور نزدیک هم آورده شده است. در کشور ما در جنوب جزیرهٔ در غرب دجله در کشور عراق در غرب آلتین کوپری، کوههایی با نام قره‌چوق وجود دارد.^(۲) همچنین می‌دانیم که چوپان شجاع و صدیق سالور قازان بگ که گله گوسفندان وی را نگهداری می‌کرد قره‌چوق نام داشت.^(۳) همینطور یکی از دو شاخه تشکیل دهنده قبیله یموت ترکمن‌های ماوراء خزر عنوان قره‌چوق را دارد.^(۴) یکی از بیگ‌های تحت فرمان قره یوسف قره‌قویونلو (سال ۱۴۰۰) قره‌چوق نام داشت.^(۵) در شجرهٔ تراکمه ضمن منظومه‌ای در مدح سالور قازان بگ بیان می‌شود که وی سنگی از کوه قاز غورت را در پنجه خود خرد کرده است. و باز در همین منبع در توصیف سرزمین اوغوز نام این کوه ذکر می‌شود. در اثری دیگر به مثابه سرزمین ترکمن‌های قاز غورت تصویر می‌شود.^(۶) نام کوه قاز غورت در شجرهٔ تراکمه به موازات نام سایر نام‌ها و قره‌چوق ذکر می‌شود. سایر نام در محلی نزدیک به سیحون در ساحل رودخانه (نهر) آریس قرار داشته و در قرن دهم اسفنجاب نامیده می‌شد. به همین خاطر به نظر می‌رسد قاز غورت نام کوه واقع در شمال غرب سایر نام باید باشد. این نیز انتهای بخش شرقی سلسله کوه قره چوق را تشکیل می‌دهد.

۱- جانب شرقی سرزمین اوغوز ایشیق گول و آلمالیق و جانب جنوبی آن سایر نام و کوهستان قاز غورت و کوهستان قراچوق و شمال آن اولوغ تاغ و کیجیک تاغ که معدن مس است و جانب غربی آن بخش سفلی رودخانه سیحون و یانگی کنت و قراقوم. آنها در این مناطق حدود ۴ هزار سال تا ۵ هزار سال سکونت کردند. «شجرهٔ تراکمه. به کوشش ن. کونونوف. مسکو، لنینگراد. ۱۹۵۸. ص. ۴ / ترجمه ترکی م. ارگین. استانبول. بی. نا. ص. ۵۶

۲- فاروق سومر. آثار داستانی متعلق به اوغوزها. مجله دانشکده زبان و تاریخ جغرافیا. سال هفدهم. شماره ۳-۴ ص ۴۰۹

۳- ر. ک. داستان دوم دده قورقوت.

۴- ج. ماروبین مرو، «ملکه جهان» لندن ۱۸۸۱ - ص ۵۱

۵- فاروق سومر (قره قویونلوها) ت. ت. ک. آنکارا ۱۹۶۷ - ص ۶۱

۶- تذکره دولتشاه سمرقندی. ادوارد براون لندن، ۱۹۰۱، ص ۳۹۰.

این قاز غورت همان غار غورت (غزکرد) مذکور در آثار جغرافیایی قرن دهم میلادی می‌باشد. و این نام روستایی بود که در فاصله یک منزلی یا ۴ فرسخی اسفیجاب قرار داشت.^(۱) به بیان دیگر کوهستان نام خود را از روستای نزدیک خود به عاریه گرفته است. قازلیق داغ نام کوهی است در داستانهای دده قورقوت. به نظر ما این کوه نیز همچون کوه قاز غورت بخشی از سلسله کوه قره‌چوق بوده است، یا اینکه هر دو کوه عیناً یک کوه واحد بوده‌اند.

دشت شمالی قره قوم در درجه اول ییلاق اوغوزها محسوب می‌شد. پیشتر گفتیم که جغرافیدانان مسلمان قره قوم را می‌دانسته‌اند و آنرا مفازة الغزیة (بیابان غز) می‌نامیده‌اند. نام رودخانه ایرگیز واقع در قره قوم نیز در منابع متعلق به دوره خوارزمشاهیان ذکر می‌شود. قزل قوم که در جنوب بخارا امتداد می‌یافت از قرن یازدهم به بعد شهرت زیادی کسب کرده و بصورت سرزمین مسکونی اوغوزها در آمد که در نتیجه یورش قباچاق‌ها از شمال به آنجا سرازیر شده بودند. مانغشلاق (مانغشلاغ) و بالخان (بالکان) ناحیه‌ای با اراضی لم یزرع بودند. به دلیل دنج و متروک بودن این نواحی اوغوزهای ساکن در این مناطق در آن دوره موجودیت خود را حفظ کردند. طبق اطلاعات موجود اکثریت ترکمن‌های جمهوری ترکمنستان امروزی اخلاف اوغوزهای ساکن مانغشلاق هستند.

مناطق ساحلی دریاچه آرال و رودخانه سیحون دارای شرایط زیست محیطی خشنی است. فصل زمستان دمای هوا در این مناطق زیر صفر بود. به همین علت نه تنها رودخانه سیحون بلکه بعض بخش‌های دریاچه آرال نیز منجمد می‌شد. با اینحال اکثریت غالب ایلات اوغوز ساکن در سواحل سیحون در داخل چادرهای نمدی و با پوشش لباسهای پوستی با سوزاندن هیزم درختان سوک سوک، زمستان را سپری می‌کردند.

۱- ابن خردادبه ص ۲۷. اصطخری ص ۳۳۷. مقدسی ص ۳۴۲.

ابن خردادبه (همانجا) شرح می‌دهد که فاصله ۴ فرسنگی بین قاز غورد و اسفیجاب را صحرا تشکیل می‌دهد. اوغوزها نیز برای تغذیه رمة هایشان این چنین مناطقی را ترجیح می‌دادند.

طبق اطلاعات داده شده توسط سیاحان، سوک سوک در اصل یک گیاه صحرایی بوده که در محدوده وسیعی از آسیای مرکزی که از دریای خزر تا چین امتداد می‌یابد در مناطق مختلف می‌روید. این گیاه تا ارتفاع ۴/۵۰ متری استعداد رشد دارد. ضخامت آن ۱۵ سانتی متر است. این درخت در درجه اول به مصرف سوخت می‌رسد. هیزم آن در عین تولید حرارت فراوان دوام زیادی نیز دارد. به همین خاطر است که روس‌ها، در ناوگان دریایی خود در دریاچه آرال و رودخانه سیحون از سوک سوک استفاده کرده‌اند.

در عین حال دیده شده است که شترها برگ این درخت را با اشتها می‌خورند.^(۱) در بحث از حیوانات اهلی ابتدا گوسفند و اسب ذکر می‌شود و سپس بز، گاو و شتر می‌آیند. غزال، قره جه، آهو، گوزن و گورخر نیز در مرحله بعدی می‌آیند. در رأس حیوانات وحشی گرگ قرار دارد. گرگ خسارات زیادی به رمة‌های اوغوزها وارد می‌کرد. آنها با هدف تقلیل این خسارات برای فهماندن مفهوم گرگ که در زبان اوغوز (بورو، Börü) نامیده می‌شد از واژه کرم درخت «کورت Kurt» بهره بردند. در نتیجه این استعمال. واژه قورت جای بؤرو را گرفت. در حالی که تحت تأثیر همین اعتقاد هم اکنون نیز در آناتولی برای رساندن مفهوم گرگ واژه جانور بکار برده می‌شود. در داستانهای دده قورقوت ضمن تمجید از سالور قازان بگ او با القاب (شیر قره چوق و ببر رودخانه «اسمی امهت dsmi emet») نامیده می‌شود. سیاحان قرن نوزدهم در خصوص حیات ببرها همانند سایر مناطق ترکستان از ببرهای باتلاق‌های سواحل سیحون نیز سخن گفته‌اند. اما از شیر سخن نمی‌گویند. می‌دانیم که در قرون یازدهم تا سیزدهم شیرها تنها در بستر وسطی رودخانه سیحون یافت می‌شده‌اند. در نیزارها و باتلاق‌های کناره‌های سیحون خوک‌ها نیز زندگی می‌کرده‌اند.

بدون شک اوغوزها از شرق و ناحیه چو و تالاس به مناطق سفلائی رودخانه سیحون

۱- «سوک سوک القضا» کاشغری ج ۱- ص ۴۰۳ / ترجمه ج ۱، ص ۴۸۶.

در فرهنگ‌های لغت دوره عثمانی نیز مشاهده می‌شود: درخت سوک سوک که آتش خوبی ندارد. در کشور ما نام دیگر آن داغداغان است. (فرهنگ لغت تاراما، ص ۳۴۸۸-۳۴۸۷. در اینجا سینگ سینگ نوشته است). در حال حاضر در آسیای مرکزی به این درخت ساقساوول گفته می‌شود.

کوچیده‌اند. اما نمی‌دانیم که آنها به سرزمین جدیدشان از چه زمانی آمده‌اند. سخن مورخ خراسانی مبنی بر اینکه اوغوزها به سواحل سفلی رودخانه سیحون در زمان خلافت المهدی (۷۸۵-۷۷۵) آمده‌اند مقرون به صحت خواهد بود. زیرا همانطور که پیشتر دیدیم قارلوق‌ها در سال ۷۶۶ دولت تورگیس را ساقط کردند. بالطبع پیروزی قارلوق‌ها منجر به تغییر سکونتگاه و مهاجرت گردید. حتی ریشه احساس عداوتی که اوغوزها به همسایگان شرقی خود چگیل‌ها داشتند می‌تواند در ارتباط با همین مهاجرت بوده باشد. در خصوص واقعه لشکرکشی عبدالله بن طاهر والی خراسان (۸۴۴-۸۲۸) به سرزمین اوغوزها با اینکه سخنی از مناطق مسکونی آنها به میان نمی‌آید اما بدون شک در آن اثنا اوغوزها در سواحل سفلی رودخانه سیحون سکونت داشته‌اند. در نتیجه این لشکرکشی که در سال‌های ۸۳۸-۸۴۰ و به فرماندهی طاهر فرزند والی سابق الذکر انجام شد. اوغوزها شکست خورده و ۲۰۰۰ نفر از آنها اسیر شدند.

بدنبال فروش اسرای مزبور در آمدی بالغ بر ۶۰۰/۰۰۰ درهم نصیب آنها شد.^(۱) محتمل است که صاحبان اولیه سواحل دریاچه آرال و کناره‌های سفلی سیحون قبل از آمدن اوغوزها پچنک‌ها بوده باشند. حدس زده می‌شود که اوغوزها از شرق آمده و به پچنک‌ها یورش آورده‌اند و در نهایت آنها را وادار به هزیمت به آن سوی رودخانه امبا (جم) کرده باشند. پچنک‌ها رانده از مساکن خود در اراضی ما بین جم و ولگا ساکن شدند. منتها همانطور که پیشتر گفتیم بین سالهای ۸۹۷-۸۹۳ مورد حمله مشترک اوغوزها و خزرها واقع شدند. بخش اعظم پچنک‌های شکست خورده پس از عبور از ولگا در اراضی ساحلی دریای سیاه سکونت اختیار کردند.^(۲) بخشی دیگر از پچنک‌ها در

۱- اطلاعات ارائه شده توسط یکی از مورخین خراسانی در خصوص اوغوزها بسیار واضح است. وی می‌گوید: این اوغوزها از دورترین نقاط سرزمین ترک به مناطق مرزی آمدند و از آن نواحی در زمان حکومت خلیفه المهدی به ماوراءالنهر وارد شده و اسلام آوردند. «این اثیر. چاپ تورنبیگ. ج ۱۱ ص ۱۷۸ / چاپ قاهره ۳۰۱، ج ۱۱ ص ۸۰.

۲- ابن خردادبه ص ۳۹/۳۷۹ / بلاذری، فتوح البلدان، قاهره، ۱۳۵۰. ص ۴۲۰. تاریخ طبری چاپ م. ژ. دوگوزه، ج ۳، ص ۱۲۶۵.

مساکن قدیمی خود باقی مانده و با اوغوزها در آمیختند.^(۱) بدون شک اینها بودند که شاخه اوغوز - پچنک را تشکیل داده‌اند. در کتاب ابوالغازی به نقل از روایت‌های تاریخی ترکمن‌ها برخی خاطرات قومی آنها در ارتباط با کشمکش‌های با قوم پچنک دیده می‌شود. در یکی از این خاطرات روایت می‌شود که پادشاه پچنک بنام تویمادوق پس از شکست دادن انکیش پدر سالور قازان همسر وی را به اسیری می‌برد. سه سال بعد انکیش نماینده خود را با هدایایی به حضور وی فرستاده و همسر خود را آزاد می‌کند. همچنین در یکی از منظومه‌های موجود در این روایت نقل می‌شود که سالور قازان بگ با ۳۰ - ۴۰ هزار جنگجو به ایل پچنک یورش آورده و آنها را غارت می‌کند که برخی با التماس خود را نجات می‌دهند.

معتقدم که احتمال ضعیفی وجود دارد که این خاطرات در پیوند با مجادلات تاریخی قرن نهم بوده باشد. احتمال بسیار زیادی دارد که این خاطرات درگیریهای اوغوزها را با آن بخش از پچنک‌ها که در میان اوغوزها مانده بوده‌اند به تصویر کشیده باشد.

۲- شیوه زندگی اوغوزها:

اوایل قرن دهم غالب طوایف اوغوز زندگی کوچ نشینی را می‌گذرانیدند. با آمدن فصل بهار به قره قوم و رودخانه امبا(جم) در جهت ییلاقات شمالغربی و به نواحی مابین دریاچه آرال و بوزاچی و مانقشلاق کوچ می‌کردند. با نزدیک شدن فصل زمستان اکثریت آنها به سواحل سفلی سیحون بازگشته و زمستان را در آنجا سپری می‌کردند. حکمرانان اوغوز که عنوان «یابغو» داشتند زمستان را در شهرینی‌کنت «یانگی کنت» واقع در نزدیکی کرانه سیحون اقامت می‌گزیدند. همچنین در ناحیه سفلی سیحون دو شهر به نامهای جند Cend و خواره Huvare وجود داشت. این دو شهر نیز تحت حاکمیت یابغو قرار داشت. در این شهرهای مرزی، مسلمانان نیز سکونت داشتند. مسعودی

۱- «پس از هزیمت پچنک‌ها از سرزمینشان بخشی از آنها به میل و اراده خود ماندند و به اوغوزها پیوستند. اکنون نیز در میان آنها زندگی می‌کنند.» کنستانتین پور پیروژنیوس ص ۱۶۹.

می‌نویسد اکثریت ساکنان این شهرها را اوغوزها تشکیل می‌دادند.^(۱) همانطور که قبلاً مذکور افتاد، ینی کنت پایتخت یابغوی اوغوز است. یابغو زمستان را در این شهر و تابستان را در ناحیه بیلاقی شمال سپری می‌کرد.

در جامع التواریخ مذکور است ینی کنت را اوغوزخان تأسیس کرده و پایتخت قرار داده است.^(۲) نام این شهر در منابع جغرافیایی عرب بصورت القرية الحديثة و بعضاً جدیده^(۳) و در حدودالعالم به زبان فارسی دیه نو(روستای جدید) نگاشته شده است.^(۴) طبق نوشته ابن حوقل جغرافیدان قرن دهم ینی کنت (در کتاب قرية الحديثة) از مصب رودخانه دو منزل و از خود رودخانه قریب به یک فرسخ فاصله داشته است. همانطور که قبلاً گفتیم در زمان صلح مواد غذایی با کشتی به این مناطق حمل می‌شد.^(۵) در نیمه دوم قرن دوازده بخاطر اهمیت و وسعت به این محل «شهر کنت» نیز گفته شده است.^(۶) به نظر می‌رسد ینی کنت در هجوم مغول آسیب کمتری دیده باشد. در سال ۱۲۴۵ م. پلاناکارپینی Planacarpini که به همراه پولونیلی بنه دیک Polonyli Benedict از این محل عبور کرده است می‌نویسد ینی کنت در ترکستان اولین شهر بزرگی است که دیدار کرده است.^(۷) می‌دانیم که در قرن چهاردهم در ینی کنت سکه ضرب شده است.^(۸)

جند یکی از دو شهر تابعه حکومت یابغوی اوغوز بود. شهر در ساحل چپ رودخانه سیحون بنا شده و در فاصله ۱۴۰ کیلومتری جنوبشرقی ینی کنت واقع شده بود. سپه سالار سلجوق قبل از اینکه یابغو اقدامی بر علیه وی انجام دهد از ینی کنت به جند آمده بود. می‌دانیم که آرامگاه سلجوق در این شهر بوده است. با اینکه شاه ملک، بعد از دور

۱- مروج الذهب. ترجمه فرانسه. پاریس. ۱۸۹۱. ص ۲۱۲ مترجمان: باریبه دومینار و پاولت دوکورتیه

۲- آثار داستانی اوغوزها، ص ۳۶۳. فاروق سومر

۳- ابن حوقل ص ۵۱۲ / ادرسی. نزهة المشتاق، کتابخانه کوپرولو. ۴۱۹/۹۵۵ ب

۴- مینورسکی ص ۱۲۲ - متن اصلی ص ۱۰۸

۵- ابن حوقل ص ۵۱۲

۶- التوسل الى التوسل، بهاء الدین محمد، به کوشش آ. بهمنیار. تهران ۱۳۱۵ ص ۱۵۵، ۱۵۹، ۱۷۵.

۷- میسیون مغول. ص ۲۸/۲۹/۸۱

۸- ترکستان نامه. بار تولد. ص ۱۷۸

کردن فرزندان سلجوق حکمران چند شده بود ولی در سال ۱۰۴۰ این شهر توسط شخصی از قبیله قبیچاق با عنوان چند خان Cend Han تصرف شد.

یاقوت حموی می‌نویسد که چند شهر بزرگی در ترکستان بوده و ساکنین آن مذهب حنفی داشته‌اند.^(۱) برخی اسناد دوره سلجوقیان حاکی است که بعضی اندیشمندان از چند به آناتولی مهاجرت کرده‌اند. در قرن دوازدهم چند تحت حاکمیت خوارزمشاهیان در آمد و در اداره شاهزادگان قرار داشت. در این دوره چند شهری بسیار بزرگ و آباد بوده است. همزمان با شروع هجوم مغول در سال ۱۲۱۹ چند نیز همانند دیگر شهرهای ساحلی سیحون بسیار توسعه یافته بود. مغول‌ها پس از تخلیه شهر از اهالی، سه روز شهر را غارت کردند ولی به مردم تعرضی نکردند. جمال قرشی که در سال ۶۷۲ هـ (۱۲۷۳ میلادی) از این شهر بازدید کرده می‌نویسد. شهر ابتدا آباد و بزرگ بود ولی بعدها دچار خسارت و ویرانی شد. وی اضافه می‌کند: شهر محلی تجاری و در مسیر رفت و آمد بازرگانان بوده و همه گونه کالایی در بازار آن داد و ستد می‌شد. جمال قرشی در اینجا با تعدادی از شیوخ آشنا شده بود. از آن جمله شیخ کمال الدین سوغناقلی بسیار مشهور است. ترکمن‌ها ارادتی عظیم به او داشته و ایشان را «شیخ بابا» می‌نامیدند.^(۲)

در خصوص شهر خواره هیچ چیز نمی‌دانیم. در منابع متأخرتر نیز نامی از این شهر برده نشده است. این نشان می‌دهد که این شهر یا تغییر نام داده یا اینکه متروک مانده است. دانشمند بزرگ محمود کاشغری در صحبت از شهرهای اوغوز به سپرن، Sepren، قره چوق، سیغناق، قارناق و سیتگون اشاره می‌کند. تمامی این شهرها در دامنه‌های کوه قره چوق واقع شده و دارای خاک حاصلخیزی بوده‌اند.

«سپرن» در منابع جغرافیدانان قرن دهم به شکل صاوران بعضاً صبران ثبت شده است. ساوران در نیمه اول قرن دهم یکی از شهرهای مسلمان در محدوده مرزی

۱- معجم البلدان. به کوشش. ف. ووستنفلد. لیبزیک ۱۸۶۷. ج ۲ ص ۱۲۷

۲- بارتولد. متن‌ها ص ۱۵۱

اوغوزها محسوب می‌شد. به همین خاطر شهر کاملاً مستحکم بوده و دارای هفت ردیف حصار بوده است. در منابع مذکور است که این صبران شهر بزرگی بوده است. صبران حومه‌ای نیز داشت. مسجد نیز در داخل شهر بنا شده بود. اوغوزها برای انعقاد قرارداد صلح و امر تجارت به این شهر وارد می‌شدند.^(۱)

ختوم Hetum شاه ارمنستان که در سال ۱۲۵۵م. در معیت همراهان خود از این شهر عبور کرده است آن را بسیار بزرگ توصیف می‌کند. در بحث از شهر قره‌چوق می‌دانیم که محمود کاشغری در کتاب خود از آن به عنوان نام ترکی شهر فاراب نام می‌برد. طبق نوشته جغرافیدانان قرن دهم ابن حوقل و اصطخری فاراب حومه کوچکی واقع در محل تلاقی نهر آریس به سیحون بود. مرکز اداری این حومه بخش کدر Keder بود. و سیچ دیگر بخش مشهور حومه بود که زادگاه فیلسوف معروف فارابی نیز بوده است.^(۲) مقدسی جغرافیدان قرن دهم اما می‌نویسد که مرکز حومه فاراب شهری به همین نام بوده است. وی اضافه می‌کند که فاراب استعداد تدارک ۷۰/۰۰۰ سرباز را داشته و دارای مسجد جامع نیز بوده است. بازار در حومه شهر بوده و داخل حصار کمتر مغازه وجود داشت وی از کتر و وسیع بطور جداگانه سخن می‌گوید.

در خصوص مکان شهر قره‌چوق می‌توان بطور قطع نظر داد در میانه دو شهر صاوران و یسی (ترکستان) قرار داشت. در نقشه‌ای بزرگ که در قرن نوزدهم توسط روسها تنظیم شده است مشاهده می‌شود نهری که در غرب یسی (ترکستان) جاری و به سیحون می‌ریزد بنام قره‌چوق ثبت شده است.^(۳)

سوغناق Suḡnaq، مینورسکی در کتاب حدود العالم به حق آنرا با سوناخ Sunah یکی دانسته است.^(۴) به تصریح حدود العالم،^(۵) کمان‌هایی در سوناخ ساخته می‌شد که

۱- اصطخری ص ۳۰۶، ابن حوقل ص ۵۱۱، حدود العالم ص ۱۱۸، مینورسکی ص ۱۱۹. مقدسی ص ۲۷۴، حموی ج ۳ ص ۳۶۶

۲- اصطخری ص ۳۴۶، ابن حوقل ص ۵۱۰-۵۱۱

۳- برشنايدر، پيشين، حاشیه ۴۸۷.

۴- حدود العالم ص ۱۱۸. مینورسکی ۱۱۹/۳۵۸

به اطراف صادر می‌شد.

باستان‌شناس قرن نوزدهم لرج Lerch عقیده دارد که سوغناق در واقع همان سوناق قورغان و یا سوناق آتا واقع در ۶ تا ۷ میلی شمال تومن آریق می‌باشد.^(۱) در زمان تیمورلنگ فاصله سوغناق تا اترار ۲۴ فرسخ (حدوداً ۱۴۲ کیلومتر) تخمین زده می‌شد.^(۲) در خصوص قارناق یکی دیگر از شهرهای اوغوز در هیچ جایی ذکر نمی‌آید. زکی ولیدی توغان در نقشه جهان ترک خود مکان قارناق را کمی در شمالغرب یسی در یک منزلی آن نشان می‌دهد. از سوی دیگر نظریه اینکه صادق آتا واقع در نزدیکی صاوران همان قارناق می‌باشد نیز ابراز شده است.^(۳)

سوتکون نیز احتمالاً همان سوت کند Süt Kend مذکور در آثار جغرافیایی قرن دهم است. سوتکند در نزدیکی حومه فاراب، در ساحل چپ سیحون قرار داشته و در حال حاضر خرابه‌های آن دیده می‌شود. این شهر یک مسجد جامع داشته است. می‌دانیم که در ربع اول قرن دهم در حومه سوت کند جمعیت انبوه اوغوزان و قارلوقان نو مسلمان سکونت داشته‌اند. این مسلمانان اوغوز و قارلوق منطقه را در مقابل یورش هم قومان ترک غیر مسلمان خود محافظت می‌کردند.^(۴) علاوه بر اینها در چمنزارهای واقع در بین فاراب - کنجه و شاش (تاشکند) یک کلنی ترک مسلمان به تعداد تقریبی ۱۰۰۰ چادر سکونت داشتند.^(۵) بیرونی همانطور که سوتکند را یک شهر ترکمن نشین معرفی می‌کند شرح می‌دهد که در دوره جوانی خود طیبی ترکمن از اهالی سوت کند را می‌شناخت که هر سال برای خوارزمشاه داروهای دست ساز خود را عرضه

۵- پیشین

۱- بارتولد، ترکستان. ص. ۱۷۹

۲- پیشین

۳- ب، اوگله «تاریخ فرهنگی ترک در قبل از اسلام» ت.ت.ک. آنکارا. ۱۹۶۲ ص ۳۴۰

۴- ابن حوقل ص ۵۱۱-۵۱۰ حدود العالم ص ۱۱۷. نسخه مینورسکی ص ۱۱۹-۱۱۸ در باره نتایج

حفاریهای سوت کند رک. به اثر اشاره شده ب اوگله ص ۳۳۷-۳۳۶

۵- همانجا

می‌کرد.^(۱)

به نظر می‌رسد اوغوزها بعد از دورهٔ مورد بحث محمود کاشغری، شهرهایی جدید را بنا کرده‌اند. یکی از این شهرها بارچین لیغ کنت است. در حقیقت در آثار مربوط به قبل از قرن دوازدهم به نام این شهر برخورد نمی‌کنیم. نام شهر بارچین لیغ کنت در اثنای فتح سواحل سیحون توسط مغول‌ها (در ۱۲۱۹ م) به عنوان سومین شهر بعد از شهرهای سوغناق و اوزکند ذکر شده است. سپس به ترتیب فتح شهرهای آشناس Asnas، جند و شهر کند (ینی کند) گزارش می‌شود.^(۲)

در حال حاضر در زیر خرابه‌های چیریک قلعه Çirik . kale نهر خشک شده‌ای بنام بارشین دریا Barşin derya که به ینی دریا Yeni derya می‌ریخته کشف شده است. بدون شک این با شهر بارچین لیغ کنت مرتبط است. بر روی این نهر خشک خرابه‌های شهر اوز-کنت uz - kent و سیرلی تام Sirli tam مشاهده می‌شود. این اوز کنت همان شهری است که در اثر جوینی بعد از شهر سوغناق ذکر شده است. در ساحل این نهر خشک یا کانال خرابه‌های برخی شهرها و قلعه‌ها نیز مشاهده می‌شود.

و.آ. کال لائور باستان شناس اظهار میدارد که آن بخش از بستر خشک رود که از «چاودار» cavdar تا اوز کنت امتداد داشت «درهٔ اوغون» نامیده می‌شده است.

در سیزده فرسخی (تقریباً ۷۷ کیلومتری) خرابه‌های شهر سوغناق، خرابه‌های شهر «کوک کسنه» Kök kesene وجود دارد. کال لائور در بازدید خود از کوک کسنه خرابه گنبدی را مشاهده کرده است که با آجرهایی به رنگ کبود تزیین شده بود.^(۳)

در جنوب غربی این آرامگاه خرابه یک مقبره کوچک‌تر که هنوز برخی دیوارهای آن سالم مانده بوده است ساخته شده بود. کال لائور در اطراف این مقبره‌ها تپه ماهورهای کوچکی مشاهده کرد و نتوانست بفهمد که این‌ها آثار یک قبرستان قدیمی یا محوطهٔ

۱- قانون مسعودی. حیدرآباد. ۱۳۷۴. ج ۲ / ص ۵۷۵

۲- تاریخ جهانگشای جوینی. به کوشش محمد قزوینی. ج.م.س. / ۱۹۱۲ / ج ۱ / ص ۷۹، ۶۴، ۷۲.

۳- م. ژرمانسکی. «رد پای اوغوزها در کرانه سیحون» ترجمه ترکی. منبع ۱ بولتن شماره ۹۹ ص

مسکونی را تشکیل میداده‌اند. آ. یاکوبووسکی A.Yakubovsky که در سال ۱۹۲۷ از اینجا دیدن کرده است به موازات مشاهده نشست کامل آرامگاه ضمن بیان این نکته که شهر کوک کسنه از لحاظ کاشیکاری یک اثر ممتاز تاریخی بشمار می‌رود، یاد آور می‌شود که در این مکان زمانی تمدنی بزرگ وجود داشته است.^(۱)

مشاهده می‌شود که «کوک کسنه» در محل بارچین لیغ کنت واقع شده است. این نیز در فاصله ۷۷ کیلو متری شمالغربی خرابه‌های سوغناق واقع شده است. ابوالغازی بهادر خان می‌نویسد. هفت دختر از سرایندگان تاریخدان ترکمن، ملت اوغوز را مجذوب خود کرده و سالهای زیادی بر آنها حکومت کرده‌اند. گفته می‌شود یکی از این دختران بورلا خاتون Burla.Hatun بالابلندی صاحب آیین طلایی بود.

«دومی نیز بارچین سالور Barçin salur (درست‌تر آن سالور بارچین) دختر قارمیش بای Karmis Bay و همسر مامیش بگ Mamiş Beg بود آرامگاه وی در ساحل سیر دریا بوده و در بین مردم مکانی شناخته شده است. اوزبکها به آن کاشانه سبز بارچین نام نهاده‌اند. «گنبدی است با کاشیکاری زیبا»

نتیجه محتمل تمامی اطلاعات فوق چنین است که در قرن دوازدهم در سواحل سیحون بارچین خاتون از قبیله سالور به بخشی از ایل اوغوز حکمرانی می‌کرده است. در زمان حکومت این بانوی بادرایت و متمول و بدستور وی در این ناحیه از سیحون شهری بنا شده و نام آن بارچین لیغ کنت نهاده شد. همچنین محتمل است که بعد از فوت بارچین خاتون شهر در اطراف آرامگاه وی بنا شده باشد. طبق تحقیقات یاکوبووسکی. بارچین خاتون فرمان عمارت گنبدی باشکوه شبیه آرامگاه سلطان سنجر در مرو و خوارزمشاه تکش در اورگنچ را صادر کرد که در میان مردم به کاشانه سبز «کوک کاشانه» «کوک کسنه» معروف شده است.

طوری که خاطره آن در اسامی مملوک‌ها به نام‌های بارچین لیغ کنت و بعد در خلاصه بارچ کند و بارچین (بارشین) زنده شده است.

می‌دانیم که در این شهر خان‌های وابسته به جوجی سکه ضرب کرده‌اند. جمال قرشی که در سال ۱۲۷۳ م. از این شهر دیدن کرده است آنرا بنام بارچ کند می‌نامد. وی این بارچ کند را شهری با برف زیاد، حومه‌ای با تپه ماهورهای فراوان پشه و مورچه زیاد، با صحرای پر از گورخر و اسب سمند توصیف می‌کند.^(۱) نویسنده مزبور در همین شهر با حسام الدین بارچینلیغی آشنا شده است که گویا به سه زبان شعر می‌سرود و تبحری تمام در علم فقه داشته است. در سال ۱۳۲۰ م. نیز واعظی به همین نام حسام بارچینلیغی در ترکیه زندگی می‌کرد. معنی بارچین نوعی پارچه ابریشمی را مستفاد می‌کند. در کشور ما برخی مناطق جغرافیایی بنام بارچین و بارچینلی موجود است.

اؤز کند Öz kend و آشناس Aşnas نیز نام دو شهر جدید است که در ضمن فتوحات مغول‌ها در ناحیه سفلی سیحون ذکر می‌شوند.

پیشتر گفته بودیم که خرابه‌های اوزکند بر روی بستر «بارشین دریا» Barşin Derya بنا شده است. اساساً نیز در منابع موقعیت اوزکند در نزدیکی بارچین لیغ - کند ذکر می‌شود. اما آشناس شهری در منتهی‌الیه غربی بارچین لیغ کند قرار داشته است. احتمال می‌رود ویرانه‌های آشناس در مسافت ۲۰ کیلومتری ایستگاه پستی برق‌آزان Berkazan واقع در ساحل چپ سیحون - خرابه‌های این شهر باشد.^(۲)

نام تمامی شهرهای مورد بحث را در ارتباط با مسیر جریان رودخانه سیحون می‌توانیم به این ترتیب ردیف کنیم:

«سوتگون» (سوتکند)، یسی (ترکستان)، قره چوق، صاوران، سوغناق، اؤزکنت، بارچین لیغ کند، آشناس، جند، ینی کنت».

علاوه بر اینها برخی شهرهای دیگر اوغوز نیز وجود داشتند. در سفر نامه ختوم، ما بین آسون Ason (یسی) و اترار شهری بنام ساوری Savri ذکر می‌شود. سیرلی تام واقع

۱- همان نویسنده. متن‌ها. ص ۱۵۱

۲- بارتولد. ترکستان. ص ۱۷۹

در بارشین دریا نیز محتملاً نام یکی از شهرهای اوغوز است. در اسناد مربوط به خوارزمشاهیان نام برخی از توابع جند و بارچین‌لیغ کنت به اسامی ذیل ذکر می‌شود: ساغ دره، رباطات، رباط توغانین و خیر آباد.

وضعیت اقتصادی در نواحی سفلا و وسطای سیحون از قرن دهم میلادی بتدریج رو به توسعه نهاد و در اوایل قرن سیزدهم به اعلاء درجه توسعه یافتگی رسید. به تبع آن موازین زندگی شهری در نواحی مذکور رو به رشد نهاده و شهرهای جدیدی ظهور کردند.

تحقیقات باستان‌شناسی صورت گرفته در شهرهای اوغوز موجودیت اعلاّی حیات فرهنگی جاری در این شهرها را بوضوح به منصفه ظهور رسانده است.^(۱) در خصوص حیات معنوی اما ما اطلاعات بسیار کمی داریم. اما این اطلاعات بسیار کم نیز نشان می‌دهد که در برخی شهرهای اوغوز تعدادی اهل علم و عرفان زندگی می‌کرده‌اند. معلم ثانی فارابی (معلم اول ارسطو) و جوهری (وفات ۱۰۱۰) مؤلف مشهور قاموس عربی بنام صحاح Sihah که دانشمندانی با اصلیت ترکی بوده‌اند، بسیار محتمل است که از ترکان اوغوز باید بوده باشند.

در قبول زندگی یکجا نشینی توسط بخش اعظم اجتماعات اوغوز، در درجه اول و بدون تردید اسلام پذیری آنها نقش داشته است.

اوغوزها بهر حال بعد از پذیرش اسلام و بویژه بعد از سقوط سامانیان شهرهای سیتگون (سوت کند)، صاوران (صبران، سپرن) قارناق، قره‌چوق و سوغناق را به تصرف خود در آوردند. اوغوزهای کوچ نشین هم قومان ساکن در شهرهای مزبور را به تحقیر عنوان «یاتوق، تنبل» اطلاق می‌کردند. زیرا که باعتقاد آنها، هم قومان شهر نشین آنها از پیکار دور مانده و به تن آسانی در شهر خو کرده‌اند.^(۲) در اغلب شهرهای

۱- س. پ. تولستوف ۱۹۴۷. ص ۱۰۲-۵۵

۲- محمود کاشغری. کیلیس لی ج ۳، ص ۱۱. آنالای ج ۳ ص ۱۴. به کلمه «سوقاق» در منبع دیگری برخورد نشده است.

اوغوز عناصر بومی ماوراء النهر نیز سکونت داشتند که اوغوزها به این عناصر فارس زبان «سوقاق» می‌گفتند.^(۱) می‌توان گفت اوغوزهای شهر نشین بدون شرکت وسیع در فعالیت‌های سیاسی هم قومان کوچ نشین خود، حیات شهر نشینی خود را تا هجوم مغول تداوم دادند. در نتیجه استیلای مغول بخش بسیار مهمی از مردم اسکان یافته بومی، مناطق تحت سکونت خود را ترک کرده و به خراسان، ایران و برخی نقاط دیگر فرار کردند.^(۲) بر اثر گسترش استیلای مغول به ایران، اوغوزهایی که به خراسان فرار کرده بودند به عنوان سرزمین امن به آناتولی آمدند. در میان روستائیان، شهر نشینان و کوچ نشینان آناتولی وقایع مربوط به این مهاجرت بصورت خاطراتی فراموش نشدنی تا زمان ما به حیات خود ادامه داده است.

نام خراسان آنروز در واقع ترکستان را نیز شامل می‌شده است.

۳- زندگی اقتصادی:

در اوائل قرن دهم اکثریت اوغوزها زندگی چادر نشینی داشته و فعالیت اقتصادی آنها به تبع شیوه زندگی‌شان در درجه اول پرورش دام بود. بدین سبب ثروت آنها را رمه‌های گوسفند، گله اسبان، شتران و حتی به قول نویسنده حدودالعالم^(۳) گاو تشکیل میداد. اسب برای سواری و شتر برای بارکشی مورد استفاده قرار می‌گرفت. ابن فضلان^(۴) وقتی که از «جمل التریکه» «اشتران ترکی» سخن می‌گفت بدون شک منظور وی شتر دو کوهانه‌ای بود که امروزه در آناتولی «بوهور» نامیده می‌شود. همینطور وقتی که وی از مصرف گوشت اسب توسط بلغارها سخن می‌گوید می‌داندست این عمل تنها شامل اوغوزها نمی‌شده است.

۱- همانجا، ج ۲، ص ۲۲۹. آنالای ج ۲، ص ۲۸۷

۲- «ما در این سرزمین (سواحل سیحون) شمار زیادی شهرهای مخروبه، روستاهای ویرانه و بخش‌های متروکه را دیدیم». کتاب «مسافرت پلان دوکارپینی به سوی دربار گئوگ خان» ۱۲۴۷-۱۲۴۵. ترجمه انگلیسی. راک هیل. لندن. ۱۹۰۰، ص ۱۴.

۳- «و هستی ایشان اسب است و گاو و گوسفند». ص ۸۶ مینورسکی ص ۱۱۰.

۴- ز. و. توغان. ص ۱۰۸، الذمهان ص ۸۶.

فرمانده اوغوز ایل دوغان؟ اوغلو اترک نه تنها برای ابن فضلان و همراهان وی بلکه برای خویشاوندان خود نیز گوسفند قربانی کرده بود. البته مؤلف مزبور ذکر می‌کند که اوغوزها نشان می‌دهند که همانند سایر اقوام ترک گوشت اسب و حتی گوشت شتر را مصرف می‌کرده‌اند. گوشت اسب نه در همه اوقات بلکه در روزهای بخصوصی مصرف می‌شده است. روشن است که اوغوزها عموماً بعد از پذیرش اسلام از خوردن گوشت اسب منصرف شده‌اند. زیرا که مذهب آنها (حنفی) مصرف گوشت اسب را جایز نمی‌دانست. مشاهده می‌شود که بین اوغوزها و همسایگان مسلمان آنان رابطه تجاری زنده‌ای وجود داشته است. مهم‌ترین راه تجاری که از سرزمین اوغوز می‌گذشت همانا راه تجاری خوارزم به ناحیه ولگا بود. می‌دانیم که این راه بسیار فعال بوده است. جغرافیدانان ذکر کرده‌اند که بازرگانان اوغوز بسیار بودند.^(۱)

ابن فضلان^(۲) در سفر خود به بلغار با کاروانی بزرگ شامل ۵۰۰ نفر از سرزمین اوغوز عبور کرده است. اوغوزها در زمان صلح برای انجام کارهای تجاری به شهرهای جرجانیه و باراتکین واقع در خوارزم و صبران واقع در ماوراءالنهر وارد می‌شدند.^(۳) کالای تجاری اصلی اوغوزها گوسفند بود. اهالی خراسان و ماوراءالنهر احتیاجات گوشت خود را از اوغوزها و قارلوق‌ها تأمین می‌کردند.^(۴) گوسفندان ترک نژاد، اصیل‌تر از گوسفند ماوراءالنهر و خراسان بود و در شرایط بهتری نگهداری می‌شد.^(۵) با اینحال ویژگی این گوسفندان بر ما پوشیده است. اوغوزها نمد ترکی را نیز که در جهان اسلام معروفیت داشت دادوستد می‌کردند.^(۶) یعقوبی می‌نویسد که ترکها ملتی هستند که بهترین نمدها را می‌سازند. ابن فضلان در روزهای سرد خوارزم در حیاط خانه‌ای در

۱- اصطخری ص ۲۹۹ / حدودالعالم ص ۱۱۸ / مینورسکی ص ۱۱۹ / ابن حوقل ص ۵۱۱

۲- زو. توغان ص ۱۴ / اس - الدّهان ص ۹۸.

۳- اصطخری ص ۳۰۳-۲۹۹ / ابن حوقل ص ۵۱۱ / حدودالعالم ص ۱۱۸ / مینورسکی ص ۱۱۹

۴- اصطخری ص ۲۸۸-۲۸۱

۵- عمادالدین اصفهانی. هوسما. لیدن ۱۸۸۹، ص ۲۸۲ / ترجمه ترکی به کوشش

ک. بورسلان. (ت.ت.ک). استانبول ۱۹۴۳ ص ۳/۲۵۳

۶- یعقوبی- کتاب البلدان. لیدن. ۱۸۹۲ ص ۲۹۵

داخل چادری که با نمذ ترکی ساخته شده بود سکونت کرده بود.^(۱)

۴- اعتقادات دینی:

در اوایل قرن دهم باستانهای اوغوزها، اوغوزها نیز همانند سایر اقوام ترک اعتقادات قومی دینی خود را تداوم بخشیدند. جهان اسلام نسبت به این امر وقوف داشت که ترکها با تفکر اولوهیت آشنا بوده و آنها با مفهوم تانری tanrı بیان می‌کردند.^(۲) عنوان اولوغ بایات uluğ Bayat که ترکها به خالق نهاده بودند با اعتقادات اسلامی آنها گره خورده بود.^(۳) منتها در این خصوص که شخصیت‌های دینی اوغوزها در مورد صفات «تانری» چه تصویری داشته‌اند اطلاع دقیقی در دست نیست. گویا عوام اوغوز تصوراتشان در رابطه با تانری چندان غنی نبوده است. و آنها به تانری توصیفات انسانی علاوه می‌کردند. یکی از افراد اوغوز از ابن فضلان پرسیده بود که تانری همسر دارد یا خیر؟ مؤلف بخاطر این سؤال بسیار استغفار کرده بود و فرد اوغوز نیز به همین صورت رفتار کرده است.^(۴) ابن فضلان نه از مشاهده معبد و نه از ملاقات با یک شخص روحانی بوضوح خبری نمیدهد. منتها می‌دانیم که اوغوزها قاضی داشته‌اند. اوغوزها به این شخصیت‌های روحانی خود احترامی بسیار قائل بودند.^(۵)

حتی از این سخن می‌رود که این قاضی‌ها در میان اوغوزها در مسائل خونی و گوسفندان صاحب حکم بوده‌اند. از این امر بخوبی فهمیده می‌شود که شخصیت‌های روحانی تا چه حد در میان مردم صاحب نفوذ و مؤثر بوده‌اند.^(۶)

۱- زو. توغان. ص ۸. الذّهان ص ۸۵.

۲- ابن فضلان. زو. توغان. ص ۱۰. س. الذّهان ص ۹۲. مقدسی. کتاب البدعوة التاريخ. ترجمه و چاپ توسط س.ل. هوارت. پاریس. ۱۹۰۷ ج ۴. متن اصلی ص ۶۳. ترجمه ص ۵۷.

۳- مقدسی. پیشین. در کتاب فخرالدین مبارکشاه (تاریخ فخرالدین مبارکشاه). به کوشش. ایدنسون رز، لندن، ۱۹۲۷، ص ۴۳ - کلمه بایات به معنی «خداوند» آورده شده است.

۴- زو. توغان. ص ۱۱، س الذّهان. ص ۹۳.

۵- حدود العالم ص ۷۸، متن مینورسکی ص ۱۰۰.

۶- همانجا. پیشین. طبق شرح بیهقی (تاریخ بیهقی چاپ غنی و فیاض، تهران ۱۳۲۴ شمسی ص ۶۲۸-۶۲۷). در معیت بیگ‌های سلجوقی، فرزند شخص باکرامتی بود که در علم نجوم متبحر بود. بعض

همین قورقوت آتا خودمان (دده قورقوت) یکی از این قاضی‌ها بود. این شخصیت‌های مذهبی طبابت و پیشگویی می‌کردند. و در خصوص امور جاریۀ آینده استخاره می‌کردند و در عین حال رهبری آیین‌های مذهبی مردم را بعهده داشتند. مشخص نیست که اوغوزها به این شخصیت‌ها عنوان «قام» Kam و یا عنوان دیگری مثلاً (دده) را اطلاق نموده باشند. از قرن دوازدهم بعد شخصیت‌های روحانی تحت عنوان «آتا» Ata نامیده می‌شدند. در زبان ترکی قدیم کلمه «قانگ» Kañ مفهوم پدر را مستفاد می‌کرد. بعدها جای این کلمه را واژه «آتا» گرفت. جای کلمه «آتا» را نیز واژه «بابا» گرفت که عنوانی برای روحانیون بود. و اما در خصوص آداب تدفین اموات، اوغوزها همانند گوگ ترکها مردگان خود را در حالی که در زیر آنها لباس‌ها و در رویشان سلاح‌ها و در طرفین دیگر وسایل شخصی آنها را قرار داده بودند دفن می‌کردند. مرده را در گوری شبیه خانه قرار داده و در دستش جامی پر از شراب (شاید قمیز^(۱)) و در مقابلش نیز ظرفی پر از شراب گذاشته می‌شد. گور همانند یک اتاق ساخته می‌شد و پس از کار گذاشته شدن سقف گنبدی گلین ساخته می‌شد. بین این گورهای اوغوزها و گنبدیهایی Kümbet^(۲) که در ترکیه بویژه در دورۀ سلجوقیان بشکل گسترده دیده شده و توسط کارشناسان با چادرهای ترک مورد مقایسه قرار گرفته‌اند شباهتی بسیار نزدیک دیده می‌شود. می‌دانیم که ترکمن‌های ماوراءخزر نیز بر بالای گورهای مردگان خود گنبدی ساخته و آنرا یوزقا^(۳) Yozka می‌نامیده‌اند. بعد از انجام مراسم تدفین، اسب‌های

→

پیشگویی‌های وی صائب بود. به همین جهت در انای جنگ دندانقان این منجم هر چند گاه مرتباً به سلجوقیان روحیه میداد و می‌گفت «اندکی مقاومت کنید، پیروزی از آن شماست» و وقت ظهر که اردوی غزنوی متلاشی شد، فطرن بیگ، چاغری بیگ و موسی بیگ از اسب پیاده شده و به وی سجده کردند.

۱- در کتاب ابن فضلان (زو. توغان ص ۱۴، س. الذّهان ص ۹۱) نیز گفته می‌شود. (شرابی ساخته شده از خرما و انگور خشک) ابن فضلان گویا قمیز را مایعی اینگونه می‌دانسته است.

۲- !. دایز «صنعت ترک» ترجمه ترکی. او. ارسلان آبا. استانبول ۱۹۴۶ ص ۸۴.

۳- آ. وامبری «مسافرت در آسیای میانه» لندن ۱۸۶۴. ص ۳۲۴/۷۱/۵۶

متوفی را کشته و می‌خوردند.^(۱) که این در واقع همان مراسم یوغو آشی Yuğu Aşı و یا اولو آشی Olü Aşı مرسوم در میان اقوام ترک می‌باشد.^(۲) این مراسم بعد از گذشت قرن‌ها هنوز نیز در روستاها، قصبات و حتی در شهرهای ترکیه عیناً بجای مانده است. متوفی چنانچه در زمان حیات اشخاصی را کشته بوده باشد تصویر افراد مقتول بر روی چوب‌هایی حکاکی شده و در بالای گور نصب می‌شد. طبق باورهای موجود فرد یا افراد مقتول در بهشت خدمتکار متوفی خواهند بود.^(۳)

این نیز همچنانکه استنباط خواهد شد چیزی غیر از مراسم بالبال Balbal معمول در میان گوک ترکها نبوده است.^(۴) اوغوزها در آن زمان همانند سایر اقوام ترک سرها، پاها، پوست‌های اسبان تناول شده در مراسم یوغ آشی را از چوب‌های نصب شده در بالای مزارها آویزان می‌کردند.^(۵) آنها عقیده داشتند که متوفی با این اسبهایی که گوشتشان خورده شده و پوستشان بر چوب‌ها آویزان شده است به بهشت خواهد رفت. در غیر اینصورت متوفی مجبور بود مسافرت خسته کننده به بهشت را پیاده طی طریق کند.^(۶) در عین حال اوغوزها طبق اعتقادات دینی خود داخل آب نشده و از شستشوی افراد بیگانه نیز جلوگیری می‌کردند. زیرا می‌ترسیدند کسی که وارد آب شده خودش را جادو کند و هر کسی هم که اینکار را می‌کرد به جریمه نقدی محکوم می‌کردند.^(۷) طبق یک اعتقاد کهن معمول در میان کلیه اقوام ترک، آب مبارک و پاک است. شستشو آب پاک و مقدس را کثیف کرده و در نتیجه یک عمل گناهکارانه بزرگ محسوب می‌شد. این عمل باعث بدبختی و فلاکت خواهد شد. (بصورت بروز بیماری در میان انسانها و حیوانات) آنها همچنین طبق اعتقاد دینی، لباسهایشان را تا زمان فرسودگی از تن در

۱- ابن فضلان. زو. توغان. ص ۶۳. س. الذمهان ص ۹۹

۲- عبدالقادر اینان «شامانیزم در تاریخ و امروز» ت. ت. ک. آنکارا ۱۹۵۴

۳- ابن فضلان. زو. توغان. ص ۱۴. س. الذمهان ص ۱۰۰

۴- عبدالقادر اینان. همانجا. ص ۱۸۰-۱۷۸

۵- ابن فضلان. همانجا

۶- ابن فضلان. همانجا

۷- پیشین. زو. توغان. ص ۱۲-۱۰. س. الذمهان. ص ۹۴-۹۲

نمی‌آوردند.^(۱) اوغوزها همچنین بر خلاف مسلمانان، گوسفندان را با کوبیدن بر سرش می‌کشتند.^(۲) اوغوزها به بیماران هر چند که از اقوام نزدیکشان نیز بود نزدیک نمیشدند. بردگان و کنیزان به بیماران خدمت می‌کردند. فقرا نیز به حال خود گذاشته می‌شدند.^(۳) این امر بدون شک از ترس آنها از مبتلا شدن به امراض واگیردار ناشی می‌شد.

۵- آداب و رسوم دیگر:

در قرن دهم همچون دیگر اقوام ترک و همانند دوره جاهلیت عرب، زنان قوم اوغوز از مردان فرار نکرده و رو نمی‌گرفتند. این امر در ترکیه در بین عشایر و روستائیان تا زمان ما وجود داشته و حفظ شده است. طوری که محقق فرانسوی و لانگ لوئیس که در قرن نوزدهم به آناتولی جنوبی سفر کرده است از این حیث ترکمن‌ها را به عنوان قومی بسیار با فرهنگ در خاور نزدیک توصیف می‌کند. در بین اوغوزها انحرافات از قبیل زنا و غلامبارگی وجود نداشته است. اساساً زنان ترک در جهان اسلام به عنوان زنان عفیف شناخته شده‌اند.^(۴)

در بین اوغوزها، رسم خونخواهی و یا دعوای خون Kan. Davası وجود داشت.^(۵) همچنین مطابق رسمی که در بین اعراب جاهلی وجود داشت اوغوزها نیز وقتی پدری فوت می‌کرد پسر می‌توانست با نامادریش ازدواج کند. اترک Etrek سردار اوغوز که ابن فضلان با وی دیدار داشته بعد از فوت پدر با نامادریش ازدواج کرده بوده است.^(۶) یکی از رسوم رایج ازدواج، پرداخت شیربها بود.^(۷) در خصوص جشن‌های عروسی

۱- پیشین. زو. توغان ص ۱۴. س. الدّهان ص ۱۰۳

۲- پیشین ص ۹۵

۳- پیشین ص ۹۹

۴- گرد بزی ص ۸۱. زو. توغان. بخش توضیحات. ص ۱۲۸-۱۲۷.

۵- آنها در خونخواهی یکی از خویشان و یا هم قومان خود که در منطقه مسلمانان کشته شده باشد در مقابله با مسلمانان و کشتن آنها تردیدی بخود راه نمیدادند. (ابن فضلان. زو. توغان. ص ۱۳ / س. الدّهان ص ۹۶)

۶- ابن فضلان. زو. توغان ص ۱۵ / س. الدّهان ص ۱۰۲

۷- همانجا. زو. توغان ص ۱۱ / س. الدّهان ص ۹۳، ۹۴

و رقص‌هایشان اطلاع نداریم. فقط می‌دانیم که طغرل بیگ در سال ۱۰۶۳ م. زمانی که با دختر خلیفه القائم بامرالله در بغداد ازدواج کرد، بعد از ملاقات با عروس که در داخل اتاقی بر روی صندلی نشسته بود، به حیاط منزل رفته و آنجا به همراه دیگر بیگ‌ها شادی‌کنان رقص کرده و آهنگ‌های ترکی نواخته شده است.^(۱) طغرل بیگ در اثنای این جشن عروسی هفتاد سال سن داشت. بارتولد^(۲) که با واسطه ابوالفرج به این اطلاعات دست یافته است. احتمال می‌دهد که رقص Pliaska prisiadki رایج در میان روسها از ترک‌ها اقتباس شده باشد. در خصوص رابطه این رقص با رقص «هالای» و نیز با رقص مرسوم در آناتولی غربی و جنوبی هیچ‌گونه زکری به میان نیامده است. اساساً نیز در این مورد که ترک‌های باستانی صاحب چگونه رقص‌هایی بوده‌اند ما اطلاعی نداریم.

غذای ملی اوغوزها همانند برخی اقوام ترک توتماچ Tutmaç بود. در طول تاریخ و در اکثر منابع تاریخی توتماچ به عنوان غذای ملی ترک‌ها بیان می‌شود. گفته می‌شود که طغرل بیگ زمانی که در خراسان بود در یکی از مهمانی‌ها بعد از خوردن حلوا بادام اظهار داشته است «توتماچ خوبی بود ولی سیر آن کم بود»^(۳) می‌دانیم که این غذا در میان مملوک‌ها، دربار سلاجقه ترکیه و عثمانی‌ها مصرف می‌شده است. توتماچ در سرزمین‌های زیر سلطه ترک‌ها یعنی سرزمین‌های ایران و اعراب شناخته شده بود.

می‌دانیم که در قرن دهم مشخصه‌های تیپیک اوغوزها تا چه حد با سایر اقوام ترک تفاوت داشته است. قدیمی‌ترین یاد داشت در این خصوص در کتاب جامع التواریخ ثبت است. در این اثر گفته می‌شود که اوغوزها از نظر چهره قبلاً با ترک‌ها مشابهت داشته‌اند ولی پس از آمدن به ماوراءالنهر به لحاظ تأثیر آب و هوای این منطقه خصوصیات چهره

۱- ابن الجوزی. المنتظم. حیدرآباد. ۱۳۵۹. ج ۸ ص ۲۲۹ (ابوالفرج عبدالرحمن بن ابوالحسن علی بن محمد بغدادی) معروف به ابن الجوزی. / مرآة الزمان. به کوشش. آسویم. آنکارا. ۱۹۶۸. ص. ۹۱ / ۹۰. (شمس الدین ابوالمظفر یوسف بن قز اوغلو نواده دختری ابوالفرج بن جوزی) ترجمه ترکی تاریخ ابوالفرج. به کوشش اور. دوغول. ت. ت. ک. آنکارا. ۱۹۴۵. ج ۱. ص ۳۱۵

۲- بارتولد. درس‌هایی در باره تاریخ ترک‌های آسیای مرکزی. استانبول. ۱۹۲۸. ص ۹۸.

۳- تاریخ کامل ابن اثیر ج ۹، ص ۴۸۳.

آنها بتدریج تغییر کرده و به تاجیک‌ها یعنی ایرانی‌ها شبیه شده است.^(۱) از این نظر چنین استنباط می‌شود که در قرن چهاردهم مشخصه‌های چهره‌ای ترکمن‌ها شبیه اقوام ترک و مغول نبوده بلکه همانند چهره ایرانیان صاف بوده است. بدین ترتیب زایل شدن مشخصه‌های مغولی ترکمن‌ها مطرح می‌شود. اوغوزها ریش را تراشیده و سبیل می‌گذاشتند.^(۲) می‌دانیم که در ترکیه نیز این عادت مدتی طولانی ادامه داشته و مردم و سربازان به غیر از روحانیون ریش خود را می‌تراشیده‌اند. در واقع در ادامه این رسم قدیمی است که ترک‌های علوی بدون استثنا ریش خود را می‌تراشند؛ بر خلاف آن، اوغوزها همانند تمامی ترک‌ها موی سرشان را نمی‌تراشیدند. در قرن یازدهم زمانی که ارمنی‌ها با اوغوزها مواجه شدند در وهله اول توجه آنها به موهای بلند و کمان اوغوزها جلب شده است.^(۳)

در مورد پوشش اوغوزها هیچگونه اطلاعی نداریم. تصویری که از طغرل بیگ به هنگام ورود به نیشابور در سال ۱۰۳۸ کشیده شده است می‌تواند در این خصوص مفید فایده باشد. بر سرش دستاری از کتان، بر دوشش قبایی دوخته شده از نوعی پارچه با آستین و دامن بلند و دگمه دار و چکمه‌ای از نم‌بر پاهایش و در دستش کمانی و بر کمرش سه عدد تیر دیده می‌شود.^(۴)

با اینکه ابودولف در سفرنامه خود می‌نویسد که اوغوزها لباسهایی از جنس پوست و کتان می‌پوشند، با این حال قبول این دومی (کتان) غیر ممکن است. پوشش معمول در سرزمینهای اسلامی برای اوغوزها ارمغان‌هایی بسیار خوشایند بود، اوغوزها عموماً لباسهایی از جنس پشم، نم‌بر و چرم پوشیده و در زمستان عموماً لباس از جنس چرم (غالباً چرم بز) تهیه می‌کردند. نقل است که طغرل بیگ بعد از استیلای بر ایران

۱- جامع التواریخ. برزین. پطرزبورگ. ۱۸۶۱. ص ۲۶

۲- ابن فضلان. ز. و توغان. ص ۱۵ / س. الدهمان. ص ۱۰۱-۱۰۰

۳- ترجمه فرانسوی! دولاوریه. پاریس. ۱۸۵۸. ص ۴۱

۴- تاریخ بیهقی ص ۵۵۳

لباسهایی به رنگ سفید از جنس پنبه می‌پوشیده است.

در مورد خصوصیات اخلاقی اوغوزها بعثت کمبود اطلاعات نمی‌توان نظر قطعی ارائه داد. منتها می‌توان گفت که اوغوزها به لحاظ تأثیر نوع زندگی و شرایط زیست محیطی خود، مردمانی خشن بوده‌اند. جنگجویی یکی از امتیازات اولیه آنها بشمار می‌رفت. بر خلاف این، آنها مردمانی با شرف، درستکار و مهمان نواز بودند.^(۱) ملاحظه می‌شود که ترک‌ها به مدتی طولانی و تا اعصار اخیر این خصلت خود را حفظ کرده‌اند. در قرن نوزدهم ترک‌های آناتولی توسط جهانگردان با این خصوصیات توصیف شده‌اند. اوغوزها به بزرگان دینی و سیاسی خود بسیار احترام قائل بودند. باور به اعتقادات پوچ و تحت تأثیر احساسات قرار گرفتن از دیگر خصائل آنان بود.

زبان ترکی اوغوزها مدتها قبل از مهاجرت به آناتولی و زمانی که در ترکستان بودند از ظریف‌ترین لهجه‌های ترکی محسوب می‌شد. این مسئله را بویژه کاشغری متذکر شده است.^(۲) همین مؤلف اشاره دارد به بسیاری از لغاتی که فقط در زبان ترکی اوغوزی یافت می‌شود.^(۳)

اوغوزها در قرن دهم از همسایگان خود در سواحل رودخانه سیحون یعنی سغدیان (سوکاک‌ها) نیز لغاتی را دریافت کرده بودند. مشاهده می‌شود که اوغوزها بسیاری از این لغات را با خود به آناتولی آورده‌اند.

۶- اسلام آوردن اوغوزها

در ربع اول قرن دهم یکی از اجتماعات مهم ترک که در سوت کنت Süt Kent سکونت داشت اسلام آورده بود.^(۴) شک نیست که این گروه از اوغوزها بوده‌اند. می‌دانیم که در

۱- سخنان ابن فضلان در مورد مناسبات بازرگانی مسلمانان با اوغوزها. زو. توغان ص ۵۱۲/ ابو دهمان. ص ۹۶-۹۵

۲- کلیس لی ج ۱. ص ۳۶۱-۳۰/ آنالاری. ج ۱. ص ۴۳۲-۳۰

۳- در این خصوص رک. به مقاله تحسین اوغلو در سالگرد تحقیقات زبان ترک. در باره لهجه اوغوز. ۱۹۶۰ ص ۲۳-۴۹

۴- ابن حوقل. ص ۵۱۱/ حدود العالم ص ۱۷، مینورسکی ص ۱۱۸ (بدون شک به نقل از بلخی).

اواخر قرن یازدهم سوت کنت یکی از شهرهای اوغوز بوده است. همچنین در ربع اول قرن دهم ما بین دو شهر فاراب-کنجه Farab Kence و شاش (تاشکند Taskend) حدود هزار چادر از ترکان اوغوز و قارلوق که اسلام آورده بودند سکونت داشته‌اند.^(۱) این قبایل در مقابله با حملات ترکان غیر مسلمان خدمات قابل ملاحظه‌ای را انجام می‌دادند. ابن فضلان در سال ۹۲۱ در مسیر سفر به بلغار با یکی از بزرگان اوغوز بنام قیچق ینال Kıçık yinal ملاقات داشته است. وی یکبار اسلام آورده بود ولی بعثت اعتراض مردم به این مضمون که «چنانچه اسلام آوری برما فرمان نخواهی راند» بالاجبار به دین سابق خود بازگشته بوده است.^(۲)

همانگونه که قبلاً گفتیم مرز اسلام به جهت مجاهدت سامانیان تا آن سوی شهر طراز Taraz گسترش یافته بود. در نتیجه لشکرکشی اسماعیل بن احمد به تالاس و فعالیت فرمانروایان اسفیجاب، ملک ترکمن که در شهر اردو واقع در غرب بلاساغون مستقر بود اسلام آورده و خراجگذار فرمانروایان اسفیجاب شده بود. و نیز همانطور که قبلاً بیان کردیم اولین قوم از اقوام ترک که اسلام آوردند ترکمن‌های ساکن در بخش میرکی Mirki واقع در محدوده شرقی ما بین بلاساغون و تالاس بودند. محقق است که پذیرش اسلام توسط این ترکمن‌ها در نیمه اول قرن دهم بوده است. منتها همانگونه که شرح آن رفت بلاساغون در سال ۹۴۲ به تصرف ترکان غیر مسلمان افتاد.^(۳) بدون شک در رأس این ترکان غیر مسلمان، خاندان قره خانی Kara Hanli از قبیله یغما بودند. این واقعه تاریخ تصرف وادی طراز (تالاس) را توسط خاندان قره خانی که موطن اصلی آنها ناحیه کاشغر بود نشان می‌دهد.

مورخان خاطر نشان می‌سازند که در سال ۳۴۹ ه‍.ق (۹۶۰ میلادی) یک اجتماع بزرگ ترک مرکب از ۲۰۰/۰۰۰ خانوار اسلام آوردند.^(۴) این اجتماع بزرگ ترک، مرکب از قبایل

۱- ابن حوقل. پیشین / حدود العالم ص ۱۱۸. مینورسکی ۱۱۹.

۲- زو. توغان ص ۱۳. س. الدههان. ص ۹۸-۹۷.

۳- بارتولد. اثر پیشین. ص ۲۵۶ (درس‌هایی در باره تاریخ ترک‌های آسیای مرکزی)

۴- بارتولد. پیشین ص ۲۵۵

یغما، قارلوق، چگیل و توخسی بودند که در قلمرو تحت حاکمیت خاندان قره خانی سکونت داشتند. می‌توان اظهار داشت که در نیمه دوم همین قرن، اسلام در بین اوغوزها نیز بقدر کافی گسترش پیدا کرده بود. ابوابراهیم (منتصر) آخرین شاهزاده سامانی در اثنای اقداماتی در جهت باز پس گرفتن ماوراءالنهر از حاکمیت قره خانیان یکبار نیز نزد یابغوی اوغوز آمده و با او اتحاد بسته و خویشاوند شد. در نتیجه یابغو مسلمان شده است^(۱) (بعد از ۳۹۱ هـ ق = ۱۰۰۱ میلادی گویا در سال ۳۹۲ هـ ق - ۱۰۰۲ میلادی) از این مطلب چنین مستفاد می‌شود که اسلام فقط در قرن یازدهم در بین قوم اوغوز به عنوان یک دین غالب در آمده است. مسلمانان ماوراءالنهر به آن دسته از اوغوزهای مسلمان به منظور تمییز از برادران غیر مسلمان آنها، عنوان ترکمن را اطلاق می‌کردند. همانگونه که پیشتر صحبت شد بعلمت اینکه نام اولین قوم ترک که در آسیای مرکزی اسلام پذیرفته و در بین بلاساغون و میرکی سکونت داشتند، ترکمن بود، در میان مسلمانان ماوراءالنهر نام ترکمن در شکل «ترک مسلمان» به تدریج به عنوان یک مفهوم ویژه نیز کاربرد پیدا کرد. بدین ترتیب به گروه‌هایی از اوغوز که اسلام می‌آوردند عنوان ترکمن اطلاق شد. اطلاق عنوان ترکمن به اوغوزهایی که اسلام را می‌پذیرفتند همانگونه که در سخنان بیرونی نیز مشاهده می‌شود غیر قابل تردید است.^(۲)

تاریخ‌نویسان دوره غزنوی همانند گردیزی و بیهقی، اوغوزها را ترکمن یعنی ترک مسلمان نامیده‌اند. بر خلاف این، مؤلفین خاور نزدیک از آنها به عنوان الغَزَّ Elguzz یعنی اوغوز نام برده‌اند. زیرا که اوغوزها خود را ترکمن نمی‌نامند. اوغوزها این نام را که همه جا توسط مسلمانان به آنها اطلاق می‌شد به مدتی طولانی نپذیرفتند. از اوایل قرن سیزدهم به بعد در همه جا واژه ترکمن جای اوغوز را گرفت. اما کلمه اوغوز نیز فراموش نشد و به عنوان نشانه‌ای از پدران باشکوهشان به مدتی طولانی در حافظه آنها باقی ماند.

۱- گردیزی ص ۱۷۶

۲- کتاب الجماهیر ص ۲۰۵..... و اینگونه بود که آن دسته از ترکان اوغوز که اسلام آورده و با مسلمانان در آمیختند. بین دو گروه نقش مترجم را ایفا کردند. یک فرد اوغوز را که اسلام آورد گفتند که «ترکمن شد» مسلمانان از این کلمه مفهوم خودی بودن اوغوزها را مستفاد می‌کردند. «ترکمان» به معنی مانند ترک است.

منشأ نام ترکمن همانند مؤلفین امروزی، مؤلفین قدیمی را نیز بقدر کافی مشغول کرده است. در این خصوص بین آنها در درجه اول دو نظریه وجود دارد. بنا به یکی از این دو نظر کلمه ترکمن از اسم «ترک» و پسوند «مان» «مانند» تشکیل شده و به معنی «مانند ترک» می باشد. همانگونه که قبلاً از بیرونی ذکر کردیم، محمود کاشغری^(۱) نیز داستانی در ربط با این نظر ارائه می دهد این مثال نشان می دهد که در قرن یازدهم این نظریه که کلمه «ترکمن» به معنی «ترک مانند» می باشد نظریه ای گسترش یافته بوده است. می دانیم که در قرن چهاردهم نیز در ایران روی این نظر تأکید شده است.^(۲)

طبق نظریه دوم کلمه ترکمن از ترک ایمان مشتق شده است این نظریه را ابن کثیر^(۳)، تاریخ مختار و محمد نشری^(۴) پذیرفته اند.

و اما در زمان ما، محققین ضمن اظهار این مطلب که پسوند «من» موجود در کلمه «ترکمن» پسوند مبالغه می باشد «قوجامان Kocaman، آزمان Azman، دیگرمن Degirmen این نام را به معنی اوز ترک Öz-Türk یعنی ترک اصیل و ناب گفته و تأکید کرده اند.^(۵)

روابط بازرگانی رو به گسترش ما بین ترکها و مسلمانان یکی از عوامل مهم اسلام آوردن اوغوزها و عموماً ترکها بوده است. همانطور که فوقاً ذکر شد، در اوائل قرن دهم همانگونه که در شهرهای متعلق به اوغوزها مانند ینی کندند Yenikend، خواره Huvare و چند Cend مسلمانان نیز سکونت داشتند، در برخی از شهرهای تحت حاکمیت قارلوقها نیز کُلی های مسلمان نشین وجود داشت. بین این کُلی های مسلمان و ترکهای همجوار روابط دوستانه ای برقرار بود. اوغوزها از این تاجران و مسلمانان که دارای فرهنگ و مدنیت پیشرفته ای بودند اصول دین اسلام را می آموختند. از طرف دیگر

۱- کلیس لی. ج ۳ - ص ۳۰۴-۳۰۷ / آنالاری ج ۳. ص ۴۱۲ / ۴۱۶.

۲- جامع التواریخ. رشیدالدین. برزین. ص ۲۶.

۳- البدایه و النهایه. قاهره. ۱۳۴۸. ج ۱۲. ص ۴۸

۴- محمد نشری. جهان نما. به کوشش ف. / اوتات / م. ا. کویمن «ت.ت.ک». آنکارا ۱۹۴۹ ص ۱۶، ۱۷، ۱۸.

۵- ژان دنی. گرامر زبان ترکی. پاریس ۱۹۲۱. ص ۲۳۶. مینورسکی. حدود العالم. ص ۳۱۱.

کاروان‌هایی به تعداد هزاران نفر چه از ماوراءالنهر و چه از خوارزم به دورترین سرزمین‌های ترک مسافرت می‌کردند. به لحاظ اینکه هر تاجر مسلمان قادر به مسافرت در سرزمین ترک‌ها باشد لازم بود که با یک فرد ترک روابط دوستی و شراکت داشته باشد. در این میان درویش و مبلغان مذهبی مسلمان نیز با تبلیغات و آموزش‌های خود در پذیرش اسلام توسط ترک‌ها نقش قابل‌ذکری داشتند.

۷- دولت یابغوی اوغوز

اوغوزها دارای حکومتی بودند که در رأس آن حکمرانی با عنوان «یابغو» قرار داشت. بدون تردید اوغوزها در زمان‌های قدیم یعنی در دوره تورگیس‌ها *Türgiş* و آشناها *Aşinalar* نیز توسط یابغوها اداره می‌شدند. در منابع اصیل نام هیچیک از این یابغو^(۱) ها ذکر نمی‌شود. تنها در تواریخ داستانی اوغوزها منقول در جامع التواریخ نام تعدادی از یابغوها مشاهده می‌شود.^(۲) همچنین ذکر می‌شود که این یابغوها (یاوقو *Yavku*) از قبیله قایی بوده‌اند.^(۳)

یابغوها زمستان را در ینی کند اقامت می‌گزیدند. اما ییلاقات آنها را نمی‌دانیم که در کجا واقع بوده‌اند.

دو مقام عالی یابغو عبارت بودند از: کول ارکین *Köl irkin* و سوباشی *Sü.Başı* کول ارکین وزیر یابغو بود^(۴) پیشتر شرح داده بودیم که ارکین *Irkin* عنوان بیگ‌های

۱- واژه «یابغو» از تاریخ بهیقی و حدودالعالم بیعد در منابع تاریخی عموماً به شکل بیگو ثبت شده است. این نمی‌تواند ناشی از یک اشتباه استنساخی بوده باشد. زیرا این شکل نوشتاری نسبت به شکل نوشتاری «یابغو» بسیار متداول‌تر است. به همین دلیل نیز به سبب استعمال متواتر، شکل بیگو در زبان ترکی به نظر می‌رسد در نتیجه جابجایی حروف، شکل یابغو را پذیرفته باشد.

۲- آثاری با ماهیت داستانی مربوط به اوغوزها. ص ۳۷۵

۳- منتها در همان اثر اضافه می‌کند حکمرانانی نیز از قبایل یازر، ایمر، افشار و بیگدلی برخاستند. (مقاله پیشین ص ۳۶۳)

۴- در ابن فضلان (زو.توغان ص ۱۳، ۱۵/الذهبان. ص ۹۱-۱۰۱) بشکل کوزرکین. منتها در میان ترک‌ها به این عنوان برخورد نمی‌کنیم. اما عنوان کول ارکین وجود دارد. (کاشغری ج ۱ ص ۹۹. ترجمه ج ۱ ص ۱۰۸). در تواریخ داستانی ترک‌ها نیز این عنوان به شکل کول ارکین ثبت شده است. (آثاری با ماهیت داستانی مربوط به اوغوزها) ص ۳۷۱، ۳۷۳.

منسوب به شاخه نو - شه - پی Nu-Şe.Pi وابسته به اون اوقها بوده است. سوباشی در لغت به معنی فرمانده لشکر یا سپهسالار است. این اصطلاح را که در تمامی حکومت‌های ترک و در کتیبه‌های اورخون نیز معمول بوده است سلجوقیان با خود به آناتولی آوردند. در دوره سلجوقیان عنوان سوباشی به والیان ولایات اطلاق می‌شد. در دوره عثمانیان این اصطلاح در شکل Su.Başı تلفظ شده و بویژه در شهرها در معنی افسر و صاحب منصب پلیس استعمال می‌شود.^(۱)

در حکومت یابغوی اوغوز عناوین ینال Yinal و ترخان Tarhan نیز رایج بود.^(۲) به لحاظ وجود بیگی با عنوان کیچیک ینال (ینال کوچک) در سال ۹۲۲ احتمال وجود ینال بزرگ Uluğ-Yinal و نیز ینال‌های دیگر را می‌توان داد.

خوارزمی در قرن دهم می‌نویسد ملک اوغوز را «جبویه» Cebuye و ولیعهد او را نیز ینال تگین Yinal Tigin گویند و اضافه می‌کند که ولیعهد تمامی ملک‌های ترک و بیگ‌ها، عنوان ینال را یدک می‌کشیدند.^(۳) در هیچ منبع دیگری مطلبی دال بر تأیید نظر خوارزمی مشاهده نشده است. کاشغری که ینال را به شکل اینال inal ثبت کرده است می‌نویسد در درجه اول این عنوان به جوان اصیل زاده منسوب به مادر اطلاق می‌شده است.^(۴) می‌دانیم که برادر تنی طغرل بیگ و در عین حال پسر عموی وی به نام ابراهیم بن یوسف (وفات به سال ۱۰۵۹) عنوان ینال را داشته است.

در اواخر قرن یازدهم بیگ آمد (دیاربکر) Amid نام اینال = ینال را داشته است. فرزندان و نوادگان اینال بی inal Bey (اینال زادگان) که اصلیت ترکمن داشتند تا سال ۱۱۸۳ در آمد و نواحی پیرامون آن فرمانروایی داشتند.

واژه ترخان Tarhan، ابن فضلان این عنوان را که بیگی اوغوز داشته است در اردوی

۱- عنوان «سر چشمه» که بعدها رایج شده است به نظر می‌رسد ترجمه ناشیانه سوباشی Su.Bası باشد.

۲- ابن فضلان. زو. توغان. ص ۱۶-۱۳. الذّهان ص ۱۰۳-۹۷.

۳- مفاتیح العلوم. به کوشش گ. فون فلوتن. لیدن ۱۹۶۸. ص ۱۲۰ (به نظر می‌رسد کتاب مفاتیح العلوم سراج الدین ابویعقوب یوسف خوارزمی باشد. توضیح از مترجم)

۴- ص ۱۱۰/ ترجمه ج ۱. ص ۱۲۲.

فرمانده سپاه ایل توغان اوغلو اترک İltōğan oğlu Etrek مشاهده کرده است.^(۱) ترخان نیز همچون کول ارکین واژه‌ای فراموش شده است. همانطور که کاشغری در این باره می‌گوید: «اسمی است که در تداول عامه در قبل از اسلام به معنی امیر آمده است»^(۲). به مهرها و فرامین اوغوزها «توغراق» یا «توغرا» گفته می‌شد. این کلمه نزد ترک‌های متأخر ناشناخته بود.^(۳) اوغوزها این کلمه را به ایران و آناتولی نیز آوردند. می‌دانیم که در حکومت سلاجقه سمت نشاننداری یا «توغرایلیق» Tuğraılık وجود داشته است. اوغوزها در همان زمان بر خلاف سایر ترکان بجای کلمه «بیتک» Bitmek یعنی نوشتن مصدر یازماق Yazmak «نوشتن» را بکار می‌بردند.^(۴) کلمه یازیغچی Yazıgçı نیز در میان افراد خویشاوند به معنای نامه‌بر استعمال می‌شد.^(۵)

همه این‌ها این استنباط را ایجاد می‌کند که یابغوهای اوغوز دارای تشکیلات دیوانی بوده‌اند. می‌دانیم که آنها در اساس جهت اخذ مالیات از شهرها تحصیلدارانی داشته‌اند. تردیدی نیست که در سازمان نظامی یابغوها عنوان‌هایی مثل میرشکار، امیرآخور، مأمور تشریفات و محافظین وجود داشته‌اند.

اوغوزها امور را بوسیله تشکیل یک مجلس مشاوره Keñeşme حل و فصل می‌کردند. سپهسالار اوغوز اترک ضمن دعوت از بزرگان اوغوز مثل ترخان و ینال با آنها در این خصوص که با هیئت اعزامی خلیفه چه برخوردی داشته باشند به شور نشسته است.^(۶)

حکومت یابغوی اوغوز در نیمه اول قرن دهم میلادی حکومتی مستقل و قدرتمند بود. اوغوزها هیچ زمانی تابع هیچ حکومت و قومی نبوده‌اند. آنها قومی بسیار جنگجو و

۱- زو. توغان. ص ۱۶/ الذّهان ص ۱۰۳.

۲- ج ۱. ص ۳۶۰/ ترجمه ج ۱، ص ۴۳۶.

۳- کاشغری ج ۱. ص ۳۸۵/ ترجمه ج ۱ ص ۴۶۲.

۴- کاشغری. کیلیس‌لی. ج ۳. ص ۴۵/ آنالای ص ۵۹.

۵- کاشغری. کیلیس‌لی. ج ۳. ص ۴۱/ آنالای ص ۵۵.

۶- ابن فضلان. زو. توغان. ص ۱۱-۱۰/ س. الذّهان ص ۱۰۳-۹۱.

رشید بودند.^(۱) مسعودی^(۲) اظهار می‌دارد که اوغوزها از جنگجوترین اقوام ترک هستند، سلاح و ابزار آلات اوغوز کامل بود.^(۳) در بین این سلاح‌ها همچون سایر اقوام ترک در درجه اول «تیر» قرار داشت. اشتباه نخواهد بود اگر «تیر» را به عنوان سلاح ملی ترک‌ها محسوب کنیم. همانطور که پیشتر اشاره شد این سلاح‌ها حتی توجه ارمنی‌ها را نیز به خود جلب کرده بود.

ابن فضلان طی داستانی تعریف می‌کند که اترک سپهسالار اوغوز تا چه حد در تیراندازی مهارت داشت.^(۴) نیزه و شمشیر نیز از سلاح‌های درجه اول بود. آنها مانند همه ترکان سوار کار بوده و بر روی اسب می‌جنگیدند. آنها اسبان بی شماری داشتند. آریستاگوس Aristagaus مورخ ارمنی با بیانی رمانتیک توصیف می‌کند که اسبان آنها همچون عقاب تیز پرواز بودند.^(۵)

مناسبات اوغوزها با همسایگان شان در بیشتر موارد غیر دوستانه بوده است. می‌دانیم که اوغوزها بر علیه پچنگ‌ها با خزرها متحد شده بودند. البته مشاهده می‌شود که روابط بین دو قوم اوغوز و خزر نیز در قرن دهم چندان دوستانه نبوده است. ابن فضلان شنیده بود که گروگانهایی از اوغوزها نزد خزران وجود دارند.^(۶) مسعودی^(۷) در این مورد که اوغوزها در اراضی نزدیک مصب رودخانه ولگا Itil قشلاق کرده و به هنگام یخبندان رودخانه از نهر عبور کرده و به سرزمین خزرها یورش می‌برده اند و همچنین در این خصوص که نیروهای خزری تاب مقاومت در مقابل حملات اوغوزها را

۱- حدود العالم ص ۸۶ ترجمه مینورسکی ص ۱۰۰. ادیسی (ترجمه ژوبرت ۱۸۴۰. ج ۲ ص ۳۴۲) در این باره می‌گوید: «این اقوام از ترکان اوغوز بوده و در همه حال مجهز، بسیار جسور و همیشه آماده پیکار با دیگر اقوام ترک بودند.»

۲- مروج الذهب ج ۱، ص ۲۱۲.

۳- حدود العالم. پیشین.

۴- ز. و. توغان. ص ۱۶ / الذهان ص ۱۰۳.

۵- ترجمه فرانسوی تاریخ ارمنستان. پاریس. ۱۸۶۴. ص ۶۴

۶- ز. و. توغان. ص ۱۷. / س. الذهان ص ۱۰۴

۷- مروج الذهب ج ۲. ص ۱۷

نداشته و پادشاه قوم خزر شخصاً به مقابله با اوغوزها می پرداخته مطالبی نوشته است. این سخنان مسعودی نشان می دهد که شروع این اقدامات از ناحیه اوغوزها بوده است. بویژه از این جهت مهم است که جغرافیدانان حدود سرزمین اوغوز را رودخانه ولگا ذکر کرده اند. با وجود شرایط فوق دیدگاهی که اخیراً نظریه تحت سلطه بودن اوغوزها توسط امپراطوری خزران را مطرح می کند فاقد ارزش خواهد بود. اساساً آن دسته از جغرافیدانان که اطلاعات جامعی راجع به خزران ارائه داده اند. نه از حاکمیت آنها بر اراضی واقع در شرق ولگا و نه از تحت الحمایگی اوغوزها توسط خزران هیچگونه شرحی بیان نکرده اند. بر خلاف این، می توان از روابط دوستانه اوغوزها با بلغارهای ساکن در سواحل وسطای ولگا سخن گفت. اترک سپهسالار اوغوز که ابن فضلان در سال ۹۲۲ با وی دیداری داشته است داماد ملک بلغار بوده است.^(۱)

مسلمانان همسایه جنوبی اوغوزها در این عصر یکی از دوران های درخشان تاریخی خود را سپری می کردند. ماوراءالنهر یعنی اراضی واقع در ما بین رودخانه های جیحون و سیحون به همان نسبت که دارای اراضی حاصلخیز بودند به لحاظ دارا بودن موقعیت استثنایی، دارای صنایع و بازرگانی توسعه یافته ای بود. این سرزمین پس از کسب استقرار سیاسی در تحت اداره سامانیان از لحاظ مادی و معنوی یکی از نواحی پیشرفته جهان اسلام شد. کاروان های تجاری ماوراءالنهر تا اقصی نقاط جهان ترک می رفتند. خوارزمیان نیز در این امر از آنها عقب نمی ماندند. بزرگترین بازار برای مصنوعات هر دو سرزمین، گستره جهان ترک بود که از ولگا تا دیوار چین امتداد می یافت. حتی مردم ماوراءالنهر از قدیم در جهان ترک کلنی هایی تشکیل داده و در خدمت خاقان های ترک در فعالیت ها و اقدامات شهرسازی و سایر امور فرهنگی یاری رسان آنها بودند. رشد صنایع و بازرگانی در این سرزمین ها باعث رشد معنوی مردم آنجا شد. جغرافیدانان اسلامی خصائل موجود در مردم ماوراءالنهر را یک به یک بر می شمردند. در نتیجه چنین شرایطی است که از این دو منطقه در قرون نهم تا یازدهم دانشمندانی همچون خوارزمی

(فوت ۸۵۰ م.)، بخاری (فوت ۸۶۹ م.)، ماتریدی (فوت ۹۴۴)، فارابی (فوت ۹۵۰)، جوهری (فوت ۱۰۱۰)، ابن سینا (فوت ۱۰۳۷)، بیرونی (فوت ۱۰۵۱) و مرغینانی (فوت ۱۱۹۷) و سایرین ظهور کردند.

از سقوط دولت اموی (سال ۷۵۰) چیزی نگذشته بود که در سال ۷۶۶ خاقان نشین ضعیف تورگیش تحت استیلای قارلوق‌ها در آمد. منتها همانطور که پیشتر سخن گفتیم قارلوق‌ها نتوانستند حکومت مقتدری تشکیل دهند. استنباط می‌شود که حکمرانان قارلوق که عنوان یابغو را داشتند در شهر تالاس مستقر شدند، ولی نتوانستند موجودیتی از خود نشان دهند. کاری که قارلوق‌ها و همسایگان غربی آنها یعنی اوغوزها بر علیه سرزمین‌های اسلامی انجام می‌دادند عبارت بود از غارت و چپاول و بعضاً نیز بنا به دعوت شورشیان ماوراءالنهر به کمک آنها می‌آمدند.

مسلمانان در مقابل عملیات غارتگرانه آنها در کنار بخارا و نواحی شاش و اسفیجاب حصارهایی ساختند.^(۱) شهرهای مرزی نیز با حصارها و دیوارهایی مستحکم شد. منتها مدتی بعد، از ساختن حصارها به منظور محافظت از نواحی و حومه‌ها منصرف شدند.

با آگاهی بر وضعیت ضعیف ترک‌ها لشکرکشی‌هایی به سرزمین آنها صورت گرفت. در نتیجه آن نواحی شاش (تاشکند) و اسفیجاب و اراضی ممتد تا شرق طراز، به خاک سرزمین اسلامی افزوده شد. نفوذ مسلمانان تا بستر سفلی رودخانه چو و غرب دریاچه ایسیق‌گول امتداد یافت و مرزهای آنها را به میزانی رو به جلو پیش برد. دیدیم که حکمران اسفیجاب حاکمیت خود را به ترکمن‌ها اعمال کرد. در این هنگام در شهرهای مسلمان‌نشین ساحلی سیحون گروه‌های پرشمار مجاهدین داوطلب سکونت داشتند و در ماوراءالنهر در درجه اول مردم شهرها و فرماندهان بزرگ جهت سکونت مجاهدین در این شهرهای مرزی کاروانسراهایی ساختند و احتیاجات آنها را تأمین کردند. بر آنها موقوفات پر درآمدی اختصاص داده شده بود. مهمترین نقطه تجمع این مجاهدین شهر

۱- بارتولد. ترکستان‌نامه. ص ۲۱۱ و ۲۰۱.

اسفیجاب بود.

به اظهار مقدسی^(۱) در این شهر تعداد ۱۷۰۰ کاروانسرا (رباط) وجود داشت. این امر به روشنی نشان می‌دهد که اقتدار خاندان ترک حاکم بر اسفیجاب از کجا سرچشمه می‌گرفته است. می‌دانیم که در میان این مجاهدین شمار زیادی از ترکان نیز حضور داشتند.

در سال ۹۴۲ شهر بالاساغون که تحت حاکمیت مسلمانان بود به تصرف ترکان غیر مسلمان درآمد.^(۲) این حادثه مهم نشان‌دهنده تعالی حکومت قره‌خانیان می‌باشد. پیشتر توضیح دادیم که شکی نیست که در رأس این ترکان غیر مسلمان خاندان قره‌خانیان و بویژه یغماهای ساکن ناحیه کاشغر قرار داشته‌اند. به نظر می‌رسد فتح بالاساغون از طرف پایتخت سامانیان بی‌عکس‌العمل نمانده است. با توجه به اسارت پسر خاقان^(۳) به نظر می‌رسد اقداماتی صورت گرفته باشد. در عین حال محقق است شهر باز پس گرفته نشده است.

بدین ترتیب همزمان با تعالی قره‌خانیان، قدرت سامانیان بویژه از زمان نوح بن نصر رو به افول گذاشت. بخاطر جلوس افراد ضعیف بر تخت سلطنت سامانیان، فرماندهان اردوی ویژه ترک به تدریج نفوذ و اقتدار خود را گسترش دادند. درگیری بین این فرماندهان و فرمانروایان عامل مهمی در سقوط دولت گردید. آلپ تگین Alp Tigin از فرماندهان ترک، در سال ۹۶۲ شهر غزنین را فتح کرد. بدین ترتیب دولت غزنویان تأسیس شد. بوغراخان هارون بن موسی فرمانروای قره‌خانیان بنا به دعوت‌هایی که از وی می‌شد در سال ۹۹۲ به ماوراءالنهر استیلا یافت. در سال ۹۹۹ دولت سامانیان خاتمه یافت و حاکمیت قره‌خانیان در ماوراءالنهر آغاز شد. خراسان نیز چند سال قبل به دست غزنویان افتاده بود.

۱- بارتولد. همانجا ص ۲۵۶.

۲- بارتولد، همانجا ص ۲۵۶.

۳- بارتولد، همانجا.

در خوارزم از قدیم یک خاندان بومی حکومت می‌کرد. این خاندان که به افرغزادگان (افرغیه) موسوم بود تابع سامانیان بود. افرغزادگان در مقابل حملات اوغوزها از شمال دائماً در حال آماده باش بودند.^(۱)

خوارزمشاهیان یا مأمونزادگان (مأمونیه، مأمونیان) در سال ۹۹۵ جانشین اینها شدند. حاکمیت این خاندان نیز تا سال ۱۰۱۷ طول کشید. در این تاریخ خوارزم به تصرف محمود غزنوی درآمد. محمود ولایت آنجا را به فرمانده خود آلتون تاش سپرد. آلتون تاش و فرزندانش تا سال ۱۰۴۰ در خوارزم حکومت کردند.

به استناد منابع تاریخی اوغوزها با همسایگان شرقی خود نیز جنگیده بودند. حتی در یکی از این پیکارها یابغوی اوغوز کشته شده بود.^(۲) این حادثه احتمالاً در قرن نهم و یا حتی کمی پیشتر رخ داده است.

همسایگان شمالی اوغوزها همانطور که پیشتر شرح آن رفت قبچاق شاخه بزرگ کیمکها بودند. همانطور که بین اوغوزها و قبچاقها جنگ‌هایی در می‌گرفت برخی اوقات نیز صلح برقرار می‌شد. در زمان صلح و زمستان‌های سخت قبچاقها با رخصت گرفتن از اوغوزها به سمت جنوب کوچ می‌کردند. آنها در اواخر قرن دهم به سبب افزایش نفوس به تدریج به یک نیروی قدرتمند تبدیل شدند.

۸. پایان حکومت اوغوز

در این خصوص که چگونه و چه زمان حکومت اوغوز از میان رفته در تاریخ داستانی مذکور در جامع التواریخ اینگونه آمده است. علی‌خان به ریاست یک دسته انبوه از اوغوز که در آن سوی ساحل رودخانه جیحون (آمودریا) سکوت داشتند فرزند خردسال خود قلیچ‌ارسلان را برگزید. در معیت قلیچ‌ارسلان آتابگ بوگدوز قوزجی حضور داشت. قوزجی فردی بسیار کهنسال بود (سن وی ۱۸۰ سال ذکر می‌شود). قلیچ‌ارسلان به لحاظ شور جوانی اوقات خود را با سبکسری سپری می‌کرد. در این میان وی تعدی به دختران

۱- بیرونی. آثار الباقیه. ۱/ ساکو. ۱۸۷۸. ص ۲۳۶.

۲- مجمل التواریخ ص ۱۰۳. گردیزی ص ۲۵۶.

بیگ‌ها را نیز آغاز کرد. به همین سبب مردم به وی لقب شاه ملک ستمگر دادند. وی به نصایح آتابگ خود نیز وقعی ننهاد. اما زمانی که از نقشه بیگ‌ها مبنی بر توطئه قتل خود آگاه شد فرار کرده و به ینی‌کنت Yenî Kent به نزد پدرش آمد. به ریاست این گروه اوغوز ساکن خراسان که استعداد بسیج اردویی ۴۰/۰۰۰ نفری را داشت طغرل نامی برگزیده شد. او پسر توقسورمیش - ایچی Toksurmiş-ici یک خیمه‌دوز فقیر بود. دو برادر وی بنام توقوق Tukok و ارسلان (قلیچ ارسلان) بودند. علی خان ۲۰/۰۰۰ سوار را به فرماندهی پسرش شاه‌ملک بر علیه طغرل روانه کرد. در جنگی که رخ داد شاه ملک شکست خورد و به اتفاق برخی بیگ‌هایش اسیر افتاد. شاه ملک دستگیر شده و به زندگیش خاتمه داده شد. علی خان نیز دو سال بعد در ینی‌کنت مُرد. متعاقب مرگ وی ایل اوغوز پراکنده شدند.^(۱)

در آثار تاریخی نیز یک شاه ملک وجود دارد. کمی جلوتر خواهیم دید که او نیز با سلجوقیان و طغرل بیگ جنگیده است. نام پدر وی نیز علی است.

منتها در هیچ یک از چهار منبع مستقل دیگر^(۲)، شاه ملک عنوان یابغو و یا بیگو را ندارد و در پایتخت یابغوها یعنی شهر ینی‌کنت نیز ساکن نیست و ذکر وی از اصلیت اوغوزی وی نمی‌شود. به او نسبت ال برانی El-Berânî داده می‌شود.^(۳)

هیچ شاخه‌ای از اوغوز و شهری اوغوزنشین به نام باران وجود ندارد. در منابع تاریخی، شاه ملک با عنوان امیر اطلاق شده و حاکم جند بوده است. ذیلاً خواهیم دید که شهر جند قبل از شاه ملک در دست سلجوقیان بوده است.

۱- جامع التواریخ. ن. ر. ۱۶۵۳. یاپ. ۳۹۰. آ. ب.، ترجمه ترکی.

ز. و. توغان. داستان اوغوز، استانبول ۱۹۷۲. ص ۷۱-۷۲. ترجمه آلمانی. ک. پوهان. ۱۹۶۹ ص ۶۴-۶۵. ف. سومر، آثار داستانی متعلق به اوغوزها. ص ۳۷۸-۳۷۹.

۲- این منابع عبارتند از: ۱- تاریخ بیهقی (غنی - فیاض نگا. ضمیمه) ۲- ملک‌نامه (اخبار الدولة السلجوقیه ص ۶. ابن اثیر ج ۹. ص ۴۶۲-۴۷۷. میرخواند ج ۴ ص ۸۵) ۳- ابن فندق (تاریخ بیهق ص ۵۱) ۴- ابن اثیر ج ۹. ص ۵۰۵/ ۵۰۶ ج ۱۰ ص ۱۷ از منبعی دیگر).

۳- امیر ابوالفوارس شاه ملک ابن علی ال برانی (ابن فندق تاریخ بیهق). آ. بهمنیار. تهران ۱۳۱۷ ص ۵۱) در تاریخ داستانی نام پدر شاه ملک در برخی نسخ توران و در برخی دیگر بوران ثبت شده است.

بعد از این توضیحات مشکل است بپذیریم که شاه ملک یابغوی اوغوز بوده و یا حتی اصلیت اوغوزی داشته است.^(۱) بر عکس محتمل است که وی یک بیگ قباچاق یا امیری از مسوین خاندان اداره کننده ناحیه اسفیجاب و شاش (تاشکند) بوده باشد که تابع قره‌خانیاں بودند.^(۲) پدر وی علی خان عنوان خان را دارد در حالی که این عنوان در میان اوغوزان وجود ندارد.

در خصوص سقوط دولت اوغوز منابع تاریخی هیچ اطلاعاتی به ما نمی‌دهند. به همین علت در خصوص این مسئله بسیار مهم تنها برخی احتمالات را می‌توان پیش کشید. یکی از این احتمالات سقوط دولت اوغوز در نتیجه کشمکش‌های داخلی است. پیشتر دیدیم که کشمکش‌های داخلی از دیرباز در میان اقوام مختلف اوغوز وجود داشته و به این سبب نیز برخی گروه‌های اوغوز از قبیله جدا گشته و به مناطق دیگر می‌کوچیده‌اند. به استناد مطالب کتاب ملک‌نامه که ورود سلجوقیان به صحنه تاریخ و اولین اقدامات آنها را بیان می‌کند. توقاق (دوقاق) Tukak (Dukak) سپهسالار حکومت اوغوز بود. او به خاطر اینکه فرمانده مقتدری بود ملقب به تمور یالیغ Temür Yalıg (=) = دیمیر یایی (Demir Yaylı) به معنی صاحب کمان آهنین، شده است. با مرگ وی فرزندش سلجوق (سالچوق) Selçuk (Salçuk) جانشین وی شد. منتها همسر بیگو (یابغو) شوهرش را با این بیان که ممکن است در آینده از جانب سلجوق خطری متوجه وی گردد، او را به از بین بردن سلجوق تحریک کرد. سلجوق با آگاهی از این موضوع و به خاطر عدم توانایی درگیری با بیگو، سربازان، طایفه و احشام خود را برداشته و به جند آمد.

فوقاً دیدیم شهر جند که در مغرب ینی کنت پایتخت بیگو واقع بود یکی از شهرهای وابسته به بیگو بود. سلجوق احتمالاً در سال ۳۷۵ هـ ق (۹۸۵-۹۸۶ م.) به جند آمده

۱- او. پریساک... کژپرولو ارمغانی. آنکارا ۱۹۵۴ ص ۳۹۸-۴۰.

۲- در تاریخ داستانی علی خان پدر شاه ملک از نژاد یابغوی اوغوز نبوده و از قره‌خانیاں نشان داده می‌شود. (آثاری با ماهیت داستانی مربوط به اوغوزها). ص ۳۷۹-۳۷۸.

است.^(۱) در همین سال (۹۸۵) یورش مشترک اوغوزها به اتفاق پادشاه روس ولادیمیر که بر علیه بلغارهای ولگا تدارک دیده شده است^(۲)، این احتمال را تقویت می‌کند که قوم اوغوز در نتیجه یک جنگ داخلی پراکنده شده باشند.

ابو ابراهیم اسماعیل المنتصر که برای احیای دولت سامانی مبارزه می‌کرد در سال ۳۹۳ ه‍.ق (۱۰۰۳ م) به منظور جلب حمایت به میان اوغوزان آمده است.^(۳) این اوغوزان، اوغوزهای سلجوقی بودند.^(۴) می‌دانیم که اسراییل فرزند سلجوق در این اثنا عنوان ارسلان بیگو^(۵) Arslan Beygu (یابغو) را یدک می‌کشید. این نیز می‌تواند نشانه سقوط دولت یابغو قبل از تاریخ ۱۰۰۳ میلادی باشد. احتمال دوم اینست که دولت اوغوز توسط همسایگان شمالی آنها یعنی قبقاق‌ها ساقط شده باشد. در حقیقت نیز مشاهده می‌شود که در سال‌های ۱۰۳۰ م. قبقاق‌ها (هیفچاخ) و قبایل وابسته به آن مانند چوغراق Çugrak و کوچت Küçet از مرکز سرزمین اوغوز تا اراضی شمال دریایچه آرال و شمالغرب آن مسکن گزیده بودند.^(۶)

زمانی که داود چغری بیک سلجوقی حکمران خراسان بود (۱۰۶۰-۱۰۴۰) یکی از

۱- حمداله مستوفی تاریخ گزیده. آ. نوایی. تهران ۱۳۳۹. ص ۴۲۷-۴۲۶. در متن، تاریخ آمدن سلجوقیان از ترکستان به ماوراءالنهر و سکونت آنها در نوربخارا و سعد سمرقند به سال ۳۷۵ ه‍.ق ذکر می‌شود. منتها می‌دانیم که سلجوقیان از جند، به مناطق مزبور بعد از سال ۱۰۰۴ میلادی رهسپار شده‌اند. اساساً منبع این خبر (یعنی تاریخ ترکان) یک اثر داستانی است. طبق این توصیف ضمن فتوحات اوغوزخان خاندان قره‌خانان نیز همانند خاندان اوغوز ذکر شده است. غزنویان نیز از تیره قایی اوغوز، خوارزمشاهیان نیز از تیره بیگدلی نمایانده شده‌اند. در حالی که می‌دانیم اینها از خاندان مملوک بوده‌اند.

۲- آ. ن. کورات. تاریخ پچنک. ص ۱۲۸. ب قوشانی. در باره تاریخ اوزها و قوم‌ها در قرون یازدهم و دوازدهم. ترجمه ه. کوشای. ۱۹۴۴. شماره ۲۹. ص ۱۲۰.

۳- العتبی. تاریخ یمینی. شرح منینی. قاهره ۱۲۸۶/ ج ۱/ ص ۳۳۶.

۴- میرخواند. روضة الصفا. لکنهو. ۱۳۳۲. ج ۴. ص ۸۵.

۵- گردیزی ص ۱۷۶. تنها این مؤلف در ارتباط با آمدن ابی ابراهیم، اسلام آوردن یابغو را بیان می‌کند. منتها به دلیل اسامی اسلامی ارسلان و برادران و فرزندان ایشان به نظر می‌رسد که این سخنان گردیزی ناشی از یک غفلت باشد. اساساً نیز عتبی (۱۰۳۶-۹۶۱) که خود از نزدیک شاهد ماجرا بوده چنین چیزی را بیان نکرده است.

۶- تاریخ بیبھی. ص ۸۶، ۸۴.

بیگ‌های قبیاق به حضور وی آمد و بین آنها رابطه خویشاوندی ایجاد شد.^(۱) شاعر و ادیب مشهور خراسان ناصر خسرو (وفات ۱۰۶۰) در یکی از اشعار خود از سکونت قبیاق‌ها در جوار اوغوز‌های جیحون (منظور سیحون) سخن می‌گوید.^(۲) بررسی نقشه کاشغری نیز سخنان ناصر خسرو را بطور قطع تأیید می‌کند.^(۳) همچنین کاشغری ینی‌کنت پایتخت دولت اوغوز و همینطور شهر جند را جزء شهرهای اوغوز ذکر نمی‌کند. حتی ذکری از ینی‌کنت نیز به میان نمی‌آورد. منتها این اطلاعات مربوط به زمان‌های اخیر است. این به این معنی است که احتمالاً قبیاق‌ها این موفقیت‌های خود را در نتیجه سقوط دولت اوغوز و پراکندگی قوم اوغوز بدست آورده‌اند. به همین دلیل احتمال اینکه قبیاق‌ها به دولت اوغوز خاتمه داده باشند ضعیف و بلکه بسیار ضعیف است.^(۴)

به سبب تشکیل دولت سلجوقی امواج مهاجرت از سرزمین اوغوز (ما بین مانقشلاق و بالخان = بالکان - اسفیجاب) به سوی خاور نزدیک آغاز شد. در این میان همانطور که گفته شد یک گروه عظیم نیز در سال ۱۰۵۴ به اراضی شمالی دریای سیاه کوچیدند. از جانب دیگر شرایط زندگی یکجانشینی در میان اوغوزها رو به توسعه بود. در مجموع، شمار جمعیت توده اوغوز‌های اصیل کوچ نشین زیاد بود.

از مطالب فوق چنین استنباط می‌شود که در اواسط نیمه اول قرن یازدهم اراضی نزدیک به مصب رودخانه سیحون شهرها و نواحی یعنی ینی‌کنت و جند و اوست‌یورت در غرب و قره‌قوم در شمال در اشغال قبیاق‌ها بوده است. طوری که سلطان آلپ ارسلان که در سال ۱۰۶۶ به جند آمده بود در آنجا خان جند یعنی یک بیگ قبیاق را

۱- اخبار الدولة السلجوقیه. ص ۲۸.

۲- نبات پر بلا غز ست و قبیاق که رُستند بر اطراف جیحون. دیوان اشعار/ تهران ۱۳۰۷. ص ۳۲۹.

۳- به نقشه کاشغری رجوع شود.

۱- لغات الترك، به کوشش کیلیس‌لی ج ۱.

۲- لغات الترك، ترجمه آتالای ج ۲.

۴- در حالی که پیشتر در ارتباط با سقوط دولت اوغوز قوی‌ترین احتمال را هجوم قبیاق‌ها اعلام کرده بودم. این بار موضوع را به دقت بررسی کردم. بویژه در ربع آخر قرن دهم و اوائل یازدهم هیچ مدرکی دال بر یورش قبیاق‌ها علیه اوغوزها نیافتیم. به همین جهت این احتمال بسیار ضعیفی است.

ملاقات کرده بود. اینکه آلپ ارسلان او را به حال خود واگذارده است، وجود هر گونه رابطه خویشاوندی بین او و شاه ملک، صاحب اسبق شهر جند، موضوع سخن ما نمی‌تواند باشد.

اساساً طغرل‌بیگ در لشکرکشی خود به خوارزم ($۱۰۴۳-۱۰۴۴=۴۳۵$) تعداد ۴۰ تن از خویشاوندان شاه ملک را به اسارت گرفته بود.

بخش اعظم توده کوچ‌نشین اوغوز همانطور که در نقشه کاشغری به وضوح نشان داده می‌شود، در ناحیه کوهستان قره‌چوق که به موازات رودخانه سیحون تا اسفیجاب امتداد داشت، سکونت داشتند. حتی محتمل است که «پلنگ قره‌چوق» یعنی «سالور قازان بگ» و برادرانش در این زمان «یعنی نیمه دوم قرن یازدهم در ناحیه فوق الذکر سکونت داشته باشند. طبیعی است که سکونت مجدد آنها در قرن دوازدهم در این مناطق امر امکان‌ناپذیری نیست.

یاتوق‌ها یعنی اوغوزهای یکجانشین به خاطر اینکه مزاحمتی برایشان ایجاد نمی‌شد در شهرها و روستاهای این نواحی زندگی رو به پیشرفتی را داشتند.

گروه پرشمار دیگری از اوغوز در سال ۱۰۶۶ در اوست‌یورت می‌زیستند. این مطلب که چاریغ سرکرده این اوغوزها ۳۰/۰۰۰ جنگجو را فرماندهی می‌کرد بدون شک نشان از افزونی شمار این اوغوزها دارد.

جمعیت اوغوزهای ساکن مانقشلاق به جهت مهاجرت‌های جدید افزایش یافته و سلسله رهبری‌کننده آنها را به صورت یک نیروی سیاسی قدرتمند درآورده بود.

در سال ۱۰۶۶ قافشوت Kafsut نامی از خاندان مزبور حکمران آنها بود.

۹- اوزها:

در اواسط قرن یازدهم یک گروه از اوغوز در اراضی شمال دریای سیاه دیده شدند. روسها، اوغوزهای مزبور را تحت عنوان تورکی Torki یعنی ترک و ترکها نامیدند. جالب است که روسها چرا عنوان ترک را به قبایل اصیل ترک یعنی پچنک‌ها و قپچاق‌ها اطلاق نکرده و تنها برای اوغوزها استعمال کرده‌اند. می‌دانیم که اوغوزها از گوک‌ترک‌های

غربی بوده‌اند. به سواحل سیحون که سرزمین مسکونی اوغوزها را تشکیل می‌داد ترکستان می‌گفته‌اند. منتها بسیار سخت است که واژه تورکی Torki را بوسیله این مطلب و یا با یکی از این مطالب بخواهیم توضیح دهیم. وقایع‌نامه‌های روس از تورکی‌ها و قبیچاق‌ها که «پولووتسی» «بور» می‌نامیدند در خلال وقایع سال ۱۰۵۴ سخن می‌گویند. به نظر می‌رسد یک گروه اوغوز که در اراضی مابین رودخانه‌های اورال و ولگا Itil و Yayık سکونت داشتند، در اثر فشارهای ناشی از هجوم قبیچاق‌ها از ولگا عبور کرده و به سواحل شمالی دریای سیاه کوچ کرده‌اند.^(۱) منتها قبیچاق‌ها نیز در همان سال (۱۰۵۴ م.) و یا سال بعد (۱۰۵۵ م.) متعاقب اوغوزها به اراضی واقع در سواحل شمالی دریای سیاه وارد شدند. این مسئله نیز احتمالاً در ارتباط با تحت فشار بودن قبیچاق‌ها باید بوده باشد.

تورک‌ها تا سال ۱۰۵۵ م. به رودخانه دنیپر (Özü) واقع در غرب رسیده بودند. منتها بعد از ۵ سال و فراموش کردن خاطره جنگ با شهزادگان روس به تونای سفلی کوچ کرده‌اند. تورک‌ها در سواحل تونای سفلی و نواحی شمالی آن سکونت گزیدند. بیزانسی‌ها آنها را به نام اوز Uz (اوغوز) نامیدند. اوزها در این جا نیز چندان اقامت نکرده و در سال ۱۰۶۵ م. از تونا عبور کرده و دست به حملات وسیعی در ناحیه بالکان زدند. منتها این حملات برای آنها نه موفقیت بلکه فاجعه به ارمغان آورد. در حقیقت بخشی از اوزها به حملات دشمنان دیرینه و آشتی‌ناپذیر خود پچنک‌ها گرفتار آمدند از سوی دیگر در نتیجه سرمای طاقت‌فرسا، بیماری‌های مسری و بویژه از گرسنگی جان باختند. بخشی دیگر نیز پس از عبور از تونا جان به سلامت بردند ولی آنها نیز از گرسنگی تلفات زیادی دادند. در نتیجه این فجایع اوزها که از ابتدا نیز پر جمعیت نبودند

۱- پیشتر شرح دادیم که مدتها پیش از این، ترکها در سال ۹۸۵ در لشکرکشی شاهزاده ولادیمیر که بر علیه بلغارهای ولگا صورت گرفت مشارکت داشته‌اند. حتی اخباری از شرکت آنها در هجوم مشترک با روس‌ها بر علیه خزرها در دست است. منتها این اوغوزها در تاریخ مورد نظر به سواحل شمالی دریای سیاه کوچ نکرده بر عکس در سرزمین‌های خود سکونت داشتند. چنانچه کوچ می‌کردند به واسطه وقایع دیگری از آنها سخن به میان می‌آمد.

نتوانستند یک نیروی سیاسی را نمایندگی کنند. حتی وحدت خود را نیز نتوانستند حفظ کنند. به همین جهت برخی تیره‌های آنها به بیزانس پناهنده شدند باقی نیز به شمال رفته و در خدمت شاهزادگان روس وارد شدند. امپراطوری بیزانس تیره‌های پناهنده شده را در برخی مناطق بالکان بویژه در مقدونیه اسکان داد. این طوایف در جنگ ملازگرد در جناح راست لشکر بیزانس مستقر شدند. پچنگ‌ها نیز در جناح چپ صف‌آرایی کردند. بنا به قول مورخ اسلامی ابن الجوزی شمار این اوغوزها ۱۵۰۰۰ نفر بود.^(۱)

به گفته مورخ بیزانسی آتتالیتس Attalites بخشی از اوغوزها و پچنگ‌ها مستقر در اردوی بیزانس به اتفاق فرمانده خود به نام تامیش Tamiş قبل از شروع جنگ به سلجوقیان پیوسته بودند. اما ماتئوس Mateus اهل اورفا می‌نویسد، اوغوزها و پچنگ‌ها در هنگامه جنگ همگی با هم به ترک‌ها پیوستند. بدون شک این اقدام اوغوزها و پچنگ‌ها در یک لحظه، عملی ناشی از احساسات ملی‌گرایانه آنها بوده است. زیرا که تمامی اعضای خانواده‌های آنها در بالکان بسر می‌بردند.^(۲)

طوایف اوغوزی که در خدمت شاهزاده‌نشین‌های روس وارد شدند در مرزهای شرقی و جنوبی این شاهزاده‌نشین‌ها مستقر شده و حیات خود را تا قرن دوازدهم ادامه دادند.^(۳)

پ. تأسیس دولت سلجوقی

تأسیس دولت سلجوقی در تاریخ ترکان اوغوز نقطه عطف بسیار مهمی است. با

۱- جنگ ملازگرد طبق منابع اسلامی. ف. سومر - آ. سویم. ت.ت.ک. آنکارا ۱۹۷۱. شماره ۱۲.
۲- ترجمه ترکی. ج.د. آدرسیان. ت.ت.ک. آنکارا ۱۹۶۲. ص ۴۳. د.لورین که ترجمه فرانسوی این اثر را به چاپ رسانده تصریح می‌کند که فرمانده بیزانسی در جنگ ملازگرد به نام تاراهانیاتل (= ترخان) یک سردار اوغوزی بوده است. همان اثر ص ۱۴۲. حاشیه ۷۹.

۳- در خصوص اوزها رک به پژوهش‌های ذیل:

آن. کوزال. تاریخ پچنگ. ص ۱۵۰-۱۵۵-۱۸۷-۱۸۸. همان مؤلف.

حکومت‌های اقوام ترک در شمال دریای سیاه در قرن ۱۴ تا ۱۸ چاپ DTCF. آنکارا ۱۹۷۲. ص ۶۸-۶۵.
تاریخ اوزها و قومان‌ها در قرون یازده و دوازده. ک. بلا. ترجمه ترکی اثر توسط ه. کوشای. ۱۹۴۴. شماره ۲۹.

ص ۱۱۹-۱۳۶.

Early Inner Asia ص ۲۷۷-۲۷۵.

تأسیس این حکومت همانگونه که حاکمیت سیاسی به دست اوغوزها افتاد، آناتولی و سرزمین‌های مجاور آن نیز موطن اوغوزها گردید.

ترکان اوغوز تنها به عقب راندن امپراطوری بیزانس که با بهره‌گیری از ضعف سیاسی دنیای اسلامی خاور نزدیک بویژه از اوائل قرن دهم میلادی گام به گام در حال پیشروی بود، اکتفا نکرده بل با فتح پایگاه اصلی آن یعنی آسیای صغیر عامل اضمحلال و سقوط این امپراطوری شدند.

سلجوق Selçuk به طایفه قینیق اوغوز Kınık (بدون شک به تیره بگ این طایفه) منسوب بود.^(۱) در جدول موجود در کتاب جامع التواریخ که بر اساس موقعیت سیاسی اجتماعی طوایف تنظیم شده است، قینیق‌ها در ردیف ۲۴ یعنی در آخرین رده نشان داده می‌شوند. چنانچه با توجه به این لیست قضاوت کنیم باید بگوییم که قینیق‌ها در قدیمی‌ترین تواریخ اوغوز نقش چندان مهمی نداشته‌اند.

همانطور که پیشتر گفته شد، دولت سامانیان توسط ایلگ خان نصر بن علی (فوت ۱۰۱۳-۱۰۱۲ م.) قره‌خانی در سال ۹۹۹ هـ ق ساقط شده و منسوبین به این خاندان دستگیر و زندانی شده بودند از جمله این افراد ابوالبراهیم از فرزندان نوح بن منصور از زندان فرار کرد به خوارزم رفت و در آنجا پیرامون خود تعدادی را گرد آورد. ابوالبراهیم وزیر خود ارسلان بالو را Arslan Balu به جانب بخارا گسیل کرد. به جهت پیروزی‌های ارسلان بالو در نبرد علیه فرماندهان قره‌خانی، ابوالبراهیم به بخارا آمد و با کسب عنوان حکمران نام منتصر را بر خود نهاد. منتها در نتیجه عکس العمل ایلگ خان به خراسان بازگشت. در آنجا بعد از شکست خوردن در برخی جنگ‌ها در سال ۳۹۳ هـ ق (۱۰۰۳ م.) به منظور جلب مساعدت به میان ترکان اوغوز رفته و مهمان یابغوی اوغوز شد.^(۲)

از بیان ملکنامه چنین مستفاد می‌شود که این یابغو در واقع همان اسراییل فرزند

۱- اخبار الدولة السلجوقية. ص ۳ به نقل از ملکنامه. کاشغری. کلیسلی. ج ۱ ص ۵۶. آتالای ج ۱ ص ۵۵
حمداله مستوفی قزوینی. تاریخ گزیده ص ۴۲۶. رشیدالدین. جامع التواریخ. بره‌زین. ص ۳۹.
۲- گردیزی. زین الاخبار. ص ۱۷۶. عتبی میننی ج ۱ ص ۳۳۶-۳۳۵/بارتولد. ترکستان ص ۲۷۰-۲۶۹.

سلجوق بوده است. این روایت گردیزی نشان می‌دهد که سلجوقیان بخش اعظمی از اوغوزها را پیرامون خود گرد آورده و ادعای رهبری آنها را داشته‌اند. به همین علت نیز از میان خود کسی را به عنوان یابغو تعیین کرده‌اند.

این امر همانطور که قبلاً نیز متذکر شدیم احتمالاً در ارتباط با سقوط دولت یابغوی اوغوز مستقر در ینگیکنت باید باشد. بدین ترتیب سلجوقیان دولت یابغوی اوغوز را تداوم بخشیده و آخرین سلسله این دولت شده‌اند. به استناد روایت ملکنامه، سلجوق در این تاریخ در قید حیات بوده است. این مسئله که وی خود عنوان یابغو را نداشته بلکه فرزندش این عنوان را داشته است را می‌توان در ارتباط با کهولت سن وی توضیح داد.

همچنین طبق تصریح کتاب مزبور سلجوق چهار فرزند داشت.^(۱) منتها در این خصوص که وی پنج فرزند داشته است ما سخن ظهیر نیشابوری (ظهیرالدین نیشابوری) را می‌پذیریم. اسامی پنج فرزند سلجوق عبارتند از: اسرائیل، میکائیل، موسی، یوسف و یونس.^(۲)

طبق اظهار مؤلف مزبور اسرائیل بزرگترین آنها بود.^(۳) در تعدادی از کتاب‌ها اسرائیل نام دومی نیز تحت عنوان ارسلان دارد. این تنها می‌تواند لقبی باشد که بعد از انتخاب وی به سمت یابغویی بر وی نهاده‌اند. می‌دانیم که این رسم گسترده‌ای در میان ترکان بوده است. ارسلان ضمن قبول کمک به شاهزاده سامانی ابوابراهیم منتصر با وی به حوالی سمرقند آمد. آنها در کوهک Kühek واقع در ۷ فرسخی (حدوداً ۴۱/۵ کیلومتری) سمرقند با تگین Tigin فرمانده سپاه قره‌خانی مواجه شده و او را شکست دادند.^(۴) در پی این حادثه ایلگخان از اوزکنت Ozkent قرارگاه خود به سمرقند آمد. اوغوزها ضمن یک هجوم ناگهانی اردوی ایلگخان را منهزم ساخته و تدارکات آنها را

۱- می‌خواند. پیشین.

۲- ذکر تاریخ آل سلجوق ص ۵.

۳- همانجا.

۴- گردیزی. همانجا.

غارت کردند و افراد زیادی من جمله ۱۸ نفر از فرماندهان را به اسیری گرفتند.^(۱) اوغوزها غنائم زیادی به دست آورده بودند. این حادثه در ماه شوال سال ۳۹۳ هـ ق مطابق با (اوت ۱۰۰۳ م.) رخ داد. منتها اوغوزها بعد از بازگشت، از درگیری با ایللیگ خان پشیمان شده و در بین آنها این شایعه پراکنده شد که از خان عذرخواهی نموده و ضمن آزاد ساختن اسراء دل او را به دست آورند. شاهزاده سامانی از این شایعه بسیار ناراحت شد و به اتفاق ۶۰۰ سوار و ۴۰۰ پیاده از اوغوزها جدا شده و پس از عبور از جیحون یخ بسته مجدداً به خراسان وارد شد. اوغوزها برای دستگیری وی، او را تعقیب کردند ولی نتوانستند از جیحون عبور کنند.^(۲) چنین استنباط می‌شود که اوغوزها تنها هدف جمع‌آوری غنائم را داشته‌اند. آنها از ترس اینکه ایللیگ خان بالاخره با تدارک نیروی جدید آنها را منهزم خواهد کرد، به این فکر افتادند که اسراء را فوراً آزاد نموده و ضمن عذرخواهی از خان با وی از سر سازش درآیند.

ابو ابراهیم که از ترس اوغوزها نتوانست مدت زیادی در آمل Amul واقع در کناره رودخانه جیحون اقامت نماید بعد از مدتی تلاش بیهوده برای سکونت در اطراف خراسان مجدداً به ماوراءالنهر بازگشت و طی نبردی والی بخارا در دبوسیة Debusiye را منهزم ساخت. به جهت این پیروزی نیروی زیادی در اطراف ابوابراهیم جمع شدند که در میان آنها گروه مهمی از اوغوزها نیز وجود داشتند. شکی نیست که این گروه اوغوز، سلجوقیان بودند. به واسطه کمک اوغوزها نیروی ابوابراهیم فزونی گرفت. فرمانروای قره‌خانی با مشاهده قدرت‌گیری مجدد و درخشش ستاره اقبال ابوابراهیم به حرکت درآمد. دو سپاه در یکی از روستاهای اطراف سمرقند مواجه شدند (شوال ۳۹۴ هـ ق - مه ۱۰۰۴ م.). ایللیگ خان بار دیگر مغلوب شده و به سرزمین خود بازگشت. اوغوزها غنائم و آذوقه فراوان جمع کردند. پس از جنگ اوغوزها از ابوابراهیم جدا شده به سرزمین خود

۱- العتبی. تاریخ الیمینی. المنینی، چاپ حاشیة الفتح الوهبی. قاهره. ۱۲۸۶. ج ۱ ص ۳۳۶. گردیزی در همانجا از فرو رفتن اوغوزها در نتیجه شکستن یخ‌های رودخانه سخن می‌گوید.

۲- العتبی. همانجا.

بازگشته و غنائم بدست آمده را بین خود تقسیم کردند. ایللیگ خان که مجبور به بازگشت به سرزمین خود شده بود مجدداً سپاهی جمع آوری کرده و به سوی ابوالبراهیم رهسپار شد. طبق نوشته عتبی جنگ در اشروسنه بین دیزک Dizek و خاوس Haves رخ داد و این بار شاهزاده سامانی مغلوب شد. زیرا همانطور که شرح داده شد اوغوزها که در جنگ قبلی غنائم زیادی به دست آورده بودند به سرزمین خود بازگشته بودند. علاوه بر این در اثنای شروع نبرد ابوالحسن تاق Ebu'l-Hasan Tak که فرماندهی گروهی از اوغوزهای متمایز از سلجوقیان را به عهده داشت با ۵۰۰۰ سوار خود به اردوی قره‌خانین ملحق شده بود.^(۱) شاهزاده بخت برگشته که از میدان نبرد جان بدر برده بود این بار سوار بر کلک از جیحون عبور کرده به خراسان آمد. محمود غزنوی که از این امر آگاه شده بود قبل از تجدید قوا نیروی به‌سوی وی گسیل کرد. شاهزاده‌سامانی که می‌دانست یارای مقابله با این سپاه را ندارد بعد از مراجعه به سوی برخی از مناطق به منظور جمع آوری نیرو، با اینکه بنا به دعوت به ماوراءالنهر رفته بود به خاطر از هم پاشیدگی سربازانش و به دلیل بیزاری و خستگی بیش از حد ناشی از درگیری مجدداً به خراسان بازگشت و وارد روستای عرب‌نشین ابن‌بُهیج شد.

در اینجا بنا به تحریک یک تحصیلدار مالیاتی به نام ماهروی این شاهزاده نگون‌بخت سامانی به دست اعراب کشته شد. (ربیع الاول ۳۹۵ هـ = فوریه ۱۰۰۴ میلادی). بدین ترتیب حیات مشحون از رنج و محنت ابوالبراهیم به این صورت غم‌انگیز پایان یافت. با مرگ وی محمود غزنوی و ایللیگ خان قره‌خانی نفسی به راحتی کشیدند.

از وقایع مشروحه در می‌یابیم که موفقیت‌های ابوالبراهیم منتصر علیه قره‌خانین بیشتر در نتیجه کمک و مساعدت اوغوزها صورت گرفته است. منتها اوغوزها همانطور که هدفشان بدست آوردن غنائم بود رفتار و اعمالشان نیز با این هدف همخوانی داشت.

۱- العتبی، ج ۱، ص ۳۴۱. ترجمه فارسی. جربادرقانی [۱]. تهران ۱۲۷۲. ص ۲۳۲-۲۳۱. گردیزی ص ۵۱ هیچ شرحی از حضور اوغوزها در جنگ بیان نمی‌شود.
[۱- صحیح آن «ابو شرف ناصح بن ظفر جرفادقانی است»] توضیح از مترجم.

ایللیک خان فرمانروای قره‌خانیان ماوراءالنهر بعد از خاتمه دادن به غائله ابوابراهیم رؤیای تسلط به خراسان را در سر می‌پروراند. با این هدف و با استفاده از موقعیت سفر محمود غزنوی به هندوستان در سال ۱۰۰۶ میلادی سپاهی به فرماندهی تگین اعزام کرد. اما با رسیدن محمود، تگین موفق نشد و جهت بازگشت به ماوراءالنهر به سوی سرخس روانه شد. منتها در این منطقه امیر اوغوز الخمس بن تاق Alhams. b. Tak راه را بر او بست. در نتیجه جنگ سختی که بین دو سپاه واقع شد بعد از کشته و زخمی شدن تعداد زیادی انسان از هر دو طرف بالاخره تگین غالب آمد. امیر اوغوز نیز اسیر شده و به صورت دو شقه کشته شد.^(۱) نام این امیر اوغوز در ترجمه فارسی تاریخ العتبی به شکل محسن بن تاق نوشته شده است.^(۲) در هر صورت وی غیر از همان ابوالحسن تاق که در جریان نبرد ابوابراهیم با ایللیک خان به اتفاق ۵۰۰۰ سوار خود به صفوف قره‌خانیان پیوسته بود کس دیگری نباید باشد. بنابر این اینطور بر می‌آید که ابوالحسن از قره‌خانیان نیز جدا شده و به خدمت غزنویان در آمده بوده است. دو سال بعد در جنگ بلخ که بین سلطان محمود و قره‌خانیان بوقوع پیوست و منجر به پیروزی غزنویان گردید، در اردوی سلطان محمود یک گروه اوغوز حضور داشت.^(۳) بدون شک این گروه از وابستگان امیر اوغوز فوق‌الذکر بوده‌اند. غرض از ذکر این وقایع این است که نشان دهیم قبل از سلجوقیان گروهی هر چند اندک از اوغوزها به خراسان آمده و در آنجا سکنی گزیده بودند. منتها در خصوص عاقبت کار این اوغوزان اطلاعی در دست نیست.

نصر بن ایللیک قره‌خانی فرمانروای ماوراءالنهر در سال ۱۰۱۳ م. فوت کرد و برادرش منصور جانشین وی شده لقب ارسلان ایللیک را گرفت. وی کمی بعد یکی از حکمرانان مقتدر خاندان قره‌خانی شد. وی بر سرزمین‌های ذیل حکومت می‌کرد. تالاس، شاش، (تاشکند)، تونغاس، بینغاس، فرغانه، اوزکند، خجند، اشروسنه، سمرقند، بخارا،

۱- العتبی ج ۲، ص ۷۹.

۲- جربادقانی، ص ۲۹۴. جامع التواریخ به نقل از وی ج ۲ جزء ۴ ص ۱۵۰.

۳- العتبی ج ۲، ص ۸۴. ترجمه فارسی جربادقانی، ص ۲۹۴.

منتها در سال ۴۱۱ هـ (۱۰۲۱-۱۰۲۰ م.) علی تگین از منسوبین این سلسله حاکم بخارا شد و به توسعه قلمرو خود پرداخت.^(۱)

در این تاریخ است که ما شاهد هستیم سلجوقیان تحت فرماندهی ارسلان یابغو فرزند سلجوق از جند به جنوب سرآزیر شده و در بخش نور Nur واقع در ۲۰ فرسنگی شمال بخارا سکونت گزیده بودند. اینکه اوغوزها ناحیه جند را ترک گفته و به بخارا آمده‌اند نه در رابطه با همکاری آنها با علی تگین بل در ارتباط با یک فشار جدید می‌توان توضیح داد. زیرا می‌دانیم که در سال ۱۰۳۰ م. شهر جند تحت حاکمیت شاه ملک دشمن سلجوقیان قرار داشت. به بیان قطعی‌تر می‌توان گفت کسی که سلجوقیان را وادار به مهاجرت از جند به منطقه نور کرد کسی نبود جز شاه ملک. رابطه سلجوقیان با جند نیز به واسطه وجود آرامگاه پدرشان سلجوق تنها به شکل یک رابطه معنوی محدود شد. تاریخ وفات سلجوق را نمی‌دانیم. در آثار مقتبس از ملک‌نامه سن وی در حدود ۱۰۷-۱۰۰ سال ذکر شده است.^(۲) به استناد همین آثار میکائیل قبل از پدر طی جنگی فوت کرده است. (احتمالاً در جنگ با قباچاق‌ها) فرزندان وی طغرل بگ و چغری بگ را پدر بزرگشان سلجوق بزرگ کرده است. بین علی تگین و ارسلان یابغو (بیگو) اتحاد قدرتمندی ایجاد شده بود. حتی در این ارتباط فتح بخارا توسط علی تگین در نتیجه اتحاد و مساعدت ارسلان یابغو قلمداد شده است.^(۳) با اینکه در منابع موجود در این خصوص دلیلی در دست نیست ولی احتمال آن را می‌توان داد. زیرا کمی بعد از جنگی که بین علی تگین و برادر ارسلان خان (منصور بن علی) بنام ایللیک (محمد بن علی) واقع شد و به پیروزی علی تگین منجر شد، ارسلان یابغوی سلجوقی به عنوان متفق علی تگین به میدان آمده و احتمالاً در پیروزی کسب شده نقش مهمی داشته است. منصور بن علی (ارسلان ایللیک) خاقان بزرگ قره خانیان در سال ۴۱۵ هـ (۱۰۲۵-۱۰۲۴ م.) از حکمرانی

۱- ابن اثیر، ج ۹، ص ۱۹۷. او. پرنساک، قره‌خانیان، ای. آ. ج ۶، ص ۲۵۶-۲۵۵.

۲- اخبار الدولة السلجوقیه، ص ۲. ابن اثیر، ج ۹، ص ۱۹۶.

۳- او. پرنساک، قره‌خانیان، ص ۲۵۶.

منصرف شده و جای خود را به یوسف بن هارون سپرد. وی ملقب به قدر خان بود. برادرانش احمد و علی تگین بر علیه وی متحد شدند. احمد خود را خاقان بزرگ اعلان کرده و حاکم بلاساغون، خجند و فرغانه شد

به همین جهت قدرخان با محمود غزنوی متحد شد. محمود غزنوی نیز به لحاظ تجاوزات عدیده‌ای که از جانب علی تگین به قلمرو وی صورت می‌گرفت از همسایگی با وی چندان دلخوش نبود. به همین سبب همزمان با عبور محمود غزنوی از جیحون و ورود وی به ماوراءالنهر در سال ۴۱۶ ه‍.ق یوسف قدرخان نیز از کاشغر وارد شد. به سبب آمدن این دو حکمران بزرگ علی تگین به بیابان گریخت. دوست وی ارسلان نیز عیناً همین کار را کرد. سلطان محمود سپاهی به فرماندهی حاجب بیلگه تگین به جانب علی تگین گسیل کرد. بیلگه تگین با تصرف تدارکات و زن و دختران علی تگین به عقب بازگشت. و اما ارسلان یابغوی سلجوق، سلطان محمود با وعده و وعید وی را به اردوگاه خود دعوت کرد. ارسلان که فکر می‌کرد ملاقات با بزرگترین فرمانروای آن عصر به شهرت و شوکت وی خواهد افزود در معیت ۳۰۰ نفر به اردوگاه سلطان محمود آمد. در اینجا گفتگوی مشهوری در خصوص سؤال سلطان محمود از میزان قدرت رزمی ارسلان یابغو بین این دو صورت گرفت. از سخنان ظهیر نیشابوری که این ملاقات را به تفصیل شرح داده است می‌توان فهمید که ارسلان یابغو به همراه خود یک کمان و سه عدد تیر داشته است.^(۱) در سال ۱۰۳۸ زمانی که طغرل بیگ وارد نیشابور شد در دستش کمانی و به کمرش سه عدد تیر داشته است.^(۲) که محققاً این نشانه سمت یابغویی بوده است. همچنین از این گفتگو چنین مستفاد می‌شود که در نواحی کوهستان بالکان در نزدیکی دریای خزر گروه مهمی از ترکمن‌ها زندگی می‌کرده‌اند. در حالی که در این خصوص که در قرن دهم میلادی در این ناحیه اوغوزها ساکن بوده‌اند یادداشتی موجود نیست. سلطان محمود که نیروی عظیم ارسلان یابغو را مشاهده کرده بود به منظور

۱- ذکر تاریخ آل سلجوق ص ۸-۹

۲- بیہنی ص ۵۵۳

جلوگیری از تجاوزات احتمالی وی به سرزمینهای خود و همچنین برای محروم ساختن علی تگین از حمایت وی ارسلان یابغو را به حيله دستگیر کرد. ارسلان ابتدا درغزنه و سپس در قلعه کالنجر Kalincar واقع در نزدیکی مولتان هندوستان محبوس گردید بدین ترتیب ارسلان یابغو در نتیجه یک توطئه غیر منتظره تا پایان عمر در این قلعه محبوس ماند.^(۱)

به استناد برخی مؤلفین، ارسلان یابغو تا زمان اولین موفقیت‌های برادر زادگان خود در خراسان در قید حیات بود. حتی از محل زندان خود مخفیانه سفارشات را برای آنها می‌فرستاد و آنها را به جنگ علیه غزنویان تشویق می‌کرده است.^(۲) ارسلان یابغو از این نظر نیز مورد علاقه شخصی ما می‌باشد که وی نیای سلجوقیان ترکیه است. دو فرزند وی را می‌شناسیم به نام‌های قوتولمیش Kutulmuş یا قوتالمیش Kutalmış و رسول تگین Resul tigin اسم اخیر ممکن است از یکی از شاهزادگان قره خانی اخذ شده باشد. زیرا بدرستی نمی‌دانیم که اوغوزها از عنوان تگین استفاده کرده باشند. ظهیر نیشابوری می‌نویسد که قوتولموش جهت نجات پدرش تا هندوستان رفته بوده است.^(۳) هیچگونه اطلاعی در دست نداریم که سلجوقیان در خصوص توقیف ارسلان یابغو توسط محمود غزنوی عکس العمل نشان داده باشند. دلیل این امر به استناد ظهیر نیشابوری علاوه بر ترس آنها از اقدام به عمل، ناشی از فقدان وحدت در میان آنها و حتی عدم محبوبیت ارسلان یابغو نزد خویشاوندان خود نیز می‌توانسته باشد. گویا فرزندان ارسلان یابغو نیز در این زمان هنوز به مرحله بلوغ نرسیده بودند. زیرا نه آنان و نه پسر عموهایشان نتوانسته بودند به گروه اوغوزهای تحت فرمان ارسلان یابغو و یا حتی بخشی از آنها کنترل و حاکمیت داشته باشند. گروه اوغوزهای وابسته به ارسلان یابغو به تعداد ۴۰۰۰ چادر که به سمت جنوب پیشروی کرده بودند بعد از توقیف وی، ضمن

۱- گردیزی ص ۱۸۹. ذکر تاریخ آل سلجوق ص ۸-۱۱. ابن اثیر ج ۹ ص ۱۹۹-۱۹۷-۱۵۷. ظهیر نیشابوری می‌نویسد ارسلان یابغو ۷ سال در قلعه کالنجر محبوس بود و سپس مسموم شده و فوت می‌کند (ص ۱۱-۱۰). این اگر حقیقت داشته باشد او چگونه می‌توانسته با برادر زادگانش در ارتباط باشد. این اخبار جنبه حماسی دارد.

۲- ذکر تاریخ آل سلجوق ص ۱۰-۱۱ / ابن اثیر ج ۹ ص ۱۹۹.

۳- رشید الدین. ج ۲ جز ۵ ص ۱۱

ابراز شکایت از بیگ‌های سلجوقی دایر بر آزار و اذیت آنها، از محمود غزنوی تقاضا کردند که رخصت ورود به خراسان به آنان داده شود. آنها یاد آور شدند که در صورت اسکان در خراسان در آسایش خواهند بود که این امر هم برای سلطان و هم برای خراسان مفید فایده بوده و باعث تقویت نیروی سپاه وی خواهد بود. از دیدگاه مردم شهر نشین و بویژه دولتهای اسلامی که از نیروی رزمی عنصر عشایری استفاده می‌کردند آنها در حکم منبع تغذیه بسیار غنی بودند. به همین جهت سلطان محمود بی توجه به اعتراض وزیر و امیران دربار با ورود آنها به خراسان موافقت نمود. این گروه اوغوز متشکل از ۴۰۰۰ چادر به همراه زنان و بچه‌ها، اموال و گوسفندان خود به خراسان آمده و در سرخس، فراوه و دشت ابیورد اسکان گزیدند. در رأس این‌ها بیگ‌هایی به اسامی یاغمور، بوقا، گوکتاش و قزل بودند.^(۱)

گفتیم که مهاجرت آنها به خراسان ضمن اینکه با میل و اراده خودشان صورت گرفت، در عین حال حقیقت این است که آنها بعد از فوت ارسلان یابغو نمی‌خواستند در تابعیت سلجوقیان باقی بمانند. زیرا که مشاهده می‌شود، بخش مهمی از آنها از تابعیت سلجوقیان سر باز می‌زنند. علت این امر چیست؟ طبق اظهار گردیزی آیا آنها ستمی فراگیر از سلجوقیان دیدند که خاطره آن از حافظه شان بیرون نمی‌رفت. یا اینکه صرفاً می‌خواستند یک زندگی مستقل داشته باشند.

در این خصوص به طور قطع نمی‌توان سخن گفت اما من خود احتمال می‌دهم که دیدگاه دوم می‌تواند دلیل حرکت آنها بوده باشد. مهاجرت یک گروه ۴۰۰۰ هزار خانواری اوغوز بدون شک از نیروی سلجوقیان کاسته و آنها را در شرایط ضعف قرار داد. قبل از پرداختن به تاریخ سلجوقیان بی‌مناسبت نیست که بحثی در خصوص این گروه اوغوز ۴۰۰۰ خانواری مهاجر به خراسان داشته باشیم.

موافقت سلطان محمود با مهاجرت گروه ۴۰۰۰ خانواری اوغوز وابسته به ارسلان یابغو مورد اعتراض ارکان دولت، فرماندهان نظامی و در رأس آنها وزیر قرار گرفت.^(۲)

۱- گردیزی ص ۱۸۹. / ابن اثیر ج ۹ ص ۱۹۷. ۱۵۷. / جوزجانی (به نقل از بیهقی) طبقات ناصری. عبدالحی حبیبی قند هاری. کابل ۱۳۲۵. ج ۱. ص ۲۹۰ - ۲۹۲.
۲- و بسیار گفتیم آتوز آتون تاش و ارسلان جاذب و دیگران سود نداشت.

حتی والی طوس ارسلان جاذب به محمود توصیه کرد که انگشت شست آنها را ببرد تا نتوانند تیراندازی کنند. سلطان در جواب والی طوس با تعجب گفته بود «تو شخص بی‌رحم و قسی‌القلبی هستی»^(۱) در سال ۴۱۸ ه‍.ق (۱۰۲۷ م.) که محمود غزنوی از سفر هندوستان باز گشته بود، شمار زیادی از مردم نساء، با ورد (ابیورد) و اسفرائین از تجاوزات ترکمن‌ها به نزد وی شکایت بردند. متعاقب این، سلطان محمود ضمن ارسال نامه‌ای به ارسلان والی طوس امر کرد که ترکمن‌ها را مجازات نموده و از تجاوزات آنها جلوگیری کند. والی طوس در انجام وظیفه‌اش نتوانست موفقیتی کسب کند. ترکمن‌ها شمار زیادی از جگجویان وی را کشته و زخمی کردند. ارسلان در دفعات دیگر نیز کاری از پیش نبرد. به همین جهت شکایت مردم نیز تمامی نداشت. سلطان طی نامه‌ای وی را توبیخ و متهم به بی‌لیاقتی کرد. والی طوس نیز ضمن بیان قدرت‌گیری روز افزون ترکمن‌ها، خاطر نشان کرد که فقط سلطان می‌تواند آنها را تنبیه نماید. در غیر این صورت فساد آنان افزایش یافته و امر جلوگیری از آنها کار بسیار مشکلی خواهد بود. محمود غزنوی از این سخنان والی خود دل‌تنگ شده در سال ۴۱۹ ه‍.ق (۱۰۲۸ م.) با تدارک، سپاهی از غزنه حرکت کرد. از طریق بست BOST به طوس رفت و بعد از دریافت اطلاعاتی راجع به چگونگی وقایع رخ داده و ارزیابی اوضاع، ارسلان جاذب را در معیت چند تن از فرماندهان سپاه برای مقابله با اوغوزها (ترکمن‌ها) روانه کرد.

ارسلان این بار در نبردی که نزدیک رباط فراوه رخ داد پیروزی قاطعی بر علیه آنها کسب کرد. به اظهار گردیزی حدود ۴ هزار نفر از ترکمن‌ها (اوغوزها) کشته و بسیاری اسیر شدند. جان بدر بردگان نیز به سوی بالخان Balhan و دهستان Dihistan هزیمت کردند.^(۲) منتها واضح است که ارقام ارائه شده مبالغه‌آمیز است. ابن اثیر که یکسال بعد یعنی در سال ۴۲۰ ه‍.ق (۱۰۲۹ م.) این واقعه را شرح می‌دهد، ضمن بیان ستم

۱- گردیزی، ص ۱۹۰. این پیشنهاد ارسلان جاذب آنقدر مشهور است که به همین صورت در همه آثار می‌توان مشاهده کرد. مورخان غزنوی مثل گردیزی و بیهقی از این زمان به بعد از اوغوزها در درجه اول بنام «ترکمن» نام می‌برند. (عین جمله سلطان محمود به ارسلان جاذب «بی‌رحم مردی و سخت‌سپهر دلی» کامل‌التواریخ ابن اثیر) حاشیه مترجم.

۲- گردیزی ص ۱۹۲، بیهقی ص ۶۸.

روا داشته شده توسط این تحصیلداران، علت تجاوزات ترکمن‌ها نسبت به مردم را به روشنی توضیح می‌دهد.^(۱) می‌دانیم که عنصر کوچ‌نشین ضمن اطاعت از دولت و پرداخت مالیات همه جا توسط مأمورین مالیاتی و حکام محلی صرفاً به خاطر منافع شخصی مورد تجاوز قرار می‌گرفت. به تلافی این امر کوچ‌نشین‌ها نیز هرگاه کمترین فرصتی پیدامی کردند گوسفندان خود را وارد مزارع شهرنشینان و روستائیان کرده، احشام آنها را غصب نموده و حتی آنها را مورد هجوم قرار می‌دادند.

بعد از این واقعه از تجاوزات اوغوزها (ترکمن‌ها) تا حدودی کاسته شد.^(۲) طبق اظهار مورخین بخش بسیار بزرگی از اوغوزها به کوهستان‌های بالکان رفته بودند^(۳) سال بعد (۴۲۰ = ۱۰۲۹) محمود غزنوی که وضعیت ضعیف آل بویه را مشاهده کرده بود ری را تصرف کرد و اداره این شهر را به مسعود یکی از فرزندانش سپرد. سال بعد نیز این قدرتمندترین فرمانروای عصر از دنیا رفت. (۴۲۱ هـ ق = ۱۰۳۰ م.) فوت محمود غزنوی حادثه مهمی در تاریخ ترکمن‌های اوغوز است. زیرا وی همانطور که ملاحظه شد فرمانروایی بود که می‌توانست اقدامات و تحرکات ترکان اوغوز را متوقف کرده و درایت پیشگیری از خطرات ناشی از جانب آنها را داشت. فرزند و جانشین وی مسعود این درایت پدر را نداشت و نتوانست مزاحمتی در جهت تشکیل بزرگترین حکومت در مقیاس جهانی توسط ترکان اوغوز ایجاد نماید.

بعد از فوت محمود غزنوی، محمد یکی از فرزندان وی به جانشینی برگزیده شد. برادر وی مسعود که در اصفهان اقامت داشت سلطنت وی را نپذیرفت و برای کسب تاج و تخت از ری عازم خراسان شد. مسعود برای تقویت سپاه خود محتملاً یاغمور یکی از بیگ‌های اوغوز ساکن در عراق عجم را به خدمت گرفت. وی که بدون زحمت سلطنت را به دست آورده بود به جهت تقاضای یاغمور همانطور که اجازه بازگشت اوغوزهای

۱- ابن اثیر تاریخ کامل ج ۹ ص ۱۵۷، ۱۹۷.

۲- گردیزی ص ۱۹۲

۳- ابن اثیر (ج ۹ ص ۱۵۷) می‌نویسد تعداد ۲۰۰۰ چادر اوغوز به اصفهان رفتند. محمود غزنوی از حاکم اصفهان کاکوبه علاءالدوله دیلمی خواست که اوغوزها و یا سران آنها را ارسال کند. اوغوزها با اطلاع از این دستور از آنجا نیز دور شده و به سمت آذربایجان رهسپار شدند.

ساکن بالخان را به خراسان داد، بیگهای آنها بنامهای قزل، گوکتاش و بوقا را نیز به خدمت گرفت. منتها در رأس این بیگها فرمانروای غزنوی، شخصی از اطرافیان خود بنام خمارتاش را منصوب کرد. به خدمت گرفتن مجدد اوغوزها توسط مسعود که به وسیله پدرش از این سرزمین اخراج شده بودند توسط ارکان دولت یک عمل اشتباه عنوان شد.^(۱) مسعود بلافاصله بعد از جلوس به تخت سلطنت به منظور عزل حکمران مکران بنام عاصی عیسی و نصب برادرش ابوالعسکر سپاهی روانه کرد. در این اردو که سپهسالار آن خمارتاش بود اوغوزها (ترکمنها) نیز به فرماندهی قزل، بوقا و تاش حضور داشتند. اردوی غزنوی نیروی عیسی را شکست داد و پس از کشتن وی ابوالعسکر به حکمرانی مکران گمارده شد.^(۲) (اواخر سال ۴۲۱ = ۱۰۳۰). به اظهار گردیزی سال بعد (۴۲۲ = ۱۰۳۱) به جهت ظلم و تعدی اوغوزها (ترکمنها) شاکسانی از سرخس و ابیورد به شکایت آمدند. مسعود سپاهی به فرماندهی ابوسعید عبدوس گسیل داشت. اوغوزها (ترکمنها) در محل فراوه با این سپاه درگیر شدند. شمار زیادی کشته شدند. اوغوزها (ترکمنها) زن‌ها و بچه‌های خود را به بالخان عزیمت داده و به جنگ ادامه دادند. گردیزی در خصوص نتیجه این درگیری‌ها سخن نمی‌گوید. بیهقی سخنی از این حادثه نمی‌گوید. احتمال زیادی دارد که این ترکمن‌ها وابسته به یاغمر بوده باشند زیرا همانطور که ذیلاً خواهیم دید در نیشابور از میان بیگهایی که اسامی آنها را می‌شناسیم تنها وی کشته می‌شود. مضافاً اینکه در میان بیگهایی که به مکران گسیل شده بودند نام یاغمر ذکر نمی‌شود.

سلطان مسعود در سال ۴۲۳ (۱۰۳۱ - ۱۰۳۲) تاش فراش Taş ferraş از امرای خود را به ولایت ری منصوب کرد. در ضمن فرامینی که به وی داده شده بود دستور دستگیری سران اوغوز، یاغمر، قزل، بوقا و گوکتاش نیز صادر شده بود. مقرر شده بود که خمارتاش کماکان در رأس آنها بوده و ایشان در ری در خدمت دولت باشد.

۱- بیهقی ص ۶۸

۲- بیهقی ص ۲۴۵، ۲۴۲، ۶۹

با اینکه وزیر با درایت غزنوی خواجه ابونصر احمد به این دستور سلطان اعتراض کرد با اینحال مسعود وقعی ننهاد و ادعا کرد که ترکمن‌ها بویژه در خواست کردند که در خصوص سران آنها چنین قراری مقرر گردد. منتها علت اصلی^(۱) صدور چنین فرمانی این بود که وی گمان می‌برد بیگها خیالاتی در سر می‌پرورانند. از سخنان بییهقی و ابن‌اثیر چنین مستفاد می‌شود که از این بیگها تنها یاغموور کشته شده است.^(۲) در خصوص قزل، بوقا و گوکتاش بنا به دلایلی که نمی‌دانیم فرمان اجرا نشده است. یاغموور به همراه حدود ۵۰ تن از اشراف ترکمن در نیشابور کشته شده بود (۱۰۳۲ - ۱۰۳۱ = ۴۲۳) می‌دانیم که این اشخاص در معیت یاغموور بوده و از سران درجه دو و سه ترکمن محسوب می‌شده‌اند.

علت کشته شدن آنها احتمالاً باید در رابطه با تجاوزات آنها به مردم سرخس و ابیورد و از طرف دیگر در رابطه با درگیری آنها با اردوی ابوسعید عبدوس بوده باشد. چنین استنباط می‌شود که مسعود به جهت مخالفت وزیرش و همچنین خدماتی که قزل و بوقا و گوکتاش در سفر مکران به عمل آورده بودند از اجرای فرمان در خصوص اینها منصرف شده باشد. قتل یاغموور در بین بیگ‌های یاد شده چندان عکس‌العملی برنیا نگیخت. زیرا تعدادی از آنها مجدداً تحت اداره خمار تاش و در معیت تاش فراش به ری عزیمت کردند.

در رأس آنها دوستان جدا نشدنی بوقا و گوکتاش قرار داشتند. فرزند یاغموور و حتی قزل نیز در این ایام در ناحیه بالخان که تا به امروز محل امنی برای اوغوزها به‌شمار می‌رفت به سر می‌بردند. این هنگام گروهی از ترکمن‌ها نیز در سپاه هندوستان به فرماندهی ینال تگین^(۳) Yinal Tigin حضور داشتند. تعداد ترکمن‌هایی که با تاش به ری رفته بودند ۳ تا ۴ هزار نفر بود. به این ترکمن‌ها که

۱- بییهقی حد ۲۶۶

۲- بییهقی ص ۳۷۲، ۳۹۷. ابن‌اثیر ج ۹ حد ۱۵۸

۳- همانجا، ص ۳۷۲

به ری رفته بودند جهت تمییز آنها از اوغوزهای سلجوقی، اوغوزهای عراق (ترکمن‌های عراق)^(۱) می‌گفتند. اوغوزهای عراق با اینکه در اواخر همان سال^(۲) در باز پس‌گیری قزوین شرکت داشتند،^(۳) با این حال در همراهی با فرزند یاغمو و دیگران که در بالخان ساکن بودند، در انتقام‌گیری خون‌پدرانشان تحرکاتی را از خود نشان داده و بتدریج رفتار و سکناشان نیز تغییر کرده و سرکشی ناراحت‌کننده‌ای را آغاز کردند. در حقیقت نیز به سلطان مسعود خبر رسیده بود که فرزند یاغمو (در منابع اسم وی ذکر نمی‌شود) به اتفاق سایر کسانی که پدرانشان کشته شده بودند با ترکمن‌های بیشمار از کوهستان بالخان خارج شده و هجوم‌هایی را به مردم خراسان آغاز کرده‌اند. (۴۲۴ هـ = مارس ۱۰۳۳ م.) به دنبال این و به منظور حفظ مرزهای کشور، فرمانروای غزنوی نیرویی تحت فرماندهی علی دایه Ali Daye و حاجب بیلگه تگین^(۴) Bilge Tigin اعزام کرد. به نظر می‌رسد این نیرو مزاحم حملات فرزند یاغمو شده است. سلطان به محض دریافت خبر سرکشی اوغوزهای عراق نامه‌ای به طاهر کدخدای شهر ری ارسال داشته و به وی اطلاع داد که نیرویی تحت فرماندهی عمیدابوسهل حمدوی اعزام کرده و خود نیز به بهانه بازرسی جهت دستگیری ترکمن‌ها خواهد آمد.^(۵) منتهی وزیر و صاحب دیوان رسائل ابونصر زوزنی بر این عقیده بودند که این اقدام سلطان مسعود عواقب بسیار خطرناکی را بدنبال خواهد داشت. این عقیده آنچنان در ذهن ابونصر زوزنی تقویت شده بود که از ترس چپاول ترکمن‌ها بلافاصله حدود ده هزار رأس گوسفند خود را در جوزجان به فروش رساند.^(۶) اما این فرمان مسعود نیز اجراء نشد. زیرا که در این سال (۴۲۵ هـ - ۱۰۳۴ م.) اوغوزهای بالخان خراسان را تصرف کردند. فرماندهان

۱- منظور عراق عجم است. که امروزه اراک گویند. «توضیح از مترجم»

۲- بیهقی ص ۳۶۱.

۳- بیهقی ص ۳۹۷.

۴- بیهقی ص ۳۷۲.

۵- بیهقی ص ۳۹۸.

۶- بیهقی ص ۳۹۹.

غزنوی مستقر در مرو، سرخس، باورد هیچ کاری بر علیه آنها نمی توانستند انجام دهند. سوری رئیس دیوان خراسان نیز به حاکم شهر بست Bost سفارش کرد هر چه زودتر به خراسان بیاید. سوری اطلاع داد که ترکمن ها توسط علی تگین حکمران ماوراءالنهر حمایت شده و به وسیله خوارزم شاه هارون نیز تشویق می شوند.^(۱) مسعود از دریافت این خبر بسیار متأثر شد. وقتی به هرات رسید و خبر تحرکات جدید ترکمن ها را شنید بی درنگ به سوی سرخس روانه شد. به نظر می رسد که در پی ورود مسعود به سرخس شمار زیادی از ترکمن ها به سوی بالخان عقب نشسته اند. منتهی وقتی مسعود به آنجا رسید خبر هجوم ترکمن های ماوراءالنهر به ترمذ و قبادیان را شنید و از قتل بگ تگین Beg Tigin والی ترمذ مطلع شد.

بدین ترتیب ترکمن ها از سه طرف حکومت غزنوی را مورد هجوم قرار دادند. به دنبال ورود مسعود به سرخس بخشی از ترکمن ها به مرو و بخشی دیگر به سمت فراوه آمده بودند. آن دسته از ترکمن ها که به مرو آمده بودند در مصاف با انوش تگین Anuş Tigin شکست خورده و به صحرا گریختند. در این نبرد ۲۰۰ نفر از اوغوزها کشته و ۲۴ نفر اسیر شدند. مسعود خوشحال از این پیروزی، با له کردن اسرا در زیر پای فیلهای خوشحالی خود را کامل کرد.^(۲) (۱۰۲۴ م. = صفر ۴۲۶ هـ) بر سر ترکمن های فراوه نیز سپاه گرانی به فرماندهی امیر آخور پیری عبدوس و برخی امرای دیگر اعزام شد. وظیفه این اردو تعاقب ترکمن ها تا کوهستان بالخان بود.^(۳)

آمدن سلجوقیان به خراسان

در ماه رجب سال ۴۲۶ هـ زمانی که سلطان مسعود در جرجان اقامت داشت خبر متأثرکننده ای را دریافت کرد. این خبر از آمدن سلجوقیان به خراسان اطلاع می داد. آن گروه از خاندان سلجوقی که در ماوراءالنهر باقیمانده بودند مودتی را که ارسال یابغو

۱- همانجا ص ۴۳۱، ۴۳۳

۲- همانجا ص ۴۳۶، ۴۴۰

۳- همانجا ص ۴۴۱

با علی تگین فرمانروای ماوراءالنهر برقرار کرده بود ادامه دادند.^(۱)

علی تگین به لحاظ درایت فوق العاده خود همانطور که در تاریخ بیهقی به وضوح نشان داده می‌شود می‌دانست که سلجوقیان برای وی نیروی مهمی هستند. مثلاً در نبردی که در ماوراءالنهر در محل دبوسیه با خوارزمشاه آلتون تاش رخ داد - ۱۰۳۲ = ۴۲۳ - در اردوی علی تگین سلجوقیان نیز حضور داشتند.^(۲) سلجوقیان نیز به نوبه خود در مقابله با دشمنان از حمایت فرمانروای قره‌خانی برخوردار بودند.

مقام یابغویی یعنی ریاست دولت اوغوز پس از ارسلان به یوسف فرزند موسی بن سلجوق رسید. این امر شاید در ارتباط با خصوصیات شخصی یوسف باشد. زیرا که پدرش موسی در قید حیات بود. عنوان یابغویی یوسف، اینانچ Inanç بود. منتها با فوت علی تگین در زمستان سال ۴۲۶ = ۱۰۳۴ شرایط دگرگون شد. علی تگین دو فرزند خردسال از خود به جا گذاشت. قدرت به دست قونوش Konuş سپهسالار علی تگین

۱- در ملکنامه مذکور است که در زمان ارسلان یابغو، ایلگ Ilig فرمانروای ماوراءالنهر که حاکمیت خود را از جانب چاغری بیگ و طغرل بیگ در خطر می‌دید با هجوم به آنها، ایشان را وادار کرد که با تمامی قوم و قبیله خود به بوغراخان Bugra Han پناهند شوند (میر خواندج ۴ ص ۸۵ - ۸۶. ابن اثیر ج ۹ ص ۱۸۷) به لحاظ این واقعه برخی محققین براین باور هستند که چاغری بیگ و طغرل بیگ مدتی را در وادی تالاس اقامت داشته‌اند که البته قبول این نظر مشکل است. زیرا واقعه ذکر شده بیشتر ماهیت حماسی دارد. به عنوان مثال روایت می‌شود که بعد از این حادثه چاغری بیگ با ۳۰ سوار از ماوراءالنهر خارج شده و ابتدا از ایران عبور کرده و در مرزهای بیزانس مدتی را در غزا سپری می‌کند، سپس مجدداً به ماوراءالنهر باز می‌گردد. شکی نیست مطالب بیان شده بیشتر جنبه داستانسرایی ساختگی دارد. زیرا حماسه‌سرایی‌های روایت شده در این ماجرا در هیچیک از منابع و آثار دیگر تأیید نشده است. حتی کتاب اخبار الدولة السلجوقیه و ابن اثیر از این واقعه بحثی نمی‌کنند. احتمال زیادی دارد که علت این باشد که این وقایع در نسخه مورد استفاده ملکنامه ذکر نشده بوده‌اند. علاوه بر این تا قبل از ترکمن‌های عراق ما اطلاع دقیقی از وجود ترکمن‌ها در مرزهای بیزانس در دست نداریم. احتمال هم نمی‌دهیم که حضور داشته باشند. با این حال برخی محققین در صحت این واقعه تردیدی نداشته‌اند و آن را موضوع یک مقاله جداگانه قرار داده‌اند (ابراهیم قفس اوغلو. مقاله اولین هجوم سلجوقیان به آناتولی شرقی و اهمیت تاریخی آن، ارمغان کوپرولو، آنکارا ۱۹۵۳. ص ۲۵۹-۲۷۴).

و یا در تحقیقات خود جایگاه مهمی را به آن اختصاص داده‌اند (م. کویمن. تأسیس امپراطوری بزرگ سلجوقی ج ۱ ص ۱۷۸-۱۷۰. کتاب ملکنامه با ماهیت حماسی منبع قابل اعتمادی در خصوص تاریخ قرن یازدهم سلجوقیان نمی‌تواند باشد.

افتاد. بین سپهسالار و سلجوقیان آتش خصومت شعله‌ور شد.^(۱) به همین جهت سلجوقیان فهمیدند که دیگر در بخش نور نمی‌توانند اقامت کنند.

لذا به جانب سرزمین دوستشان خوارزمشاه هارون رهسپار شدند. اساساً آنها از زمان آلتون تاش پدر هارون هر سال جهت قشلاق به خوارزم می‌رفتند. اما این بار به سفری بدون بازگشت می‌رفتند. خوارزم شاه هارون نیز که از تابعیت سلطان مسعود سرباز زده بود قصد داشت با کمک سلجوقیان خراسان را متصرف شود.

شاه ملک حاکم جند از خبر کوچ سلجوقیان از ماوراءالنهر به خوارزم آگاه شده بود. در مورد شاه ملک فوقاً اطلاعاتی داده شد و ذکر شد که بین او و سلجوقیان دشمنی دیرینه‌ای وجود داشت. حتی این نظریه که سلجوقیان توسط شاه ملک از جند بیرون رانده شده‌اند در آنجا توضیح داده شد. منتها سلجوقیان نیز روزهای سختی را برای وی ایجاد کرده بودند. به همین سبب شاه ملک که خبر عزیمت سلجوقیان را به خوارزم دریافت کرده بود با اردویی گران به سرعت از طریق صحرا به خوارزم آمد و به هنگام سپیده دم به سلجوقیان شبیخون زد (ذی حجه ۴۲۵ هـ ق = ۱۰۳۴ م.). سلجوقیان به شدت غافلگیر شدند و تلفات سنگین دادند. در منابع ذکر می‌شود که سلجوقیان در نتیجه این شبیخون حدود ۷ الی ۸ هزار کشته دادند و تعداد زیادی زن و بچه و مرد به اسارت گرفته شدند.^(۲)

سلجوقیان با شرایط اسفناکی به آن سوی جیحون رفته و در رباط نمک جایگزین شدند. اسبان آنان بی‌زین بودند. آن چنان در وضعیت بحرانی قرار داشتند که حتی جوانان یکی از روستاهای مجاور قصد جان‌شان کردند. متحدشان خوارزم شاه ضمن

۱- بیهقی ص ۴۷۰ - ۶۸۲. در خصوص درگیری‌های بین سلجوقیان و فرزندان علی تگین در منابع ذکری به میان نمی‌آید. اینانج بیگو یعنی یوسف بن موسی مذکور در ملک نامه محتمل است که در این اثنا کشته شده باشد. به دنبال این حادثه عنوان وی به پدرش موسی منتقل شده است. همچنین آلپ قره که در آنجا ادعا شده توسط سلجوقیان به قتل رسیده است احتمالاً همان قونوش مذکور در بیهقی باید باشد. بدون شک آلپ قره عنوان وی بوده است.

۲- بیهقی ص ۶۹۲.

ابراز تأسف از این حادثه از آنان دلجویی کرد.

سلجوقیان حقیقتاً به به فلاکتی عظیم دچار آمده بودند در نتیجه یورش غافلگیرانه شاه ملک مردان زیادی از آنها کشته شد. و تعداد زیادی از زن‌ها و بچه‌ها اسیر و احشامشان نیز به غارت رفته بود منتها آنها در زیر سنگینی این فلاکت سر خم نکرده و به سرعت خود را جمع و جور کردند. در اندک زمانی مجدداً گروهی عظیم به آنها پیوستند. این گروه از سرزمین اوغوز آمده بود. این بدون شک در این رابطه است که خاندان سلجوقی از دیر باز در بین هم قومان خود از نفوذ و اعتبار برخوردار بوده‌اند. سلجوقیان کمی بعد متحد خود هارون خوارزمشاه را از دست دادند. هارون که از بند حاکمیت غزنوی رهیده بود. در عین حال خیال تصرف خراسان را در سر می‌پروراند. اتحادی که وی با سلجوقیان برقرار کرده بود نیز در ارتباط با اخذ کمک برای تحقق هدف فوق بود. با اینکه هارون قربانی یک سوء قصد طراحی شده توسط وزیر غزنوی گردید ولی هدف مورد نظر از این سوء قصد عملی نشد. به جای هارون برادر وی اسماعیل که لقب «خاندان» داشت منصوب شد. سلجوقیان نیز نتوانستند مدت زیادی در خوارزم دوام بیاورند و رهسپار خراسان شدند (رجب ۴۲۶ = مه ۱۰۳۵) ورود سلجوقیان به خراسان فقط در ارتباط با بروز اغتشاشات بعد از مرگ هارون در خوارزم و ترس سلجوقیان از شاه ملک نباید باشد. بلکه حاصلخیز نبودن سرزمین‌های مسکونی شان در خوارزم و این عقیده که در سرزمین مجذوب کننده خراسان به آسانی می‌توانستند مسکن گزینند نیز در این مهاجرت عامل مهمی بوده است. سلجوقیان پس از عبور از جیحون از طریق مرو به نساء وارد شدند. آنها ده هزار سوار داشتند. ترکمن‌ها و گروهی از خوارزمیان ساکن در این ناحیه را بیرون راندند.^(۱) بخشی از ترکمن‌های تحت فرمان سلجوقیان بنام «ینالی‌ها» Yinalılar خوانده می‌شدند. احتمالاً چون این گروه تحت فرمان ابراهیم ینال قرار داشتند به این نام نامیده شده‌اند. ابراهیم ینال نوه سلجوق و فرزند یوسف بود. وی

۱- اینها یا ترکمن‌های وابسته به ارسلان یا بغو باید باشند که پیشتر به خراسان آمده بودند یا از ترکمن‌های بالخان باید باشند.

برادر ناتنی طغرل بیگ نیز است. بدین معنی که پس از فوت میکائیل پدر طغرل، طبق عرف موجود مادر وی با یوسف برادر میکائیل ازدواج می‌کند که ابراهیم حاصل این ازدواج است. مشاهده می‌شود که سلجوقیان دولت خود را به خراسان آورده بودند. موسی تنها فرزند در قید حیات سلجوق عنوان بیگو یعنی همان یابغو را داشت.

همانطور که پیشتر قید شد یوسف فرزند موسی سابقاً عنوان ریاست اوغوزهای سلجوقی یعنی اینانچ بیگو را داشت. منتها دلیلی در دست نیست که بپذیریم موسی به شکل صوری هم که شده رهبری سلجوقیان را داشته است. موسی بیگو و محمد طغرل بیگ و داود چاغری بیگ به سوری رئیس دیوان رسائل خراسان مکتوبی ارسال کردند. در این نامه سلجوقیان خود را بندگان خلیفه می‌نامند که شایان دقت است. با این توصیف شاید آنها می‌خواستند خودشان را افرادی صاحب دولت و قدرت نشان دهند. می‌دانیم که در آن عصر حکمرانان ریز و درشت خود را اینچنین توصیف می‌کرده‌اند. سلجوقیان ضمن شرح مختصری در خصوص علل آمدنشان به خراسان در خواست کردند که فردی از آنها به طور دائم در دربار و در خدمت سلطان حضور داشته باشد. آنها در مقابل، واگذاری ولایات نساء و فراوه را در خواست کردند و متعهد شدند که از مرزهای کوهستان بالخان، دهستان، خوارزم و همچنین از تجاوزاتی که ممکن بود از ناحیه جیحون صورت گیرد مدافعه نموده و ترکمن‌های عراق و خوارزم را نیز اخراج کنند^(۱) نساء و فراوه (قزل آروات = قزل رباط فعلی) که مورد در خواست سلجوقیان بود ضمن اینکه برای زندگی عشیرتی مناسب بودند از نظر امنیتی نیز برای آنها سرزمین مناسبی بودند. زیرا شهرهای نساء و فراوه در ابتدای بیابان قرار داشتند. آنها در مواقع بروز خطر می‌توانستند زنان و بچه‌ها و اموال و احشام خود را به بیابان کوچ داده و خود نیز زمان احساس فشار به آنجا پناهنده شوند. همچنان که ذیلاً خواهیم دید که چگونه بیابان حتی به مراتب بهتر از قلعه‌های مستحکم از آنها محافظت خواهد کرد. از طرف دیگر می‌توانستند با گروه‌های اوغوز ساکن در بالخان، مانقشلاق و سیحون به آسانی

۱- بیهقی ص ۴۷۰ - ۴۷۱ - ترجمه ترکی نامه توسط م. کویمن. ب. س. ای. ک. ج ۲ ص ۵۰.

ارتباط برقرار کنند. آمدن سلجوقیان به خراسان نگرانی و هیجان عظیمی را باعث شد. یک دولتمرد غزنوی با شنیدن خبر ورود سلجوقیان به خراسان با تأسف گفت: «خراسان از کف رفت»

وزیر احمد بن عبدالصمد در حالی که منظورش ترکمن‌های عراق بود گفت «تا به امروز سروکار ما با چوپانان بود و امروز با امرای سلطه‌گر می‌باشد»^(۱) سلطان مسعود نیز درک کرده بود که این حادثه کوچکی نیست. سخن مکرر وی مبنی بر «ده هزار سوار ترک»^(۲) نشان دهنده اهمیت دادن وی به این مسئله است.

سلطان مسعود پیشنهاد وزیر را مبنی بر اینکه فعلاً کمی منتظر وقایع باشند همانطور که به دفعات رد کرده بود این بار نیز رد کرد و با حمایت فرماندهان خود سپاهی بسیار مجهز به تعداد ۱۷۰۰۰ سرباز تحت فرماندهی حاجب‌بگ دؤغدی Beg Döğdi به سوی سلجوقیان گسیل کرد. این سپاه وظیفه بیرون راندن سلجوقیان را از خراسان داشت.

سلجوقیان با شنیدن خبر حرکت اردوی غزنوی هیچگونه اضطرابی به دل راه ندادند. زیرا می‌دانستند که با مراجعت مجدد آنها به خراسان این چنین مقابله‌ای خواهد شد. به همین جهت محتاط و در حال آماده‌باش بودند. گرچه تسلیحات آنها کافی نبود ولی از روحیه بالایی برخوردار بودند. در اردوی غزنویان که از هر لحاظ تدارک دیده شده بود فیل نیز وجود داشت.

با وجود سپهسالار بگ دؤغدی در رأس این سپاه، هر کسی فکر می‌کرد این اردو ترکستان را نیز فتح خواهد کرد. این سپاه مجهز در برخوردی که در حومهٔ نسا رخداد شکست سختی خورده و تمامی تجهیزات خود را از دست داد. (۱۹ شعبان ۴۲۶ ه‍.ق. ۲۹ حیزران ۱۰۳۵ م.) سلجوقیان سپاه غزنوی را با انجام عملیات کمین در صحرا شکست

۱- بی‌هقی ص ۴۷۰ - ۴۷۱. چنانچه سخن بی‌هقی را باور داشته باشیم، وزیر از اجبار سلجوقیان در مهاجرت به خراسان در پی مرگ علی‌تگین سخن گفته بود. ص ۴۴۵. حقیقتاً نیز این سخن و سخنان ایراد شده در فوق که آن زمان گفته شده شایان دقت است.

۲- بی‌هقی ص ۴۷۲ - ۴۸۱.

دادند.

همانند سایر جنگها در این نبرد نیز چاغری بگ (داود) نقش مهمی داشت.

نبرد نساء برای سلجوقیان موفقیت‌های مادی و معنوی در پی داشت. حکومت غزنوی، دهستان را به چاغری بگ، نساء را به طغرل بگ و فراوه را به موسی بیگو واگذار نمود. در مقابل، آنها تبعیت همیشگی سلطان را پذیرفتند و مقرر شد یک نفر از آنها به طور دائم در دربار سلطان حضور داشته باشد. منتها سلجوقیان این توافق را چندان جدی نگرفتند و اهمیتی ندادند. حتی در ارتباط با صلح منعقد شده، به سلجوقیان هدایایی از قبیل خلعت، منشور، پرچم، کلاه و طبق رسم ترکها اسب زین شده و کمر بند زرین اهداء شد. سفیر غزنوی که این هدایا را آورده بود مشاهده کرد که آنها با حکومت غزنوی برخورد جسارت‌آمیز داشته و هدایا را به زمین انداختند.^(۱) در حقیقت نیز به جای جبران این شکست پذیرش صلح فوری توسط غزنویان ارزش و اعتبار این دولت را از بین برده و سلطان مسعود را شخصی ضعیف النفس نشان می‌دهد.

محقق است که اجتماع اوغوز تحت حاکمیت سلجوقیان بعد از این پیروزی با پیوستن طوائف اوغوز از مناطق مختلف رو به فزونی نهاد. طوری که می‌دانیم یک گروه از اوغوزهای عراق نیز به آنها پیوستند.^(۲) به موازات این پیروزی سلجوقیان، اوغوزهای یاغمورلی و قزلی و ترکمن‌های بالخان به ناحیه ری حاکم شدند که ذیلاً شرح داده خواهد شد.

آمدن سلجوقیان به خراسان و اشغال نواحی مرزی توسط آنها باعث باز شدن راههای بالخان و جیحون شد و ترکمن‌ها از این مسیر شروع به آمدن به خراسان کردند.^(۳) سه چهار ماه بعد از برقراری صلح، ترکمن‌ها مجدداً چپاول خود را آغاز

۱- در باره این نبرد و نتایج آن ر.ک به بیهقی ص ۴۸۱ - ۴۹۳

گردیزی ص ۱۹۹ - ۲۰۰. ابن اثیر ج ۹. ص ۱۹۸

م. کویم ب. س. بی. ک. ص ۵۹ - ۷۰

۲- بیهقی ص ۴۹۷

۳- همانجا ص ۵۰۵

کردند. به سبب تداوم این غارت گریها سپاهی ۱۵۰۰۰ نفری به فرماندهی سو باشی Su-Başı تدارک و اعزام شد (ربیع الآخر ۴۲۷ = ۱۰۳۶). اردوی مزبور وظیفه داشت خراسان را در مقابل تجاوزات سلجوقیان محافظه نماید. با گذشت ۹ ماه هیچ حادثه مهمی اتفاق نیفتاد. در محرم سال (۴۲۸ = ۱۰۳۶) سلجوقیان با اعزام سفیری درخواست جدیدی را عنوان کردند و آن واگذاری شهرهای مرو، سرخس و باورد (ایبورد) به ایشان بود. آنها دلیل این درخواست شان را در ارتباط با تنگی جا و کافی نبودن سرزمین برای مردم تحت اداره خود عنوان می کردند.^(۱) این سخن قابل اعتمادی است. زیرا گروه تحت اداره آنها با الحاق گروه های جدید مرتباً افزایش می یافت. سلجوقیان به لحاظ اینکه جواب مثبتی دریافت نکرده بودند حملات خود را نسبت به سابق شدت بخشیدند. سوباشی فقط در وضعیت تدافعی حرکت کرده و به همین جهت نیز شهر به شهر دوره می گشت. مسعود به پیشنهادات ارکان دولت دایر بر لزوم جلوگیری از تجاوزات سلجوقیان واقعی ننهاد و در عوض به نیت عزا رهسپار هندوستان شد. (ذیحجه ۴۲۸ = ۱۰۳۷) این در حالی بود که در ری حادثه ای به مراتب مهمتر از خراسان در حال وقوع بود. پیشتر شرح داده بودیم که بخشی از اوغوزهای تحت فرمان ارسلان یابغو به همراه تاش فراش والی تازه منصوب شده ری به آن ولایت گسیل شده بودند. اساساً اوغوزها چند بار سرکشی کرده و دست به شورش زده بودند که با صلح و سازش شورش آنها خوابانده شده بود. همان گونه که فوقاً اشاره رفت به لحاظ آمدن سلجوقیان به خراسان و اسکان در این سرزمین، بخشی از ترکمن های یا غمورلی و قزللی به همراه ترکمن های بالخان از تابعیت سلجوقیان سرباز زده و کوچ کرده به خدمت علاءالدوله دیلمی حاکم اصفهان و همدان وارد شدند.^(۲)

۱- همانجا

۲- بیهی ص ۵۲۱ - ۵۳۰. گروه اوغوزی که ابن اثیر بیان می کند که بعد از اخراج اوغوزهای وابسته به ارسلان یابغو از خراسان توسط محمود غزنوی به تعداد ۲۰۰۰ چادر به اصفهان و نزد علاءالدوله رفتند احتمالاً همین اوغوزهای یا غمورلی و قزللی و بالخانی باید باشند. منتها این ها نه آنگونه که ابن اثیر شرح می دهد در

بعدها اوغوزهای مزبور علاءالدوله را رها کرده و به اوغوزهای ساکن ناحیه ری پیوستند. اوغوزهای عراق استعداد تدارک ۵۰۰۰ سوار را داشتند. مجدداً یادآور می‌شوم که بخش اعظمی از این گروه، اجتماع اوغوز تحت فرمان ارسلان یابغوی سلجوقی بودند. در رأس آنها علاوه بر سه فرمانده از چهار فرمانده سابق یعنی قزل، گوکتاش و بوقا و بیگ‌های دیگری بنام‌های قیزاوغلو، منصور، دانا، و آناسی اوغلو قرار داشتند. به نظر می‌رسد تلفظ صحیح نام پدر منصور یعنی قزاوغلی ظاهراً باید غوزاوغلی Guzogli (اوغوزاوغلی) باشد. زیرا منصور از بیگ‌های اوغوز بود. ظاهراً بعدها این نام به شکل قزاوغلی نوشته شده است. به همین علت این اسم را چنانکه قیزاوغلو به معنی (فرزند زن عقیف) به شکل قیزاوغلو تلفظ کنیم چندان بیراه نخواهد بود. از طرف دیگر کمی پیشتر نام آناسی اوغلو Anasi Oglu دیده می‌شود (به معنی کسی که مادرش مشخص است)....

اوغوزهای عراق در سال ۴۲۸ هـ (۱۰۳۷ م.) بدون شک از پیروزی‌های سلجوقیان در خراسان جرئت پیدا کرده و دست به اقداماتی زدند. محتمل است که آنان ابتدائاً به سوی استحکامات خراسان روان شده و شهرهای دامغان و سمنان را غارت کرده باشند. سپس به سوی ری متوجه شده بعد از غارت خوار Havar، بخش مشکویه Muşkuye از توابع ری را نیز چپاول کردند. متعاقب این عملیات حاکم غزنوی ری تاش فراش و ابوسهل حمدوی که به کمک وی آمده بود جهت جنگ با اوغوزها آماده شدند. از سوی دیگر آنها با شرح مواقع، وضعیت خود را به اطلاع سلطان مسعود و حاکمان جرجان و طبرستان رسانده و از آنها تقاضای کمک کردند. تاش با ۳۰۰۰ سوار و فیل هایش به مقابله اوغوزها در آمد. تعدادی نیز نیروی کُرد در اردو حاضر بودند. اوغوزها اما ۵۰۰۰ سوار بودند. در جنگی که در گرفت تاش شکست سختی خورد. خود تاش نیز از بالای

→

زمان سلطان محمود بلکه متعاقب اسکان سلجوقیان در خراسان به خدمت علاءالدوله در آمده‌اند که ذکرش رفت.

فیل فرود آورده شد و به انتقام خون یاغمر و کسانیکه به دستور مسعود به قتل رسانده بود تکه تکه شد. والی ری منصوب مسعود که به گواهی نامش احتمالاً ترک باید بوده باشد عاقبتی این چنین یافت. وی فردی بی رحم بود که اهالی ری نیز رضایتی از او نداشتند. در این نبرد برخی فرماندهان دیگر و تعدادی از مأموران خراسانی کشته شده و تدارکات و فیل‌ها بدست اوغوزان افتاد. اوغوزها ابوسهل حمدوی و سپاه ری را نیز شکست داده و شهر ری را بدون باقی گذاشتن چیزی کاملاً غارت کردند.

ابوسهل با تعدادی سپاهی به قلعه طبرک در نزدیکی شهر پناه آورد. وی در یکی از نبردها خواهرزاده یاغمر و یکی از فرماندهان بلند مرتبه را به اسارت گرفته بود. با اینکه اوغوزها در مقابل آزادی این فرمانده حاضر به پرداخت غرامت زیادی بودند ولی ابو سهل جواب داد که بدون مشورت با سلطان مسعود اقدامی نخواهد کرد.

در این اثنا اوغوزها که دریافتند سپاه جرجان به قصد کمک به ابوسهل روانه شده است، در حوالی ری با شبیخونی اردوی مزبور را متلاشی کردند. آنها به همراه فرمانده سپاه حدود ۲۰۰۰ جنگجو را به اسارت گرفتند.^(۱) علیرغم این پیروزی‌ها مشاهده می‌شود که اوغوزها از ری خارج شده رهسپار آذربایجان می‌شوند. هیچ توضیحی در خصوص دلیل این اقدام در منابع ذکر نمی‌شود. احتمال دارد این حرکت با دعوت حکمران آذربایجان از اوغوزها در ارتباط باشد. این هنگام نواحی واقع در مرکز و غرب ایران تحت حاکمیت دیلمان یا خاندانی با اصلیت کردی قرار داشت. علاءالدوله فرزند کاکویه دیلمی حاکم اصفهان و همدان به محض اطلاع از عزیمت اوغوزان از ری به آذربایجان وارد ری شد. منتهی وی به دلیل احتیاج به کمک اوغوزها در مقابل ابوسهل حمدوی پیغامی به اوغوزان ارسال کرد. از فرماندهان اوغوز تنها قزل مراجعت کرد. گوکتاش،

۱- ابن اثیر ج ۱، ص ۱۵۸. مؤلف مزبور با اینکه این واقعه را در تاریخ ۴۲۷ (۱۰۳۶ - ۱۰۳۵) شرح می‌دهد ولی قبول آن ممکن نیست. بیهقی در ارتباط با وقایع ناحیه ری اطلاعاتی به ما ارائه نمی‌دهد. منتهی با توجه به برخی یادداشت‌های اثر وی می‌توان حدس زد که وقایع اتفاق افتاده در ماه اول سال ۴۲۹ (۱۰۳۸ - ۱۰۳۷) رخ داده باشند. (ص ۵۳۵ - ۵۳۴). به نظر می‌رسد بسیاری از تاریخ‌های اشاره شده توسط ابن اثیر در خصوص اوغوزهای عراق چندان دقیق نباشد.

بوقا و دیگران که روحیه‌ای ماجرا جو داشتند به راه خود ادامه دادند. نفرات تحت فرمان قزل ۱۵۰۰ نفر بودند. مدت کوتاهی بعد میانه اوغوزها با علاءالدوله بهم خورد و آنها مجدداً غارت گری‌های خود را آغاز کردند.

وهسودان، حکمران آذربایجان از خاندان روادی، اوغوزها را به گرمی استقبال کرده و حتی با دختری از آنها ازدواج کرد. مشاهده می‌کنیم که اوغوزها در ارتباط خود با امرای مسلمان به آسانی به آنها دختر می‌داده‌اند. در این امر احتمالاً دریافت شیربها به عنوان یک سنت نقش داشته است. استقبال گرم وهسودان از اوغوزها و بویژه دعوت شخص وی از ایشان با هدف بهره‌گیری وی از این مردان سلحشور در مقابل دشمنانش مربوط بود. در رأس اوغوزان بوقا، گوکاتاش، منصور و دانا قرار داشتند. اما توقع وهسودان ثمری نداد. اوغوزان در این جا نیز شروع به غارتگری کردند. حتی پس از ورود به شهر مراغه مسجد آنجا را آتش زدند. از طایفه هزه‌بانیه Hezebaniyye و مردم دیگر افراد زیادی را کشتار کردند. شاید اوغوزها به درخواست وهسودان این اعمال را انجام داده باشند. زیرا رابطه وی با رئیس هزه‌بانیه یعنی ابوالهیجا الدوله شکراب بود. معه‌ذا هر دو بعد از وقایع اخیر صلح کرده و بر علیه اوغوزان متحد شدند. و با همیاری مردم نیرویی جهت مقابله با اوغوزان تدارک دیدند.

اوغوزان با مشاهده این وضعیت دریافتند که مدت زیادی در آذربایجان دوام نخواهند آورد لذا مجدداً به عراق عجم (اراک) بازگشتند. آمدن اوغوزان به آذربایجان برای مسلمانان مرز نشین مفید فایده بود. زیرا شاه گرجی (آبخاز) که به شدت تغلیس را در محاصره داشت با شنیدن خبر ورود اوغوزان به آذربایجان آنجا را رها کرد و رفت. به نظر می‌رسد اوغوزان زمان اقامت در آذربایجان با ارمنی‌ها نیز پیکار کرده باشند.^(۱) همه اوغوزان از آذربایجان بازنگشتند یک گروه از آنها باقی مانده‌اند که به نظر می‌رسد در رأس آنها دانا بوده باشد. دختری که وهسودان به زنی گرفته بود احتمالاً از خویشاوندان نزدیک دانا بوده است. «پادشاه اوغوزان» که قطران شاعر وهسودان از آن

سخن می‌گوید. احتمالاً کسی نیست به جز دانا. به نظر می‌رسد این گروه از اوغوزان در ارومیه ساکن شده باشند.^(۱) اوغوزهایی که از آذربایجان به عراق عجم بازگشتند به دو شاخه تقسیم شدند. شاخه تحت فرماندهی گوکتاش و منصور به همدان و شاخه تحت فرمان بوقا نیز به ری عزیمت کردند. گوکتاش همدان را محاصره کرد. والی شهر ابوکالیجار فرزند علاءالدوله حکمران اصفهان بود. محاصره به طول انجامید. منتها ابوکالیجار که می‌دانست چندان دوام نخواهد آورد با گوکتاش کنار آمد و با یکی از خویشاوندان نزدیک وی ازدواج کرد. بوقا به اتفاق قزل ری را در محاصره گرفتند. در شهر، علاءالدوله حضور داشت. فنا خسرو بن مجدالدوله از آل بویه و کامرویه دیلمی حاکم ساوه نیز به اوغوزان ملحق شدند. علاءالدوله که دریافت در شرایط سختی گرفتار آمده است شبانه از شهر خارج شده به اصفهان گریخت. متعاقب این اوغوزان وارد ری شده شهر را بیرحمانه غارت کردند. طوری که در برخی محلات تنها ۵۰ نفر زنده ماندند. به نظر می‌رسد حکومت ری به قزل واگذار شده باشد.^(۲) گروهی کرج را غارت کردند و آناسی اوغلو نیز به سمت قزوین حرکت کرد.

قزویان ابتدا مقاومت کردند ولی سپس با پرداخت ۷۰۰۰ سکه زر توافق کردند که حکومت ری را بپذیرند. ظاهراً این حوادث در سال ۴۳۰ (۱۰۳۷ - ۱۰۳۸) اتفاق افتاده است. در همان زمان اوغوزهای تحت فرمان دانا که در ارومیه مستقر شده بودند. از ارومیه خارج شده و در حمله به ارمنیان تعدادی از آنها را کشته و تعدادی را به اسیری برده و به غنیمت برده بودند. ارمنی‌ها در مقابل اوغوزهایی که سوار بر اسب چهار نعل تاخته و با کمان‌های بزرگ خود به خوبی تیر اندازی می‌کردند نتوانستند مقاومت کنند. هزبانی‌های تحت فرمان ابوالهیجا که در ارومیه می‌زیستند به تنگ آمده از همسایگی اوغوزها، با آنها به نبرد برخاستند. اوغوزها با غارت روستاهای کرد نشین تعداد بی‌شماری از آنها را کشتند. این امر احتمالاً مربوط است به این مسئله که وهسودان حکمران آذربایجان

۱- احمد کسروی. شهریاران گمنام. تهران سال ۱۳۰۸ - ج ۲ - ص ۷۵

۲- ابن اثیر ج ۹ ص ۱۶۰.

بعد از ازدواج بیگ اوغوز^(۱) با یکی از خویشاوندانش ارومیه را به عنوان پیشکش به وی بخشیده بود. زیرا امیر ابوالهیجا الهزبانی دشمن وهسودان در این ناحیه سکونت داشت. اکنون اوغوزها متوجه شهر بزرگ و ثروتمند همدان شده بودند. در حقیقت نیز سه فرمانده یعنی گوکتاش، بوقا و قزل با اتحاد همدیگر شهر را متصرف شدند. در معیت آنها فنا خسرو فرزند مجدالدوله دیلمی نیز حضور داشت. ابوکالیجار فرزند علاءالدوله والی همدان که این بار دریافته بود توان مقاومت در مقابل با اوغوزان را ندارد به همراه عده زیادی از تجار و اعیان شهر به قلعه‌ای در نزدیک همدان پناه برد. اوغوزان شهر را تصرف کرده و آنجا را به شکلی وحشتناک تاراج کردند روستاهای دینور و اسدآباد به همان شکل غارت شد. در این تاراج‌ها بویژه دیلمیان بی‌رحمانه شرکت داشتند. اوغوزها که کمی بعد با حیل ابوکالیجار را از قلعه بدر آورده بودند تمامی اموال وی را مصادره کردند.^(۲) از این وقایع در می‌یابیم که اوغوزان جنگ آوران بی‌نظیری بوده‌اند. منتها تنها هدف اوغوزان اراک (عراق عجم) غارتگری و چپاول بود. آنها آنقدر در این کار افراط کردند که خلیفه جهت منصرف کردن آنها از این کار شخصاً نامه‌هایی به آنها نوشت. سران این گروه اوغوزان به تنها چیزی که فکر نمی‌کردند این بود که در نواحی متصرفی خود، خواه مستقلاً و خواه تحت اداره امیری، حکومت کرده و یک نظام حکومتی تشکیل دهند. از بیگ‌های مزبور شاید بتوان تا حدودی قزل حاکم ری را مستثنی کرد. حقیقتاً نیز مشاهده می‌شود که قزل با سلجوقیان وحدت عمل داشته است. می‌دانیم که وی خواهر طغرل را به زنی گرفته بود و همچنین با طغرل مشترکاً جوابیه‌ای به نامه خلیفه ارسال کرده بودند.^(۳) قزل که به نوشته ابن اثیر نام پدرش یحیی بوده است در سال ۴۳۲هـ.ق (۱۰۴۱-۱۰۴۰م) فوت کرده و در یکی از بخشهای ری دفن شده است. بخش پایانی سرگذشت دیگر بیگ‌های ماجراجو را بعداً شرح خواهیم داد.

۱- زیرا در میان اسامی بیگ‌های مراجعت‌کننده از آذربایجان نام وی ذکر نمی‌شود.

۲- ابن اثیر ج ۹ - ص ۱۶۰

۳- تاریخ ابوالفرج - ترجمه ترکی ص ۲۹۶.

- ابن اثیر ج ۹ - ص ۲۰۶

در خراسان، سوباشی در رأس یک سپاه مجهز مدت سه سال بود که در جهت جلوگیری از تجاوزات سلجوقیان در تلاش بود. به محض تصرف یک بخش توسط نیروهای سلجوقی سوباشی متوجه آن طرف می‌شد، اما در همین اثنا نیز خبر حمله یک قسمت از نیروهای سلجوقی را به ناحیه‌ای دیگر می‌شنید. بالاخره مسعود به سوباشی فرمان صریح داد که در تدارک یک نبرد همه جانبه با سلجوقیان باشد.

در جنگی که در ماه شعبان سال ۴۲۹ هـ ق در محلی به نام تلخاب (Telh - Ab) (م ۱۰۳۸ م) وقوع یافت سوباشی شکست سختی را متحمل شد. تجهیزات و تدارکات غنی غزنویان به دست سلجوقیان افتاد. منتها مهمترین نتیجه پیروزی سرخس اشغال بخشی از خراسان توسط سلجوقیان بود. متعاقب این پیروزی طغرل بیگ و چاغری بیگ خود را به چشم حکمرانان واقعی می‌دیدند. تنها طغرل بیگ به عنوان رهبر بزرگ مورد قبول بود. موسی بیگو یک فرمانده درجه سوم بود. طبق توافقی که با یکدیگر به عمل آوردند، طغرل بیگ که سمت رهبری داشت حکومت نیشابور چاغری بیگ حکومت مرو، موسی بیگو نیز حکومت سرخس را گرفتند. به دنبال آن طغرل بیگ ابراهیم ینال برادر تنی خود را به سمت نیشابور اعزام کرد. ینال با ۲۰۰-۳۰۰ سوار وارد نیشابور شد. نیشابوری‌ها ابراهیم ینال ژنده‌پوش ولی جذاب و سواران فقیر وی را با خوشرویی پذیرا شدند. چند روز بعد طغرل بیگ خود را به عنوان ملک الملوک نامید و بنام او خطبه خوانده شد. این نشانه حکمرانی وی بود. چند روز بعد طغرل بیگ به همراه ۳۰۰۰ سوار زره پوش وارد شهر شد. به بازویش کمانی آویخته و به کمرش سه عدد تیر دیده می‌شد.^(۱) می‌دانیم که این در میان اوغوزان و حتی در میان سایر اقوام ترک نشانه حکمرانی بوده است. به پایش چکمه نمیدین داشت که گویا راحت‌تر از چکمه چرمی بود. طغرل بیگ بر تخت سلطان مسعود جلوس کرده و با اعیان شهر دیدار کرد. وی در جواب نصایح یکی از بزرگترین شخصیت‌های معنوی شهر به نام قاضی سعید اظهار داشت «ما بیگانه بوده و آداب و رسوم عجمیان (تاجیک‌ها) را نمی‌دانیم بنابراین قاضی نصایح خود را از من دریغ

مدار»^(۱) همچنانکه در نیشابور بنام محمد طغرل بگ خطبه خوانده شد در مرو نیز به نام داود چاغری بیگ خطبه خواندند.

سلطان مسعود که شاهد شکست پیایی دو سردار خود بود تصمیم گرفت که خود شخصاً با سلجوقیان مقابله کند. لذا به خوبی تدارک دید و به بلخ وارد شد. مسئله سلجوقیان او را سخت به خود مشغول کرده بود. وی از آنها می‌ترسید و نمی‌خواست با آنها درگیر شود مسئله سلجوقیان دائماً او را رنج می‌داد. به همین جهت نمی‌توانست تصمیم درستی اتخاذ کند. در حقیقت نیز پیشنهادات و تدابیر عاقلانه وزیر با درایت خود ابونصر احمد بن عبدالصمد را بارها رد کرده بود. اساساً مسعود از لحظه ورود سلجوقیان به خراسان به حق دچار تشویش شده بود. زیرا به خوبی می‌دانست که سلجوقیان ترک بوده و جنگجویان بزرگی هستند. بر خلاف این وی به نیروی نظامی دیلمیان، اعراب و هندی‌ها چندان ارزشی قائل نبود. به ویژه مشاهده می‌شود که فرماندهان و سربازان ترک نیز به نبرد با سلجوقیان چندان تمایلی نداشتند. در این امر به ویژه عدم توجه مسعود به اردوی ویژه ترک و عزل و یا کشتن برخی فرماندهان که خوشایند فرماندهان و سربازان نبود و شخصیت ضعیف النفس وی از عوامل درجه اول به شمار می‌آیند. حتی می‌دانیم که از اردوی ویژه ترک چند هزار نفر نیز به سپاه سلجوقیان پیوستند. محتمل است که اینها متعاقب دومین شکست یعنی جنگ سرخس به اردوی سلجوقیان پیوسته باشند. در جمادی الاخر سال ۴۳۰هـ ق (مارس ۱۰۳۹م.) که سلطان مسعود در بلخ مستقر بود، ده نفر سوار ترکمن به قصر وی وارد شده و یکی از فیله‌ها را به سرقت می‌برد. فردای آنروز سلطان از مشاهده این جسارت ترکمن‌ها بسیار متأثر شد.^(۲) منتها یک ماه بعد (رجب ۴۳۰هـ ق = نisan ۱۰۳۹م.) در دشت علیاآباد ضمن مقابله با اردوی چاغری بیگ وی را شکست داده و روحیه خود را تقویت کرد. این پیروزی به وی جرئت داد که به سوی سلجوقیان حرکت نماید. سلجوقیان به محض

۱- همانجا ص ۵۵۴.

۲- همانجا ص ۵۶۷.

مشاهده حرکت مسعود با سپاه ۶۰۰۰ نفره که واحد منتخب ویژه را نیز شامل می‌شد تمامی نیروهای خود را گرد آوردند. به سلطان گزارش داده شد استعداد سلجوقیان به تعداد ۲۰۰۰۰ سوار می‌باشد.

جاسوس‌های غزنوی ضمناً اطلاع دادند که طی یک اجلاس طغرل بیگ و ینالیه با اشاره به قدرت رزمی سلطان مسعود ضمن اشاره به مشکل بودن پیروزی در نبرد با وی اعتقاد داشتند در صورت رفتن به عراق عجم (شامل نواحی ری، قزوین همدان و اصفهان) و جرجان، تصرف اراضی یک مشت امرای کرد و دیلمی کار آسانی خواهد بود. آنها حتی این نظریه را مطرح کردند که امکان حمله به سرزمین روم نیز دور از دسترس نخواهد بود. اما چاغری بیگ ضمن اظهار این مطلب که در صورت رفتن از خراسان چه در مقابل حملات سلطان مسعود و چه دشمنانش دیگر نمی‌توانستند در جایی اقامت کنند، اعتقاد داشت که این نظریه‌ای اشتباه است و ضمن اشاره به نقاط ضعف اردوی غزنوی پیشنهاد پیکار را داده بود. در نتیجه پیشنهاد چاغری بیگ معقول تشخیص داده شد و تصمیم به جنگ اتخاذ شد. با اینکه در پیکار صورت گرفته در دشت سرخس (رمضان - شوال ۳۲۰ = حزیران ۱۰۳۹) غزنویان غالب آمدند اما این یک پیروزی قطعی نبود مسعود فکر می‌کرد این یک پیروزی قاطع است و انتظار داشت که سلجوقیان به کوهستان بالخان و سواحل سیحون هزیمت کنند، اما از مشاهده مجدد سلجوقیان در مقابل خود دچار حیرت شده و جسارت و جرئت آنها را ستایش کرد. در حقیقت سلجوقیان تلفات قابل ذکری نداشتند و تدارکات آنها در محل امنی واقع بود. حتی این اقدام آنها مبنی بر ترک میدان جنگ را نه به معنی شکست بلکه به معنی عقب نشینی موقت باید ارزیابی کرد. سلجوقیان با تغییر مسیر رودخانه‌ای که مورد استفاده اردوی غزنویان بود و با هجوم به محل چاه‌های آب آنها تلاش داشتند که غزنویان را در مضیقه بی‌آبی نگه دارند. درگیریها عمده‌تاً با پیروزی سلجوقیان خاتمه می‌یافت. اردوی غزنوی فرسوده شده بود. بدین سبب بنابه پیشنهاد و بررسی وزیر تصمیم به صلح با سلجوقیان اتخاذ شد. بدین ترتیب اردوی غزنوی با خلاصی از فشار می‌توانست به سلامت به

هرات مراجعت نماید.

سلجوقیان نیز برای اینکه بتوانند با سپاه نیرومند و مجهز سلطان مسعود مقابله نمایند احتیاج به استراحت و تجدید قوا داشتند. به همین دلیل آنها پیشنهاد صلح را که هیچ سودی برایشان نداشت پذیرفتند. با این حال همچنان که سفیر غزنویان به روشنی دریافته بود که آنها از اهداف اولیه و اساسی خود منصرف نشده‌اند. علیرغم اعزام سفیر به هرات به منظور لزوم دست یابی به توافق و تثبیت مشروط صلح و تخلیه شهرهای نیشابور، سرخس و مرو، آنها به روال سابق تجاوزات خود را آغاز کردند. اساساً سلطان مسعود و ارکان دولت می‌دانستند که سلجوقیان صلح را صادقانه پذیرا نشده‌اند هدف آنها نیز خلاصی از شرایط سخت و استراحت در هرات و تجدید قوا بود. خلاصه این صلح ناپایدار در جهت تأمین منافع هر دو طرف بود.

سلطان مسعود که با گذراندن تابستان در هرات کاملاً استراحت کرده و به خوبی آماده شده بود، به سوی سلجوقیان حرکت کرد و آنها را تا صحرای فراوه تعاقب کرد. سلجوقیان بدون اینکه درگیر شوند متوالیاً عقب می‌نشستند. آنها قصد داشتند با این کار اردوی غزنوی را خسته و فرسوده کنند. در این تعقیب و گریز دو طرف به ویژه اردوی غزنوی با تجهیزات سنگین خود به شدت به مشقت افتاده بود. در این خصوص، گزارش شده است که روزهای متوالی طغزل بیگ زره از تن و چکمه از پای در نیاورده و به جای بالش از سپر استفاده می‌کرده است.^(۱) مسعود در بازگشت به نیشابور (ربیع الآخر ۴۳۱ = اوجاق ۱۰۴۰) به موفقیتی دست نیافته بود منتها تصمیم وی دایر به تعقیب سلجوقیان و درگیری با آنها سست نشده بود. در این اثنا خلیفه نیز در نامه‌ای به وی توصیه کرد که تایکسره کردن فتنه ترکمن‌ها در خراسان حضور داشته باشد و بعد از انجام این کار امور عراق عجم را نیز سامان دهد.

شکایت مردم از ترکمن‌ها تا دارالخلافه رسیده بود. حتی خلیفه نامه‌هایی مبنی بر

عدم تجاوز و غارت جان و مال مردم و تخریب مملکت به سلجوقیان و بیگ‌های ترکمن‌های اراک (عراق عجم) ارسال کرده بود.

مسعود به قصد هجوم به سلجوقیان از نیشابور به سرخس وارد شد.

از مدتی پیش در بعضی نواحی خراسان خشکسالی آغاز شده بود. در سرخس قحطی وحشتناکی روی داده بود. اردوی غزنوی در شرایط سختی گرفتار آمده بود. به همین سبب ارکان دولت و مسئولین نظامی به اصرار پیشنهاد کردند که به منطقه سرسبز هرات بازگشته و بعد از استراحت و تجدید قوا مجدداً به جانب سلجوقیان عزیمت کنند. مسعود همانند دفعات قبل این بار نیز از تصمیم خود منصرف نشد و مستقیماً به سوی مرو حرکت کرد. وی با مشاهده حال نزار سربازانش علیرغم اینکه اظهار داشته بود «این سپاه نابود شده است» با این حال به راه خود ادامه داد. کمی بعد به تضییقات تغذیه‌ای، تشنگی و گرما، یورش‌های سلجوقیان نیز افزوده شد. همانطور که سپاه غزنوی با آرایش جنگی حرکت می‌کرد، سلجوقیان در گروه‌های جداگانه و از دور حملاتی را صورت می‌دادند و همانند گرگ‌هایی که به رمه گوسفندان بزنند از شتر و پارچه، هرآنچه بدستشان می‌افتاد به سرقت می‌بردند.

مسعود با مشاهده این وضع دریافت که حرکت به سوی مرو تصمیم اشتباهی بوده است ولی دیگر کار از کار گذشته بود. وزیر اعتقاد داشت که چون تا اینجا آمده‌اند دیگر نباید باز گردند. منتها در داخل اردو به خصوص در میان سربازان ویژه ترک نارضایتی و نا فرمانی آغاز شده بود. برخی از این سپاهیان ترک که اسبان خود را از دست داده و سوار شتر بودند اظهار می‌داشتند که در صورت جنگ اسبان ایرانیان را سوار خواهند شد. در این اثنا اخباری از سلجوقیان واصل شد. بر اساس این اخبار خبر حرکت سلطان از سرخس، سلجوقیان را به وحشتی عظیم دچار کرده بود. در اجلاسی که تشکیل شد طغرل بیگ از بزرگترین رهبران سلجوقی، مجدداً پیشنهاد کرد که از خراسان کوچ کرده و به جرجان بروند و در صورت عدم استقرار در آنجا نیز به ری عزیمت کنند. زیرا ری،

جبال (نواحی همدان) و اصفهان به خودشان تعلق داشته و در صورت اقدام به این عمل سلطان مسعود آنها را تعقیب نخواهد کرد. این فکر از طرف تمامی شرکت کنندگان در اجلاس پذیرفته شده بود. فقط چاغری بیگ مثل سابق، این بار نیز به این نظریه برادر خود اعتراض کرده و گفته بود که دیگر نباید از این کار شروع شده عقب نشست. چاغری بیگ در دنباله سخنانش ادامه داد که حتی در صورت ترک خراسان نیز سلطان مسعود از آنها دست نکشیده و دیگران را نیز تشویق به حمله خواهد کرد. وی ادامه داد که در صورت پیروزی بر سلطان مسعود جهان را در اختیار خواهند گرفت. و با اینکه خود در شرایط دشوار به سر می بردند، غزنوی ها بیشتر از آنها تحت فشار بوده و در حال حاضر خودشان و احشامشان استراحت کرده و سرحال می باشند در حالی که غزنویان در عبور از بیابان با دشواریهایی دست به گریبان می باشند. وی با اضافه کردن این مطلب که این مسئله خطرناکی نیست سخنان خود را پایان داده بود.^(۱) این نظر چاغری بیگ توسط طغرل بیگ موسی و ینالی ها به عنوان یک دیدگاه صحیح پذیرفته شد. متعاقب این امر تجهیزاتی که به خاطر آنها نگران بودند و همچنین ضعفا و خردسالان را به همراه ۲۰۰۰ سوار به پشت جبهه فرستاده و سپس از رژه ۱۶۰۰۰ سوار جنگجو سان دیدند. اینکه مورخان اظهار داشته اند که اوغوزها مسائل خود را با مشورت حل می نمایند در این ارتباط است که آنها در خصوص حل مسائل خود مجامعی را ترتیب می دادند. صحت دیدگاههای چاغری بیگ را تنها سیر حوادث تأیید نمی کنند. اگر طبق نظر طغرل به عراق عجم می رفتند، بنا به نظر صائب چاغری بیگ، مسعود آنها را در آنجا آسوده نمی گذاشت. زیرا آنجا نیز به وی تعلق داشت. اینکه طغرل بیگ عقیده داشت ری، همدان و اصفهان به آنها تعلق دارد در این رابطه بود که در مناطق مزبور اوغوزهای عراق حکومت تشکیل داده بودند. در این شرایط این امکان وجود داشت که آنها بتوانند در آذربایجان و آران که تحت حاکمیت خاندان های ضعیف رّوادی و شدادی قرار داشت

۱- همانجا، ص ۶۱۸. م. کریمین. Bsik. ج ۳. ص ۳۶ - ۳۷.

مسکن گزینند. در این صورت نیز با بیزانس و گرجیان مدام در حال ستیز بوده و در نتیجه تقلیل یافته و بالاخره نیز موجودیت خود را از دست می‌دادند. زیرا که با سرزمین مادری تماس و رابطه شان قطع می‌شد و نمی‌توانستند مداوماً از آنجا پشتیبانی شوند. مجالس مشاوره‌ای (قورلتای) که سلجوقیان ترتیب می‌دادند در عین حال نشان می‌دهد که چه کسی به افکار، آرا، شجاعت و انرژی سلجوقیان سمت می‌داده و نیز نشان می‌دهد که چه کسی باعث ظهور اندیشه حاکمیت بر جهان و زنده نگه داشتن این ایده بوده و در تحقق آن نیز نقش مهمی را ایفا کرده است. این شخصیت بزرگ داود چاغری بیگ بوده است. وی عامل اساسی پایه ریزی و استقرار دولت سلجوقی بوده است. سلطان مسعود با گذشت زمان در می‌یافت که حرکت به سوی مرو و درگیری با سلجوقیان فکری عبث بوده است. به همین سبب نیز از حرکت خود احساس پشیمانی می‌کرد. او تازه متوجه شده بود که می‌بایست به جای مرو به هرات رفته و با سلجوقیان نیز صلح می‌کرد. او خود نیز شک داشت که سپاه وی که به قول او سست عنصر و دون همت بود بتواند با ۱۶۰۰۰ سوار دلیر درگیر شده و پیروز شوند. و لذا امور را به تقدیر و خواست خداوندی واگذار کرده بود. در ۷ رمضان سال ۴۳۱ هـ ق روز جمعه (۲۲ مه ۱۰۴۰ م.) هنگامی که با آرایش جنگی در حال حرکت بودند. سلجوقیان از هر طرف به آنها یورش آوردند. دفاع ضعیف اردوی غزنه بر جسارت آنها می‌افزود. همانطور که سپاه ترک مملوک متعلق به سلطان با رخوت و بی‌میلی می‌جنگید، مشاهده می‌شد با دوستانشان که به اردوی سلجوقی ملحق شده بودند تماس گرفته و صحبت می‌کردند. این در حالی بود که آنها هسته مرکزی سپاه غزنه را تشکیل داده و متحد مورد افتخار و نیروی جنگی بزرگی بودند. اردوی غزنوی در حال نبرد به تدریج پیشروی می‌کردند. ترکمن‌ها که از هر جانب یورش می‌آوردند شتر و پارچه به غنیمت می‌بردند. غزنویان در آنچنان شرایط ترحم انگیزی بودند که ده نفر از سلجوقیان به ۵۰۰ سرباز غزنوی یورش آورده و آنها را فراری می‌دادند. روز بعد (جمعه ۸ رمضان ۴۳۱ هـ ق = جمعه ۱۳

مه ۱۰۴۰ (م)^(۱) که اردوی غزنوی به سوی قلعه دندانقان در حال پیشروی بود سلجوقیان از چهار طرف هجوم آوردند. با این حال سپاه غزنوی حوالی ظهر به قلعه دندانقان رسید. در این مکان دو سپاه با آرایش جنگی رو در روی هم صف آرایی کردند. بویژه سپاه غزنوی از بی آبی رنج می برد. سلجوقیان طبق اسلوب جنگی ملی خود می جنگیدند. این روش اردو را به شاخه‌هایی تقسیم می کرد. بعضاً یک شاخه نبرد را پیش می برد و سپس عقب نشست و شاخه بعدی جایگزین آن می شد. در دوره امویان اعراب این روش جنگی را از بیزانسیان آموختند و به کار بستند.

به این روش کوردوس گفته می شد. در جریان نبرد تعداد ۳۷۰ نفر از اردوی ویژه ترک غزنه به سلجوقیان پیوستند. متعاقب این امر در نتیجه یورش سختی که سلجوقیان آوردند. سپاه غزنوی متلاشی شده و هزیمت کردند. در میدان نبرد، سلطان مسعود، تعدادی فرمانده و تعدادی نیز مملوک باقی مانده بودند. منتها کمی بعد وی نیز به همراه نزدیکانش میدان نبرد را ترک کرده و فرار اختیار کردند. سربازان هندی، کرد و عرب سپاه غزنه هر یک به جانبی هزیمت کردند. سلجوقیان از یک طرف تدارکات باقی مانده از اردوی غزنوی را تاراج می کردند و از طرف دیگر دشمن فراری را تعقیب می کردند. غزنویان و در رأس آنها سلطان مسعود با حالتی پریشان و متفرق با آخرین سرعت فرار می کردند.

پیروزی سلجوقیان بزرگ و قطعی بود. آنها حاصل ۵ سال کشمکش خسته کننده را به دست آوردند و به هدفشان نائل شده بودند. به قول چاغری بیگ اکنون «جهان» از آن ایشان بود.

پرچم‌ها و ملزومات دیوانی و تمامی تدارکات مربوط به اردوی غزنویان در میدان جنگ باقی مانده بود. سلجوقیان بسیار خوشحال بودند. طغرل بیگ بر تختی نشسته بود

و به عنوان امیر خراسان با وی بیعت شده بود.^(۱) بدین ترتیب جنگی که مقدرات تاریخی قوم اوغوز را تعیین می‌کرد در دندانقان به وقوع پیوسته و در اولین درگیری سلجوقیان را صاحب خراسان کرده بود.

چ. اوغوزها (ترکمن‌ها) در عصر سلجوقی

«سلجوقیان با اینکه ترکمن بوده و با ما خویشاوند بودند لیکن به حال ملت و مردم سودی نرساندند.»
(شجره تراکمه، ص ۶۴)

بعد از جنگ دندانقان داود چاغری بیگ در مرو ماند و برادرش طغرل بیگ به نیشابور و عمویشان موسی بیگو نیز به هرات رفت.

چاغری بیگ ضمن درگیریهای موفقیت آمیز با غزنویها دست آنها را به کلی از خراسان کوتاه نمود. با غلبه بر خاندان قراخانیان با آنها صلح موفقیت آمیزی را منعقد کرد. همانطور که حاکم شورشگر خوارزم را مجازات نمود، خان قباچه‌های خوارزم را نیز مسلمان نموده و با وی پیوند خویشاوندی برقرار کرد. بعد از رفتن طغرل بیگ به ری تمامی خراسان در اختیار چاغری بیگ قرار گرفت. کرمان نیز در اختیار پسرش بنام قاوورت بیگ و با لقب قره آرسلان قرار داشت. چاغری بیگ با اینکه شخصی با نظر صائب و تفکری روشن در امور سیاست و حکمرانی بود با اینحال در زمان حکومت، وی شخصی حریص و آزمند به نظر نمی‌آید. در حالی که می‌توانست به موفقیت‌های خود همچنان ادامه دهد. او همیشه با یادآوری زندگی محنت بار خود در بیابانها امتنان خود را از رسیدن به مقامات عالی ابراز می‌داشت. با اینکه قبل از فرمانروائی بارها به خراسان هجوم آورده بود بعد از تشکیل حکومت، خراسان را آباد نموده و حکومتی عادلانه را پی‌ریزی نمود. حتی وی برادرش طغرل بیگ را متهم نموده بود که در سرزمین‌های تحت اداره خود ویرانیهایی به وجود آورده و مردم را مجبور به ترک دیار خود کرده است. طغرل بیگ در جواب وی گفته بود: «ای برادر، تو زمانی که صاحب خراسان آباد

۱- بیهقی ص ۶۲۹ - ۶۲۰. ابن اثیر چاپ تورنبرگ. ج ۹ - ص ۴۸۴ - ۴۷۷. کویمن Bsik، ج ۳. ص ۶۶. ۳۴

بودی آنجا را تخریب کردی. الان که مجدداً آنجا را در اختیار داری ایجاب می‌کند آنجا را از نو معمور نمائی. در حالی که سرزمین تحت اداره من قبل از من توسط کسان دیگر تخریب، ویران و سوزانده شده است. به همین علت هنوز نتوانسته‌ام سرزمینم را آباد نمایم. از طرف دیگر به لحاظ وجود دشمنان در اطراف این سرزمین گماردن سربازان در جاده‌ها ضروری است که با این حال نمی‌توان از تخریب و ویرانی آنها جلوگیری نمود». مشکل است تصور کنیم که چاغری بیگ به این جواب اعتراض کرده باشد. او نیز به خوبی می‌دانست که اوغوزها را بدون داشتن امید به غارت و چپاول نمی‌توان وادار به جنگ نمود. همانطور که از جواب طغرل بیگ برمی‌آید، چاغری بیگ به ویژه قبل از تشکیل حکومت جهت دلگرمی و تشکر از سربازان به طغرل بیگ پیشنهاد داده بود که دستور غارت نیشابور را بدهد.

معدالک دو برادر تا پایان عمر به یکدیگر وفادار بودند. این همبستگی و وفاداری متقابل در رشد حکومت و تشکیل امپراطوری نقش مهمی داشته است. هر دو عمری طولانی داشته‌اند. چاغری بیگ زمانیکه در ۷۰ سالگی وفات یافت آلپارسلان و فرزندان دیگر و دخترانیکه عموماً همسر خلیفه و یا حکمرانان بودند از خود بجای گذاشت.

موسی بیگو که تنها فرزند بازمانده سلجوق بود بعد از پیروزی دندانقان به هرات رفته و حکومت آنجا و سیستان را در اختیار گرفت. او با اینکه بعد از برادرزادگانش در تشکیل حکومت سلجوقی خدمت نمود با اینحال شخصیت نیرومندی نبود. چنانچه اگر مداخله طغرل بیگ نبود، حکومت سیستان نیز از دستش خارج می‌شد. تاریخ وفات وی مشخص نیست. فخرالملوک بیگو نامی که در سال ۴۵۶ بر سر تصاحب سلطنت با آلپارسلان درگیر شده بود ممکن است همین موسی بیگو بوده باشد.^(۱)

طغرل بیگ که از جانب خاندان سلجوقی به رهبری برگزیده شده بود بعد از پیروزی دندانقان به نیشابور بازگشت. وی بعد از برقراری نظم و امنیت در شهر که بخاطر بروز

۱- در خصوص موسی، رک، کتاب فرزندان و نوادگان سلجوق. اثر. قفس اوغلو. مجموعه ترکیات. ج ۱۳

جنگ از بین رفته بود، در سال ۴۳۳ جرجان و طبرستان را فتح نمود، سال بعد نیز به خوارزم لشکرکشی کرد. شاه‌ملک این دشمن آشتی ناپذیر سلجوقیان در خوارزم بود. به دنبال عصیان فرزندان آلتون‌تاش که حاکم خوارزم بودند، سلطان مسعود بنا به توصیه وزیرش، شاه‌ملک را که در آن زمان امیر جند بود در سال ۴۳۲ به شرط تبعیت از خود به حکمرانی خوارزم گماشت. شاه‌ملک از جند وارد خوارزم شده و در آنجا خوارزمشاه اسماعیل بن آلتون‌تاش را شکست داده و حاکم این سرزمین گردید. اسماعیل به سلجوقیان پناه برده و از آنها یاری طلبید. چاغری بیگ و اسماعیل به همراه هم با شاه‌ملک درگیر شدند ولی شکست خوردند. اما طغرل بیگ این بدشانسی را نیاورد و این دشمن سرسخت خاندانش را شکست داد. شاه‌ملک با خانواده و تجهیزات خود به دهستان فرار کرد. وی سپس بعد از عبور از طیس و کرمان طی مسافتی در حدود ۵۰۰ فرسخ به حدود سرزمین خالی از سکنه مکران Mekran وارد شد. در اینجا دیگر او خود را در امنیت احساس می‌کرد. شاه‌ملک این مسافت طولانی را به جهت پیوستن به شاه جدید غزنوی یعنی مودود بن مسعود طی طریق کرده بود. به لحاظ عدم امنیت در جند وی به این سرزمین قدیمی خود نرفته بود. منتهی این احساس امنیت در مورد ترس از دستگیری به دست سلجوقیان دیری نپائید. ارتاش ینال Er-taş-ymal برادر ابراهیم ینال که از محل اختفای وی مطلع شده بود با ۴۰۰۰ سوار به سوی وی تاخته و او را به همراه زن و بچه و تجهیزاتش دستگیر کرد. شاه‌ملک توسط ارتاش تسلیم چاغری بیگ شده و فوراً به قتل رسید. (۴۳۳ = ۳ - ۱۰۴۲).^(۱) حوادث کمی هستند که سلجوقیان را تا این حد خوشحال کرده باشد.

همان سال طغرل بیگ ابراهیم ینال را به سوی ری اعزام داشته و خود نیز از پی وی به این شهر آمده آنجا را آباد کرده و پایتخت قرار داد. به لحاظ مهاجرت پی در پی گروه‌های اوغوز دیگر خراسان برای آنها بسیار تنگ به نظر می‌رسید. اساساً همانطور که سابقاً دیدیم طغرل بیگ پیشنهاد داده بود که از درگیری با سلطان مسعود حذر کرده

۱- بیهقی. ص ۶۸۷ - ۶۹۱. ابن اثیر جلد ۹ ص ۲۱۱. ج ۱۰ - ص ۳ میرخواند. ج ۴ ص ۹۸.

و به سوی ری بروند و آنجا را به سادگی از دست یک عده دیلمی و کرد ظالم خارج نموده و خود تصاحب نمایند. زمانیکه طغرل بیگ به ری وارد شد اوغوزهای اراک در اینجا حضور داشتند، در رأس آنها به غیر از قزل، گوگ تاش، بوقا، منصور و آناسی اوغلو وجود داشتند. قزل که شوهر خواهر طغرل بود به قول ابن اثیر در تاریخ ۴۳۲ هـ قوت کرده بود. در آمدن طغرل بیگ به ری، مرگ وی شاید عاملی بوده باشد.

طغرل بیگ با اعزام سفیر از بیگهای فوق‌الذکر خواست که به حضورش بیایند. آنها بعد از بردن سفیر تا حدود رودخانه زنجان توسط سفیر این پیغام را به طغرل بیگ فرستادند: «می‌دانیم که مقصودت از دعوت ما در واقع توقیف ماست. بخاطر ترس از تو، ما از تو دور شده و در اینجا فرود آمده‌ایم. چنانچه به ما حمله‌ور شوی ما بالاجبار یا به خراسان و یا به روم شرقی خواهیم رفت و هیچگاه با تو سازش نخواهیم کرد.»^(۱) اظهار ترس بیگها از توقیف احتمالی توسط طغرل شاید بهانه‌ای بیش نبود. آنها به هیچ وجه نمی‌خواستند که مجدداً تحت تابعیت سلجوقیان باشند. در مقابل می‌خواستند که همچنان به زندگی ماجراجویانه خود ادامه دهند. بدین جهت از یک طرف از ترس اقداماتی که در آذربایجان انجام داده بودند و از سوی دیگر به علت تعقیب از جانب ابراهیم ینال به حوالی «جزیره» Cezire واقع در جنوب شرقی آناتولی آمدند. منصور بیگ در اینجا ساکن شد. بوقا، آناسی اوغلو و محتملاً نیز گوگ تاش به دیاربکر رفته و در آنجا دست به غارت زدند. در جنگی که واقع شد بعد از هزیمت دادن نیروهای مشترک حکمران موصل اوکائیل بن قیرواش و حکمران دیاربکر مروان بن نصرالدوله احمد و به همراه اینها نیروهای کرد بشنویه Beşneviyye به اقدامات ویرانگرانه خود افزودند. مروان بن نصرالدوله احمد حاکم دیاربکر که به حيله منصور بیگ را اسیر گرفته بود، از آنها خواست که در مقابل آزادی منصور بیگ و پرداخت مقداری کالا از سرزمین وی خارج شوند. بیگها این پیشنهاد را قبول کردند. ولی بعداً از قول خود عدول کرده و مجدداً غارتگری خود را گسترش دادند. گروهی از اوغوزها به موصل هجوم آورده و حاکم

شهر قیرواش را شکست داده و مدتی آنجا را صاحب شدند. (۴۳۵) اوغوزها با اینکه به حضور طغرل بیگ نرفتند، ولی در فتح موصل خطبه را به نام وی خواندند. کمی بعد اوغوزها یک حرکت اعتراضی اهالی موصل را به شدت سرکوب کردند. به لحاظ شرایط به وجود آمده، جلال الدوله حاکم بویه‌ای بغداد و نصرالدوله حاکم دیار بکر از دست اوغوزها به طغرل بیگ شکایت بردند. طغرل بیگ در جوابیه‌ای که به جلال الدوله نوشت وعده داد که اوغوزها را حتماً به اطاعت و اداری خواهد کرد. در نامه‌ای نیز که به نصرالدوله فرستاد از خارج کردن اوغوزها از ناحیه دیار بکر سخن راند. منتهی در این اثنا قیرواش حکمران موصل به همراه حکمران حله Hille دویس بن مزید الاسدی Dubys.b.Mezyed و با کمک‌گیری از سایر کردها و اعراب به سوی اوغوزها هجوم آورد. گوگتاش و منصور که در موصل بودند از این حرکت مطلع شده و از بوقا و آناسی اوغلو که در دیاربکر بودند تقاضای کمک کردند. در نبردی که واقع شد با اینکه اوغوزها ابتدائاً غالب آمدند در نهایت شکست خورده و به دیار بکر رفتند (۴۳۵). اوغوزهای اراک که بعد از این شکست دریافته بودند نمی‌توانند در دیار بکر اقامت گزینند، به فکر مهاجرت به آذربایجان افتادند. بدین منظور وقتی که به حوالی دریاچه وان آمدند، والی بیزانسی این ناحیه به آنها اجازه عبور نداده و بالعکس به آنها هجوم آورد و در جنگ واقع شده شکست خورده و اسیر افتاد. متعاقب این جنگ اوغوزها به آذربایجان رفته و گویا این دفعه با طغرل بیگ بیعت کردند^(۱)

طبق نوشته ابن‌الارزق^(۲) طغرل بیگ، بوقا و آناسی اوغلو را به همراه ده هزار سوار به دیار بکر روانه کرده و آنجا را به عنوان اقطاع به آنها واگذار کرده بود. آنها در این نواحی نیز دست به غارتگری زده و در یکی از شبها که سرمست از میگساری بودند به همدیگر خنجر زده و از زخم آن هر دو کشته شدند. از عاقبت دو بیگ دیگر یعنی

۱- ابن اثیر ج ۹- ص ۱۶۱- ۱۶۳.

۲- تاریخ میا فارقین- قاهره. ۱۹۵۹- ص ۱۶۰. م. خ. ینانچ. تاریخ ترکیه. عصر سلجوقیان، فتح آناتولی، استانبول ۱۹۹۴. ص ۳۹- ۴۴.

منصور بیگ و گوگتاش هیچگونه اطلاعی نداریم. بدین ترتیب تاریخ گروه متعلق به ارسلان یابغو که بعدها به اوغوزهای اراک معروف شدند در اینجا به پایان رسید.

سه الی پنج سال از ورود طغرل بیگ به ری نگذشته بود که حکمرانان نواحی اطراف تابعیت وی را پذیرفتند. اوغوزهایی که از ماوراءالنهر می آمدند به صورت گروهی به مرزهای بیزانس اعزام می شدند. ابراهیم ینال در رأس این گروهها در جلگه پاسین Pasin طی درگیری با اردوی بیزانس پیروزی درخشانی را کسب کرد (۱۰۴۸). متعاقب این پیروزی امپراطوری بیزانس مسجدی را که در قرن نهم در استانبول ساخته شده بود تعمیر کرده و در آنجا بنام طغرل بیگ خطبه خواندند ولی به لحاظ عدم پذیرش پرداخت خراج از جانب دولت بیزانس بین طرفین صلحی منعقد نشد.

در سال ۴۴۷ بنا به اصرار و دعوت خلیفه، طغرل بیگ روانه بغداد شد. با اینکه طغرل بیگ وعدههای خوبی داده بود ولی سربازان ترک مقیم بغداد از وی استقبال خوبی نکرده و نارضایتی خود را از وی آشکارا نشان دادند. علت این امر این بود که آنها از نابودی موجودیت خود می ترسیدند. در رأس این سربازان ترک شخصی به اسم ارسلان البساسیری Arslan.ul.Besasiri وجود داشت. ارسلان به لحاظ داشتن برخی مزیتها از جانب ترکها و برخی عوام بغداد حمایت می شد. در میان این عوام ترکهای پیشه ور نیز وجود داشتند. از مدتی پیش نیز ارسلان البساسیری رابطه خوبی با خلیفه نداشت. حتی شایع شده بود که ارسلان خلیفه را دستگیر کرده و در بغداد و عراق و نواحی دیگر به نام خلیفه فاطمی مصر خطبه خواهد خواند. دعوت خلیفه از طغرل بیگ در ارتباط با این وقایع بود.

طغرل بیگ در رأس یک اردوی بزرگ به بغداد وارد شد. در اردوی وی ۸ فیل نیز وجود داشت. ارسلان البساسیری قبلاً به همراه شمار زیادی از ترکها از بغداد خارج شده و به رهبه Rahbe رفته و شروع به طرفداری از خلیفه فاطمی مصر نموده بود. ترکها، دیلمی ها و توده مردم باقیمانده در بغداد با ورود اوغوزها جنجال بزرگی بپا کرده و شمشیر کشیدند. به همین جهت اوغوزها نیز به آنها یورش آورده و عده زیادی را

کشتند. طغرل بیگ، حکمران آل بویه، الملک الزحیم را دستگیر کرده و به قلعه‌ای در سرزمین خود فرستاد. بدین ترتیب حکومت ۲۰۰ ساله دیلمیان آل بویه به پایان رسید. طغرل بیگ در محلی در بغداد برای خود قصری و برای بیگها نیز مهمانسرائی ساخت. وی همچنین برای سربازان پادگان و مسجد ساخت. خود و امرا و سربازانش در آنجا ساکن شدند. برخی مؤلفین آن محل را به عنوان یک شهر توصیف می‌کنند. طغرل در آنجا بر تختی که هدیه خلیفه بود نشسته و سرداران، اعضای دولت و ملاقات کنندگان را در این محل می‌پذیرفت. در این اثنا پسر عموی طغرل بیگ به اسم قوتولموش Kutulmuş که از جانب وی به سوی ارسلان البساسیری اعزام شده بود، در حوالی موصل شکست خورده بود. به همین جهت طغرل بیگ تا حوالی نصیبین Nusaybin پیشروی کرده و دستور تخریب سینجار Sincar را داد. زیرا که مردم اینجا با قوتولموش و نزدیکان وی برخورد بدی را داشتند. طغرل بیگ موصل را به ابراهیم ینال سپرده و خود به بغداد بازگشت. طغرل بیگ این بار با خلیفه دیدار کرد. خلیفه بر تن فرمانروای سلجوقی ۷ خلعت پوشانید که این بیانگر حکمرانی بر هفت اقلیم بود. مضافاً بر این خلیفه به طغرل بیگ لقب فرمانروای شرق و غرب را داده (ملک المشرق و مغرب) و برای افاده این معنی دو شمشیر بر کمر وی آویخت. این به معنای تفویض حاکمیت مادی جهان اسلام به فرمانروای ترک بود که تا آن زمان در مورد هیچ شخصی به عمل نیامده بود. منتهی در این اثنا خبری ناراحت کننده رسید. این خبر حاکی از این بود که ابراهیم ینال با جمع‌آوری بخش مهمی از اوغوزها به دور خود شروع به عصیان کرده است. در حقیقت نیز در سال ۴۴۱ وی بر علیه برادر بزرگ خود شورش کرده بود. منتهی طغرل بیگ بعد از تأدیب، وی را بخشیده بود. تشویق و تحریک‌هایی که از جوانب مختلف بر علیه طغرل می‌شد عامل مهمی در شورش دوباره وی بود. در رأس این تشویق کنندگان اوغوزها بودند. بخش مهمی از آنان دوست داشتند که ابراهیم ینال بجای طغرل بیگ به حکمرانی بنشیند. زیرا آنها در سالهای اخیر از روش طغرل بیگ در مورد خود ناراضی بودند. در حقیقت نیز طغرل بیگ از موقعیت یک فرمانده که موظف به تأمین غنائم برای قوم خود

بود به تدریج دور شده همانند سلاطین غزنوی، اردوی ویژه خود را از مملوکها و اعضای دولت خود را نیز از ایرانیان تأمین می‌کرد. این توصیف برای حکمرانان غزنوی بسیار طبیعی بود. زیرا آنها از نسل برده‌ای که توسط یک خاندان غیر ترک خریداری شده بودند به وجود آمده بودند. وزیر خلیفه فاطمی با ذکر این مطلب که خلیفه عنوان سلطان را به ابراهیم ینال تفویض کرده است وی را به عصیان علیه طغرل بیگ تحریک می‌کرد. یکی از تحریک کنندگان نیز ارسلان البساسیری بود.

طغرل بیگ به محض اطلاع از شورش برادر خود به سرعت به ایران بازگشت. ابراهیم ینال وی را در همدان محاصره کرد. با اینکه طغرل بیگ با استفاده از فرصتی خود را به پایتخت حکومت، یعنی ری رسانده بود. در آنجا نیز در محاصره‌ای شدید قرار گرفت. طغرل بیگ در شرایط بسیار بدی قرار گرفته بود. بالاخره برای استمداد پیغامی به برادرزادگان خود یعنی فرزندان چاغری بیگ فرستاد. قاوورت بگ والی کرمان که لقب قره‌ارسلان را داشت و همچنین سربازان یاقوتی په رهبری آلپ‌ارسلان به کمک آمدند. در جنگی که در محل هفت‌ازه‌بولان Heftaze Bulan واقع در حاشیه ری رخ داد. ابراهیم ینال شکست خورده و اسیر افتاد. طغرل بیگ این دفعه برادر تنی خود را نبخشید. زیرا وی را در شرایط بسیار سختی قرار داده بود. طبق سنتی دایر بر اینکه اصیل‌زادگان ترک بدون خونریزی کشته می‌شدند، ابراهیم ینال نیز بازه کمان خود خفه و کشته شد. دو تن از فرزندان ارتاش برادر ابراهیم ینال نیز کشته شدند (۹ جمادی‌الآخر ۴۵۱=۲۳ تموز ۱۰۵۹). این اولین حادثه غم‌انگیزی بود که در خاندان سلجوقی اتفاق می‌افتاد. ابراهیم ینال که در رأس اوغوزهای «ینالی» قرار داشت، بیگی بود که در تأسیس حکومت سلجوقی و در پیروزیهای غربی طغرل بیگ نقش مهمی را ایفا کرده بود. خشم اوغوزها نسبت به طغرل بیگ و حرص به سلطنت ابراهیم ینال وی را دچار سرنوشتی کرد که سزاوارش نبود. در اثنای درگیری بین دو برادر، ارسلان البساسیری نیز به همراه ترکها و اعراب پیرامون خود وارد بغداد شده و خلیفه را نیز بعد از غارت قصر وی با خود به صحرا بردند. برای اولین و آخرین بار در بغداد و سایر شهرهای عراق به نام خلیفه

فاطمی مصر خطبه خوانده شد. طغرل بیگ بعد از فوت چاغری بیگ در سال ۴۵۱ و بعد از تنظیم امور برادرزادگانش متوجه عراق شد. خلیفه مجدداً به مقام خود بازگشت و با از میان برداشتن ارسال البساسیری امور عراق نظم گرفت. بعد از این جریان زمان بازگشت طغرل بیگ به وطن همسر وی فوت کرد. وی بانوئی عاقل و وابسته به طغرل بیگ بود. در امور شوهرش کمک می کرد. به همین جهت طغرل بیگ از مرگ وی متأثر شده و ماتم گرفته بود. (۴۵۲) مدتی بعد طغرل بیگ خواستار ازدواج با دختر خلیفه گردید. خلیفه القائم بامرالله با اینکه در وهله اول با درخواست طغرل بیگ موافقت کرده بود بعداً از این قول خود سرباز زد. رابطه طرفین سرد شد. فرمانروای سلجوقی آرامش خلیفه را بر هم زده بود. خلیفه نیز وی را تهدید کرد که از بغداد خارج خواهد شد. رد تقاضای طغرل توسط خلیفه در این ارتباط بود که بنی عباس خود را فرزندان پیامبر شمرده و برای خود قداستی قائل بودند. در حقیقت نیز خلفا تا آن زمان به هیچ کس غیر از خاندان خود دختر نداده بودند. بعلاوه خلیفه دخترش را بسیار دوست می داشت. طغرل بیگ نیز با این ازدواج قصد داشت برای خود شرافتی حاصل نماید. داماد خاندان پیامبر شدن برای وی شرف، حیثیت و مقام در پی داشت. بالاخره خلیفه تحت فشار طغرل بیگ به ناچار با این امر موافقت کرد. طغرل بیگ در این زمان حدود ۷۰ سال سن داشت. جشنی بزرگ در بغداد ترتیب داده شد. در حالی که خلیفه از بابت جدائی دخترش ناراحت بود. در حیاط قصر فرمانروای سلجوقی آهنگهای ترکی نواخته شده و طبق سنت ترکها طغرل بیگ با بیگهایش می رقصید. طبق گفته مورخین این رقص طغرل بیگ رقص هالای Halay یا رقصی شبیه آن باید باشد. این بیگ اوغوز که ۲۵-۳۰ سال پیش قصبه‌ای از قصبات سلطان مسعود غزنوی را بسیار بزرگ می پنداشت. اکنون داماد بزرگترین حکمران دنیای اسلام شده بود. منتهی این دوران سعادتبار برای طغرل بیگ چندان طولی نکشید. چند روز بعد از جشن کسالت قدیمی وی مجدداً عود نمود. با این وضع وی بعد از دو ماه اقامت در بغداد با جسم مریض به ایران بازگشت. خروج وی از بغداد با این وضعیت جسمانی و بازگشت به ایران بدون شک در ارتباط با واقعه‌ای بوده

است. این واقعه شورش قوتولموش بود. در این اثنا عمیدالملک کندری وزیر طغرل بیگ قوتولموش را در قلعه گردکوه Gird-kuh واقع در نزدیکی دامغان محاصره کرده بود. در همین زمان و بعد از گذشت ۷ ماه از جشن عروسی طغرل بیگ در ری وفات یافت. (۸ رمضان ۴۵۵ هـ = ۱۰۶۳ م.) و در آنجا دفن شد. آرامگاه وی اکنون در ری در حوالی تهران بنام وی معروف است.

طغرل بیگ انسانی بادرایت، نیک گفتار، خوش قلب و ملایم طبع بود. وی با تمامی این خصائل خود بر اطرافیانش تأثیر می‌گذاشت. تنها فردی نیز که در میان خاندانش قابلیت انطباق را داشت طغرل بیگ بود. جلوگیری وی از غارت نیشابور دلیلی بر اثبات اعتقاد فوق است. چاغری بیگ به طغرل بیگ توصیه می‌کرد که شهر غارت گردد. زیرا این یک سنت بود. در غیر این صورت ممکن بود که اوغوزها از آنها تبعیت نکرده و به فرمان دیگری گردن نهند. در حالی که در این دنیای جدید با این گونه حرکات امکان تشکیل دولت و حکومت وجود نداشت. در نتیجه بعد از اینکه طغرل بیگ با کشیدن خنجر چاغری بیگ را تهدید کرد. وی از پیشنهاد خود منصرف شد. عمل طغرل بیگ به ما نشان می‌دهد که اهداف وی تا چه حد وسیع بوده است. دارا بودن قابلیت نمایندگی و ستایش از انسانهای ارزشمند می‌تواند از عوامل موفقیت وی باشد. در عین حال وی شخصیتی جوانمرد و پایبند به شئون مذہبی بود.

طغرل بیگ به همراه برادرش چاغری بیگ شخصیت بزرگی است که به تاریخ ترکهای اوغوز جهت داده است. وی به همراه برادر بزرگ خود با ابراز شهامت بی‌نظیر در سرزمین بیگانه تشکیل حکومت داد و مرزهای این حکومت را تا حدود امپراطوری بیزانس گسترش داد. همچنین وی مقدمات فتح آناتولی و اسکان ترکهای اوغوز را در این سرزمین تدارک دیده بود. امپراطوری بزرگ تشکیل شده در نتیجه تلاش وی و برادر بزرگ وی بود. چنانچه آنها نبودند اوغوزهای تحت اداره آنها نیز همانند اوزها، اوغوزهای اراک و اوغوزهایی که سلطان سنجر را شکست دادند، از بین می‌رفته و نابود می‌شدند.

طغرل بیگ فرزندی نداشت. به همین جهت طبق وصیت وی با اینکه وزیرش یکی از فرزندان چاغری بیگ به نام سلیمان را به فرمانروایی برگزید با اینحال به لحاظ تمایل فرماندهان و سربازان، فرزند دیگر چاغری بیگ یعنی آلپارسلان حکمران خراسان را جانشین طغرل بیگ نمودند. قوتولموش فرزند ارسلان یابغو که در قلعه گردکوه بود با جمع آوری حدود ۵۰۰۰۰ هزار ترکمن بر علیه وی شورش کرد. در جنگی که واقع شد قوتولموش شکست خورد و در نزدیکی میدان جنگ جسدش پیدا شد. آلپارسلان قصد داشت که رسول تگین برادر قوتولموش و فرزند وی منصور را به همراه بیگهای ترکمن از بین ببرد ولی نظام الملک وزیر، وی را از این کار بازداشت. با اینحال آلپارسلان بر مرگ قوتولموش گریسته و برای وی مراسم سوگواری ترتیب داد.

با حکمرانی آلپارسلان حکومت‌های چاغری بیگ و طغرل بیگ متحد شده و امپراطوری بزرگی تأسیس شد. آلپارسلان همسر طغرل بیگ یعنی سیده عباسی را با ارمغانهایی به بغداد روانه کرد. اینکه وی با این سیده ازدواج نکرد و حتی امرای بعدی سلجوقی نیز از دختران خلفای عباسی همسر اختیار نکردند باید علتی داشته باشد. این علت می‌تواند در این رابطه باشد که بعد از اینکه طغرل بیگ ۶-۷ ماه بعد از ازدواج با دختر خلیفه از دنیا رفت این عقیده پیدا شد که به زور با دختران خلفا ازدواج کردن کار درستی نخواهد بود. عاقبت جعفر برمکی نیز در این رابطه به عنوان مثالی در خاطره‌ها مانده بود. شایان دقت است که امویها نیز به غیر از خاندان خود دختر نداده بودند.

آلپارسلان بعد از اینکه در سال ۴۵۶ سفری به آناتولی شرقی و گرجستان نمود، در سال ۴۵۸ سفری نیز به اوست یورت üst.yurt و مانقشلاق کرد. در فاصله بین دریاچه آرال و مانقشلاق یک گروه پرجمعیت ترکمن سکونت داشتند که در رأس آنها بیگی به نام چاریغ Çarig وجود داشت. آنها در کنار قباچاقها زندگی می‌کردند، یعنی با آنها در یک محل سکونت داشتند، کاروانهای تجاری فعالی را که از میان کناره‌های ولگا و خوارزم می‌گذشت غارت می‌کردند. هدف از این سفر آلپارسلان نیز این بود که از تجاوزات ترکمن‌ها به این جاده مهم تجاری جلوگیری به عمل آید. آلپارسلان از گورگنچ

Gürgeng مرکز خوارزم خارج شده و به محل استقرار چاریغ وارد شد. چاریغ با پشتگرمی به تعداد زیاد سربازانش (حدود ۳۰۰۰۰) به مقابله برخاست ولی مجبور به هزیمت شده ترکمن‌ها با بجای گذاشتن زن و بچه و احشام خود به سوی مانقشلاق فرار کردند. در این ناحیه بیگی به نام قاوشوت Kafsut وجود داشت که احتمالاً وی نیز ترکمن باید باشد. زیرا که مانقشلاق از قرن دهم به این طرف از سرزمین‌های شناخته شده اوغوزها بوده است. بخاطر اینکه قاوشوت برخورد مناسبی با سفیر آلپارسلان داشت لذا بدون ورود به سرزمین وی به خوارزم بازگشتند. سپس آلپارسلان به شهر جند که در ساحل رودخانه جیحون قرار داشت رهسپار شد. مقصد وی از این سفر فقط زیارت قبر پدر بزرگش سلجوق بود. حاکم شهر جند خان با اعزام مادرش تابعیت خود را به آلپارسلان اعلان داشت. آلپارسلان بعد از زیارت قبر پدر بزرگش مجدداً به خوارزم و از آنجا به خراسان بازگشت^(۱) این سفرهای آلپارسلان که مدت ۶ ماه به طول انجامید آرزوی سفر به میهن سلجوقیان را در دل اوغوزهای ساکن سرزمین مادریشان برانگیخت. به عنوان مثال آتسیز Atsiz که یکی از بیگهای اوغوز بوده و در سالهای ۱۰۷۱-۱۰۷۰ در فتوحات سوریه شرکت داشت لقب خوارزمی را داشت که این نشان می‌دهد که شاید وی در این زمان از خوارزم به سوریه آمده باشد. رفتن آلپارسلان به جند و زیارت قبر پدر بزرگش علاقه و مهر وی به پدران را نشان می‌دهد.

در دوره سلطنت آلپارسلان حملات به سرزمین امپراطوری بیزانس شدت گرفت. در سال ۴۶۲ آلپارسلان بنا به دعوت وزیر خلیفه فاطمی از طریق دیار بکر به سوریه رهسپار شد. محمود بن مرداس Mirdas.oglu.Mahmud حاکم حلب که از این سفر آگاهی یافته بود قاضی حلب را به پیشباز سلطان فرستاد. این عرب تیزهوش زمانی که سلطان آلپارسلان از فرات عبور می‌کرد این چنین خطاب کرده بود: «ای سرور ما، به خدای بزرگ بخاطر این عنایتش شکرگزار باش. زیرا تو اولین فرمانروای ترک هستی که

۱- الف (ابن اثیر ج ۹- ص ۱۷۱). ب (امدادالدین اصفهانی «تلخیص بُندیاری»، ص ۷. ترجمه ص ۵. ابن الجوزی نوه. مرآة الزمان. ص ۱۳۱). اخبارالدوله السلجوقیه. ص ۴۰. می‌خواند. روضه الصفا. ج ۳. ص ۹۸-۹۹.

از این رودخانه عبور می‌کنی».^(۱) آلپ‌ارسلان در نزدیکی حلب اطراق کرد. چون محمود بن مرداس حاکم حلب از ترس جان به حضور سلطان نیامده بود لذا مدتی حلب در محاصره قرار گرفت. ابن‌مرداس که در شرایط سختی قرار گرفته بود بالاخره با پوشیدن لباس اوغوزها به حضور آلپ‌ارسلان رسید. وی بخشیده شد و مجدداً حاکم حلب گردید. از اینجا آلپ‌ارسلان به سوی دمشق عزیمت کرده و یکروز طی طریق نکرده بود که خبر رسید، امپراطور بیزانس رومانوس دیوجانوس Romanos.Diogenes با اردوی بزرگی حرکت کرده است. آلپ‌ارسلان به منظور مقابله با امپراطور به سرعت به عقب بازگشت. دو امپراطور در ۲۶ اوت سال ۱۰۷۱ در دشت رهوا Rahva واقع در ملازگرد Malazgird با هم روبرو شدند. شماره سپاهیان بیزانس بسیار بیشتر از سپاهیان ترک بود. آلپ‌ارسلان با اجرای اصول جنگی ترک امپراطور بیزانس را به شکستی سخت گرفتار کرد. در اثنای نبرد همه یا بخشی از چنگ‌ها و اوغوزهای (اوز = غوز) حاضر در سپاه بیزانس به صف هم‌نژادان خود وارد شدند. در این عمل عامل نژادی تأثیر عمده‌ای داشته است.

نبرد ملازگرد^(۲)، آغاز فتح آناتولی توسط ترک‌ها بود طوریکه آناتولی به صورت سرزمین ترک‌های اوغوز درآمد. آلپ‌ارسلان سال بعد، در مشرق در سواحل جیحون به مرگی ناگهانی از دنیا رفت. (۱۰۷۲) معاصرانش وی را به دیده یک فرمانروای بزرگ تاریخ می‌نگریسته و وی را سمبل بزرگ قدرت، عظمت و شکوه به حساب آورده‌اند. نام اصلی وی محمد و عنوان وی آلپ‌ارسلان بوده است. اساساً می‌دانیم که عنوان برادر وی قاوورت‌بگ قره‌ارسلان و همچنین خواهر وی خدیجه که همسر خلیفه‌القائم‌بامرا... بود عنوان ارسلان خاتون را داشته است. آلپ‌ارسلان علاوه بر دارا بودن خصائل و مزایای انسانهای طراز اول، ضمناً صاحب یک شعور و خصلت قومی نیز بود.

۱- کمال‌الدین بن الأذیم، زبدة حلب، به کوشش. سامی‌الدههان. دمشق ۱۹۵۴ ج ۲، ص ۲۰.

۲- تفصیل جنگ ملازگرد را نگا: (۱) م. خ. بنانج. تاریخ ترکیه. فتح آناتولی. ص ۷۱. (۲) ی. قفس اوغلو. جنگ ملازگرد. دائره‌المعارف اسلامی. ج ۷ ص ۲۴۲-۲۴۸.

دوره سلطنت ملک‌شاه فرزند آلپ‌ارسلان (۱۰۹۲ - ۱۰۷۲) از دوران بسیار شکوهمند و گسترده امپراطوری سلجوقی بود. حدود سرزمین سلجوقی در این عصر از دریای اژه تا جیحون را در برمی‌گرفت. قره‌خانیان و غزنویها نیز تابع امپراطوری سلجوقی بودند. در این عصر، به ویژه شماری از بیگهای اوغوز به همراه فرزندان قوتولموش، (منصور و سلیمان) در جریان فتح آناتولی در عرض ده سال، سرزمین‌های واقع در بین دریای اژه و بونغازیچی را فتح کردند.

دوره سلطنت ملک‌شاه سلجوقی توسط مؤلفین مسلمان و غیر مسلمان به عنوان حکومتی عادلانه توصیف می‌شود. این دوره در سال ۱۰۹۲ میلادی و با مرگ ملک‌شاه خاتمه یافت. درگیریهای حکومتی که بین خاندان سلجوقی به مدت طولانی ادامه یافت، همانطور که باعث تضعیف حکومت گردید ضمناً باعث نائل آمدن صلیبیون به اهدافشان و تقویت باطنی‌ها، بیزانسی‌ها و گرجیها گردید. دولت سلجوقی دیگر نتوانست عظمت سابق را باز یابد. حتی سلطان سنجر نیز که توسط مؤلفین با توصیفات عالی وصف شده است، نه تنها نتوانست آن قدرت سابق را به امپراطوری بازگرداند بلکه با حرکات اشتباه‌آمیز خود عامل سقوط امپراطوری نیز گردید.

سلجوقیان با اینکه برای دولت خود برخی رسومات اسلامی را اقتباس کردند با این حال در خصوص مهمترین اصل حکومتی یعنی وراثت به همان رسومات ترکی خود پایبند ماندند. طبق این عادت، سلطان نواحی مختلف کشور را به خویشان خود واگذار می‌کرد. از این نظر دولت سلجوقی نیز همانند دولتهای قره‌خانیان و گوک ترک دارای ماهیت فئودالی بود. در عصر درگیریهای حکومتی و حکمداران ضعیف، نفوذ مملوکها یعنی غلام‌زادگان افزایش یافته و از این‌ها خاندان‌های پرقدرتی به وجود آمد. در نتیجه یکی از این خاندان‌ها یعنی ایل‌دینلی‌ها il.Denizliler قدرت حکومتی را در اختیار داشتند و دیگری یعنی خوارزمشاهیان نیز به حکومت سروران خود پایان دادند. آخرین حکمران سلجوقیان عراق که همانند اولین حکمران نام طغرل را یدک می‌کشید، در جنگی که در نزدیکی ری با تکش Tekiş خوارزمشاه انجام داد، بعد از نبردی دلیرانه کشته شد. (۵۹۰ - ۱۰۹۴) نواده مملوک ایل‌دینز، سر این آخرین حکمران سلجوقی را برید و مملوک انوش تگین نیز سر وی را به بغداد فرستاد. این عمل خبر از شروع ویرانی و خرابی در ایران غربی می‌داد.

سلجوقیان چه در زمان خود و چه در نظر نسلهای بعد از خود به عنوان یکی از بزرگترین سلسله‌های حکومتی توصیف شده‌اند. در این ارتباط در آثار مختلف قلمی، داستانها و ضرب‌المثل‌های زیادی دیده می‌شود. مؤلفین^(۱) نوشته‌اند که سلجوقیان خاندانی دلسوز برای مردم، عادل و طرفدار عمران و آبادی بوده‌اند. در حقیقت نیز سلجوقیان در هر جا که حکومت می‌کردند اعم از ایران، آناتولی و سوریه آثار دینی و غیردینی را آفریدند. که این به ویژه یکی از خصوصیات اولیه حکومت سلجوقیان می‌باشد. محقق است که تفکر خدمات اجتماعی در سلجوقیان ریشه ملی داشته است.

در دستگاه حکومتی سلجوقیان ایران از وزارت تا تحصیلداری تماماً از عناصر ایرانی استفاده می‌شد. اساساً عنصر ترک نسبت به عنصر بومی بسیار کم بود. به همین علت حکمرانان زبان فارسی را یاد گرفته و با مقامات حکومتی به این زبان صحبت می‌کرده‌اند. در عین حال نه تنها آنها زبان مادریشان را از یاد نبرده‌اند بلکه باید گفت که رسومات ملی خود را نیز حفظ کرده و تداوم داده‌اند. اساساً مادر خیلی از آنها ترک بوده و حتی اتابکان که مأمور تربیت آنها بودند نیز ترک بودند. سپاه سلجوقی نیز با افزودن عناصر جدیدالورود دائماً ترکی باقی می‌ماند. سلجوقیان همانطور که تحت تأثیر رسومات اسلامی بودند، همانطور که اشاره شد آداب و رسوم و زبان خود را نیز زنده نگه داشتند. آنها در این خصوص و خصوصیات دیگر از اعراب و ایرانیان متمایز می‌شدند. زندگی مشترک ترکها با این ملل نه تنها شعور قومی را در آنها ضعیف نکرده بلکه تقویت می‌نمود.

سربازان ترک مقیم بغداد ضمن ابراز ناخشنودی از ورود طغرل بیگ به بغداد در عین حال به سائقه احساسات ملی خود از نمایش دادن سرهای بریده شده اوغوزها در انتظار عمومی که توسط حاکم عرب موصل ارسال شده بود جلوگیری به عمل آوردند. می‌دانیم که آلپارسلان دارای روحیه ترک‌گرایی بوده و این روحیه را نیز تشویق می‌کرده است. نورالدین محمود که توسط برخی مؤلفین اروپائی به صورت یک حکمران نیمه عرب سوریه توصیف شده است. طی نامه‌ای که به خلیفه فاطمی مصر ارسال داشت نوشته بود که اسلام در برابر هجوم صلیبیون تنها در سایه تیرهای ترکها حفظ شده است، این

۱- به عنوان مثال ظهیر نیشابوری، افضال‌الدین کرمانی، حمدا... مستوفی.

حکمران بزرگ در همان عصر، در عین حال با ترتیب دادن ضیافتهای بزرگ غارت، این سنت دیرینه ترک را تداوم می‌داد. شاعران و دبیران معاصر وی نیز او را همچون یک ترک توصیف می‌کنند. نورالدین محمود که به اصحاب بزرگ پیامبر اکرم تشبیه می‌شد. در همان زمان در داخل کشورش نیز آثار نیکی از خود به جای گذاشته بود.

طی جنگی که در سال ۱۱۳۵ م. بین سلطان مسعود سلجوقی و خلیفه‌المسترشید واقع شد، تمامی ترکهای اردوی خلیفه به سپاه سلطان مسعود ملحق شدند و خلیفه با اعراب و کردها تنها ماند. یکی از مورخین اظهار می‌دارد که این تغییر اردو توسط ترکها در نتیجه روحیه ترک‌گرایی بوده است. سلطان مسعود سپس از خلیفه قول گرفته بود که دیگر مملوکهای ترک را به خدمت نگیرد. اخراج ۷۰۰۰ سرباز ارمنی از اردوی ویژه ملک‌شاه علیرغم مخالفت نظام‌الملک را می‌توان یکی از موفقیت‌های اردوی ویژه ترک دانست. قبل از اتمام این بحث مجدداً یادآوری کنیم که، سلجوقیان تشکیلات ملی، سازمانها و آداب و رسوم و خلاصه تمامی چیزها را حفظ کرده و آنها را تا خاتمه حکومت خود تداوم بخشیده‌اند. ضیافتهای غارت و مراسم عزاداری همچنانکه در سرزمین مادری، تداوم می‌یافت و توتماچ نیز به عنوان غذای ملی خورده می‌شد. حکمرانان سلجوقی همانند خانهای مغول برای ادای احترام به کسی به وی شراب تعارف می‌کردند.

بیهقی و گردیزی مورخین غزنوی، اوغوزهای سلجوقی را به نام ترکمن ذکر می‌کنند. در مقابل مورخین خاور نزدیک از آنها بنام الغز (اوغوز) نام می‌برند. اردوی طغرل بیگ نیز همانگونه که به نام اوغوز توصیف می‌شود، از اوغوزهایی که در سال ۴۶۳ وارد سوریه شدند نیز به این اسم نام برده می‌شود. در آثار مربوط به دوره سلطنت ملک‌شاه سلجوقی به این طرف به این اوغوزها نیز ترکمن گفته می‌شده است. بعد از این تاریخ نام اوغوز فقط به اوغوزهایی که سلطان سنجر را مغلوب و اسیر نمودند اطلاق شده است. منتهی اوغوزها به مدتی طولانی نام خود را از یاد نبرده و نام ترکمن را نیز نپذیرفته‌اند. از قرن سیزدهم به این طرف نیز در همه جا به اوغوزها نام ترکمن اطلاق شده است.

اوغوزها بودند که دولت سلجوقی را تشکیل داده و حدود آن را نیز توسعه دادند. اوغوزهایی که بعد از تشکیل امپراطوری گروه گروه و فوج فوج از سرزمین مادری آمده بودند توسط دولت به مرز بی‌زانس اعزام می‌شدند. این امر به ویژه برای پیشگیری از اغتشاش آنها انجام می‌شد. به علاوه این امر در ارتباط با پیشگیری از مضیقه چراگاه نیز

بود. در سال ۴۴۰ یک گروه عظیم اوغوز از ماوراءالنهر به عراق عجم آمده بودند. ابراهیم ینال به آنها گفته بود که به لحاظ در مضیقه بودن جا آنها بهتر است جهت نبرد به مرز بیزانس بروند و افزود که خود نیز از پی آنها خواهد آمد. در حقیقت نیز کمی بعد ابراهیم ینال در رأس این اوغوزها علیه بیزانس پیروزی مهمی کسب کرد^(۱) طغرل بیگ در سایه کمک اوغوزها در ایران غربی موفقیت‌هایی کسب کرد. آل‌بویه را شکست داده و بر خلافت و عراق عرب حاکم شد و در نتیجه فعالیت اوغوزها حاکمیت خود را از جانب امپراطوری بیزانس به رسمیت شناساند. اسحق بن ابراهیم و سخت کمان (دارای کمان آهنین) از بیگهای اوغوز تحت فرمان ابراهیم ینال در جریان فتح همدان و کردستان خدمات مهمی انجام داده بودند.^(۲) با این حال بین طغرل بیگ و هم‌قومان وی جدایی افتاد که این خود باعث بروز بحرانهایی در مقطع گسترش و توسعه امپراطوری گردید.

چنین استنباط می‌شود که طغرل بیگ و آلپارسلان از عدم اطاعت هم‌قومان خود یعنی اوغوزها و عدم انصراف آنها از عادت غارتگری ناراضی بوده‌اند. حتی امکان دارد که آنها در مقابل هم‌قومان خود از مملوکهای ترک به یادگار مانده از دولتهای دیلمی و غزنوی حمایت کرده و هم‌قومان خود را خوار می‌شمردند. در مقابل، اطاعت و احترام اوغوزها از فرماندهان بی‌حدومرز و بی‌چشمداشت نبود. فرمانده نیز مجبور بود که برخی موارد سنتی را رعایت نماید. وقتی که انتظارات اوغوزها اجابت نمی‌شد احترام اطاعت نیز از بین می‌رفت و اوغوزهای خشمگین سوار بر اسب به اطاعت شخص دیگری از همان خاندان (سلجوقی) در می‌آمدند.

طغرل بیگ از یک طرف به اوغوزها اجازه غارت نداده و از طرف دیگر خود ضیافت‌های مکرر غارت را ترتیب می‌داد. گذشته از این چون طغرل بیگ تحت تأثیر وزیر ایرانی‌اش بود و مقامات مهمی را به امرای مملوک می‌داد، اوغوزها را ناراضی می‌کرد. طغرل بیگ و آلپارسلان و دیگران برای اینکه عناصر صادق و مطیعی زیر دست داشته باشند، اموال مملوک را که از ترکستان تا اندلس در جهان اسلام از طرف خاندان‌های مختلف قبول شده بودند، پذیرفتند. پیشتر در جریان جدال بین سلجوقیان و غزنویان دیدیم که عده‌ای

۱- ابن الجوزی (بزرگ). المنتظم. ج ۸. ص ۱۳۷/ ابن اثیر ج ۹- ص ۲۲۶، ۲۲۷.

۲- ابن اثیر ج ۹- ص ۲۲۴-۲۴۸. در اینجا به نظر می‌رسد مراد از سخت کمان عنوان وی باشد. به این عنوان در عصر تیموری نیز برمی‌خوریم. منتهی در فرهنگ عربی فارسی مشاهده نشد.

از مملوکهای ترک به سلجوقیان پیوستند. محقق است که بعد از تشکیل امپراطوری نیز چه از جانب دیلمیان و چه از جانب غزنویان شمار زیادی از مملوکهای ترک به سلجوقیان پیوستند. طغرل بیگ و آلپ ارسلان این مملوکهای ترک را که با تربیت، مطیع و منطبق با شرایط محیط بودند بر هم‌قومان خونگرم و زودجوش خود ترجیح داده و اشراف مملوک را به مقامات بلندی ارتقاء دادند. بنا به نوشتهٔ م.خ. ینانچ^(۱) در امر پذیرش اصول مملوک از جانب طغرل بیگ و آلپ ارسلان در درجهٔ اول وجود وزرا و ارکان حکومتی ایرانی بسیار مؤثر بوده است. قسمت مهمی از اوغوزها که در سال ۱۰۵۸ م. پیرامون ابراهیم ینال اجتماع کرده بودند، بر علیه طغرل بیگ شورش کرده و در صورت به سلطنت رسیدن ابراهیم ینال خواسته‌های ذیل را به وی قبولانده بودند: ۱- عدم حمله به عراق، اوغوزها با اینکه در جریان حمله‌های طغرل بیگ به عراق سختی فراوانی تحمل کرده بودند با این حال چیزی عایدشان نشده بود. ۲- عدم هر گونه صلح و سازش با سلطان طغرل بیگ. این بند دوم نشان می‌دهد که اوغوزها تا چه حد از طغرل بیگ ناراضی بوده‌اند. جداً تعجب‌آور است که حکمران بادرایتی همچون طغرل بیگ این قوم خود را که تنها عامل موفقیت‌هایش نیز بودند تا این حد از خود متنفر کرده بود. ۳- انتخاب وزیران با ملاحظه نظرات آنها. این امر نشان می‌دهد که وزرا تا چه حد در رفتار و عملکرد طغرل بیگ در مقابل اوغوزها تأثیر داشته‌اند. طغرل بیگ که توسط خلیفه، ملک‌المشرق و المغرب خطاب شده بود در مقابل ابراهیم ینال روزهای خطرناکی را پشت سر گذاشت. اول بار در همدان و سپس در ری پایتخت امپراطوری در شرایط سختی قرار گرفت. چنانچه برادرزادگانش آلپ ارسلان، قاوورت و یاقوتی توسط نیروهایشان به کمک وی نشنافته بودند، احتمال زیادی داشت که از حکومت سقوط کند. مدتی بعد فرزندان ابراهیم ینال با استفاده از عصبانیت طغرل بیگ از خمارتگین وی را به قتل رساندند. در سالهای آخر حکومت طغرل بیگ در میان امرای وی به اسامی‌ای از قبیل اردم، گوهر آئین، خمارتگین، آی‌تکین و سلیمان برمی‌خوریم که تمامی اینها دارای اصلیت مملوک بودند. گوهر آئین از دیلمیان به حکومت سلجوقیان منتقل شده بود.

مشاهده می‌شود که گویا سیاست طغرل بیگ چندان مورد رضایت هم‌قومان خود

نبوده است. زیرا نارضایتی ترکمن‌ها همچنان افزایش می‌یافت. همچنانکه قوتولمیش فرزند ارسلان یابغو نیز عصیان کرده و با ده هزار سوار در قلعه گردکوه واقع در نزدیکی دامغان اقامت گزیده بود.

قوتولموش که بعد از مرگ طغرل بیگ از قلعه خارج شده بود تعداد زیادی از ترکمن‌ها نیز به وی پیوستند (حدود ۵۰/۰۰۰ سوار) و با اینکه قوتولمیش صاحب چنین اردوی بزرگی بود ولی در جنگ با آلپ‌ارسلان شکست خورد. وی خود نیز از میدان جنگ فرار کرده و کشته شد. بنا به یکی از منابع، آلپ‌ارسلان شمار زیادی از هم‌قومان خود یعنی ترکمن‌ها را به قتل رساند. در این جنگ همراه آلپ‌ارسلان امرائی به اسامی کؤل ساریغ Köl-sarığ، پهلوان، آلتون‌تاخ، ساوتگین، بولداجی Buldacı، سونکورجا Sunkurca، آغاجی وجود داشتند که همه یا غالب آنها دارای منشأ غلامی (مملوک) بودند. باعث تعجب است که چه در میان امرای بزرگ طغرل بیگ و چه آلپ‌ارسلان هیچ بیگ ترکمن دیده نمی‌شود. این اسامی نشان می‌دهد که در دوره بنیانگذاران سلسله سلجوقی سیستم مملوک تا چه اندازه مقبولیت داشته است.

آلپ‌ارسلان هر اندازه که روحیه ترک‌گرایی را مورد ستایش قرار می‌داد با این حال سیاستی در پیش نگرفت که مورد رضایت هم‌قومان خود باشد. چه طغرل بیگ و چه آلپ‌ارسلان و چه جانشینان آنها هیچکدام اهمیت مسئله را درک نکرده بودند. این حقیقت روشنی است که در اعمال آنها وزرای ایرانی و مملوک‌ها نقش به سزائی داشته‌اند.

در همان زمانیکه آلپ‌ارسلان مقامات مهم را در اختیار مملوک‌ها قرار می‌داد، بیگ‌های هم‌قومش نیز در سوریه به خدمت حکمرانان عرب درمی‌آمدند که این در تاریخ هیچ قومی دیده نشده است. سیاستی که در خصوص ترکمن‌ها پیش برده می‌شد این بود که آنها به مرزهای بی‌زانس سوق داده شده و در آنجا بر رأس آنها یک شهزاده سلجوقی و یا امیری از مملوک‌ها گمارده شود. یکی از این مملوک‌ها به اسم گوموش‌تگین Gumuş-Tegin در سال ۱۰۶۹ توسط یکی از بیگ‌های ترکمن به اسم افشین‌بکچی اوغلی کشته شد. ضمناً می‌دانیم که در سال بعد شوهرخواهر آلپ‌ارسلان به اسم ارباسغان Erbasgan به همراه بخشی از ترکمن‌های ناوکیه Navekiye مقیم آذربایجان به امپراطوری بیزانس پناهنده شدند. مشخص نیست که چرا ارباسغان علیه آلپ‌ارسلان دست به چنین اقداماتی زده است. در صورتی که بعد از فوت طغرل بیگ ارباسغان یکی از

حامیان و طرفداران پرحرارت به سلطنت رسیدن آلپارسلان بود. در هر صورت این مثالها نتیجه بحران مسئله لاینحل ترکمن‌ها بود. ناوکیه‌ها که به همراه ارباسگان به بیژانس رفته بودند، در همان سال از این کشور خارج شده و داخل سوریه شده و شروع به عملیات فتح نمودند. پیروزی ملازگرد موقتاً هم که شده از بحران مسئله ترکمن جلوگیری به عمل آورد. ترکمن‌ها به ویژه تحت ریاست فرزندان قوتولمیش در آناتولی پراکنده شدند. گروههای ترکمن که از سرزمین مادری به ایران آمده بودند از اینجا نیز وارد آناتولی می‌شدند.

بعد از مرگ آلپارسلان در سال ۱۰۷۲ برادرش قاوورد Kavurd که حاکم کرمان بود جهت تصاحب تاج و تخت دست به اقداماتی زد. اولین اقدام ملکشاه و وزیرش نظام‌الملک در این رابطه این بود که به نزد ترکمن‌های ساکن دشت بین ری و همدان اعزام شدند. بدین صورت و با صرف مقداری پول آنها از اجتماع ترکمن‌ها در پیرامون قاوورد جلوگیری نمودند. هر چند که این تدبیر به شکست قاوورد منجر شد ولی ترکمن‌ها از این پیروزی نفعی نبردند.

در دوره سلطنت ملکشاه نیز تعداد کمی بیگهای ترکمن در مقامات حکومتی حضور داشتند که به اینها نیز مقامات مهمی داده نمی‌شد. از میان مشهورترین و اصیل‌ترین این بیگها اینها بودند: آرتوق‌بگ Artuk-beg، چابوک Çabuk و حاکم انطاکیه یاغی‌سیان فرزند آلپ. از بین اینها آرتوق‌بگ به لحاظ اینکه مقام درخور و شایسته‌ای به وی داده نشده بود از خدمت ملکشاه خارج شده و به سوریه رفته و به خدمت توتوش حاکم سوریه درآمد و آخرین روزهایش را در حکومت بیت‌المقدس گذراند.^(۱) در دوره سلطنت ملکشاه به ویژه مشاهده می‌شود که نظام‌الملک وزیر ایرانی چندان نیز به مسئله ترکمن‌ها بی‌توجه نبوده است. نظام‌الملک در اثر خود سیاست‌نامه، بعد از اشاره به این مسئله که حکومت از جانب ترکمن‌ها تحت فشار می‌باشد، به این مسئله نیز اشاره دارد که این ترکمن‌ها بوده‌اند که در شمار زیاد در سالهای اولیه حکومت سلجوقی خدمات زیادی کرده و زحمات فراوانی متحمل شده و به گردن دولت حق دارند. و به دنبال این

۱- در خصوص آرتوق‌بگ. ر.ک. علی سویم. اصیلت آرتوقیه (آل‌آرتوق) و فعالیت‌های سیاسی آرتوق‌بگ.

بولتن شماره ۲۶. ص ۱۰۱.

پیشنهاد می‌کنند که از خویشاوندان فرمانروا و یا از جوانان دیگر ترکمن به تعداد هزار نفر همانند مملوکها را مورد تربیت قرار داده و در خدمات دولتی به کار گیرند، و بدین ترتیب او می‌نویسد که تنفر ترکمن‌ها از حکومت زائل شده و در زمان مورد احتیاج نیز به تعداد ۵ یا ۱۰ هزار سوار در خدمت دولت قرار خواهند گرفت.^(۱) منتهی این پیشنهادات مدبرانه وزیر ایرانی هیچ زمان به مرحله اجرا درنیامد. م.خ. ینانچ^(۲) نظام‌الملک را مورد اتهام قرار می‌دهد که ترکمن‌ها را از عناصر فاسد و خطرناک امپراطوری شمرده و بیگهای آنها را به اهمال‌کاری متهم نموده است.

حوادثی که بعد از مرگ ملک‌شاه وقوع یافت به روشنی نشان داد که اردوهای ویژه متشکل از نیروی مملوکهای ترک قارلوق و قبیچاق تا چه حد در امپراطوری سلجوقی قدرتمند بوده و بر حکومت استیلا داشته‌اند. در زمان سلطنت ملک‌شاه علیرغم مخالفت‌های نظام‌الملک ۷۰۰۰ سرباز ارمنی حاضر از اردوی ویژه اخراج شدند که این امر بی‌شک از جانب مملوکهای ترک صورت گرفته بود. این نظامیان ترک مملوک که به هیچ وجه تحمل ترکمن‌ها و دیگر اقوام را نداشتند همانند ینی‌چریهای امپراطوری عثمانی دارای یک شعور همکاری با یکدیگر و در نتیجه دارای غرور بیش از حدی بودند. ممالیک ترک نیز همانند سلاطین، اردوهای ویژه خود را داشتند. این امیران که اتابکان شه‌زادگان سلجوقی بودند با سوءاستفاده از نام آنها، جهت تصاحب قدرت هر چه بیشتر به میدان می‌آمدند. حتی در اثنای درگیریهای بعد از فوت ملک‌شاه امیری تحت عنوان بیلگه‌بگ که مورد علاقه ملک‌شاه نیز بود به تشویق یکی از فرزندان نظام‌الملک در اصفهان خود را پادشاه اعلام نمود.

سیستم مملوک نه تنها در سلجوقیان ایران بلکه در بین سلاجقه آناتولی و سوریه نیز مورد پذیرش واقع شده بود. خاندان زنگی‌ها که حاکمان الجزیره و سوریه بودند اساساً از خاندان ترک مملوک بودند. ایوبیان که در سوریه جانشین زنگی‌ها شدند این سیستم را ادامه دادند. آنچنانکه مملوکهای ایوبی‌ها در سال ۱۲۵۲ بر حاکمیت سروران خود خاتمه داده و خود حاکم بر مصر و سپس سوریه شدند. غوریان که جانشین

۱- سیاستنامه. به کوشش خلخال. سال ۱۳۱۱. ص ۷۳.

۲- تاریخ ترکیه. فتح آناتولی. ص ۹۹.

غزنویها شدند نیز اردوهای ویژه‌ای از مملوکها تشکیل دادند. مملوکهای وابسته به خاندان غوریان نیز در هندوستان یک حکومت مملوک تشکیل دادند. حتی خاندان قره‌خانیان در ماوراءالنهر نیز این سیستم را پذیرفته بود. مثلاً می‌دانیم احمدخان که معاصر عصر سلجوقی بود ۱۲۰۰۰ مملوک ترک داشت. تمامی این مثالها نشان می‌دهد که خاندانها برای تأمین امنیت و تداوم حاکمیت خود قبول این سیستم را یک ضرورت می‌دانسته‌اند. در مقابل این سیستم پیروزی نظامی قبیله‌ای چندان آسان نبود.

در رابطه با تشکیل اردوهای ویژه سلسله‌های اسلامی از مملوکهای ترک باید بگوییم که علت این امر این نیست که آنها به راحتی قابل تدارک و آماده سازی بودند بلکه، آنها (مملوکها) دارای امتیازات ویژه نظامی‌گری نیز بوده‌اند. همچنانکه می‌دانیم مملوکهای که در مصر به قیمت گزافی خریداری می‌شدند دارای اصلیت ترکی بوده‌اند. ترکها سوارکاران ماهر، تیراندازان چابک‌دست و نیزه‌اندازان زبردست بوده‌اند. اضافه می‌شود که آنها در شرایط مختلف اقلیمی مقاوم، منضبط، جسور و انسانهایی خونسرد بودند. تنها عیب آنها این بود که نسبت به برخی اقوام در جنگهای شبانه موفقیت‌های کمتری داشتند.

تفاوتی نداشت که چه خاندانی بر رأس مملوکهای ترک قرار می‌گرفت زیرا که آنها دارای شعور قومی خود بودند. اساساً زندگی در بین اقوام بیگانه مثل عرب و ایرانی شعور قومی آنها را تقویت می‌کرد. همچنانکه زمانی که خلیفه فاطمی خواسته بود که مملوکهای ترک را از خود دور نماید وی در جواب گفته بود که تنها تیرهای ترکها از پس نیزه‌های فرانگها برآمده و فرانگها تنها از ترکها می‌ترسند.

سیستم مملوک با اینکه در ایران و سوریه ترکمن‌ها را از تصاحب پستهای عالی دولتی محروم نموده بود در عوض از ضعف آنها همانند اعراب پیشگیری کرده بود. با تمامی این تفصیل ترکمن‌ها به طور کلی فراموش نشده بودند. اساساً امکان نداشت که بر علیه این قوم پرجمعیت و سلحشور دست به چنین اقدامی زد. به همین جهت ترکمن‌ها در همه جا و حتی ماوراءالنهر در میان نیروهای مسلح حکومتها جای گرفتند و همانند دورهٔ گوک‌ترکها، در آناتولی، ایران و سوریه دومین عنصر پشتیبان دولت گشتند. طوریکه نقش یک نیروی پایان‌ناپذیر را بازی کردند و از رشد سایر اقوام نیز جلوگیری کردند.

ترکمن‌ها عموماً در خاور نزدیک در نواحی مرزی سکونت داشتند. از این امر هم خود و هم حکومت‌های آنها راضی بودند. ترکمن‌ها به ممالک دشمنان هجوم برده و از یورش دشمنان به سرزمین حکومت‌های تابعه خود پیشگیری می‌کردند و از این طریق نیز برای خود غنایمی تصاحب می‌کردند. ترکمن‌ها آنقدر برای مرزها اهمیت داشتند که عمادالدین زنگی، ترکمن‌های ییوای Yiva ساکن ناحیه شهرزور را به بخش‌های مسیحی‌نشین سوریه آورده و در آنجا به آنها زمین داده بود. از پرجمعیت‌ترین ترکمن‌های مرزنشین، ترکمن‌های آناتولی واقع در حدود مرزی آناتولی بودند که آوازه آنها همه جا گسترده بود. برخی از گروه‌های ترکمن‌ها نیز در سرزمین‌های ساحلی و نواحی پرت و دورافتاده سکونت داشتند. تعداد زیادی از بیگ‌های ترکمن همچنانکه به راستی نیز حاکم این نواحی بودند، تعدادی دیگر نیز صاحب تیول‌هایی بودند، تعدادی از ترکمن‌ها نیز به عنوان رعیت خراجگذار دولت بودند. بیگ‌های ترکمن نیز همانند والیان مملوک، در شرایط مساعد در نواحی مورد سکونت خود و یا نواحی فتح شده برای خود دستگاه حکومتی تشکیل می‌دادند.

نتیجتاً باید بگوییم که به علت بی‌علاقگی خاندان سلجوقی به قوم خود، خود و مملوک‌های آنها نیز از بین رفتند. در حالی که ترکمن‌ها به عنوان نماینده آنها روحیه قومی ترک‌گرایی خود را حفظ و تداوم بخشیدند. بعد از ارائه شرایط و وضعیت ترکمن‌ها در دوره حاکمیت سلجوقی، اکنون بیایم آنها به اضافه ترکمن‌های ساکن سرزمین مادری را جداگانه مورد بررسی قرار دهیم:

۱- ماوراءالنهر:

می‌دانیم که در نیمه دوم قرن یازدهم چگیل‌ها در ماوراءالنهر زندگی می‌کردند. احتمالاً آنها از سواحل دریاچه ایسیغ‌گول قریباً به این محل آمده باشند. چگیل‌های مزبور در میان عساکر دولت قره‌خانیان غربی جای‌گزین شدند. بدون شک برخی بیگ‌های منسوب به اقوام ترک از قبیل چگیل و قبقاق در پیشروی سلجوقیان به سمت سرزمین‌های غربی مشارکت داشته‌اند. در این رابطه می‌توان از خان فرزند ملک‌هارون و حتی از شاه ملک‌الترکی نیز مثال آورد.

خان فرزند ملک‌هارون در خدمت حکمران حلب مرداس بن محمود^(۱)
Mahmud oglu Mirdas درآمد.

شاه ملک الترقی فرزند یکی از بیگهای ترک ساکن سرزمین‌های شرقی بود. وی
بالاجبار سرزمین خود را ترک کرده و با یکصد سوار تحت فرمان خود به خدمت
فاطمیان مصر درآمد. اما در مصر چندان نپائید و ابتدا به طرابلس و سپس به افریقیه
(تونس) رفته و در آن نواحی به ماجراجویی پرداخت.^(۲) (۴۸۸هـ = ۱۰۹۵م.)

در نیمه اول قرن ۱۲ در ماوراءالنهر اصلاً دو اجتماع قومی کوچ‌نشین بزرگ ساکن
بودند: اوغوزها و قارلوق‌ها. بی‌گمان این دو اجتماع قومی بزرگ نیز هر کدام در نتیجه
فشارهای وارده به آنها به این نواحی آمده و ساکن شده بودند. احتمالاً دلیل کوچ
اوغوزها فشارهای ناشی از حملات قانگلی‌ها باید باشد. محقق است که در نتیجه این
حملات طوایف منسوب به قبایل افشار، سالور و ییوا به نواحی غرب و جنوب غرب ایران
(مناطق خوزستان و شهرزور) و آناتولی کوچ کرده‌اند.

به نظر می‌رسد قانگلی‌ها نیز در نتیجه فتح سرزمین‌های ترک توسط قره‌خانیان
مجبور به مهاجرت به سوی غرب شده باشند. اجتماع مورد بحث اوغوز به دو قسمت
بوزاق و اوچ‌اق تقسیم می‌شدند. اوغوزها تحت حاکمیت قره‌خانیان بودند و مناسبات
خوبی بین طرفین جریان داشت. آنها به احتمال قریب به یقین در مناطق شمال و شمال
شرق بخارا سکونت داشته‌اند. اوغوزهای فوق در سال ۱۱۴۱ توسط قارلوق‌ها مجبور به
مهاجرت به سمت خراسان شدند. همین اوغوزها بودند که سلطان سنجر را به اسارت
گرفتند.

اجتماع قومی انبوه دیگری که در ماوراءالنهر سکونت داشتند قارلوق‌ها بودند. بدون
شک قارلوق‌ها در نتیجه حملات قره‌خانیان از ناحیه ایللی Ilı و یا ناحیه‌ای در همسایگی

۱- کمال‌الدین بن الأذیم. زبدة الحلب من تاریخ حلب. به کوشش س. اد. دهقان. دمشق ۱۹۵۱، ۱۹۵۴. ج ۱
ص ۲۹۴-۲۹۵-۲۹۶. ج ۲- ص ۱۰-۱۳-۱۸-۳۱-۵۶.
ابن‌الکلاتیسی. ذیل تاریخ دمشق. به کوشش ه. ف. آمدروز. لیدن. ۱۹۰۸. ص ۹۳
۲- ابن اثیر. چاپ تورنبرگ. ج ۱۰ ص ۲۴۱.

آن به ماوراءالنهر کوچ کرده‌اند. قارلوق‌ها با قره‌خان‌یان که تحت اداره آنها بودند مناسبات خوبی نداشتند. به همین دلیل نیز آنها بر علیه ارسلان‌خان Arslan han عصیان کردند. ابن اثیر شرح می‌دهد که شورش با هدف کسب حاکمیت صورت گرفته بود.

ارسلان‌خان ناتوان از سرکوب شورش از سلطان سنجر استمداد طلبید. همزمان با عبور فرمانروای سلجوقی از رود جیحون (۱۱۲۹-۵۳۳) قارلوق‌ها رو به هزیمت نهادند. منتهی این حادثه نتیجه‌ای قطعی در بر نداشت. به همین جهت نیز محمودخان قره‌خانی در سال ۱۱۴۱ مجدداً با عصیان قارلوق‌ها مواجه شد. او نیز ناتوان از مقابله با قارلوق‌ها از ولی‌نعمت و دایی خود یعنی سلطان سنجر کمک خواست.

قارلوق‌ها با مشاهده ورود سلطان سنجر به ماوراءالنهر از حکمران قره‌ختائیان استمداد طلبیدند. متعاقب قبول استمداد آنها توسط کورخان Kür han جنگ در گرفت. در نبردی که در حومه سمرقند و در دشت قطوان Katvan روی داد سپاه سلجوقی شکست سختی را متحمل شد. طوریکه همسر سلطان سنجر، ترکن‌خاتون Terken hatun نیز به اسارت افتاد.^(۱) (۱۱۴۱)

قره‌ختائیان با اینکه ماوراءالنهر را تحت حاکمیت خود درآوردند ولی به نظامات موجود متعرض نشدند. بدین‌سان موجودیت دولت قره‌خان‌یان نابود شد. قارلوق‌ها که در جنگ قطوان در صفوف قره‌ختائیان جنگیده بودند، اوغوزان را مجبور به مهاجرت به ناحیه خراسان کردند. و حیاتی مستقل را در ماوراءالنهر آغاز کردند. حتی در سال ۵۵۰ (۱۱۵۵-۱۱۵۶) در نزدیکی بخارا ابراهیم تامغاچ‌خان قره‌خانی را کشته و جسدش را در بیابان‌ها کردند.^(۲)

منتهی جانشین وی کوک‌ساغون Kök sagun یا چاغری‌خان Çağrı han (نام: علی)، فرمانده بزرگ قارلوق‌ها به نام بیگوخان Beygu را کشت. فرزندان بیگوخان، لاجین‌بگ

۱- همانجا. ج ۱۱-ص ۸۴-۸۶

۲- همانجا. ج ۱۱-ص ۲۰۲

Laçın Beg و دیگر بیگ‌های قارلوق به ایلارسلان خوارزمشاه پناه برده و از او کمک خواستند. ایلارسلان در جواب استمداد آنها با سپاه خود وارد ماوراءالنهر شد. چاغری‌خان ضمن تدارک نیرو از ترکمن‌های ساکن نواحی وسیع قزل‌قوم از قره‌ختانیان نیز درخواست کمک کرد. کورخان نیز نیرویی ده هزار نفره به فرماندهی ایللیگ ترک Ilig^(۱) روانه کرد. اما فرمانده ترک در مقابل نیروی ایلارسلان صلح را ترجیح داد. و در این ارتباط بیگ‌های قارلوق موقعیت سیاسی سابق خود را در ماوراءالنهر مجدداً به دست آوردند.

در سال ۵۵۹ ه‍.ق (۱۱۶۴ م) حکمران قره‌ختای قرمان داد قارلوق‌ها را از ناحیه سمرقند و بخارا به جانب کاشغر به کوچاند. بنابراین بود که قارلوق‌ها در کاشغر سلاح‌های خود را بر زمین نهاده و به کار کشاورزی و سایر حرف مشغول شوند. حکمران قره‌خانی^(۲) ضمن ابلاغ فرمان کورخان به قارلوق‌ها اجرای فرمان را خواستار شد. اما قارلوق‌ها از دستور سرپیچی کردند. حتی سر به شورش برداشتند. اما در نبردی که در حوالی بخارا وقوع یافت به سختی شکست خورده و تلفات زیادی متحمل شدند. اسیران و فراریان نیز به همان سرنوشت دچار آمدند.^(۳) بدین ترتیب قارلوق‌ها قدرت سیاسی خود را از دست دادند. حقیقتاً نیز از این تاریخ به بعد از سکونت قارلوق‌ها

۱- در متن (جهانگشای جوینی ج ۲، ص ۱۵): ایللیگ ترکمان. اما صحیح آن به نظر می‌رسد ایللیگ ترکان باشد. زیرا فرمانده قره‌ختانیان به محض دستیابی به قدرت در بلاساغون ضمن منع استعمال عنوان «خان» برای حکمران قره‌خانی به وی عنوان «ایللیگ‌ترکان» را اختصاص داد. (همان اثر ج ۲، ص ۸۸). ایللیگ (ایل‌لیگ) به معنی ملک و امیر بوده و عنوان نازل تر از «خان» است. ایللیگ ترکان همانطور که استنباط می‌شود به معنی ملک و امیر ترکان است. فرمانده قره‌ختای که خود عنوان «کورخان» را یدک می‌کشید، خان او یغور را نیز مجبور کرد که عنوان ایدی (ک) کوت Idi(K) KuT را به کار برد.

جوینی تاریخ جهانگشا. به کوشش م. قزوینی (GMS). لیدن ۱۹۱۶. ج ۲، ص ۱۵

۲- حکمرانی جلال‌الدین کوک‌ساغون- چاغری‌خان طی سال‌های ۵۵۱-۵۵۶ ه‍.ق (۱۱۵۶-۱۱۶۰ م) بوده است. اگر این واقعه همانگونه که در منبع ذکر می‌شود در سال ۵۵۹ ه‍.ق رخ داده باشد. کسی که قارلوق‌ها را شکست داده بود نه آنگونه که در منبع ذکر می‌شود جلال‌الدین کوک‌ساغون چاغری‌خان بل برادر و جانشین وی نامناچ قلیچ‌خان باید باشد. (وفات ۵۷۴ ه‍.ق = ۱۱۷۸ م)

۳- ابن اثیر ج ۱، ص ۱۳۹، ۱۴۰. چاپ تورنبرگ ج ۱۱ ص ۳۰۸-۳۰۹.

در ماوراءالنهر سخن نمی‌رود. شگفتا! آیا آنها از ماوراءالنهر کوچ داده شده‌اند؟ در اوایل قرن سیزدهم در شهر قایالیق Kayalık واقع در دریاچه بالخاش (نام ترکی: ترینگ‌کول؟) یک خان‌نشین قارلوق وجود داشت. منتهی هیچ دلیل و سند و شاهی مبنی بر اینکه قارلوق‌ها به آن منطقه یا محلی دیگر کوچانده شده باشند در دست نیست. تنها چیزی که در این باره می‌توان گفت این است که قارلوق‌های ماوراءالنهر در کشمکش با خان‌ها تلفات و خسارات سنگینی را متحمل شده و در آنچنان شرایطی اسفبار گرفتار آمدند که حتی نام آنها را نیز از منابع تاریخی پاک کرد.

در نیمه دوم قرن دوازدهم برای اولین بار در یکی از اسناد مربوط به دولت خوارزمشاهیان نام بارچین‌لیگ کند Barcinlig kend ذکر می‌شود.^(۱) در همان سند در حوزه سواحل سیحون سفلی نام شهرهایی همچون رباطات، آشناس، شهرکنت، سیغناق نیز ذکر می‌شود.^(۲) از اینها رباطات (= رباط‌ها) و آشناس شهرهای جدید هستند. شهرکنت نیز نام جدید ینی‌کنت بوده و نشانگر توسعه و گسترش شهر ینی‌کنت سابق است. نام‌های جدید به روشنی بیانگر رشد و توسعه زندگی یکجانشینی و شهرنشینی در حوزه سفلی رودخانه سیحون است.

این نیز به طور طبیعی با ثبات سیاسی در ارتباط است. این ثبات سیاسی نیز نتیجه حاکمیت دولت خوارزمشاهیان است. می‌دانیم که از خوارزمشاهیان ایل‌ارسلان، تکش و فرزندش ملک‌شاه در چند حکمرانی داشته‌اند. در حوزه سفلی سیحون همانطور که سابقاً بود، اوغوزها و قباچاق‌ها (قانگلی‌ها) در جوار یکدیگر سکونت داشته‌اند. سوغناق (سیغناق) از شهرهای اوغوز، بعدها شهر محل سکونت قباچاقان شده است.

در ربع اول قرن سیزدهم مشاهده می‌شود که فرهنگ شهرنشینی به ویژه در حوزه رودخانه سیحون رو به گسترش و توسعه بوده است. شهر اوزکنت Oz kent یکی از نتایج این توسعه یافتگی است. مغول‌ها که در سال ۱۲۱۹م به آسانی این ناحیه را متصرف

۱- بهاء‌الدین محمد. التوئل الی التروئل. به کوشش آ. بهمنیار. تهران ۱۳۱۵. ص ۳۸، ۳۹، ۴۲، ۱۵۹، ۱۷۵.

۲- همانجا ص ۱۵۹، ۱۷۵.

شدند از ترکمن‌های ساکن حوزه سفلی رودخانه سیحون نیرویی جنگی ده هزار نفری تشکیل داده و تحت فرمان تاینال نویان Taynal noyan قرار دادند. تاینال با نیروی تحت فرماندهی خود از سیحون به خوارزم روانه شد. منتهی در بین راه ترکمن‌ها فرمانده مغول خود را کشته و عصیان کردند. تاینال که پیشاپیش در حرکت بود، به محض دریافت خبر شورش به عقب برگشته و تعداد زیادی از آنها را کشت. دیگران نیز به اتفاق ترکمن‌ها به سوی خراسان، مرو و آمویه فرار کردند.^(۱) بدین ترتیب شمار زیادی از ترکمن‌هایی (اوغوزهایی) که در سرزمین قدیمی خود باقی مانده بودند در خراسان جمع کردند. علیرغم این حادثه و مهاجرت متعاقب آن و همچنین ویرانی‌های وسیع و گسترده ناشی از هجوم مغول. در اواسط نیمه دوم قرن سیزدهم سواحل سیحون هنوز هم تحرکات ترکمن‌ها را محافظه می‌کرد. در حقیقت نیز مؤلف ترکستانی جمال‌قارشی که در سال ۶۷۲ (۱۲۷۳) از بارچین لیغ‌کند (در آنجا بارچ‌کنت) و جند دیدن کرده است از سواحل سفلی رودخانه سیحون تحت عنوان بلاد تراکمه (سرزمین ترکمن‌ها) یاد می‌کند.^(۲) همین مؤلف شرح می‌دهد که از اهالی محل شنیده است که سلجوق‌بن قنق (عیناً به همین صورت) از ترکمن‌های ساکن ناحیه بارچ‌کنت، جند بوده است.^(۳)

امیر ارمنی ختوم Hetum و همراهانش که ۲۳ سال پیش از جمال‌قارشی از این نواحی دیدن کرده است شرح می‌دهد که از اهل محل شنیده است که سلجوقیان از کوهستان‌های قره‌چوق Kara Çuk به آناتولی رفته‌اند. منتهی از قرن چهاردهم به بعد در منابع از سکونت و حیات ترکمن‌ها در سواحل سیحون ذکری به میان نمی‌آید.

۲- مانگیشلاق Mangışlak:

این شبه جزیره که در شرق بخش شمالی دریای خزر واقع شده ابتدا سیاه‌کوه Siyah kuh نامیده می‌شد و در ربع اول قرن دهم منطقه‌ای غیر مسکونی بود. در زمان

۱- جهانگشای جوین. ج ۱- ص ۷۰

۲- بار تولد. مجموعه آثار. ص ۱۵۱

۳- همانجا. ص ۱۳۵.

مورد اشاره در نتیجه کشمکش‌هایی که بین اوغوزان در گرفت اجتماعی از اوغوز به این شبه جزیره آمده و سکونت گزیدند.^(۱) بدون شک از قرن مزبور تا قرن چهاردهم از سواحل سیحون متواتراً مهاجرت‌هایی صورت می‌گرفته است. کمی بعد از نیمه دوم قرن دهم این منطقه به نام جبل‌بان قیشلا Cebel Ban Kışla نامیده می‌شود.^(۲) در کتاب کاشغری نام شبه جزیره به شکل مان قیشلاغ Man Kışlağ آمده است.^(۳) در کتاب ابن اثیر^(۴)، مانقشلاق نام شهری ذکر شده (مدینه، مانقشلاق) و در کتاب یاقوت^(۵) (حموی) به شکل مان قاشلاق Man Kaşlağ نام قلعه‌ای مستحکم ذکر شده است. در اسناد مربوط به قرن دوازدهم نام این شبه جزیره به این شکل نوشته می‌شود.

اما بعد از هجوم مغول نام شبه جزیره به شکل مانقشلاغ عموماً به شکل مانقشلاق و مانقشلاق ثبت شده است. به نظر می‌رسد ترکمن‌های ساکن مانقشلاق در دوره سلطنت آلپ‌ارسلان سلجوقی حکومتی داشته‌اند. در رأس این حکومت بیگی به نام قافشوت Kafşut قرار داشت. در اواخر قرن یازدهم حاکم مانقشلاق عنوان ملک را داشته است. بنا به اظهار ابن اثیر^(۶)، آتسین Atsın زمانی که پدرش محمد خوارزمشاه در قید حیات بود، قبل از سال ۱۱۲۸، شهر مانقشلاق را تصرف کرد. ترکمن‌ها به منظور حفاظت از حکومت خود شجاعانه جنگیده و از هیچ تلاشی فروگذار نکردند. آتسین در مانقشلاق خونریزی زیادی کرده و منطقه را ویران کرده است. شعری عربی که در این خصوص سروده شده تا زمان ما به یادگار مانده است.^(۷)

سلطان سنجر فرمانروای سلجوقی در خصوص اینکه آتسین حکمران تابع وی،

۱- ابن حوقل ص ۳۸۹.

۲- مقدسی ص ۳۵۵.

۳- کلیسلی ج ۱ ص ۳۸۷، ج ۳ ص ۱۱۸. نقشه، ترجمه ج ۱ ص ۴۶۵. ج ۳ ص ۱۷۵. نقشه در جلد دوم است. (منظور کتاب دیوان لغات‌الترک کاشغری است) توضیح از مترجم

۴- ج ۱۰ ص ۱۱۰-۱۱۱- چاپ بیروت ج ۱۰ ص ۲۶۸

۵- معجم البلدان. جلد ۴ ص ۶۷۰

۶- همانجا

۷- یاقوت (حموی) همانجا. بار تولد. تاریخ مردم ترکمن. ص ۱۲۶

مانقشلاق را که وابسته به قلمرو امپراطوری و سرزمین مسکونی هم‌قومان وی بود با آتش و خون تصرف کرده هیچگونه عکس‌العملی نشان نداد. اما بعداً به محض اینکه آتسيز شروع به سرکشی کرد سلطان سنجر وی را متهم کرد که در دو شهر مرزی اسلامی مانقشلاق و جند خون مسلمانان و غازیان را ریخته است.^(۱) تصرف مانقشلاق توسط آتسيز نقطه عطفی در تاریخ ترکمن‌های مانقشلاق بود. در حقیقت نیز در نتیجه این فتح، ترکمن‌های مانقشلاق استقلال خود را از دست داده و به عنوان رعیت خراجگذار درآمدند.

۳- بالخان (بالکان):

بالخان و یا بالکان واقع در ساحل شرقی بخش جنوبی دریای خزر یکی از امن‌ترین مناطق مسکونی ترکمن‌ها بود. طوریکه آنها تنها در این منطقه به صورت مداوم و مستمر توانستند اسکان گزینند. به نظر می‌رسد در دوره سلجوقیان ترکمن‌های این ناحیه نسبت به ترکمن‌های مانقشلاق جمعیت کمتری داشته‌اند. ابو حیان EBU Hayyan در کتاب خود به نام کتاب‌الادراک للسان‌الترک در توضیح لغت بالکان آن را کوه‌ترک معنا می‌کند.^(۲) بدون شک بالکان مزبور همان بالخان باید باشد.

۴- خراسان:

با وجود اینکه سلجوقیان در این منطقه تشکیل حکومت دادند با این حال قبل از اوغوزهایی که ذیلاً بحث خواهد شد ترکمن‌هایی قلیل و کم‌اهمیت در این ناحیه سکونت داشتند. در سال ۵۵۳ هـ.ق. اجتماعی از ترکمن‌هایی که در ناحیه کوهستان زندگی می‌کردند با اوغوزهایی که در این منطقه و خراسان فعالیت داشتند ارتباطی نداشتند. در فرصتی که ترکمن‌های مورد بحث در روستایشان حضور نداشتند، اسماعیلیه به آنجا یورش برده و گوسفندان و زنها و بچه‌های آنها را غارت کردند. منتهی ترکمن‌ها از عقب سر آنها رسیده و زن و بچه و گوسفندان‌شان را نجات داده و تمامی آنها را به استثنای ۹

۱- بار تولد. ترکستان. مجموعه آثار. ص ۴۵-۴۴

۲- ابو حیان «کتاب‌الادراک للسان‌الترک» استانبول ۱۹۳۱- ص ۳۶

نفر قتل عام کردند.^(۱)

اوغوزهایی که سلطان سنجر را به اسارت گرفتند

این اوغوزها قبل از مهاجرت به خراسان در ماوراءالنهر سکونت داشته و همانند قارلیق‌ها در خدمت فرمانروای قره‌خانی محمدارسلان‌خان (۱۱۳۲-۱۱۰۱ م.) به سر می‌بردند. علت مهاجرت آنها از سواحل سیحون به ماوراءالنهر احتمالاً در ارتباط با فشارهایی بوده است که از جانب قبیله‌های قانگلی بر آنها وارد می‌شد. این اوغوزها تخت عناوین اوچ‌اوق Uç.ok و بوزاوق Boz.ok به دو شاخه تقسیم می‌شدند. در رأس اوچ‌اوقها توتی Toti (یا دودو) DuDu (توتی فرزند اسحاق فرزند خضر) تحت عنوان دادبگ Dad.beg و در رأس بوزاوقها قورقوت‌بگ فرزند عبدالحمید قرار داشت. اوغوزها با فرمانروایان قره‌خانی روابط خوبی داشته‌اند. در مقابل قارلیق‌ها همانطور که بعداً نیز مشاهده شد معمولاً دست به شورش می‌زدند. در سال ۱۱۲۲ م. ختای‌ها که از چین رانده شده بودند، در راه مهاجرت به مغولستان به لحاظ یافتن مناطق مساعدی در سرزمین ترکها در مدتی اندک به مرکزیت بالاساغون حکومتی نیرومند را پایه‌ریزی کردند. در تواریخ اسلامی به اینها قره‌ختائیان گفته می‌شود. صفت قره (سیاه) که به اینها اطلاق شده شاید در ارتباط با اعتبار از دست رفته آنها بعد از هزیمت از چین باشد. قارلیق‌ها در وجود قره‌ختائیان برای خود پشتیبان نیرومندی را می‌دیدند. در سال ۱۱۴۱ در جنگی که در بیابان قطوان Katvan در نزدیکی سمرقند بین سلطان سنجر و حکمرانان قره‌ختای در گرفت، همین قارلیق‌ها در شکست اردوی سلطان سنجر نقش مهمی را بازی کردند. در نتیجه این نبرد، همانطور که خاندان قره‌ختانیان در ماوراءالنهر تحت تابعیت قره‌ختائیان درآمدند، قارلیق‌ها نیز با پشتیبانی قره‌ختانیان اوغوزها را از ناحیه راندند. اوغوزها در ناحیه تخارستان واقع در شرق بلخ اسکان گزیدند. تعداد چادرهای آنها را در حدود ۴۰۰۰۰ ذکر کرده‌اند^(۲) که این رقم به نظر بسیار مبالغه‌آمیز می‌آید. اوغوزها از جانب

۱- ابن اثیر ج ۱۱- ص ۱۰۷.

۲- میرخواند. روضة‌الصفاء. ج ۴- ص ۱۱۳.

سلطان سنجر به خدمت گرفته نشدند بلکه مثل سایر رعایا با آنها رفتار شد، مالیات آنها به خزانه شاه واریز می‌شد. این مالیات به میزان ۲۴۰۰۰ گوسفند در سال بود. این رقم نیز نشان می‌دهد که تعداد چادرهای اوغوزها نباید ۴۰۰۰۰ بوده باشد. همانطور که فوقاً ذکر شد اوغوزها به دو شاخه بوزاق و اوچاق تقسیم می‌شدند. در رأس اوچاقها (توتو = دودوقوشو) TuTu=Dudu kuşu و در رأس بوزاقها نیز قورقوت‌بگ قرار داشت. اسحاق پدر توتی‌بگ نیز عنوان دادبگ را داشته که این نشان دهنده نفوذ فوق‌العاده و شخصیت مشهور وی می‌باشد. بعد از این بیگهای دو شاخه فوق‌بگهایی به اسامی دینار، بختیار، آرسلان، چاقیر و محمود وجود داشتند که اینها بیگ طایفه بودند. علاوه بر اینها می‌دانیم که بیگهایی به نام‌های محمد، سنجر، بیگ‌داود و سلمنجی Selmenci نیز وجود داشتند. آن طور که از منابع برمی‌آید این بیگها اشخاص ثروتمندی بوده‌اند. والی بلخ قیماچ Kimaç از اوغوزها درخواست کرد که از سرزمین تحت اداره وی بیرون روند. اوغوزها درخواست وی را نپذیرفتند. آنها برای اینکه از حمله ناگهانی والی بلخ غافلگیر نشوند همه در یک مکان تجمع کردند و ساکنین دیگر نواحی نیز به آنها پیوستند. تورکارسلان بوقا Turk ArslanBuka نیز از کسانی بود که به اوغوزها ملحق شد. این درخواست قیماچ مورد موافقت سنجر نیز بوده است. علت این امر مشاهده یک عمل پیمان شکنانه از جانب اوغوزها توسط قیماچ بود. در حقیقت نیز در سال ۵۴۷ (۱۱۵۲) علاءالدین حسین جهانسوز بنیانگذار حکومت غور Gur بلخ را محاصره کرد. قیماچ نیز به همراهی یک گروه اوغوز به مقابله با وی شتافت. منتهی اوغوزها جانب غوریان را گرفتند. در نتیجه شهر سقوط کرد. ولی سلطان سنجر از راه رسیده و علاءالدین حسین را شکست داده و به اسارت گرفت و وضعیتی بهبود یافت. بقول جوزجانی^(۱) در اثنای جنگ، اوغوزها، ترکها و خلیج‌هایی که در جناح راست اردوی فرمانروای غور حضور داشتند به سپاه سلطان سنجر پیوستند در نتیجه این عمل حکمران غور شکست خورد.

به لحاظ عدم خروج اوغوزها از سرزمین مسکونی خود، قیماچ گویا با جلب موافقت سلطان سنجر با ده هزار سوار به سوی آنها عزیمت نمود. بگهای اوغوز که این خبر را شنیده بودند به نزد وی رفته و پیشنهاد کردند که در عوض سکونت در سرزمین‌های مسکونی خود از هر خانوار ۲۰۰ درهم به قیماچ پرداخت نمایند. قیماچ ضمن اینکه این شرط آنها را نپذیرفت، با شدت عمل بیشتری با آنها برخورد نمود. بیگ‌ها که با عصبانیت بازگشته بودند چاره‌ای جز مقابله با قیماچ نیافتند و در نبردی که واقع شد اوغوزها به پیروزی درخشانی نائل آمدند. قیماچ به همراه فرزندش به اسارت درآمده و سپس کشته شد.^(۱) متعاقب این پیروزی اوغوزها نواحی بلخ را غارت کردند. به محض دریافت خبر شکست قیماچ^(۲) سلطان سنجر با جمع‌آوری سپاهی عظیم (به گفته‌ای ۱۰۰/۰۰۰ نفر) روی به سوی اوغوزها حرکت کرد. اوغوزها این بار دچار نگرانی عظیمی شده و سفیران اعزامی آنها به سلطان سنجر چنین گفتند: «ما همیشه رعایای صادقی برای سلطان بودیم، قیماچ به کاشانه ما دست‌درازی کرد، با او به خاطر زن و بچه‌هایمان جنگیدیم، اکنون حاضریم یکصد هزار دینار پرداخت نموده و یکصد جوان ترک^(۳) نیز پیشکش نمائیم تا سلطان ما را ببخشد».^(۴) سلطان سنجر تحت تأثیر برخی امرای خود این خواهش اوغوزها را نپذیرفت. حتی زمانیکه سلطان سنجر به آنها نزدیک شد اوغوزها زنها و بچه‌های خود را به پیش پای وی انداخته و تقاضای عفو کردند و علاوه بر پیشنهادات سابق اضافه کردند که به نسبت هر خانوار ۷ من نقره پرداخت نمایند. ولی سنجر باز هم به اصرار امرای خود این پیشنهاد را نیز رد کرد. سلطان سنجر چه قصدی داشت؟ آیا منظور وی محو نابودی قوم خود و به دست آوردن ثروت، زنها و بچه‌های

۱- ابن اثیر ج ۱۱، ص ۷۴، ۳۸، ۷۹، ۸۱.

۲- در متن‌های اصلی این اسم به شکل قماچ نوشته می‌شود. به نظر من این اسم با اسم ذکر شده در کتاب شجره تراکمه ص ۸۰ عیناً یکی است.

۳- در کتاب راوندی (راحة الصدور، محمد اقبال، لیدن، ۱۹۲۱، ص ۱۷۸) عدد ۱۰۰۰ جوان ترک ثبت شده که بدون شک اشتباه است.

۴- رشیدالدین، جامع التواریخ، ذکر تاریخ آل سلجوق، ص ۹۴.

آنها بود؟ در حالی که سال قبل علاءالدین حسین جهانسوز فرمانروای غور را که به سرزمین وی تجاوز کرده و مورد چپاول قرار داده بود اسیر و سپس آزاد کرده بود. تمامی این التماسهای اوغوزها چون احساس ترحم سلطان سنجر را برنیا نگیخت لذا همانطور که بارها اتفاق افتاده بود این احساس ترس اوغوزها جای خود را به خشمی افسارگسیخته داد. به همین جهت در دهانه تنگه‌ای که فقط یکصد سوار می‌توانست از آن عبور نماید با عزمی استوار مهبای جنگ شدند. بر سر راه تنگه موانعی ایجاد کردند. اوغوزها در این نقطه شکست سختی را بر سپاه سنجر وارد آوردند. (محرّم ۵۴۸ هـ) سنجر با تعدادی از سربازانش با وضعی آشفته به بلخ فرار کرد. اوغوزها وی را تعقیب کردند و مجدداً جنگی بین آنها رخ داد که سلطان سنجر دوباره شکست خورد و در ماه صفر به سوی مرو حرکت کرده اوغوزها به سوی مرو رهسپار شدند. سنجر و سپاهیانش که از نزدیک شدن اوغوزها مطلع شدند این بار جرأت مقابله نیافته و از مرو فرار کردند. اوغوزها وارد مرو شدند و آنجا را به سختی غارت نمودند، (جمادی‌الاول) کمی بعد اوغوزها که سلطان سنجر را به اسارت گرفته بودند وی را بر تخت نشانده و اعلام نمودند که از وی اطاعت خواهند کرد.^(۱) در حقیقت سلطان سنجر یک اسیر بود. اوغوزها به جهت حفظ نظام موجود و جلوگیری از تجاوزات خارجی، حفظ سلطان سنجر را ضروری دانسته و در نظر داشتند که وی را به همان صورت یک فرمانروا نشان دهند. اوغوزها در حالی که سلطان سنجر را به همراه داشتند به مرو بازگشته و شهر را به مراتب وحشتناک‌تر از قبل غارت نمودند. احتمال دارد که مردم نیز در این غارت آنها را تحریک نموده باشند. به قولی شهر در اولین و یا دومین ورود اوغوزها سه روز متوالی غارت شده بود. اوغوزها در اثنای غارت روز اول، اشیاء طلائی، نقره‌ای و ابریشمی و روز دوم اشیاء برنجی، آهنی، برنزی و سیمی و روز سوم نیز لوازم داخل خانه از قبیل ظروف سفالی، کوزه‌ها، درها و چارچوب‌ها را چپاول کرده بودند. این امر در حقیقت در حد بسیار وسیعی اجرای همان سنت «مراسم غارت» بود. اوغوزها اجرای این سنت را که

۱- ابن اثیر ج ۱۱. ص ۸۱، ظهیر نیشابوری. (رشیدالدین. جامع التواریخ. ذکر تاریخ آل سلجوق. ص ۹۵)

در بیابانها رایج بود در شهرها نیز خالی از اشکال می‌دانستند. در این اثنا امرا و ارکان دولت سلطان سنجر که به نیشابور فرار کرده بودند در آنجا برادرزاده سنجر سلیمان‌شاه فرزند سلطان محمد تاپار را فرمانروا اعلام کردند. سلیمان‌شاه با عساکر خود به سوی مرو حرکت کرد ولی سربازان آنقدر از اوغوزها ترسیده بودند که به محض دیدن اوغوزها بدون نگاهی به عقب پا به فرار گذاشتند. اوغوزها در تعقیب آنها بعد از غارت طوس به نیشابور وارد شدند (شوال ۵۴۸ هـ.ق). این شهر همانند مرو به صورت وحشتناکی غارت شد. در اثنای این غارتها تعدادی از اهالی نیز کشته شدند. اوغوزها که دامنه چپاول را تا اسفراین و جوین کشانده بودند بعد از غارت مجدد نیشابور از آنجا دور شدند. در طول تمامی این هجوم‌ها سلطان سنجر نزد آنان بود. بخاطر جلوگیری از فرار وی او را در داخل یک قفس آهنی محبوس کرده بودند. در آن زمانها در عالم اسلام در چنین شرایطی بدین نحو رفتار می‌کردند. امرای عالی‌رتبه سلطان سنجر که در اینجا و آنجا پراکنده بودند در نیشابور گرد آمده و محمود فرزند محمدخان قره‌خانی را که خواهرزاده سلطان سنجر بود حکمران اعلام نمودند. سلطان محمود بلافاصله به سمت اوغوزها که هرات را در محاصره داشتند حرکت کرد. نبردهای چندی بین دو طرف صورت گرفت که غالباً پیروزی از آن اوغوزها بود. در جمادی‌الثانی سال ۵۵۰ اوغوزها به مرو بازگشته و از آنجا با اعزام سفیری به جانب سلطان محمود با وی از در صلح درآمدند. سلطان محمود نیز همچون سلف خود سلیمان‌شاه فردی ضعیف‌النفس بوده و تمامی قدرت در انحصار امیر مؤید آی‌آبا بود. آی‌آبا علاوه بر نیشابور نواحی طوس، نسا، ابیورد را نیز در اختیار داشت. یکی دیگر از امرای سلطان سنجر به اسم آیتاق Aytak حاکم ناحیه ری شده و یک نیروی ده هزار نفری را جمع کرده بود.^(۱)

نواحی مرو، بلخ و سرخس نیز در تصرف اوغوز بود. به نظر می‌رسد که این اراضی برای آنها کافی بوده باشد. چادرهایشان نیز مثل سابق در اطراف بلخ دیده می‌شد. بعد از

مصالحه با محمودخان امرای سلطان سنجر می‌توانستند به مرو رفته و با وی دیدار نمایند. منتهی در حین این دیدارها از بیگهای اوغوز توتی‌بگ و قورقوت و یا سلمنجی و بیوک‌داود حتماً حضور داشتند. در رمضان سال ۵۵۱ امیر مؤید آی‌آبا نگهبانان سلطان سنجر را فریفته و او را به ترمذ فراری داد. سلطان سنجر بعد از مدتی اقامت در ترمذ به مرو بازگشت. اوغوزهای ناحیه بلخ با نگرانی در انتظار اقدام آتی سلطان سنجر بودند. یک شخص ۷۲ ساله که از نظر روحی در وضعیت نامساعدی قرار دارد، خزانه‌اش خالی و کشورش ویران می‌باشد چه کاری می‌توانست انجام دهد؟ در حقیقت نیز سلطان سنجر بدون اینکه اقدامی به عمل آورد ۷ ماه بعد از آزادیش در نهایت یأس و نومیدی از دنیا رفت (۱۴ ربیع‌الاول ۵۵۱) و در آرامگاهی که گنبد مزین به کاشی سبز آن از فاصله یک روزه دیده می‌شد، دفن گردید. بدین ترتیب زندگی سلطانی که مقام و شوکت وی توسط شاعران به عرش رسانده شده بود با وضعی غیر منتظره خاتمه یافت. این بدون شک عاقبت مقدّر خاندانی بود که ایرانیان پیرامون خود را به قوم خود برتری و رجحان می‌داد. سالخوردگی سلطان سنجر وی را تبرئه نمی‌کند. عدم استماع خواهش‌های اوغوزها و رد تمامی پیشنهادات معقول آنها توسط سلطان سنجر هیچ شکی باقی نمی‌گذارد که وی در فکر نابودی هم‌قومان خود بوده است. در حالی که سلطان محمود غزنوی نیز در برخورد با اوغوزها که اجداد سلطان سنجر بوده و کمتر از اوغوزهای فعلی خطرناکتر و غارتگر نبودند بسیار محتاطانه رفتار می‌کرد.

بی‌علاقگی و بی‌قیدی سلجوقیان نسبت به هم‌قومان خود، محروم نگهداشتن آنها از مشاغل دولتی و اینکه به آنها به چشم یک قوم بیگانه نگاه می‌کرده‌اند. آنچنان تأثیر بدی بر روی ترکمن‌ها گذاشته بود که خاطره تلخ آن تا قرن هفدهم در بین ترکمن‌های خوارزم مشاهده می‌شد. در نتیجه همین اهمال و حرکت اشتباه یعنی برخورد تحقیرآمیز سلجوقیان با ترکمن‌ها چه در ایران و چه در آناتولی عامل مهم سقوط حکومت آنها بود. مرگ سلطان سنجر احتمالاً باید باعث خوشحالی اوغوزها شده باشد. حالا دیگر آنها در اطراف بلخ مسکن گزیده بودند، حتی از غارت و چپاول دست کشیده و حاضر به

اطاعت از سلطان محمود شده بودند. متعاقب این امر اوغوزها به مرو آمدند. (شعبان ۵۵۳) سلطان محمود و آی آبا که قدرت اصلی در دست وی بود در سرخس اقامت داشتند. آی آبا با سپاهیان خود به سوی اوغوزها حرکت کرده و بر بخشی از آنها غالب آمد و حتی آنها را تا مرو تعقیب کرد. این پیروزی بر شهادت او افزود و این باور در وی ایجاد شد که می تواند تمامی اوغوزها را از میان بردارد. به همین سبب به همراه سلطان محمود به سوی اوغوزها عزیمت نمود. منتهی این باور وی باطل بود. در واقع نیز در جنگی که سه روز دوام داشت با اینکه اوغوزها سه بار عقب نشستند بالاخره آی آبا را به سختی شکست دادند. (۹ شوال) این پیروزی نشان داد که اوغوزها هنوز قدرت خود را از دست نداده اند، آنها با اینکه این دفعه با مردم مرو رفتار خوبی داشتند اما از چپاول طوس و سرخس صرف نظر نکردند. سال بعد از این پیروزی، اوغوزها به جانب سلطان محمود که به جرجان رفته بود سفیری اعزام داشته و از وی دعوت کردند که جهت فرمانروایی بر آنها به مرو بیاید. منتهی محمود به علت عدم اعتماد و ترس خود جواب مساعدی به آنها نداد. در مقابل اوغوزها از وی خواستند که فرزندش را بفرستند. وی این را پذیرفت. اوغوزها فرمانروایشان را در نیشابور استقبال کرده و مراسم احترام را به جای آوردند. اوغوزها بدین علت خواستار یک حکمران بودند که می خواستند بر حاکمیت خود مشروعیت بخشند. از سوی دیگر این حکمران می توانست اختلافات موجود بین آنها را رفع کرده و وحدت آنها را تداوم بخشد.

اوغوزها یک بار دیگر شهر مشهور طوس را غارت کردند. زیرا اهالی طوس حاکمیت آنها را نپذیرفته بودند. اوغوزها از طوس به جانب نسا و ابیورد حرکت کردند، با اینحال آنها با سلطان محمود ملاقات کرده و بر سر حکمرانی وی به توافق رسیده به اتفاق از راه نیشابور و سرخس به مرو بازگشتند. آی آبا که با آنها مخالف بود به نیشابور برگشته و بر آن ناحیه حاکم شد.

در ناحیه نسا طایفه یازیر Yazir سکونت داشت و فرمانروای آنها در سال ۵۵۵ یاغمورخان Yağmur فرزند اودک خان Ödek بود. این یازیرها، به اوغوزهای مورد

بحث منسوب نبوده و از منطقه مانقشلاق و از راه بالکان بدینجا آمده بودند. در سال مورد بحث یک واحد از سپاهیان خوارزمشاه ایلارسلان به این یازیرها هجوم آورده و آنها را منهزم ساختند. یاغمورخان به نزد اوغوزها رفته و از آنها کمک خواست. هجوم خوارزمشاهیان بر سر یازیرها در نتیجه تحریک آیتاق حکمران سلجوقی ناحیه ری بود. اوغوزها درخواست کمک یاغمورخان علیه آیتاق را پذیرفتند. آیتاق نیز که از این امر مطلع شده بود امیر مازندران را به یاری طلبید. در نبردی که در نزدیکی دهستان به وقوع پیوست آیتاق و امیر مازندران شکست سختی را متحمل شدند. اوغوزها که در سال ۵۵۶ دهستان و جرجان را غارت کرده بودند به خراسان بازگشتند.^(۱) آی آبا که بر نواحی نیشابور حکم می‌راند، فرمانروایی سلطان محمود را به رسمیت نمی‌شناخت. به همین جهت اوغوزها به همراهی سلطان محمود به جانب آی آبا عزیمت کردند. آی آبا در شادیه Şadiyah محاصره شد. در این اثنا سلطان محمود از دست اوغوزها فرار کرده و به حصار نیشابور پناه برد. به نظر می‌رسد که وی از زورگویی اوغوزها دست به چنین اقدامی زده باشد. منتهی گویا وی بعداً از این عمل خود به شدت پشیمان شده است. زیرا آی آبا وی و فرزندش را دستگیر کرده و بر چشمانشان میل کشید و در نتیجه پدر و فرزند در شرایط بسیار تأثرانگیزی کشته شدند (۵۵۷هـ ق = ۱۱۶۲م).

اوغوزها بعد از فرار سلطان محمود به مرو بازگشتند. به راستی نیز مرو، بلخ و سرخس تحت حاکمیت آنها بود. حاکم هرات آی تگین نیز با آنها رابطه دوستانه‌ای داشت. اوغوزها در مناطق تحت حاکمیت خود بنام سلطان سنجر خطبه می‌خواندند که این رسم در هیچ جا و هیچ زمانی دیده نشده است. در خطبه بعد از اسم سلطان سنجر نام حاکم آن منطقه خوانده می‌شد. آی آبا نیز بر ناحیه نیشابور، طوس، نسا و قومس Kumes حاکم بوده و خطبه‌ها را به نام سلطان سلجوقیان عراق یعنی آرسلان شاه می‌خواند. دهستان و جرجان نیز در حاکمیت آیتاق بود. او نیز خطبه‌های خود را به نام خوارزمشاه

۱- ابن اثیر ج ۱۱ ص ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۱۶، ۱۱۷ / ابن اسفندیار، تاریخ طبرستان. به کوشش ع. اقبال. تهران ۱۳۲۰ هـ. ج ۲، ص ۹۴ - ۹۵

ایلارسلان می‌خواند.^(۱)

در سال ۵۵۸ (۱۱۶۲) سیف‌الدین محمد حاکم غور به جانب اوغوزها حرکت کرد، اما از آنها شکست خورده و کشته شد. سال بعد اوغوزها با استفاده از این پیروزی غزنه را تصرف کرده و مدت زمانی این منطقه را در اختیار داشتند. (مرو، سرخس، بلخ، نسا و ابیورد) بدین ترتیب شهر مشهور غزنه نیز به سایر شهرهای تحت اداره مستقیم اوغوزها اضافه شد.^(۲) هر کدام از این نواحی توسط یکی از بیگها اداره می‌شد. همانطور که آی‌تگین حاکم هرات تابع اوغوزها بود. سنقر نامی از امرای سلطان سنجر که در سال ۵۵۹ طالقان و گرجستان را فتح کرده بود نیز خراجگذار اوغوزها بود. در سال ۵۶۰ اوغوزها هرات را محاصره کردند. زیرا آی‌تگین حاکم هرات که تابع آنها بود، یک سال قبل در جریان جنگی با غوری‌ها کشته شده بود و مردم هرات با پشتگرمی به حصارهای بلند شهر و نیروی فزاینده آی‌آبا سر از اطاعت اوغوزها برداشته بودند. منتهی اوغوزها به دلیل ضعفی که در نتیجه حملات آی‌آبا به حوالی سرخس گرفتارش شده بودند به ناچار از محاصره هرات دست کشیده و مراجعت کردند.^(۳)

مشاهده می‌شود که اوغوزها از سال ۵۶۰ (۱۱۶۵ - ۱۱۶۴) به بعد به تدریج اهمیت سیاسی خود را از دست داده‌اند. این امر بی‌شک با عدم وجود یک رهبری واحد در میان آنان که منجر به از هم پاشیدگی آنها شده بود در ارتباط می‌باشد.

در سال ۵۶۸ (۱۱۷۳ - ۱۱۷۲) مرو و سرخس در اختیار دینار از بیگهای قدیمی بود. بیگهایی نظیر ملک‌توتی و ملک‌قورقوت قبل از این تاریخ فوت کرده بودند. در این هنگام در دو سرزمین مجاور خراسان دو دولت سریعاً در حال شکل گرفتن بود. یکی حکومت غور بود که در ناحیه کوهستانی بین هرات و غزنه واقع می‌شد، دیگری نیز خوارزمشاهیان ساکن ناحیه خوارزم بودند. در سال ۵۶۷ سلطان‌شاه که بعد از فوت

۱- ابن اثیر ج ۱۱، ص ۱۳۰، ۱۳۱

۲- ابن اثیر ج ۱۱، ص ۱۳۱

۳- ابن اثیر ج ۱۱، ص ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲ / جوزجانی، طبقات ناصری. ج ۱، ص ۲۷۸، ۴۱۵، ۴۶۴

ایل ارسلان خوارزمشاه به تخت سلطنت نشسته بود، توسط برادر بزرگ خود به نام تکش Tekiş که از جانب قره ختائیان پشتیبانی می‌شد از سلطنت خلع شد. سلطان شاه که به خراسان آمده بود، با اینکه سعی داشت به کمک آی آبا - که بخش وسیعی از خراسان را در دست داشت - تاج و تخت خوارزم را تصرف نماید ولی موفق نشد. در جنگی که واقع شد (در سال ۵۶۹ ه‍.ق) آی آبا کشته شد و سلطان شاه نیز به غوریان پناه برد اما چندی نگذشته بود که رابطه بین تکش و حامیانش شکراب شد. سلطان شاه که وقایع را به دقت زیر نظر داشت از این فرصت مساعد استفاده کرده و به جانب قره ختائیان حرکت کرد. ملکه قره ختائیان همسر خود را به همراهی سلطان شاه و در رأس سپاه فراوان اعزام کرد. منتهی به دلیل وفاداری مردم و سپاهیان نسبت به تکش و تدبیر اتخاذ شده سپاه نیرومند قره ختائیان کاری از پیش نبرده و بازگشتند. سلطان شاه گویا با پذیرفتن برخی تعهدات بخشی از نیروهای قره ختائیان را در اختیار گرفته و بر دینار که در سرخس مستقر بود هجوم برد. در نتیجه این یورش غالب سپاهیان دینار کشته شدند. دینار نیز خود را به خندق قلعه انداخت. اما از خندق نجات داده شد. دینار با اوغوزهای باقیمانده به حصار پناه برد. سلطان شاه که دیگر فهمیده بود نمی‌تواند کاری از پیش ببرد به مرو برگشته و در آنجا مستقر شد. سلطان شاه شخصی فعال و جسور بود. وی یورشهای زیادی را از مرو به سرخس رهبری کرد. دینار در مقابل این حملات یارای مقابله نداشت. بدین جهت خیلی از اوغوزهای تحت فرمان او از وی رویگردان و متفرق شدند. دینار که پی برده بود بیش از این نمی‌تواند سرخس را در مقابل حملات سلطان شاه محافظه نماید لذا به تاغان شاه Togān-shah فرزند آی آبا که بر بخش عمده خراسان و نیشابور حکومت می‌کرد پیشنهاد داد که سرخس را با بسطام Bistam معاوضه نماید. تاغان شاه این پیشنهاد را پذیرفت. منتهی تاغان شاه نیز نتوانست سرخس را حفظ نماید. در نبردی که در سال ۵۷۶ به وقوع پیوست سلطان شاه تاغان شاه را شکست داده و سرخس و طوس را متصرف شد.^(۱)

۱- ابن اثیر ج ۱۱، ص ۱۶۹، جوزجانی ج ۲، ص ۲۰، ۲۱ (هر دو کتاب به نقل از کتاب مشارب التجارب)

تصرف مرو و سپس حملات مداوم به سرخس از جانب سلطان شاه و تسلیم این شهر به تاغان شاه نقطه عطف مهمی در تاریخ اوغوزها بود. در طی این حوادث که در طول سالهای ۱۱۸۱ - ۱۱۷۴ = ۵۶۹ - ۵۷۶ به وقوع پیوست تقریباً تمامی اوغوزها پراکنده شدند. در طی این سالها بود که شهر غزنه نیز از تصرف آنها خارج شد. اوغوزها با ایجاد مانع در شهر غزنه گرچه ابتدا موفقیت‌هایی به دست آوردند ولی در نهایت در مقابل غوریان تاب مقاومت نیاورده و شکست خوردند.^(۱) نمی‌دانیم که اوغوزها در چه زمانی بلخ را از دست دادند. تنها اطلاعی که در این خصوص داریم این است که در سال ۵۹۴ (۱۱۹۸ - ۱۱۹۷) این شهر توسط غوریان از شخصی ترک به نام اوزآبا Oz-Aba تصرف شده است. اوزآبا تابع قره‌خانیان و خراجگذار آنها بوده است.^(۲)

به دنبال سقوط مرو و سرخس و پایان حیات سیاسی اوغوزها در خراسان بخش مهمی از آنها به کرمان و گروه کوچکی نیز به فارس به نزد هم‌قومان خود یعنی سلغریان رفتند. احتمال دارد که گروه مهمی از اینها نیز به آناتولی رفته باشند. دینار که در بسطام به سر می‌برد، در اثنای حرکت خوارزمشاه به سوی عراق، بسطام را ترک گفته و به نیشابور به نزد تاغان شاه آمد. دینار با خواهر تاغان شاه ازدواج کرد و تا مرگ وی در سال ۵۸۱ در نزد وی اقامت داشت. دینار در همان سال به کرمان رفته و این سرزمین را متصرف شد که ذیلاً بحث خواهد شد.

اوغوزها که بر بخش مهمی از خراسان آن روز حاکم شده بودند نه تنها جنگجویانی جسور بودند بلکه مردمی بودند که اصول جنگی را به خوبی می‌دانستند و آن را با مهارت اجرا می‌کردند. منتهی به لحاظ عدم وجود خاندان بادریتی همانند سلجوقیان در رأس آنها و همچنین به علت عدم وجود افرادی در بین آنها که حائز شرایط حکومتی باشند، نتوانستند از پیروزی‌های نظامی خود بهره برده و حکومت مستقلی را تشکیل

۱- جوزجانی در (طبقات ناصری ج ۱، ص ۴۲۲) تاریخ این حادثه را سال ۵۶۹ (۱۱۷۴ - ۱۱۷۳) ذکر می‌کند.

۲- ابن اثیر ج ۱۲، ص ۶۳

دهند. از امرائی که فرماندهی اوغوزها را بر عهده داشتند با نفوذترین آنها خضر بن اسحق بن شمس الدین ابوشجاع توتی بگ بود. منتهی هیچگونه دلیلی در دست نداریم که نشان دهد وی در رأس سایر بیگها نیز بوده است یا خیر؟ فقط می دانیم که توتی، بیگ یک شاخه بوده است. اوغوزها به ویژه بخاطر اینکه حاکمیت آنها مشروعیت داشته باشد. حضور یک رهبری حکومتی در رأس را لازم می دانستند. با وجود اینکه سلطان محمود حائز شرایط فوق برای فرمانروایی بود ولی تحمل فشار و زورگویی اوغوزها را نیاورده بود. ما نمی توانیم این بیگها را بخاطر غارتگریهای بیش از حد شماتت کنیم. زیرا وابستگی اوغوزهای تحت فرمان آنها دقیقاً در این ارتباط بود. نفوذ بیگها بر اوغوزها نامحدود نبوده است.

بعد از جدا شدن سلطان محمود از اوغوزها، آنها اراضی متصرفه را جهت اداره بین خود تقسیم نمودند. چنین برمی آید که اشراف بیگ هر کدام یکی از شهرهای مرو، سرخس، بلخ و غزنه را اداره کرده و عنوان ملک را اختیار کرده بوده اند. همانطور که از این عنوان دینار که سابقاً در خراسان بود استفاده می کرد، می دانیم که قورقوت فرمانده بوزاقها نیز این عنوان را داشته است. دختر قورقوت از زنان تکش خوارزمشاه بود. بخشی از اوغوزها نیز مهاجرت نکرده و به شکل یک اجتماع کوچک در خراسان باقیمانده اند.

به علت هجوم مغول به ماوراءالنهر تعداد زیادی از ترکمن های آنجا به خراسان و در درجه اول به مرو آمدند. گفته می شود که تنها ترکمن های ساکن مرو و نسا دارای بیش از ۷۰۰۰۰ سوار جنگی بودند.^(۱) به جهت تصرف قطعی خراسان توسط مغولها تعداد زیادی از ترکمن های آنجا آسایش خود را در فرار به غرب دیده و به آناتولی آمدند. این نظریه که خاندان عثمانی به هنگام هجوم مغول از منطقه ماهان واقع در مرو به همراه عده ای از ترکمن ها به آناتولی آمده اند، خود از این نظر دارای ارزش تاریخی می باشد. خاطره مهاجرت از خراسان بعد از قرن ها هنوز در ترکیه زنده است. خراسان موجود در

این خاطرات از نظر جغرافیائی نه فقط خراسان امروزی بلکه ترکستان و خوارزم را نیز شامل می‌شود.

۵- کرمان:

در ناحیه کرمان، فرزندان قاوورد قره‌ارسلان‌بگ که فرزند چاغری بیگ سلجوقی بود حکومت می‌کردند. این شاخه از خاندان نیز همانند دیگر شاخه‌ها در درجه اول به پشتیبانی مملوکهای ترک متکی بود. در این ناحیه قبل از آمدن اوغوزها اجتماع مهم و قابل ذکری از ترکمن‌ها وجود نداشت.

به جهت فتح سرخس توسط سلطان‌شاه خوارزمشاهی گروهی از اوغوزهای متفرق در سال ۵۷۵ به خاک کرمان پای نهادند. این گروه متشکل از ۵۰۰۰ سوار بوده و زن‌ها و بچه‌ها و گوسفندان‌شان را نیز به همراه داشتند. آنها بی‌نهایت خسته و فقیر می‌نمودند. اوغوزها که ۲ الی ۳ روز شهر مرزی کوهبنان = کوه‌بنان امروزی Kobnan را در محاصره داشتند، به شهر زرند که مابین کوه بنان و بردسیر Berdesir پایتخت امیر کرمان قرار داشت آمدند. جهت اطلاع از علت آمدن اوغوزها به کرمان از جانب امیر کرمان سفیری به نام سنقر Sungur به جانب اوغوزها اعزام شد. سنقر با سفیری از اوغوزها به نام قیصر بگ Kayserbeg بازگشت. سفیر اوغوزها اظهار داشت که آنها به تعداد ده هزار خانوار بوده و جهت خدمت به امیر کرمان آمده‌اند. وی اضافه کرد که یک گروه پنج هزار نفری دیگر نیز به فارس رفته است. سپس متعاقب ملاقاتی که بین صمصام Samsam و بولاک Bulak دو تن از فرماندهان اوغوزها با حکمران کرمان صورت گرفت، قرار بر این شد که به اوغوزها مناطقی داده شود. منتهی هیچکدام از طرفین به یکدیگر اعتماد نداشتند. چنین برمی‌آید که اوغوزها در این فکر بودند که به بهانه واگذاری مناطقی به آنها، سلجوقیان قصد دارند ایشان را متفرق سازند. به همین علت با اینکه اوغوزها به نزدیکی شهر باغین Bağın واقع در جنوب شرقی بردسیر آمدند ولی دست به غارت نزدند. این حرکت اوغوزها به عنوان سرکشی تلقی گشته و جهت اخراج آنها از سرزمین از تیکله سلغری کمک خواسته شد. اوغوزها در باغین

نیروهای کرمان و فارس را شکست سختی دادند (۵۷۵). اوغوزها علیرغم این پیروزی به بردسیر پایتخت نرفته بلکه به سمت جنوب سرازیر شده و جیرفت را غارت کردند. سال بعد در کرمان قحطسالی رخ داد. مردم سگها و گربه‌ها را می‌خوردند. منتهی برای خوردن سگ می‌بایست با وی جنگید. بعضاً در این پیکار سگ بر دشمن غلبه کرده و وی را می‌خورد.

در همان سال اوغوزها به سوی پایتخت حرکت کردند. هدف آنان انعقاد قرارداد صلح بود. آنها از توران‌شاه Turan-shah درخواست کردند که پادشاه آنها شود و حتی در نزدیکی آنان زندگی نماید. درخواست آنان پذیرفته شد. به بیگها خلعت پوشاندند. حتی توران‌شاه به دشت مقابل شهر آمده و در میان مردم حضور یافت. هیچ شکی وجود نداشت که اوغوزها همچون خراسان صمیمانه آرزو داشتند که رهبری برای خود داشته باشند. منتهی توران‌شاه یک شخصیت ضعیف‌النفس بود. به همین جهت همانگونه که وی جهت خشنودی هم‌قومان خود تدبیری نیندیشید، رجال حکومتی نیز کمکی به وی نکردند. این رجال که عادت کرده بودند غلامان حلقه به گوش و مطیعی داشته باشند. دل خوشی از اوغوزهای خشن نداشتند، حتی از آنها متنفر نیز بودند به همین جهت اوغوزها نه با خاطری آسوده بلکه با حالتی خشم‌آلود پایتخت را ترک گفتند. آنها می‌خواستند که پادشاه رهبری آنها را به عهده گرفته و اداره‌شان کند. اوغوزها به سمت جنوب شرق به سوی شهرهای «نرماشیر» Nermaşir و نسا Nesa حرکت کردند. آنها برای اولین بار این مناطق را غارت کردند. در اینجا نیز همانند خراسان آنها برای به دست آوردن ثروت اشخاص ثروتمند شیوه مشهور خود را که عبارت از پُر کردن دهان متمولین با خاک بود به کار بردند. کرمانیان به خاکی که دهان را پُر می‌کرد نام «قاووت اوغوز» را داده بودند. (قاووت از غذاهای اوغوزها بوده است). منتهی این یک حرکت گذرا بود، زیرا آنها همانطور که به آبادانی ناحیه گرمسیر واقع در جنوب شرقی کرمان و کشت اراضی آغاز نمودند، تدابیری جهت احیای تجارت اندیشیدند. در سال ۵۷۹ توران‌شاه توسط یکی از افراد خود به نام محمدظفر کشته شد و محمدشاه بن بهرامشاه

جانشین وی شد که وی آخرین حکمران سلاجقه کرمان است.

تاغان شاه بن آی آبا که بر قسمتی از خراسان به مرکزیت نیشابور حکمرانی داشت در سال ۵۸۱ وفات یافته بود. با اینکه فرزندش سنجرشاه به جانشینی وی نشست اما قدرت واقعی در دست یکی از امرا به نام منگلی تگین Menli-Tegin بود. بخاطر اعمال جاهلانۀ امیر فوق امرای زیادی به خدمت سلطان شاه درآمدند که حقیقتاً نیز وی یک سلطان با فراست بود. دینار شوهر خواهر تاغان شاه نیز از نیشابور خارج شده و به کرمان وارد شد (رمضان ۵۸۱). دینار از بیگهائی بود که در رأس اوغوزها سلطان سنجر را شکست داده بودند. به همین جهت احتمالاً در این هنگام سن وی باید بیش از ۵۰ سال بوده باشد و اسم پدر وی نیز محمود بود. همچنین می دانیم که ملک قورقوت رهبر بوزاوقها نیز برادری به این اسم داشته است.

احتمال بسیار دارد که دینار به جهت دعوتی که از وی به عمل آمده بود به کرمان آمده باشد. این دعوت نیز احتمالاً از جانب اوغوزهای کرمان صورت گرفته است. در جای دیگر نیز نقل می شود که مجاهدالدین والی کوهبنان چند بار متوالی به گرگان رفته و دینار را به کرمان دعوت کرده است. اساساً آمدن دینار به کرمان به همراهی ۸۰ سوار نشان دهنده به عمل آمدن دعوت از وی می باشد. دینار مستقیماً به نرماشیر که محل سکونت اوغوزها بود رهسپار شد. دینار در آنجا با اوغوزها دیدار کرده و بعد از به اطاعت درآوردن والی «بام» Bam رو به سمت شمال غربی حرکت کرده و زرنند را متصرف شد. به جهت این وقایع محمدشاه سلجوقی حکمران کرمان برای دریافت کمک به عراق رفت ولی از آنجا دیگر بازنگشت. دینار سال بعد، بردسیر پایتخت کرمان را فتح کرده و در آنجا مستقر شد. بدین ترتیب ملک دینار بدون تحمل زحمتی حکمران کرمان گردید.

دینار در طی حکمرانی خود امنیت و آرامش را که مدتی طولانی از کرمان رخت بر بسته بود مجدداً به این شهر بازگردانید و آنجا را با عدالت اداره کرد. با قوم خود نیز برخوردی مساعد داشت. آنها مثل سابق در نرماشیر، نسا و ریقان Raykan سکونت

داشتند. اینجا ناحیه‌ای بود که بهترین حبوبات را در کرمان تولید می‌کرد. دینار حاکمیت خود را تا دریا امتداد داد. و حاکم جزیره قیس Kays (کیش؟) را که از زمانهای قدیم به لحاظ عایدات از محل راه تجاری بین هندوستان، عربستان و آفریقا ثروت سرشاری را جمع‌آوری کرده بود خراجگذار خود ساخت. از سوی دیگر مکران Mekran نیز تصرف گردید. اfdال کرمانی Efdali-Kermani که هیچ گاه از ترکها و به ویژه اوغوزها دل خوشی نداشت ضمن اینکه خود صاحب مقام مهمی در دربار (دستگاه حکومتی) دینار بود وی را ستوده و به عرش اعلامی رساند. عمادالدین دینار بعد از ۸ سال حکومت وفات یافت. (ذی القعدة ۵۹۱). فرزندش فرخ‌شاه به جانشینی وی برگزیده شد. فرخ‌شاه جوانی بی‌لیاقت و در عین حال دائم‌الخمر و خوشگذران بود. تنها خصوصیتی که مورخ اfdال کرمانی در وجود فرخ‌شاه می‌پسندید، نفرت وی از اوغوزها بود. در حالی که ملک دینار، به اتکای اوغوزها نظم و آسایش را در کرمان تثبیت کرده بود. اfdال کرمانی در یکی از آثار خود اوغوزهای کرمان را قره‌غوز یا قره‌اوغوز می‌نامد که این صفت قره احتمالاً در رابطه با اخراج این اوغوزها از خراسان به آنها داده شده باشد.

بعد از جلوس فرخ‌شاه به تخت سلطنت، سیف‌الدین آلپ‌ارسلان و مندک Mendek دو تن از بیگهای اوغوز که چندان اعتمادی به فرخ‌شاه نداشتند از پایتخت خارج شده و به نزد هم‌قومان خود به گرمسیر رفتند. فرخ‌شاه نخت تأثیر صاحب منصبان مملوک بود اوغوزها نیز در دادن جواب متقابل به نفرت فرخ‌شاه چندان تأخیر نکردند. فرخ‌شاه که می‌دانست با هم‌قومان خود به توافق نمی‌رسد ضمن اعلام تابعیت به تکش خوارزمشاه از وی استمداد جست. تکش نیز سپاهی به فرماندهی نوۀ خود ارسلان خان اعزام داشت. ارسلان خان در نزدیکی مرز بین کرمان همانطور که خبر مرگ فرخ‌شاه را شنید اوغوزها را نیز مقابل خود یافت. به همین جهت به عقب بازگشت. علاءالدین فرخ‌شاه در سال ۵۹۲ درگذشت. اوغوزها بعد از غارت وسیع بردسیر و حومه‌اش به منطقه مسکونی خود گرمسیر بازگشتند. عجم‌شاه برادر فرخ‌شاه به لحاظ کمی سن به خوارزم به قصر تکش برده شد. عجم‌شاه تا زمان مرگ تکش در خوارزم اقامت داشت. اوغوزها که

بی حکمران مانده بودند فردی به اسم زیرک بلجک Zirek.Belçik را از ناحیه غور آورده و حکمران خود قرار دادند. در مورد هویت این شخص اطلاعی نداریم. منتهی زیرک و یکی از اعیان اوغوز به نام آلپارسلان نتوانستند به توافق برسند. آلپارسلان در فرصتی مناسب وی را کشت و با اینکه خود به سلطنت برگزیده شد ولی موفقیتی حاصل نکرد. عجم‌شاه بعد از فوت تکش به کرمان بازگشته و حکمران اوغوزها گردید. ولی از آن قدرت سابق اوغوزها دیگر اثری نبود. به همین جهت کرمان به حاکمیت سلغریان درآمد. عجم‌شاه با تعدادی از اوغوزها به سیستان رفت (۹۰۶ هـ.ق). در خصوص نحوه حکمرانی عجم‌شاه هیچگونه اطلاعی نداریم. مشاهده می‌شود که در دوره استیلای مغول ترکمن‌ها در کرمان سکونت داشته‌اند. بدون شک بخشی از این ترکمن‌ها نواده‌های همان اوغوزها می‌باشند.

۶- فارس و خوزستان:

حکمرانان سلجوقی همانگونه که ترکمن‌ها را جهت رفتن به مرزها تشویق می‌کردند، ضمناً اسکان آنها را در مناطق کوهستانی و بسته کردستان و لرستان که به لحاظ وجود اقوام سلحشور گرد و لر حاکمیت سلجوقی چندان موفقیتی در آنجاها نداشت نیز تشویق و ترغیب می‌کردند. در قرن دوازدهم عموماً ترکمن‌ها یا در مناطق مرزی و یا در اینگونه سرزمین‌ها مشاهده می‌شوند. در سال ۱۱۳۵ م. در سرزمین فارس سلغریان و در خوزستان نیز افشارها سکونت داشتند. چنین استنباط می‌شود که اینها به همراهی موجی از ترکمن‌ها که از سواحل سیردریا (سیحون) برخاسته بود به این مناطق آمده باشند^(۱)، همچنین می‌دانیم که در همین زمان بخش مهمی از طایفه یووا Yiva در اطراف شهرزور Sehrizor سکونت داشتند که محتمل است اینها نیز به این گروه‌های تازه وارد منسوب باشند.

سلغریان فارس چند سال بعد از سال ذکر شده یک حکومت اتابک تشکیل دادند.

۱- و صاف «تجزیة الامصار» بمبئی. ۱۲۶۹. ج ۲، ص ۱۴۹. به نقل از آن زرکوب شیرازی در شیرازنامه به کوشش ب. کریمی. تهران. ۱۳۱۰. ص ۴۸.

افشارها نیز تحت اداره یعقوب بن ارسلان و آیدوغدی بن گوچتاغان مدت زیادی در خوزستان حکومت کردند.

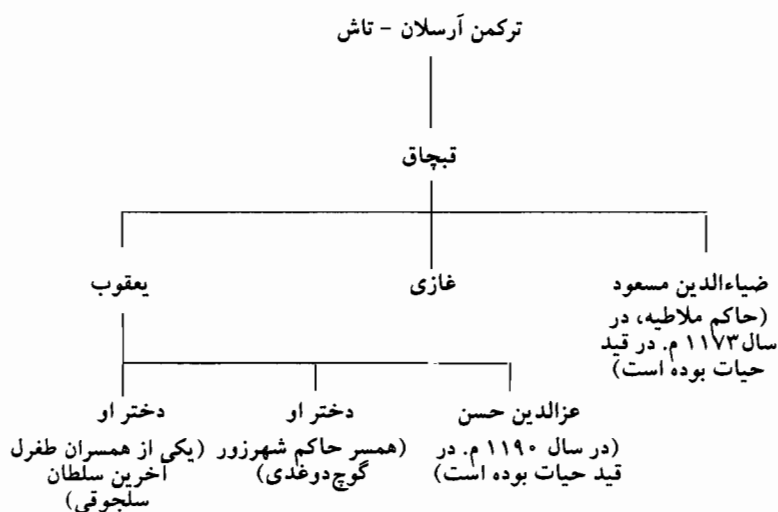
۷- کردستان:

در این ناحیه که از مناطق شهرزور، حلوان Hulvan، کرمانشاه و دینور تشکیل می‌شد. از زمانهای قدیم اجتماعات بی‌شماری از ترکمن‌ها سکونت داشتند. حلوان و حومه‌اش در زمان ملک‌شاه در اختیار آرتوق‌بگ Artuk-Beg مشهورترین سردار ترکمن قرار داشت. در این منطقه در سال ۴۹۵ (۱۱۰۱) در نتیجه شکست سهراب‌بن، بدرین مهلهیل توسط بیگی از سالورها به نام قارابلی Kara.belli ترکمن‌ها به استثنای شهرزور و دکوکا Dakuka سایر نواحی این منطقه را به تصرف درآورده بودند. در خصوص قارابلی بیش از این اطلاعاتی نداریم. فقط گذرگاهی در بین دینور و مراغه که در مسیر شاهراه بغداد-مراغه قرار داشت تا زمان مغول به اسم وی نامیده می‌شد. شهر شهرزور نیز بعد از چندی تحت حاکمیت ترکمن‌ها درآمد. این شهر و ناحیه اطرافش در سال ۵۲۵ تحت اداره یکی از بیگهای ترکمن به نام امیر قبقاق بن ارسلان تاش قرار داشت. امیر قبقاق در بین ترکمن‌های دور و نزدیک نفوذ زیادی داشت. ترکمن‌ها از هر جانب شتابان می‌آمدند و در اطراف وی جمع می‌شدند. در سال ۵۲۵ به لحاظ مرگ سلطان محمود فرمانروای سلجوقیان عراق در سال ۵۲۶ یکی از برادران وی به نام مسعود جهت جمع‌آوری سپاه و با هدف کسب سلطنت به نزد امیر قبقاق آمد. مسعود که موفق به جمع‌آوری ده هزار سوار شده بود به جانب بغداد حرکت کرد.^(۱) سالها پیش یعنی در اواخر سال ۵۱۶ خلیفه عباسی المسترشید El.Müstersid برای جلوگیری از تجاوزات امیر عرب حله Hille به نام دوبیث بن صدقه Dubeyts.b.sadaka از امرای نواحی استمداد جسته بود. از میان این امرا تاغان ارسلان امیر بدلیس Bidlis فرزندان سالتوک Saltuk فرزندان بوقا Buka و قبقاق به همراهی برادرانش به کمک وی به بغداد آمده بودند. عمادالدین زنگی فرزند آق سنقر Ak.sungur حاکم موصل دریافت بود که

۱- ابن اثیر. التاریخ الباهر فی دولة الاتابکيه. به کوشش آ.آ. طایلمات. قاهره. ۱۹۶۳. ص ۴۳.

بدون به اطاعت درآوردن امرای همسایه نمی‌تواند در جنگ با صلیبی‌ها موفقیتی به دست آورد. به همین سبب در سال ۵۲۴ وی شهرزور را از دست امیر قبیچاق خارج ساخته و او را تابع خود کرده بود.^(۱) به موازات این امر یکی از بخش‌های مهم شهرزور در اختیار امیر قبیچاق باقی مانده بود و مدت زمانی طولانی به نام وی «ولایت القبیچاقیه» نامیده می‌شد.

شجره آل قبیچاق



دو فرزند قبیچاق را می‌شناسیم: مسعود و یعقوب. مسعود فرزندی به اسم ضیاءالدین و یعقوب نیز فرزندی به اسم عزالدین حسن داشت. ضیاءالدین که حاکم قصبه ملاطیه Malatya واقع در شمال موصل بود، در سال ۵۶۹ به خدمت حاکم سوریه نورالدین محمود آمده بود. صلاح‌الدین ایوبی در سال ۵۸۵ یکی از امرای بزرگ خود به

۱- همانجا. ص ۵۷. همان مؤلف در تاریخ‌الکامل ج ۱۱، ص ۳۴-۳۵.

نام فارس‌الدین گوج دوغدی (Küş-Toğdı) Farisud. din. kuç doğdı را به حکمرانی شهرزور و نواحی آن برگزید. گوج دوغدی شوهر خواهر عزالدین حسن نواده امیر قبیچاق بود. سلطان نیز گوج دوغدی را به لحاظ همین قرابت به حکمرانی شهرزور اعزام داشته بود.^(۱)

چون میانه طغرل آخرین سلطان سلجوقی با اتابک قزل ارسلان به هم خورده بود جهت مقابله با وی سلطان طغرل به نزد عزالدین حسن آمد. عزالدین حسن از هیچگونه کمکی به طغرل که پادشاه بسیار جوانی بود دریغ نکرد. طغرل با خواهر وی ازدواج کرده بود. با اینکه به اتفاق به آذربایجان رفته و از ترکمن‌های آنجا نیز نیروی کمکی مهمی جمع‌آوری کرده بودند با اینحال در پیکار با قزل ارسلان موفق نشدند.^(۲)

به استناد یادداشت ابن اثیر ترکمن‌های «آل قبیچاق» تا سالهای اول قرن سیزدهم موجودیت خود را در ناحیه شهرزور حفظ کرده‌اند. در ناحیه کردستان یک اجتماع بزرگ قوم ییوا Yiva نیز سکونت داشتند. عمادالدین زنگی بخشی از این ییواها را به سرکردگی بیگی به نام یاروق Yaruk به سوریه شمالی آورده و در مرز صلیبیون مستقر کرده بود. ییواهایی که در کردستان باقی مانده بودند تحت اداره برچم Berçem و فرزندان‌ش به عنوان یک نیروی سیاسی خود را تا استیلای مغول حفظ کرده بودند.

۸- آذربایجان و آران:

به اعتبار فتوحات سلجوقی شمار زیادی از اجتماعات ترکمن‌ها (اوغوزها) در این نواحی سکونت داشتند. همین اجتماعات اوغوز بودند که آناتولی را فتح کرده و سپس نیز قومیت ترک را در آنجا تقویت کردند. در زمان سلطنت آلپارسلان در بین این اوغوزها اجتماع مهمی به نام ناوکیه Navekiyye وجود داشت. منشأ این کلمه تا به امروز مشخص نشده است. ناوکیه نیز همانند سایر گروه‌های دیگر اوغوز یورشهای

۱- ابوشامه. أروضتین فی اخبارالدولتین. قاهره. ۱۲۸۸، ج ۲، ص ۶۰، ۶۴، ۱۳۸

۲- رشیدالدین جامع التواریخ. آ. آتش. ص ۱۷۹، ۱۸۷. / اخبارالدولة السلجوقیه. ص ۱۷۸، ۱۸۰ / عمادالدین اصفهانی. نصرت‌القطره (به تلخیص بُنداری) ترجمه ترکی. ص ۲۶۸، ۲۶۹ همان مؤلف. کتاب الفتح القوسی. به کوشش کارلوندبرگ. لیدن. ۱۸۸۸. ص ۲۳۴، ۲۳۵

مداومی را به خاک بیزانس انجام می‌دادند. ارباسگان Er.Basgan که خویشاوند و شوهر خواهر آلپ‌ارسلان بود در پی اختلاف با وی به همراه گروهی از ناوکیه به امپراطوری بیزانس پناهنده شد. (۱۰۶۹) این گروه ناوکیه در سالهای ۷۱ - ۱۰۷۰ از ارباسگان جدا شده و به سوریه رفتند و در آنجا به طور مستقل دست به فتوحات زدند. بقایای ناوکیه که در آذربایجان به سر می‌بردند همانند دوران سابق هنوز نیز به حملات خود علیه امپراطوری بیزانس ادامه می‌دادند. حتی زمانی که قلیچ‌ارسلان از ایران به آناتولی رفت در معیت وی گروهی از ناوکیه حضور داشتند. این روایت که سلیمان شاه پدر قلیچ‌ارسلان و بانی سلاجقه ترکیه از قوم ناوکیه بوده است، کنجکاو ما را در خصوص ریشه لغوی واژه «ناوکیه» بیشتر تحریک می‌کند. متأسفانه اطلاعات بیشتری از ناوکیه در اختیار نداریم. منتهی می‌توانیم این را اظهار کنیم که ناوکیه همانند سوریه در فتح آناتولی نیز نقش بسیار مهمی را ایفا کرده‌اند.

از همان ابتدا شاهزادگان سلجوقی تحت عنوان «ملک» به حکمرانی آذربایجان و اران اعزام می‌شدند. امرای آذربایجان بعد از طغرل‌بیگ، یاقوتی Yakuti برادر آلپ‌ارسلان و سپس فرزند وی اسماعیل (ایل‌ارسلان) و نواده‌اش قطب‌الدین مودود (آلپ‌سنقریگ) بودند. بعد از فوت قطب‌الدین مودود با اینکه شاهزادگان سلجوقی دیگری به آذربایجان اعزام می‌شدند اما صاحبان حقیقی این منطقه حکمرانان سلجوقی بودند. در ناحیه مرزی اران که مرکز آن گنجه Gence بود از دیرباز فرزندان محمد تاپار Muhammad.Tapar به نام‌های مسعود و طغرل حکمرانی داشته‌اند. بعد از این‌ها این منطقه نیز توسط این حکمرانان به لحاظ حکومت بر سرزمین وسیع و ثروتمند همچون حکمرانان مرزی سپاه عظیمی را تدارک دیده بودند. بدین جهت آنها نیرومندترین حکمرانان سلاجقه عراق بوده و سلاطین سلجوقی را تحت تأثیر خود داشتند. از مشهورترین حکمرانان مملوک قره‌سنقر، چاولی‌جاندار Çavli-candar و ایل‌دنگیز il-Deñiz بودند. ایل‌دنگیز و فرزندان او با عنوان اتابکی بر سلسله سلجوقی حاکم شده بودند.

بیشتر بیگهای ترکمن در آذربایجان و اران صاحب اقطاع بودند. این بیگها تابع

حکمرانان آن مناطق بودند و دائماً در جنگهای با گرجیان شرکت داشتند. ترکمن‌های آذربایجان به ویژه در بخش‌های اردبیل، خوی، ارومیه و نخجوان سکونت داشتند. مسعود آخرین حکمران بزرگ سلاجقه عراق، ضمن به خدمت گرفتن بیگ جوانی به نام بگ‌ارسلان در آذربایجان در مدت کوتاهی مقام وی را بالا برده و به او عنوان «بیگ خاص» Has-Beg را داده بود. خاص بگ فرزند یکی از بیگها و یا اعیان اوغوزهای اطراف سراب یا اردبیل بود. حکمرانان مملوک چون چندان رضایتی از علاقه سلطان مسعود به بیگ جوان نداشتند، جهت جدا کردن آن دو از همدیگر دست به هر توطئه‌ای زدند ولی موفق نشدند. خاص بیگ به مقام «حاجب» Hacib یعنی فرماندهی تمامی بیگها رسید. بعد از وفات سلطان مسعود در سال ۵۴۷ خاص بگ هنوز مقام «حاجبی» را در اختیار داشت. بعد از فوت سلطان محبوب، خاص بگ برادرزاده سلطان به نام ملکشاه را به تخت سلطنت نشاند. ملکشاه فرد لایقی برای سلطنت نبود. به همین جهت وی از محمد برای جلوس به تخت سلطنت دعوت به عمل آورد. منتهی افرادی که وی برای دعوت به نزد محمد فرستاده بود سلطان جدید را قانع کردند که خاص بگ را از بین ببرد. خاص بگ به همراه یکی از دوستان نزدیک خود به نام امیر زنگی جاندار کشته شد. امیر شوملا Şumla از دیگر دوستان نزدیک وی نیز فرار کرده جان به در برد.^(۱) بنا به یکی از منابع امیر زنگی جاندار که به همراه خاص بگ کشته شده بود نیز ترکمن بوده است.^(۲) زنگی جاندار کسی بود که به همراهی برخی از امرا در سرکوب شورش عبدالرحمن بن توغایورک Toğa-yürek نقش مهمی ایفا کرده بود. امیر شوملا نیز از طایفه افشار بوده و در جای دیگر از وی بحث خواهد شد. بدین ترتیب تصادفی نیست که می‌بینیم دو تن از یاران نزدیک خاص بگ ترکمن بوده‌اند. این مورد نشان می‌دهد که وی در مقابل امرای مملوک سیاست جلب و جذب هم‌قومان خود را پیش می‌برده است. حتی امیر جمال‌الدین قاوشوت cemaľ.ud.din kavşut نیز که جهت آوردن سلطان محمد از

۱- ابن اثیر ص ۷۳

۲- ابن حمدون. تذکره. کتابخانه موزه توپکاپی. nr. ۲۹۴۸. yap ۱۸۰ a

خوزستان توسط خاص بگ اعزام شده بود بنا به منبعی ترکمن می باشد. قاوشوت که در کشتن خاص بگ نقش مهمی داشت بعداً حاجب (بیگربیگی)، سلطان محمد شد و بعد از وی نیز فرزندان او تا مدتی زنجان را تحت اداره خود داشتند. مرگ سلطان مسعود و متعاقب آن یک سال بعد اسارت سلطان سنجر به دست اوغوزها باعث زوال جلال و عظمت سلسله سلجوقیان شد.

طغرل آخرین سلطان سلجوقی در سال ۵۸۶ هـ.ق (۱۱۹۰م) توسط قزلارسلان دستگیر و در قلعه کهران Kihran واقع در اطراف بیلکان Beylekan آذربایجان محبوس گردید. دو سال بعد که قزلارسلان کشته شد شخصی از بیگهای ترکمن در آذربایجان به نام آناسی اوغلو بن محمود با کمک یکی از امرا به نام بدرالدین دیزماری Bedrud.din.Dizmari طغرل را از قلعه نجات داد. بدرالدین دیزماری فرمانده سپاه و آناسی اوغلو امیر دربار شد. دو امیر یک سپاه ۳۰۰۰ نفری تدارک دیده و به سوی عراق حرکت کردند. در جنگی که در نزدیکی قزوین با برادرزاده قزلارسلان به نام قوتلوغ اینانچ Kutluğ-İnanç درگرفت. اردوی ۱۲ هزار نفری قوتلوغ اینانچ شکست خورده منهزم شد و خود نیز فرار کرد. (۵۵۸ هـ.ق)، به سبب این پیروزی سلطان طغرل به همدان آمده و مجدداً به تخت سلطنت نشست. راوندی در راحة الصدور رباعی زیر را از سلطان طغرل نقل می کند: (۱)

گمان مبر که کسی کمکم کرده است.

شمشیر پیروز شد و اقبال شد بیدار وفاداری از دوستانم تنها

در آناسی اوغلو بود و دیزمار

در خصوص امیر آناسی اوغلو بن محمود اطلاعات دیگری نداریم. در خصوص اینکه وی احتمالاً از نواده های آناسی اوغلو از بیگهای اوغوزهای اراک (عراق) باشد نیز اطلاعی نداریم.

۱- راحة الصدور ص ۳۶۹. ترجمه ترکی آ. آتش. ج ۲. ص ۳۳۹. رشیدالدین در بخش سلجوقیان به کوشش آ. آتش ص ۱۸۹. اخبارالدولة السلجوقیه ص ۱۸۲.

در سال ۱۲۲۵ زمانی که جلال‌الدین خوارزمشاهی به آذربایجان آمد ترکمن‌های آران به صورتی بسیار انبوه زندگی می‌کردند. طوری که برای نشان دادن انبوهی جمعیت آنها از تشبیهاتی نظیر «سپاه مور و یا ابر ملخ»^(۱) استفاده شده است. در این اثنا در رأس بخش مهمی از ترکمن‌های آران شخصی به نام امیر حسام‌الدین قلیچ‌ارسلان وجود داشت.^(۲)

منتهی مغول‌ها که کمی بعد به آذربایجان آمده بودند ترکمن‌ها را از مغان و اران بیرون راندند.^(۳) ترکمن‌ها به آناتولی رفتند. اینکه در فاصله زمانی بین هجوم مغول به آذربایجان تا دوره حکومت جلایریان هیچگونه مدرکی در خصوص سکونت ترکمن‌ها در آذربایجان و آران وجود ندارد نشان دهنده این امر است که شمار زیادی از ترکمن‌ها به ترکیه مهاجرت کرده‌اند.

۹- عراق و الجزایر:

ترکمن‌ها در عراق به ویژه در موصل سکونت داشتند. در زمان حکومت سلطان محمد تاپار و فرزندش سلطان محمود یکی از امرا نیز سنقرالبیاتی بود که وزیر آق‌سنقر از امرای بزرگ بصره بود. بر خلاف معمول وابستگی قومی این مرد شناخته نیست. ولی از فامیل وی (البیاتی) بدون شک مستفاد می‌گردد که ایشان به طایفه «بیات» تعلق داشته است. از طرف دیگر نیز توضیح دیگری در مورد این اسم نمی‌توان داد. نام قصبه «بیات» واقع در شهرستان بداریه Badaraya در جنوب شرقی بغداد فقط از قرن سیزدهم دیده می‌شود. در زمان امیر مورد بحث در بصره گروه‌های نظامی ترک مانند ترکهای اسماعیلیه و ترکهای بولدوقلو = بولدوقلی Bulduklu موجود بوده‌اند. فرمانده ترکهای اسماعیلی شخصی به نام غزاوغلی؟ Giz-oğlu و فرمانده ترکهای بولدوقلو نیز امیری به نام سنقرآلپ Sungur-Alp بود. در منابع مربوط به این دوره نام غزاوغلی به کرات

۱- نسوی، ص ۳۷۴

۲- همانجا، ص ۳۷۵. دیگر، ص ۳۸۳

۳- ذکرالقرزونی / آثارالبلاد / بیروت. ۱۳۸۰. ص ۵۶۴

دیده می‌شود. به عنوان مثال شخصی به نام غزاوغلی نیز که اتابک محمود و از امرای بزرگ محمد تاپار بوده وجود داشته است. به این‌ها می‌توانیم غزاوغلی نام دیگری را نیز که از امرای سلطان مسعود بود اضافه کنیم. اشتباه خواهد بود اگر این اسم از لحاظ ریشه‌ای و نوشتاری «غزاوغلی» و یا «اوغزاوغلی» نشان داده شود، در همان زمان امرای بکچیته Bekçiyye نیز در بغداد بودند. بسیار محتمل است که اینها امرای نگهبانان قصرها، قلعه‌ها و کوشکهای متعلق به سلاطین و امرای بزرگ بوده باشند.

در ناحیه موصل نیز یکی از امرای ترکمن به نام کوریاوی Kür-yavi را می‌شناسیم. می‌دانیم که کوریاوی فرزند امیری به نام خراسان Horasan بوده است. در دوره سلطان محمد تاپار و فرزندش سلطان محمود صاحب قلعه بوازیک Bevazic واقع در ساحل رودخانه زاب (Zab) سفلی بود. در دوره سلطان مسعود نیز همین بخش در اختیار پسر کوریاوی بوده است.

از امرای ترکمن در دولت زنگی‌ها نیز زین‌الدین، علی کوچک بود. زین‌الدین بعد از سالها خدمت در تدبیر امور اتابکان موصل در سال ۸-۱۱۶۷ به اردبیل رفته بود. زین‌الدین علی فرزند بگ‌تکین^(۱) و وی نیز فرزند محمد نامی بوده است. فرزند بزرگ و دومین جانشین زین‌الدین علی مظفرالدین گوگ بوری Gök-Börü مشهور بود. گوگ‌بوری که شوهر خواهر صلاح‌الدین ایوبی بود همانطور که از جنگجوترین امرای جنگهای صلیبی بود، آوازه اقدامات اجتماعی و مردمداری وی در اطراف و اکناف مشهور بود.

۱۰- سوره:

ترکمن‌های ناوکیه در سال ۴۶۳ (۱۰۷۱-۱۰۷۰) به سوره آمدند. محقق است که اینها گروهی بودند که به همراهی ارباسگان به آناتولی رفته بودند. فرمانده کل این گروه ناوکیه قزل؟ Kızıl بود. بعد از قزل اسم بیگهایی به نام‌های آتسین فرزند اوواک Uvak و

۱- ابن خلکان در (وفیات‌الاعیان). قاهره، ۱۹۴۸. ج ۳. ص ۲۲۷. شرح می‌دهد که تلفظ صحیح این اسم بوک تگین Bük.Tigin است.

شوکلای Şöklü می‌آید. قزل بنا به درخواست بدرالجمالی والی فاطمی عکا Akka اعرابی را که در سوریه دست به چپاول زده بودند منهزم ساخت. این ناوکیه از لحاظ رفتاری کاملاً با اوغوزهایی که سلطان سنجر را به اسارت گرفتند تفاوت دارند. آنها با به کارگیری کشاورزان بومی، اراضی واقع در رمله Remle را که توسط اعراب چادرنشین ویران شده بود آباد کردند. کشاورزان که ۳۰۰ هزار دینار زیتون فروخته بودند، از این مبلغ به میزان ۳۰ هزار دینار را به عنوان مالیات به ناوکیه پرداختتند. از طرف دیگر ناوکیه شهرها را نه به خاطر غارت بلکه به جهت اعمال حاکمیت تصرف می‌کردند. بدین ترتیب آتسبز Atsız که جانشین قزل شده بود یا فتح قدس، دمشق و دیگر نواحی حاکم این مناطق شد. از اوایل قرن دوازدهم به بعد دیگر از ناوکیه ذکری به میان نمی‌آید.

در سال ۴۷۰ ه‍.ق زمانی که ملک‌شاه سلجوقی برادر خود توتوش Tutuş را به حکومت سوریه تعیین نمود. در معیت وی بیگهای لایقی همچون افشین بن بگچی Bekçi oğlu Afşin، سُندُق Sunduk؛ محمد بن دیملاج Dimlaç oğlu Mohammad، توتی اوغلی و بریق اوغلی رانیز اعزام داشت. اینها در عصر خود از بیگهایی بودند که در فتح آناتولی خدمات شایانی را انجام داده بودند. در خصوص عاقبت افشین امیر بزرگ هیچگونه اطلاعی نداریم.

در قرن دوازدهم زمانی که عمادالدین زنگی حاکم حلب شد Haleb. وی بخش عمده‌ای از طایفه ییوا را که در ناحیه شهرزور-اردبیل سکونت داشتند به ناحیه حلب آورده و آنها را در مرز صلیبی‌ها اسکان داده بود. این ییوهای سوریه به استناد نام یاروق Yaruk فرمانده خود به یاروقیه Yarukiyye معروف شدند. امیر بهاءالدین یاروق در سال ۵۶۴ ه‍.ق فوت کرد و فرزندش بدرالدین دولدوروم جانشین وی شد. بدرالدین دولدوروم از امرای شاخص دوره صلاح‌الدین ایوبی و نورالدین محمود بود. بدرالدین دولدوروم که حاکم تل‌بشیر Tell-Başir و تل‌خالد Tell-Halid بود. در سال ۶۱۱ ه‍.ق وفات یافت و مراسم عزاداری برای وی در حلب به جای آورده شد. بعد از وی فرزندش فتح‌الدین حاکم تل‌بشیر شد. در سال ۶۱۵ ه‍.ق تل‌بشیر توسط سپاه عزالدین کیکاوس سلطان

سلجوقی تصرف گردید. اما سپاه سلجوقی به لحاظ شکست جلودارانش عقب نشینی کرد و در نتیجه شهر توسط ملک‌الاشراف مجدداً بازپس گرفته شد. منتهی به یاروقیه داده نشده بلکه به عناصر وابسته به العزیز حاکم حلب واگذار گردید. بعد از این واقعه یاروقیه اهمیت سیاسی خود را از دست دادند و در حلب سکنی گزیده و با تیولهای واگذاری گذران می‌نمودند.

در نیمه اول قرن سیزدهم در رأس ترکمن‌های ساکن ناحیه حلب بیگهای همچون دودواغلی Dudu-oğlu و قونگور Kongur دیده می‌شوند. به جهت فتح آناتولی توسط مغول، یک گروه انبوه ترکمن به سوریه مهاجرت کردند که در خصوص این گروه ذیلاً بحث خواهد شد.

۱۱- آناتولی:

بعد از جنگ ملازگرد در طول ده سال نبرد، ترکها دریای اژه و اراضی منتهی تا دریای مرمره را فتح کردند. منتهی در اواخر قرن به لحاظ شروع جنگهای صلیبی بخش مهمی از نواحی فتح شده را که شامل آناتولی غربی و نواحی دریای مرمره بود از دست داده و بالاجبار به آناتولی مرکزی عقب نشستند. امپراطوری بیزانس که به لحاظ جنگهای صلیبی نیرومند شده بود امیدوار بود که ترکها را از آناتولی مرکزی بیرون راند. اما قلیچ ارسلان دوم در سال ۱۱۷۶ شکست سختی به بیزانس وارد آورد و این امید بیزانس را نقش بر آب کرد. بعد از این پیروزی ترکها علیه امپراطوری بیزانس آنها شروع به توسعه قلمرو اراضی خود نمودند. در سال ۱۲۴۳ قبل از شکست کوسه - داغ Köse-Dağ از جنوب و شمال تا دریا و در غرب نیز تا ماوراء دریای اژه و کوتاهیه پیش رفته بودند.

در جنوب به موازات اینکه پادشاهی ارمنی را در چوکوراوا مجبور به پرداخت مالیات و سرباز کرده بودند، در عین حال این پادشاهی با پشتیبانی صلیبیون توانسته بود نواحی واقع در بین تارسوس Tarsus تا کوهستان گاوور gavur را به تصرف در آورد. ارسلان نیای خاندان سلجوقیان ترکیه همانطور که فوقاً دیدیم یابغوی اوغوزها

یعنی ملک اوغوزها بود. فرزندی قوتولموش نیز با اتکای به اوغوزها بر سر مسئله سلطنت درگیر شده بود، و فرزندان قوتولمیش نیز فتوحات خود را در آناتولی با مساعدت اوغوزها به انجام رساندند. به موازات این، این شاخه از خاندان سلجوقی نیز سیستم مملوک را در دستگاه حکومتی خود پذیرفتند. زیرا در آن اعصار، پذیرش این سیستم توسط خاندانها به صورت یک ضرورت مطرح بود. بقا و عظمت خاندانها به این امر بستگی داشت. طوفان مغول که در هر جا همه چیز را نابود می کرد در بدو ورود به آناتولی خود را ناچار به مقابله با دولتی دید که سیستم مملوک را کاملاً نظم بخشیده بود.

در عین حال تنها نیرویی که دولت سلاجقه ترکیه به آن متکی بود، هم قومان خود خاندان یعنی ترکمنها در این سرزمین شیوه زندگی چادرنشینی را رها کرده و به شهرنشینی آغاز کردند. اینها عمدتاً روستاهایی ایجاد کرده و یا در روستاهای قدیمی ساکن می شدند. همین اسکان یافتگان بودند که نیروی نظامی حکومت سلجوقی را تأمین می کردند. به ترکمنهایی که زندگی شهرنشینی را اختیار می کردند بعد از چندی به جای «ترکمن» عنوان ترک را می دادند. علت افزایش مداوم قبایل چادرنشین این بود که ایلات چادرنشین به طور لاینقطع از آذربایجان، ارزن و آسیای مرکزی به ترکیه می آمدند. این امر یعنی مهاجرت های مداوم عامل بسیار مهمی در حفظ موجودیت حکومت سلجوقی در جریان جنگ های صلیبی بود و بعدها نیز در شکل گیری حکومت سلجوقی به عنوان قدرتمندترین دولت خاور نزدیک همان نقش را ایفا کرد. عنصر کوچ نشین ترک یعنی ترکمنها به ویژه در مناطق مرزی سکونت داشتند. در آن مناطق همانگونه که به عنوان یک نیروی مهاجم و مدافع انجام وظیفه می کردند. در عین حال با اسکان در اراضی دشمن باعث تسریع در امر فتوحات شده و بعضاً خود نیز در این فتوحات شرکت داشتند. آوازه شهرت ترکمن های مرزنشین ساکن مرزهای بیزانس، تا خراسان نیز رسیده بود. و نبردهای موفقیت آمیز آنها علیه رومیان در آثار مورخین مسلمان و غیرمسلمان منعکس می شد. برخی از مورخین که معنی کلمه «اوچ» (مرز-حدود) را

نمی‌دانستند به غلط کلمه اوچ را همانند اسم آنها ذکر کرده‌اند. در زمان هجوم مغول که به لحاظ مهاجرت بیش از حد اقوام ترک، این ترکمن‌های مرزنشین قدرتمند شده بودند نواحی آناتولی غربی و ناحیه مرمره را که حکومت سلجوقی قادر به تصرف مجدد آن نبود مستقلاً فتح نموده و در آنجا اسکان یافتند.

هر یک از نواحی و بخش‌های شرقی و جنوب شرقی آناتولی در حاکمیت یک خاندان ترک بود. روابط بین این خاندان‌ها عمدتاً دوستانه بوده و حقوق همدیگر را رعایت می‌کردند. طوری که این خاندان‌ها را نه از بین خودشان بلکه حکومت‌های سلجوقی و ایوبی بودند که ساقط نمودند. دومین ویژگی این خاندان‌ها نیز فعالیت‌های عمده آنها در زمینه عمران و آبادانی می‌باشد. آثار و ابنیه اجتماعی که آنها ایجاد کردند هنوز نیز تا زمان ما باقی مانده است. در دوره حکومت سلجوقیان اینکه خاندان‌های ترک در ترکی شدن اراضی تحت حاکمیت خود تا چه حد نقش داشته‌اند مشخص نیست. عمده این خاندان‌ها عبارتند از: سالتوق‌ها در ناحیه ارزروم، منگوجوک‌ها Mōngüçükler در ارزنجان، اخلاط شاهیان در اخلاط Ahlad، آرتوقلی‌ها Artuklular در سیلوان Silvan، اینال زادگان در آمد Amid (دیار بکر)، تاغان ارسلان زادگان در بیتلیس ارزن Bitlis-Erzen، چوبوق و فرزندش در خرپوت Harput و موش Muş از این خاندان‌ها همانگونه که آرتوقلی‌ها، تاغان ارسلان زادگان و چوبوک به طور قطع ترکمن بوده‌اند، شک نیست که سالتوق‌ها و منگوجوک‌ها نیز به همین قوم منسوب بوده‌اند. اخلاط شاهیان یک سلسله مملوک ترک بوده‌اند. از میان این خاندان‌های ترکمن می‌دانیم که مشهورترین آنها آرتوقلی‌ها بوده‌اند. آرتوقلی‌ها از نسل آرتوق‌بگ از سرداران معروف ملک‌شاه می‌باشند. اینکه پدر آرتوق‌بگ یعنی اکسوک Eksük لقب سالار (سردار) را داشته نشان می‌دهد که وی شخصی معمولی نبوده است. خاندان آرتوقلی‌ها در میان ترکمن‌ها صاحب مقام والائی بودند. زمانی که سوکمن Sökmen فرزند آرتوق‌بگ طبق مراسم قوم ترک جهت دعوت از ترکمن‌ها تیرها را گسیل داشت، آنها با خوشحالی دعوت وی را پذیرا گشتند. در ارزش و اعتباری که خاندان آرتوقلی‌ها در میان ترکمن‌ها داشتند

علاوه بر اکسوک و آرتوق پدران آنها نیز احتمالاً نقش داشته‌اند. مورخی، آرتوقلی‌ها را جزو دو خاندان معروف ترکمن (دیگری سلجوقیان) ذکر می‌کند. از افراد این خاندان برادران سوکمن و الغازی و خواهرزاده‌شان بلک Belek از چهره‌های درخشان جنگهای صلیبی می‌باشند. تأسیس حکومت ایوبیان اعتبار کردها را افزایش داد. حاکمیت این حکومت در برخی نواحی شرق و جنوب شرقی آناتولی تأثیراتی در دگرگونی چهره قومی این نواحی داشته است و کردها نسبت به سابق در مناطق وسیعتری پراکنده شده‌اند. ترکها و کردهایی که در اردوی ایوبیان حضور داشتند چندان رضایتی از همدیگر نداشتند. این دشمنی در طول زمان باعث تصفیه اکراد شد. در منظومه‌هایی که در رابطه با فتح قدس توسط صلاح‌الدین ایوبی سروده شده است، عمدتاً ترکها ستایش شده‌اند. در سال ۱۱۸۵ در جنوب شرقی آناتولی یک گروه انبوه ترکمن ظهور کرد. این ترکمن‌ها عمدتاً در محور موصل - رقه Rakka و اورفا Urfa قشلاق می‌کردند. ظهور ناگهانی این ترکمن‌ها در این مناطق این نظریه را قوت می‌دهد که آنها در این زمان از خراسان بدین جا آمده باشند. در حقیقت نیز به دنبال تصرف سرخس از دست اوغوزها توسط سلطان‌شاه خوارزمشاهی در سال ۵۶۸ (۱۱۷۳)، اوغوزهایی که به صورت انبوه در نواحی مرو و سرخس سکونت داشتند متفرق شدند. بدین علت ترکمن‌های مزبور احتمالاً شاخه‌ای از اوغوزهای متفرق شده خراسان که به غرب آمده‌اند می‌باشند. این ترکمن‌ها که از لحاظ شماره انبوه بوده و با بیلاق و قشلاق خود دائماً در ناحیه‌ای وسیع رفت و آمد داشتند تأثیر خود را در هرکجا نشان می‌دادند. در رأس این ترکمن‌ها بیگی به نام رستم بود. در سال ۱۱۸۵ به دلیل مداخله کردها در یکی از جشن‌های عروسی ترکمن‌ها بین این دو گروه جنگی شدید درمی‌گیرد. این درگیری که بی‌شبهت به پیکار میان عقاب و لکاک نبود منجر به تصادمات زیادی بین ترکمن‌ها و اکراد شد. ترکمن‌ها در این درگیری غالب آمدند.

ترکمن‌های رستملی به هنگام بیلاق تا گرجستان نیز یورش می‌آوردند. بعدها بخش مهمی از این ترکمن‌ها به خدمت قطب‌الدین ملک‌شاه والی سیواس و فرزند قلیچ‌ارسلان

دوم درآمده و با فردریک بارباروس آلمانی جنگیدند. اطلاعات موجزی که در خصوص ترکمن‌های سلجوقی داده شده در اینجا خاتمه می‌یابد. اما از این مختصر نیز می‌توان به نتایج زیر رسید:

اوغوزها و یا ترکمن‌ها همانطور که حکومت سلجوقی را بنیان گذاشتند در توسعه این امپراطوری نیز رُل مهمی را ایفا کرده‌اند. علیرغم درگیریهای سلطنتی بین اعضای خاندان سلجوقی که از ابتدا تا انتهای تشکیل امپراطوری ادامه داشت، شورشهای امرا، اختلافات موجود بین حکمرانان و اقوام تحت فرمان آنها و جنگهای طولانی، ترکمن‌ها در تداوم حاکمیت ترک عامل مهمی بوده‌اند. امواج مهاجرت که از آسیای مرکزی شروع شده بود دائماً ترکمن‌ها را تقویت می‌کرد. علاوه بر سلجوقیان خاندان‌های سُغریان در فارس، آل قبچاق، قره‌بلی‌لی‌ها، یاروقلی‌ها (یاروقیه)، آل شوملا، بگ‌تگین‌ها، آرتوقلی‌ها، آل اینال، تاغان‌ارسلان‌لی‌ها، سالتوقلی‌ها و منگوجوک‌ها به این ترکمن‌ها منسوب بودند. سقوط خاندان سلجوقی در ایران نه تنها اهمیت سیاسی ترکمن‌ها را از بین نبرده بلکه افزایش نیز داده است.

۱۲- ترکمن‌های مصر و آفریقای شمالی و یمن:

«راهی نیست که توسط قوم اوغوز با کرج طی نشده باشد
و سرزمینی نیست که در آن مسکن نگزیده باشد»
(شجرهٔ تراکمه ص ۶۲)

در میان نیرویی که نورالدین محمود حکمران سوریه به فرماندهی امیر اسدالدین شیرکوه به جانب مصر گسیل داشت، شمار زیادی نیز ترکمن حضور داشتند. به ویژه در سومین سفر شیرکوه در سال ۵۶۴ در اردوی ۱۵۰۰۰ نفری وی به تعداد ۶۰۰۰ جنگجوی ترکمن وجود داشت.^(۱) مصریان این ترکمن‌ها را غوز Guzz می‌نامیدند. علت این امر چیست؟ آیا به دلیل تازه وارد بودن آنها در خاور نزدیک به این اسم نامیده می‌شوند یا به لحاظ یک رسم قدیمی یعنی چون آنها از قوم آتسین بودند به این اسم نامیده می‌شدند. این مورد روشن نیست. محقق است بخشی از این ترکمن‌ها در سال

۱- ابوشامه. روضتین فی اخبار دولتن. ج ۱. ص ۱۵۸.

۵۶۸ با سپاهی به فرماندهی امیر شرف‌الدین قره‌قوش Kara-kuş مملوک تقی‌الدین عمر ایوبی از مصر به طرابلس آمده و به استثنای مهدیه، به کمک اعراب بادیه‌نشین افریقیه را فتح کردند. بعدها گروهی از این ترکمن‌ها به خدمت حکمران شمال افریقا و اسپانیای جنوبی به نام ابویوسف یعقوب موحدی درآمدند. چه این حکمران و چه اخلاف وی برخی از این ترکمن‌ها را به مقامات عالی حکومتی رساندند. به عنوان مثال به یکی از امرای اوغوز به نام شعبان، تیولی در اسپانیا داده شده بود که ۷۰۰۰ دینار عایدی داشت.

در میان ترکمن‌هایی که به مصر آمدند یک بیگ ترکمن به نام محمدبن قارون معروف به رسول وجود داشت. رسول به یک طایفه از ترکمن‌ها به نام بیچک Biçek منسوب بود. در خصوص این طایفه ترکمن هیچگونه اطلاعاتی نداریم. در سال ۵۶۹ زمانی که صلاح‌الدین ایوبی برادر خود تورانشاه را به یمن گسیل داشت در معیت وی فرزندان رسول نیز حضور داشتند. فرزندان رسول در یمن خدمات مهمی را انجام داده و به تدریج به مقامات مهمی نائل آمدند. زمانی که ملک مسعود که از جانب نورالدین ایوبی حاکم یمن بود در سال ۶۲۶ در مکه وفات یافت. یکی از فرزندان رسول در یمن اعلان حکمرانی کرد و این سرزمین تا سال ۸۵۹ در دست فرزندان وی بود. پایتخت آنها زبید Zebid بود. این خاندان ترکمن به لحاظ اقدامات مفید اجتماعی و عمرانی و عدالت‌پروری در حق مردم، در تاریخ یمن خاطره خوبی را به جای گذاشته‌اند.^(۱)

د: ترکمن‌ها بعد از هجوم مغول

از نتایج بسیار مهم استیلای مغول، ایجاد تغییرات نژادی در میان ترکهای آسیای مرکزی بود. اقوام ترک نظیر اویغور، قارلوق قبقاق و برخی دیگر از اقوام ترک در نتیجه این استیلا پراکنده شده و هویت قومی خود را از دست دادند. از اختلاط این اقوام و اجتماعات مغول اقوام جدیدی پا به عرصه وجود گذاشتند که زبان اینها ترکی و تاریخ سیاسی‌شان مغولی بود. تیمور معروف نمونه بارز این امر می‌باشد. بدین ترتیب اقوام

۱- ال خزر جی / کتاب العقود اللؤلؤیة فی تاریخ الدولة الرسولیه (GMS) لیدن، ص ۲۷، ۷۴ / منجم‌باشی، جامع‌الدول ج ۲. ص ۶۵۵، ۶۶۰

موجود در آسیای مرکزی نظیر اوزبک، قزاق، قره‌قالپاق و ترکهای ترکستان شرقی اقوام جدیدی هستند که نتیجه این اختلاط و آمیزش می‌باشد.

استیلای مغول چهره دنیای اسلام را نیز کاملاً دگرگون ساخت. جهان قدیم با خلیفه‌اش، با سپاه مملوکی، با فرهنگ درخشان و حیات تجاری ثروتمندش تماماً از بین رفت. در جهان نوئی که بعد از استیلای مغول به وجود آمد فرهنگ ترک مقام مهمی را نائل آمد. این امر همانند آناتولی، رابطه نزدیکی با ازدیاد جمعیت ترکها در ماوراءالنهر و آذربایجان نسبت به سابق داشت. اما آناتولی در میان این سرزمین‌ها یک نمونه بود. با اینکه زبان ترکی در قرن شانزدهم یک زبان بی‌رقیب در امپراطوری عثمانی بود، با این حال در ترکستان تا اوایل قرن بیستم زبان فارسی به عنوان زبان رسمی به کار می‌رفت.

۱- ترکمن‌های ماورای خزر:

ترکمن‌ها بعد از هجوم مغول نیز همانند قدیم کماکان نیرومندترین قدرت سیاسی خاور نزدیک قلمداد می‌شدند. در نتیجه هجوم مغول شمار زیادی از ترکمن‌ها در آناتولی تجمع کردند. آنها از قرن پانزدهم به بعد مقدرات سیاسی ایران را به دست گرفتند و آن را تا نیمه اول قرن بیستم ادامه دادند. به علت هجوم مغول گروههای بی‌شماری از ترکمن‌ها که ساکن ماوراءالنهر، خراسان و آذربایجان بودند به آناتولی مهاجرت کردند. اینها از پیشاپیش هجوم مغول می‌گریختند. اوغوزهایی که از قرن دهم به بعد در مانقشلاق سکونت داشتند از این هجوم مغول بی‌تأثیر ماندند. زیرا که سرزمین آنها یعنی مانقشلاق در مسیر هجوم نبوده و در حاشیه قرار داشت. با این وجود آنها ابتدا تابع خانهای اردوی طلایی بوده و سپس به تابعیت خانات خیوه Hive درآمدند. بخش مهمی از ترکمن‌های ساکن مانقشلاق از طایفه سالور Salur بودند. طبق روایتی از شجره تراکمه ابوالغازی بهادرخان، در جریان اغتشاشاتی که بعد از کشته شدن شاه‌ملک روی می‌دهد^(۱) یک گروه مهم از اوغوزها به مانقشلاق آمده‌اند. با وجود اینکه در میان این گروه اوغوز از هر طایفه‌ای تعدادی حضور داشتند با این حال اکثریت

آن را شاخه‌های منسوب به طوایف ایمر Eymür، دوگر Döger، ایگدیر Igdir، چاولدور Çavuldur، قارقین Karkin، سالور و آغار Ağar تشکیل می‌دادند. باز طبق روایت همان مؤلف در رأس اوغوزهایی که به مانقشلاق رفتند بیگهایی به نام‌های قیلیق‌بگ Kilik، قازان‌بگ Kazan و قره‌مان‌بگ Karaman بودند.^(۱) می‌دانیم که سالورهای ساکن مانقشلاق به دو شاخهٔ ایچکی‌سالور (سالور داخلی) و داشقی‌سالور (سالور خارجی) تقسیم می‌شدند. ترکمن‌ها در قرن هفدهم اعتقاد داشتند که طوایف بزرگ ترکمن یموت yomut، ارساری Ersari، تکه Teke و ساریق Sarik از طایفهٔ سالور منشعب شده‌اند.^(۲) چنانچه این ادعا درست باشد باید قبول کنیم که اکثریت غالب ترکمن‌های ساکن در ترکمنستان امروزی باید اصلیت سالوری داشته باشد.^(۳) در عین حال می‌دانیم که شاخه‌های مهمی از طایفهٔ سالور به غرب نیز مهاجرت کرده‌اند.

در مانقشلاق شاخهٔ مهمی نیز از طایفهٔ چاولدور (چاوندور) سکونت داشتند. در زمان چاری پتروی Petro روسی یک گروه از چاودور، ایگدیر و سویناچی Soynaci توسط قالموق‌ها Kalmuk به قفقاز شمالی رانده شدند. شمار این گروه در سال ۱۹۱۲ حدود ۱۵۵۳۴ نفر برآورد شده است. این ترکمن‌های قفقاز به مدتی طولانی روابط خود را با هم‌قومان خود در آسیای مرکزی قطع نکرده و مختوم‌قلی Mahdumkulu را شاعر بزرگ ملی خود می‌شناختند.^(۴) این ترکمن‌ها که به لحاظ منطقهٔ مورد سکونت خود به «ترکمن‌های استاورپل» Stavropol معروف شدند، موجودیت خود را تا زمان ما حفظ

۱- با اینکه به نظر می‌رسد ابوالغازی این مطلب را از جامع‌التواریخ نقل می‌کند اما در نسخه‌های موجود چنین مطلبی مشاهده نمی‌شود. در این نسخه‌ها در ارتباط با بیگی که نام وی ذکر نمی‌شود آمده است که وی در بستر میانی جیحون و با ۱۰۰۰ سوار مسکن داشته و قوتلوغ‌بگ، قازان‌بگ و قارامان‌بگ فرزندان وی بوده‌اند.
۲- همان جا ص ۶۹، ۷۲، ۷۳.

۳- تورکولوگ مشهور آ. وامبری که در سال ۱۸۶۳ در میان ترکمن‌ها سیاحت کرده است جمعیت کل ترکمن‌ها را ۱۹۶/۵۰۰ خانوار ذکر می‌کند. وی از این تعداد، سالورها را ۱۰/۰۰۰ خانوار، ارساری ۵۰/۰۰۰ خانوار، ساریق ۱۰/۰۰۰ خانوار، تکه ۶۰/۰۰۰ خانوار، یموت ۴۰/۰۰۰ خانوار آمار می‌دهد. جمع کل اینها ۱۷۰/۰۰۰ خانوار می‌شود. مسافرت در آسیای مرکزی ص ۳۰۹.

۴- در خصوص این ترکمن‌ها ر. ک به و. بارتولد «تاریخ مردم ترکمن» / ترجمهٔ ۴ تحقیق دربارهٔ تاریخ آسیای مرکزی تألیف بارتولد و مینورسکی. لیدن ۱۹۶۲، ص ۱۵۷، ۱۵۹.

کرده‌اند. از قرن دهم به بعد ترکمن‌های ساکن شبه جزیره مانقشلاق بخاطر یورشهای مداوم مانگیت‌ها Mangit و قالموق‌ها از این سرزمین کوچ کرده و به بالکان و خراسان آمدند. در قرن نوزدهم دیگر هیچ ترکمنی در آنجا دیده نشده است. ترکمن‌های خراسان و بالکان به سیاحان خارجی اظهار داشته‌اند که موطن اصلی آنها مانقشلاق بوده است که این سخن برای اکثریت غالب آنها یک حقیقت است.^(۱) در شجره تراکمه آمده است که طوایف ترکمن اوقلی Oklu، گوکلی Göklu و سلطانلی Sultanlu از قدیم در کوهستانهای بالکان سکونت داشته‌اند. نام طایفه اوقلی در منابع مربوط به دوره صفویان در قرن شانزدهم همراه با طوایف ایمر، سالور و گوکلنگ (گوگلان) آمده است. به تمامی این ترکمن‌ها مجموعاً ترکمن‌های یاقا yaka و یا ترکمن‌های سایین خانی (سوین خانی) Sayin hanli گفته می‌شده است. گوکلان‌ها که شاعر ملی ترکمن مختومقلی از میان آنها برخاسته است، در بخش علیای رودخانه گرگان سکونت دارند. مشاهده می‌شود که گوگلان‌ها یک اتحاد قبیله‌ای را تشکیل نداده‌اند. این قبیله شامل تیره‌هایی منسوب به طوایف بگدیلی Beg-dili، بایندر، Bayindur، قایی Kayi و ایمر بود. خاندان عثمانی معتقد بودند که طایفه قایی مذکور از طوایف منسوب به خودشان بوده است.^(۲)

در شجره تراکمه مذکور است که طایفه آل‌ایلی (علی ایلی) Ali-Eli ساکن در غرب بلخ و حومه اندخوی Andhoy دارای اصلیت دورگه می‌باشد یعنی غلامزاده است که در زبان ترکمنی به اینها قول Kul گفته می‌شود. در نیمه دوم قرن چهاردهم در ماهان Mahan واقع در حومه مرو بیگ ثروتمندی به نام علی‌بگ Ali-Beg سکونت داشت و باز بنا به نقل شجره تراکمه، ایل خضر Hizir.ili از برادر علی بنام خضر و طایفه قول‌لار Kullar نیز از برادر دیگر علی به نام ایک Ik (یا اییک Eyik) و طایفه قره‌اولی Kara evli نیز از برادر دیگر علی به نام قاشگا Kaşga به وجود آمده‌اند. این امر این نظریه را که طایفه

۱- وامبری. همانجا. ص ۲۵

۲- آ. بارنز. سیاحت در هند، لاهور، کابل، بلخ و بخارا. ترجمه فرانسوی. پاریس ۱۸۳۵. ص ۱۹۹

قره‌اولی از بقایای طایفه‌ای به همین نام از اوغوزها می‌باشد را تضعیف می‌کند. در حقیقت نیز با اینکه در آناتولی نیز تا زمان ما طایفه‌ای به نام قره‌اولی وجود داشته است ولی منشأ این طایفه مشخص نیست.

بنا به نقل دیگری در شجره تراکمه قره‌اولی‌ها در ساحل رودخانه جیحون و کناره دریای خزر ساکن بوده و سرزمین آنها خشک و بی‌آب و علف و شمارشان نیز اندک بوده است. همچنین در شجره تراکمه مذکور است که طوایف دوجی Teveci و اسکی خلق Eski-Halk ساکن در بالکان نیز از اشخاص غیر ترکمن به وجود آمده‌اند. تمامی اینها و دیگر دلایل تاریخی نشان می‌دهد که در میان ترکمن‌های ماوراء خزر به تدریج و در طول زمان طوایف، خاندان‌ها و اشخاصی منسوب به چغتای‌ها Çağatay، ازبک‌ها و سایر ملل نفوذ کرده‌اند. می‌دانیم که در نیمه دوم قرن شانزدهم در میان این ترکمن‌ها طایفه جلایریان نیز وجود داشته که این طایفه خود اصلاً مغول بوده و ابتدا جزء قوم چغتای بوده است.

در خصوص اینکه ترکمن‌های ماورای خزر ابتدا از چه طوایفی به وجود آمده‌اند بنا به درجه اهمیت می‌توانیم از طوایف ذیل نام ببریم: سالور، چاولدور (چاوندور، چاودور)، ایگدیر Igdir، یازیر Yazir، ایمر، قارقین. این طوایف از مانقشلاق به خراسان و بالکان آمده بودند. در میان آنها طوایف کم جمعیت و کم اهمیتی نیز نظیر قایی، بگدلی و بایندر وجود داشتند. در این جا می‌توان این نظریه را نیز مطرح کرد که احتمالاً طایفه اوچ‌اوقها از نقطه نظر جمعیت نسبت به بوزاوقها کمتر بوده‌اند.

ترکمن‌ها که به عقیده تمامی سیاحان از جنگجوترین ملل ساکن در آسیای مرکزی بودند نه تنها نتوانستند برای خود حکومتی تشکیل دهند بلکه همانگونه که در مقابل هجوم نوغای‌ها و قالموق‌ها نتوانستند مقاومت کنند، سالهای زیادی نیز تحت سلطهٔ اوزبکهای مورد نفرت خود بوده و به آنها خراج پرداخت می‌کردند. در حالی که اجتماعی از ترکمن‌های آناتولی وجود نداشت که دولتی تشکیل نداده باشد. عدم تشکیل یک وحدت سیاسی از جانب ترکمن‌ها باعث شد که آنها خیلی دیر اسکان یابند و امروز نیز

در شرایط متفرق و از هم گسیخته‌ای باشند. در حال حاضر اجتماع بزرگی از این ترکمن‌ها در جمهوری ترکمنستان شوروی و برخی دیگر از اجتماعات مهم آنها در تابعیت ایران و افغانستان زندگی می‌کنند.

بنا به روایت شجره تراکمه ابوالغازی، در قرن هفدهم در میان ترکمن‌ها اوغوزنامه‌های زیادی دیده می‌شده است. در خصوص محتوای این اوغوزنامه‌ها اطلاعات جامعی نداریم. بخاطر اینکه هیچکدام از آنها را ندیده‌ایم. فقط این را می‌دانیم که در این اوغوزنامه‌ها در رابطه با دده قورقوت و سالوربگ موضوعاتی بیان شده است. نمی‌توان به طور قطع اظهار کرد که جامع‌التواریخ به عنوان منبع نگارش این اوغوزنامه‌ها مورد استفاده قرار گرفته باشد.

اوغوزنامه‌ها از قرن چهاردهم تا هفدهم در بین تمامی اقوام اوغوز ساکن در خوارزم تا روملی خوانده و روایت می‌شد. این امر در بین تمامی ترکهای غربی یک سنت بود. از قرن هفدهم به بعد جای این اوغوزنامه‌ها را داستان کوراوغلی گرفت. کوراوغلی جوان رشیدی بود که در نیمه دوم قرن شانزدهم در بخش «گیرده» Gerede از شهرستان بولو Bolu شروع به راهزنی کرده بود. محقق است که وی سپس این کار را در منطقه چاملی بل Çamlı-Bel واقع در بین سیواس Sivas- توقات Tokat^(۱) ادامه داده و احتمالاً بعدها بالاجبار به ایران رفته باشد. عاشق‌ها (ترانه سرایان دوره‌گرد) پیشتر از اوائل قرن هفدهم شروع به سرودن داستانهایی کرده‌اند که از رشادت و دلاوری وی سخن می‌گویند. این داستان‌ها از ترکیه به ایران رفته و از داستان‌های محبوب ترکهای آنجا شده است. بعدها داستان کوراوغلی به ترکمن‌های ماورای خزر رسیده و آنها نیز این داستان را همچون داستان ملی خود پذیرفتند، اضافه می‌شود که داستانهای ملی نظیر شیرین و فرهاد، اصلی، کرم و زهره طاهر همانگونه که در میان ترکهای ایران و آناتولی وجود دارد در میان ترکمن‌ها نیز از محبوبیت برخوردار می‌باشد. بدین ترتیب علیرغم

۱- در خصوص شخصیت تاریخی کوراوغلو ر.ک: مقاله «مدارکی مربوط به کوراوغلو، کبیراوغلو مصطفی و دمیرچی اوغلو» مؤسسه تحقیقات جهان ترک. ۱۹۸۷، شماره ۴۶، ص ۹-۴۶.

درگیریهای مذهبی بین اجتماعات قوم اوغوز در سه منطقه جداگانه (آناطولی، ایران و ماورای خزر) آثار یک فرهنگ مشترک به وجود آمد که این بسیار قابل توجه است. با اینکه ترکمن‌های ماورای خزر نتوانستند یک موجودیت سیاسی را عرضه کنند، با این حال توانستند شاعر بزرگی همچون مختومقلی را به وجود آورند. در ترکیه قرن نوزدهم نیز در میان آخرین طوایف ترکمن شاهد ظهور شعرای بزرگی همچون دادال اوغلو Dadal-oğlu، ایل‌بگلی اوغلو EL-Begli-oğlu و گوندشلی اوغلو Gündeşli-oğlu می‌باشیم. بجاست یادآوری کنیم که ترکمن‌ها در هر زمان و در هر جا همیشه شاعران ملی خود را تربیت کرده‌اند.

۲- ایران:

مغولهایی که به ایران آمدند علاوه بر دارا بودن یک سپاه منظم و سازماندهی شده، دارای یک دستگاه اداری با مأمورین مجرب نیز بودند. در این دستگاه اداری کتابت اویغوری و تقویم ترک که شامل تقسیمات دوازده‌گانه جانوری بود به کار برده می‌شد. بعد از استیلای مغول علیرغم اینکه کتابت اویغوری در ایران از بین رفت ولی تقویم دوازده‌گانه جانوری ترک تا قرن اخیر باقی ماند. زیرا این تقویم بخاطر اینکه شمسی بود بر قوانین مالی مناسب‌تر بود. دلایلی وجود دارد که ادعا کنیم در دیوان اداری مذکور جهت نگارش، علاوه بر زبان مغولی، زبان ترکی نیز مورد استعمال داشته است. ملتی که امپراطور بدان متکی بود علاوه بر عنصر «مغول» که حاکمیت را تشکیل می‌داد ضمناً قوم ترک را نیز در برمی‌گرفت. عنصر مغول شامل طوایف آرلات، سولدوس Suldus، بیسوت Bissut مانگکوت، کورولاس Kurulas و... بود. علاوه بر این شامل تیره‌هایی از اقوام تابع طوایف مغول و همچنین طوایف مغول زبان همچون جلایر، سونیت Sunit، تاتار، کرایت Kireyit، اویرات Uyrat بود.^(۱)

اویغورها بخش مهمی از ترکها را تشکیل می‌دادند. اویغورها نه تنها در مشاغل مذهبی و دولتی بلکه در سطح وسیعی نیز در تشکیلات نظامی حضور داشتند. علاوه بر

۱- ف. سومر. / مغول‌ها در آناطولی، مجله تحقیقات سلجوقی، ۱۹۶۹، ج ۱، ص ۱۴۷

او یغورها شمار زیادی از طوایف ترک دیگری نظیر قبقاق، قارلوق، کوچی Kuçey و برخی دیگر از اقوام منسوب به ترکها وجود داشتند. بخشی از اینها یا در معیت خانها و بیگهای مغول و یا در نیروهای نظامی آنها حضور داشتند. بدین ترتیب در میان مغولهای ایران به دو زبان مغولی و ترکی صحبت می‌شد. زبان مغولی که به تدریج اهمیت خود را از دست می‌داد حدوداً تا نیمه دوم قرن چهاردهم مورد استعمال داشت. دقیقاً نمی‌دانیم که اولین خانهای مغول نظیر هلاکو Hulagū، آباکا Abaka و حتی ارغون Argun زبان ترکی را یاد داشته باشند. اما محقق است که قازان خان Kazan و جانشینان وی به این زبان تسلط داشته‌اند. اساساً کسب اعتبار از ناحیه ترکها در میان مغولها در زمان حکمرانی این حکمران شروع شده است. رابطه نزدیکی بین اسلام‌پذیری مغولها و ترک شدن آنها وجود دارد. احتمالاً این هر دو مورد در یکدیگر تأثیر داشته‌اند. در دوره اولجایتو Ulçaytu (۱۰۳۴-۱۰۶۳) ترکها و در رأس آنان او یغورها مقامات مهمی را اشغال کردند. سوینچ آقا Sevinç-Aka از طایفه او یغور، اتابک ابوسعید و بیگلربیگی بود. برادر وی به نام اوگرونچ öğrünç نیز از امرای بانفوذ یک «تومان» او یغور بود. از دیگر امرای بزرگ او یغور نیز شخصی به نام حسن قوتلوغ Esen-kutluğ بود که به یک خاندان اصیل منسوب بود. علاوه بر این شخصی به نام «ارتنان» Ertnan که بعد از سقوط حکومت ایلخانیان در آناتولی دولتی را تشکیل داده بود از ترکهای او یغور بوده است. برادر بزرگ ارتنان به نام تورومتاز Turumtaz نیز از امرای بزرگ اولجایتو و قازان به شمار می‌رفت. در دوره این حکمران برخی امرای قبقاق نیز از قبیل علی‌قوشچی Ali.kuşçu و برادرانش، بایتمیش Bayitmiş و ایل‌باسمیش Il-Basmiş و دیگران حضور داشته‌اند.^(۱)

با اینکه قازان خان اسلام را دین رسمی حکومت قرار داده بود ولی وی حکمرانی معتقد و پایبند به آداب و رسوم و گذشته قوم خود بود. وی با علاقه بسیار به بیانات پولات‌جینسانگ Pulat.cinsang که به تاریخ مغول تسلط فراوان داشت گوش فرا می‌داد.

وی در طول امپراطوری کوتاه مدت خود علاوه بر تنسیق امور حکومتی، فرمان داد تاریخ ترک و مغول تألیف گردد. مورخین اسلامی عموماً مغولها را از اقوام ترک دانسته و بعضاً نیز اصلاً مغولها را به عنوان یک قوم ترک توصیف کرده‌اند. وضع ظاهری مغولها و وجود ترکهای زیادی در بین آنها احتمالاً به طرح این نظریه سبب شده است. در دربار قازان خان نیز چنین طرز تفکری وجود داشت. نمونه بارز این طرز تفکر را در کتاب جامع‌التواریخ مشاهده می‌کنیم. در این کتاب ضمن اینکه شجره اقوام مغول و ترک جدا از هم مورد بحث قرار گرفته، لیکن قوم مغول تحت نام ترک و در بخش مربوط به قوم ترک بررسی شده و در این میان به شجره اوغوزها نیز جایگاه ویژه‌ای داده شده است.

در سال ۱۳۳۵ بعد از وفات ابوسعید بهادرخان حاکمیت مغول گسیخته شد. بین اقوام مغول جنگی طولانی و خونین درگرفت. در سال ۱۲۷۷ بعد از اینکه مغولها بر آناتولی استیلا یافتند، در آنجا یک نیروی مغول را از خود به جای گذاشتند. فرمانده این نیروی مغول امیری بود که از مرکز انتخاب می‌شد دومین قدرت مغول نیز در موصل، مرکز استان دیار بکر مستقر بود. بخش مهمی از این نیرو را طایفه پُر جمعیت اویرات تشکیل می‌داد.

بعد از فوت ابوسعید بهادرخان آریپاگائون (آریپا) به جانشینی وی برگزیده شد ولی اویرات علی پادشاه والی دیار بکر سلطنت وی را به رسمیت نشناخته و ضمن اعلان سلطنت شخصی به نام موسی، به جانب آریپاخان عزیمت کرد. آریپاخان شکست خورده کشته شد و به جای وی موسی را نشانند. علی پادشاه بر دولت حاکم شد. منتهی ایام سعادت وی دیری نپائید. والی کل آناتولی به نام شیخ حسن جلایری با نیروی قدرتمندی به سوی او آمده و اقتدار را از دست وی گرفت. (۱۳۳۷) بدین ترتیب دومین گروه نیز از آناتولی به ایران آمدند. شیخ حسن جلایری نیز در مقابل خود رقیب خطرناکی داشت. این رقیب شیخ حسن کوچک بیگلربیگ اولجایتو و ابوسعید و نواده سولدوس چوپان بگ مشهور و فرزندش امیرتاش بود. شیخ حسن کوچک در آناتولی سکونت داشت. با ظهور شیخ حسن کوچک دو خانواده اصیل و بزرگ رودرروی هم قرار

گرفتند. در نتیجه درگیری، شیخ حسن کوچک پیروز شده و شیخ حسن بزرگ را مجبور کرد که به بغداد قناعت کند. (۱۳۳۹) اکنون دیگر آناتولی بر مقدرات سیاسی ایران تأثیر خود را می‌گذاشت. این تأثیر تا قرن شانزدهم ادامه داشت. بدین ترتیب ایران نیز همانند روملی در غرب از نقطه نظر قومی امتداد شرقی آناتولی را تشکیل می‌داد. این امر نتیجه اجتماع یک جمعیت بزرگ در آناتولی بعد از استیلای مغول بود. در اردوی شیخ حسن کوچک شمار زیادی از ترکمن‌های آناتولی نیز دیده می‌شدند. از امرای نزدیک ملک شرف برادر و جانشین شیخ حسن کوچک یکی نیز فردی از ترکمن‌های آناتولی به نام بگ‌جگیز Beg.cegiz بود که پدرش چوپان سالار اوغلی حاج مهدی بود. فوقاً اشاره کردیم که به لحاظ یورش مغولها ترکمن‌هایی که در شمار زیاد در آذربایجان و آران سکونت داشتند به آناتولی مهاجرت کرده بودند. طوری که تا نیمه دوم قرن چهاردهم هیچگونه اثری از زندگی و سکونت ترکمن‌ها در این ناحیه دیده نمی‌شود. با این وصف می‌توان اظهار داشت که گروه‌هایی از ترکمن‌ها ضمن قبول تابعیت مغول در نواحی آران، مغان، آذربایجان، شهرزور، حلوان، دینور (کردستان) سکونت داشته‌اند. می‌دانیم که در دوره مغول ترکهای خلیج Halaç^(۱) در اطراف ساوه و آوه Ave سکونت داشته‌اند. این قوم تا عصر حاضر موجودیت خود را در این مناطق حفظ کرده‌اند. در اواسط قرن چهاردهم شهر ساوه به تصرف امیر شیخ حسن قارلیق درآمد که نام «قارلیق» که به دنبال اسم شیخ حسن مذکور آمده احتمالاً طایفه ترک قارلیق را می‌رساند. همچنین از امرای دوره سلطان احمد جلایری نیز شخصی به نام پیرحسین قارلیق^(۲) است که وی احتمالاً از خویشاوندان امیر شیخ حسن قارلیق می‌باشد. در فارس خاندان سلغریان ضمن قبول تابعیت مغولها موجودیت خود را تا سال ۱۲۸۶ ادامه دادند. ترکهای ساکن این ناحیه (خلج و ترکمن‌ها) بعد از سقوط اتابکان سلغری نیز موجودیت قومی خود را حفظ کردند. در دوره مغول اجتماع دیگری از ترکمن‌ها در کرمان به عنوان یک قدرت

۱- در خصوص قالاج‌ها رک. دائرةالمعارف اسلامی. ف. کزپرولو. ماده خلیج Halaç ج ۵ ص ۱۰۹، ۱۱۶

۲- ف. سومر. نگاهی کلی به پروسه ترکی شدن آذربایجان. ص ۴۳۸، ۴۳۹

سیاسی حضور داشتند. می‌دانیم که در همین دوره ترکمن‌هایی نیز به ویژه از طایفه یازیر در خراسان سکونت داشتند. در نیمه دوم قرن چهاردهم ترکمن‌ها در اران، مغان سکونت داشته‌اند.^(۱) از معروف‌ترین اینها ترکمن‌های چوپانی ساکن در آران بودند.

در نتیجه درگیری بین امرای فوق‌الذکر امپراطوری ایلخانی از هم گسیخته و تعدادی دولتهای کوچک به وجود آمدند. در این میان ترکمن‌های قره‌قویونلو از فرصت استفاده کرده و ضمن افزایش تدریجی قدرت بر بخش مهمی از ناحیه واقع در مابین موصل-ارزروم حاکم شدند. در اواخر قرن چهاردهم آنها همانگونه که ایالات مرزهای ایران از قبیل نخجوان و خوی و برخی اراضی را به تصرف درآوردند، بعضاً نیز تبریز را تحت حاکمیت خود در می‌آوردند. در همین اثنا اویراته‌های مغول که در نتیجه این درگیری‌ها به مشقت افتاده بودند در اربیل مستقر شدند. یکی از بیگهای ترکمن نیز به نام محمد سارو بر شهرزور حاکم شد. مشاهده می‌شود که از فتوحات سلجوقی به بعد شهرزور ناحیه‌ای بود که ترکمن‌ها مداوماً و به صورت انبوه در آن سکونت داشتند.

در اثنای هجوم مغول در سال ۱۲۳۱ امیری ترکمن به نام شمس‌الدین سوینچ جاده بین اربیل - همدان را تحت کنترل داشت. این بیگ ترکمن به تیره‌ای به نام قوش‌یالو Koşyalı منسوب بود. امیر سوینچ که نیروی قابل ملاحظه‌ای در اختیار داشت قلعه سارو Saru را که متعلق به گوک بورو Gök-Börü امیر اربیل بود نیز متصرف شد. امیر سوینچ بعدها در سال ۶۲۷ قلعۀ روئین دژ Ruyin-Diz واقع در نزدیکی مراغه را نیز فتح کرد. منتهی وی همان سال و در جریان محاصره مراغه به علت اصابت تیری کشته شد. بعد از مرگ وی قلعه روئین دژ تحت اداره برادرش و بعد از کشته شدن وی نیز در جریان درگیری با مغولها توسط برادرزاده‌اش اداره شد.^(۲) در این مورد که چه رابطه‌ای با نام قلعه «سارو» و اسم دوم محمد یعنی «سارو» وجود دارد هیچ صحبتی نمی‌شود.

۱- حافظ ابرو، ذیل جامع‌التواریخ رشیدی، تهران، ۱۳۱۷ شمسی، ص ۱۹۰، ۲۴۵، تاریخ شیخ‌اویس، به کوشش ج. ب. فن لون، لاهه، ۱۹۵۴، ص ۱۸۳.

۲- ابن اثیر ج ۱۲ ص ۲۲۹

منتهی می‌دانیم که بعد از وی ترکمن‌های تحت فرمان وی نام تیره سارولو Sarulu را بر خود نهادند که این تیره تا عصر حاضر موجودیت خود را حفظ کرده است.^(۱)

قره‌یوسف Kara-yusuf قره‌قویونلو در اوائل قرن پانزدهم آذربایجان را از تیموریان و عراق عرب را از سلطان احمد جلایری گرفت. در نتیجه این امر بخش مهمی از ترکمن‌های ساکن مرز شرقی آناتولی به آذربایجان آمدند. در میان اینها تیره‌ای از ترکمن‌ها به نام آغاچ‌اری Ağaç-Eri وجود داشت که سرزمین اصلی آنها در ماراش Maraş بود. این تیره در ایران موجودیت خود را تا عصر حاضر حفظ کرده است. بعدها قره‌قویونلوها حاکمیت خود را تا سیستان گسترش دادند. این پیروزی‌ها توسط جهان‌شاه فرزند کوچک قره‌یوسف و دومین جانشین وی انجام گرفت. جهان‌شاه از حکمرانان ترکی بود که از وی اشعار ترکی به یادگار مانده است.^(۲)

مسجد کبود در تبریز از یادگارهای وی در زمان ما می‌باشد. قره‌قویونلوها بعدها با افزوده شدن ترکمن‌ها و ترکهای آذربایجان و ایران به صورت یک ملت بزرگ درآمدند. طوایف درجه اول که این ملت را تشکیل می‌دادند عبارتند از: سعدلو Sadlu، قره‌مانلو Karamanlu، بهارلو Baharlu، آلباغوت Alpāgut، ده‌ارلو (دخارلو) Daharlu، آغاچ‌اری، حاجیلو Hacilu، چکورلو Çekürlü بودند. این طوایف بعد از سقوط حکومت قره‌قویونلوها تا مدت زیادی موجودیت قومی خود را حفظ کردند.

خاندان قره‌قویونلو معروف به بارانلو Baranlu بود که دقیقاً روشن نیست که این کلمه از کجا آمده است. همین طور روشن نیست که این تیره به کدام یک از طوایف اوغوز منسوب بوده است. مینورسکی اعتقاد دارد که قره‌قویونلوها منسوب به طایفه ییوا yiva بوده‌اند که در حال حاضر این نظریه‌ای مستند به نظر می‌رسد. قره‌قویونلوها به موازات حفظ ویژگی‌های قومی و پایبندی به سنتهای ملی خود، در تشکیلات حکومتی عیناً از

۱- در خصوص این طایفه رک به مقاله ف. سومر تحت عنوان «نقش ترکهای آناتولی در تأسیس و توسعه دولت صفویه» آنکارا سال ۱۹۷۶ ص ۶۱، ۸۰.

۲- و. مینورسکی، جهان‌شاه قره‌قویونلو و شعر او. BSOaS ج ۱۶/۲ (تورکمنیکا ۹) ص ۲۰ و ادامه آن

اسلاف خود جلایریان سرمشق می گرفتند. حکومت‌هایی که بعد از قره‌قویونلوها در ایران بر سر کار آمدند در تشکیلات حکومتی خود عموماً از آنها پیروی کرده‌اند. به دنبال سقوط حکومت قره‌قویونلو بخش مهمی از طایفه بهارلو که معروف‌ترین طایفه تشکیل دهنده این خاندان بود از آق‌قویونلوها اطاعت نکرده و به خراسان مهاجرت کردند. تعدادی نیز از منسوبین این تیره از آنجا به هندوستان رفته و به خدمت خاندان بهمنی درآمدند. در سال ۱۵۱۲ سلطان‌قلی Sultan-kulu منسوب به این تیره در دکن Dekkan اعلام استقلال کرد و حکومت قطب‌شاهیان را تأسیس نمود. محمدقلی از این خاندان شهر حیدرآباد را بنیان گذاشته و این شهر را پایتخت خود قرار داد. حکومت قطب‌شاهیان تا سال ۱۰۹۸ (۱۶۸۷) دوام یافت. وابستگان این خاندان نیز در مناطق تحت حکومت خود اسلام را تقویت کردند. آنها علاوه بر تأسیس حیدرآباد، شهر مهم دکن آثار اجتماعی دیگری نیز ایجاد کردند که امروزه نیز این آثار موجود است. بدین ترتیب قوم ترکمن به موازات ایفای نقش تاریخی بزرگ خود در دیگر ممالک اسلامی از ایفای این نقش در هندوستان نیز باز نمانده است. همچنین در امپراطوری بابر Babur در هندوستان امرای بزرگ ترکمن نیز همانند بایرام‌خان و پسرش عبدالرحمن‌خان از طایفه بهارلو حضور داشته‌اند.

آق‌قویونلوها که رقبای دیرین قره‌قویونلوها بودند در ناحیه دیار بکر سکونت داشتند. قره‌یولوک عثمان‌بگ Kara-yülük-Osman.beg بیگ آق‌قویونلو یک حکومت محلی بیگی که پایتخت آن آمید Amid بود تشکیل داد. نواده وی اوزون‌حسن‌بگ Uzun.Hasan.beg نیز جهان‌شاه قره‌قویونلو و ابوسعید تیموری حکمران خراسان - ترکستان را شکست داده و این حکومت محلی بیگی را به امپراطوری تبدیل کرد. این امپراطوری از ارزنجان تا خراسان و از بصره تا شیروان امتداد داشت. بدین ترتیب برای پنجمین بار نیرویی که از آناتولی آمده بود به ایران حاکم شد. اوزون‌حسن حکمرانی است بزرگ که کمتر شناخته شده است. وی فردی عادل و سرشار از احساسات مردم دوستانه و پایبند به ارزشهای اخلاقی بود. وی ضمن اعلام اینکه مالیات‌های مقرر پیش

از خود «بدعت» می‌باشد آنها را لغو نموده و آیین‌نامه قانونی جدیدی برای تحصیل عادلانه مالیات‌ها وضع نموده بود که این آیین‌نامه در دوره صفویه نیز به مدت زیادی مورد استفاده بوده است. اوزون‌حسن در عین حال تلاش‌هایی را برای از بین بردن برخی رسومات غلط در بعضی نواحی ایران به کار برد. وی به دانشمندان ارزش و احترام خاصی قائل بوده و در حضور خود مباحثات علمی فراوانی را تشکیل می‌داد.

از ویژگی‌های دیگر اوزون‌حسن که تا به حال کمتر بدان پرداخته شده همچنین وجود یک شعور قومی روشن در وی می‌باشد. اوزون‌حسن خود را حکمران ترکهای آناتولی نامیده و بر نژاد اوغوزخانی خود مباهات می‌کرد. وی همچنین می‌دانست که ترکمن‌های ماوراء خزر از قوم وی می‌باشند، تیره آق‌قویونلو به طایفه بایندر Bayindir از طوایف ۲۴ گانه اوغوز وابسته بوده است. در همین رابطه است که آق‌قویونلوها از حکمرانی حمزه‌بگ به بعد در فرامین، پولها و پرچم‌های خود آرم طایفه بایندر را حک می‌کردند. در احیای شعور قومی در خاندان عثمانی نیز آق‌قویونلوها نقش بسیار مهمی داشته‌اند. اوزون‌حسن برای انجام فرائض دینی دستور داد قرآن را به زبان ترکی ترجمه کنند، ولی به لحاظ عدم حمایت علما و روحانیون هم‌عصر خود در این کار موفق نشده است. این اقدام اوزون‌حسن در میان ترکها اولین و آخرین اقدام تا دوره حکومت جمهوری ترکیه بوده است.

همانطور که ایلخانیان در درجه اول به دو طایفه جلایر و سولدوس متکی بوده و امرای بزرگ نیز از این طوایف بودند. حکومت آق‌قویونلوها نیز در درجه اول به دو طایفه پورنک Pürnek و موصلو Musullu متکی بود. به دنبال دو طایفه فوق طوایف درجه دومی دیگری نیز مانند حمزه حاجیلو، قره حاجیلو، امیرلو، عزالدین حاجیلو، قرار داشتند. بدنبال پیروزی‌های آق‌قویونلوها و در نتیجه اختلاط با ترکمن‌های حلب، ذوالقدرلوا و چپنی Çepni‌های جنوب غربی طرابوزان ملت (ایل) آق‌قویونلو به وجود می‌آید. ترکمن‌های حلب به ملت آق‌قویونلو تیره بزرگی از افشار را که تحت فرمان منصوربگ بود دادند. همچنین باز هم از افشارها تیره کوت‌بیگی‌لوا Kütbegilü و

شاخه مهمی نیز از بیات Bayat را دادند. در دوره صفویه نیز دو طایفه پورنک و موصل‌لو تحت نام ترکمن متحداً در خدمت دولت صفویه موجودیت خود را حفظ کرده‌اند.

طریقتی که شیخ صفی‌الدین اردبیلی بر اساس اعتقادات سنی ایجاد کرده بود از قدیم در آناتولی شناخته شده بود. شیخ جنید از خانواده صفوی به لحاظ عدم موفقیت در درگیری بر سر تصرف مقام شیخی که با عموی خود شیخ جعفر داشت به ناچار به آناتولی رفت. وی فردی متمایل به اعتقادات شیعی بود. شیخ جنید ضمن مسافرت در آناتولی در میان روستائیان و عشایر گروههایی را مشاهده کرد که علاقه بسیاری به حضرت علی (ع) و فرزندانش داشتند، درویش اعتقادات شیعی را بین عشایر روستایی و ترکها تبلیغ کرده بودند. ترکهای روستایی و کوچ‌نشین به این نوع افراد علاقه نشان می‌دادند. آنها فکر می‌کردند که این افراد دارای نیروی فوق طبیعی می‌باشند. اساساً تنها روحانیون و درویش بودند که با روستائیان و کوچ‌نشین‌ها دائماً تماس داشته و ملاقات می‌کردند و همانگونه که در میان این روستائیان افراد تحصیل کرده در حوزه‌های علمیه اندک بودند، تماس طلب ساکن در شهرها و قصبه‌ها نیز با این روستائیان بسیار ضعیف بود. خلاصه در ترکیه نیز همانند سایر ممالک اسلامی روستائیان و عشایر به دور از تأثیر مدارس دینی زندگی می‌کردند. از طرف دیگر شمار زیادی از این روستائیان و عشایر در زمره «رعیت» خراجگذار بودند. آنها از شرایط زندگی خود رضایت نداشتند، مضافاً به اینکه تشکیلات سربازگیری امپراطوری عثمانی نیز روز به روز در حال توسعه بود و این امر همانطور که در دوره سلجوقیان اتفاق افتاده بود، مقدمه بروز بحرانهای بزرگی در امپراطوری عثمانی بود.

شیخ جنید در برخی از نواحی آنجا که حتی خود نیز امید چندانی نداشت با استقبال گرم مواجه شد. در خاتمه سیاحت وسیع وی، چندان افراد مسلح بر گرد وی جمع شدند که وی با اتکا به این نیرو شهر طرابوزان را محاصره کرد. (۱۴۵۶) سپس نیز ازدواج وی با خواهر اوزون‌حسن‌بگ آق‌قویونلو به افزایش اعتبار و طرفدارانش منجر شد. علت

اینکه اوزون حسن بگ خواهر خود را به تزویج شیخ جنید درآورد این بود که می‌خواست در مقابل رقیب خود جهان‌شاه قره‌قویونلو از حمایت شیخ جنید برخوردار گردد. شیخ جنید بعد از اینکه به همراه هواداران خود به آذربایجان بازگشت ضمن عبور از سرزمین شیروان‌شاه به جانب چرکس‌ها Çerkes یورش برد. شیروان‌شاه از این حرکت شیخ جنید ترسید و این گمان به وی دست داد که شیخ قصد تصرف سرزمین وی را دارد. شیروان‌شاه با درخواست خروج از سرزمین‌اش سفیری به جانب شیخ جنید اعزام داشت. در جنگی که در نتیجه قتل سفیر مزبور رخ داد شیخ جنید کشته شد. (۱۴۶۰) شیخ جنید فردی جسور، فعال و با جرأت بود. کمی بعد از مرگ وی از خواهر اوزون حسن فرزندی به دنیا آمد. هواداران ساکن آناتولی شیخ جنید این فرزند وی را که حیدر نام داشت فراموش نکرده و در اطراف وی اجتماع کردند. بعد از اینکه اوزون حسن، جهان‌شاه قره‌قویونلو را شکست داده و بر ایران حاکم شد، شیخ حیدر نیز با حمایت دایی خود مقام شیخی را در اردبیل تصاحب کرد. به ویژه در آناتولی یک تشکیلات تبلیغاتی گسترده‌ای ایجاد شده و به همه نقاط مبلغینی اعزام گردید. بدین ترتیب و به تدریج به شمار هواداران شیخ حیدر افزوده می‌شد. شیخ حیدر همانند پدرش ضمن حرکت به سوی چرکس‌ها در ضمن برای گرفتن انتقام پدرش و فتح شیروان بدان سوی حرکت کرد. (۱۴۸۸) چنانچه مداخله یعقوب آق‌قویونلو نبود شیخ حیدر شیروان را تصاحب می‌کرد. شیخ اردبیل توسط نیروی مسلحی که از جانب آق‌قویونلوها اعزام شده بود منهزم شده و کشته شد (۱۴۸۸). سه فرزند شیخ حیدر که از عالم شاه بیگم دختر اوزون حسن بودند در قلعه مستحکم استخر واقع در فارس محبوس شدند.

یعقوب بگ حکمران آق‌قویونلو در سال ۱۴۹۰ در جوانی فوت کرد و به لحاظ خردسال بودن فرزندانش در بین اعضای خانواده درگیریه‌ای سلطنتی آغاز گردید. در سال ۱۴۹۲ رستم‌بگ جانشین سلطان یعقوب و نواده اوزون حسن جهت مقابله با بای‌سنقر Bay-sungur فرزند سلطان یعقوب و برای کمک‌گیری از فرزندان شیخ حیدر آنها را از زندان نجات داد. در مدتی اندک مریدان مسلح پیرامون فرزندان شیخ حیدر جمع

آمدند. رستم‌بگ با کمک آنها رقیب را از میدان بدر برد. اما فزونی مریدان شیخ صفوی، حکمران آق‌قویونلو و امرایش را نگران ساخته بود. بدین جهت به سوی آنها نیرو اعزام شد. در جریان درگیری فرزند بزرگ شیخ حیدر به نام سلطانعلی کشته شد. برادران سلطانعلی اسماعیل و دیگران توسط مریدان وفادار خود به گیلان فرار داده شدند. منتهی رابطه آنها با مریدان ساکن در آناتولی و آذربایجان قطع نشده بود. در این اثنا درگیری در بین خاندان آق‌قویونلو به شدت و لاینقطع ادامه داشت. پیامد این درگیری خرابی مملکت، تضعیف رو به تزاید ارکان دولتی و سرنگونی مادی و معنوی قوم آق‌قویونلو بود. بالاخره در سال ۹۰۵ (۱۵۰۰-۱۴۹۹) دولت به دو بخش تقسیم شد. آذربایجان، آران و دیاربکر به الوندبگ و عراق عرب و عجم، فارس و کرمان نیز به مراد فرزند یعقوب‌بگ داده شد. بر اثر درگیریهای داخلی مملکت ویران و مردم پریشان حال شده بودند.

می‌دانیم که در تاریخ ترک عموماً افراد خاندان سلطنتی به حکمرانی استانها (ایالات) گسیل می‌شدند. همچنین در تاریخ ما، بعد از فوت یک سلطان چنانچه درگیری سلطنتی رخ ندهد واقعه غریبی خواهد بود. در صورتی که یکی از اعضای خاندان، حکمران می‌شد از جانب خویشاوندان خود آسوده نبود. دیدگاه رایج در بین ترکها که می‌گوید: (حق با زورمند است) خود ناشی از این امر می‌باشد. این دیدگاه بعد از اسلام‌پذیری ترکها نیز همچنان به قوت خود باقی ماند. حتی سلطان محمد فاتح نیز با اعتقاد به این دیدگاه بعد از به حکمرانی رسیدن فرزندش جهت انتظام امور عالم به وی حق می‌دهد که برادرانش را از بین ببرد. در تاریخ ما به علت عدم وجود یک قانون مشخص در مورد وارث سلطنت با اینکه امکان می‌داد شخصیت‌های نیرومندی در رأس قدرت حکومتی مستقر شوند، با این حال همانطور که درگیریهای سلطنتی مانع توسعه حکومت‌های ترک می‌شد، در عین حال عامل مهمی نیز در سقوط و تضعیف آنها به شمار می‌رفت. این امر در سقوط دولت آق‌قویونلو نیز به عنوان یک عامل مهم دیده می‌شود.

در این دوره در ترکیه سلطان بایزید دوم که فردی نالایق بود امور دولتی را کاملاً در

اختیار پاشاها Paşa قرار داده بود. استانداران، فرمانداران و مقامات دیگر به دلخواه خود مناطق را اداره کرده و در خیلی از نواحی مردم را غارت می‌کردند، در این دوره شرایط برای جنبش‌های اعتراضی بسیار مساعد بود. بدین جهت نیز اسماعیل فرزند شیخ حیدر که در آن هنگام در گیلان Gilan به سر می‌برد، به همراه عده‌ای از مریدان وفادار خود از آنجا جهت جمع‌آوری هواداران خود به ییلاق ساروقایا Saru-kaya واقع در حومه ارزنجان آمد. (۱۵۰۰-۹۰۵) شاه اسماعیل با اعزام مبلغینی از ساروقایا به اطراف، هوادارانش را به نزد خود فرا خواند. به جهت این دعوت روستائیان و عشایر ترک با شادی زائدالوصفی دسته دسته از اطراف به حضور وی آمدند. حتی در این رابطه نقل می‌شود که جوانی از ایل ذوالقدر زمانی که روانه حمله بود به محض شنیدن این خبر مراسم عروسی را ترک گفته و به سوی ارزنجان روان شده است. سپس شاه اسماعیل در رأس مریدان خود به آذربایجان حرکت کرد. هدف نخستین شیروان بود. شاه اسماعیل که به آسانی شیروان‌شاه را مغلوب کرده بود با الوندبگ حکمران آق‌قویونلو روبرو شد. در جنگی که در حومه نخجوان واقع شد الوندبگ شکست سختی خورد. (رمضان ۱۵۰۱=۹۰۷) بعد از این پیروزی شاه اسماعیل به تبریز آمده و در آنجا به نام دوازده امام و سپس به نام خود خطبه خواند بدین ترتیب دولت شیعی مذهب صفویه بنیان گذاشته شد (۱۵۰۱). شاه اسماعیل در پی کسب پیروزی‌های دیگری در طول ده سال مرزهای سرزمین تحت حاکمیت خود را از جیحون تا فرات گسترش داد. حکومت آق‌قویونلوها منقرض و خراسان نیز از حاکمیت اوزبک‌ها خارج شد.

تشکیل دولت صفوی در ایران در میان شیعیان ترکیه چنان هیجان عمیقی ایجاد کرده بود که آنها با عنوان «شاه» با یکدیگر احوالپرسی می‌کردند و با تحمل رنج مسافرت طولانی به زیارت سلطان خود می‌رفتند. همانطور که از مطالب فوق برمی‌آید، نیروی اصلی تشکیل دهنده دولت صفوی را ترکها تشکیل می‌دادند. اکثریت غالب این نیرو را نیز ترکهای روستایی و عشایر آناتولی تشکیل می‌داد. شاه اسماعیل از اطراف ارزنجان و از ترکهای آناتولی مریدان خود را گرد آورده و با حرکت به سوی آذربایجان

دولت خود را پایه‌گذاری کرده بود. این مسئله زمانی روشن‌تر خواهد شد که ما طوایف و تیره‌های پشتیبان دولت صفویه را با مناطق آنها نیز بشناسیم. تیره‌های تشکیل دهنده قوم قزل‌باش Kızıl.Baş.ulusu در درجه اول عبارتند از: استاجالی Ustacalı (یا اوستاحاجیلو). (در منابع صفویه استاجلو Ustaclu)، روملو Rumlu، تکه‌لی Tekeli، ذوالقدر Zulkadr، شاملو Şamlu، افشار Afşar، قاچار Kaçar. اوستاجلوا از ناحیه سیواس - آماسیه Sivas-Amasya رفته بودند. روملوا نیز به شکلی مرکب از روستائیان، توقات - آماسیه Tokat-Amasya، چوروم Çorum، قویولحصار Koyul.Hisar، بایبورت و اسپیر İspir بودند. تیره تکه‌لی نیز اسم خود را از شهر تکه واقع در انتالیه گرفته است. در میان تکه‌لی‌ها گروهی از روستائیان منتشه Menteşe نیز وجود داشتند. ذوالقدرها طایفه‌ای منسوب به قوم ذوالقدرلی ساکن نواحی ماراش Maraş، البستان Elbistan و یوزغات Yozgat بودند. تیره شاملو شاخه‌ای از ترکمن‌های بگدلی، خربنده‌لو و اینال‌لو بود که در تابستان در ییلاقات اوزون - یایلا Uzun-yayla، واقع در جنوب سیواس و در زمستان نیز در ناحیه حلب سکونت داشتند. این تیره‌ها بودند که در تشکیل دولت صفویه و در اوائل حکومت نقش مهم را ایفا کردند؛ افشارها Afşar (آوشار): از تیره‌های ذوالقدر، (افشارهای ایمانلو)، ترکمن‌های حلب (افشارهای گوندوزلو و آلپلو) و افشارهای آق‌قویونلو تشکیل می‌شدند. این افشارهای آق‌قویونلو به افشارهای منصوربگ که سابقاً به ایران آمده و در کهگیلویه سکونت داشتند منسوب بودند. قاچارها (قاجار): این تیره در اواخر قرن پانزدهم در دوره آق‌قویونلو، از ناحیه بوزاق (بوزغات) واقع در آناتولی آمده و در گنجه اسکان گزیده بودند.

تشکلهای درجه دوم عبارت بودند از: وارساق Varsak، چپنی Çepni، تورگوتلو Turgutlu، بیات، بوزجالو Bozcalu، عرب‌گیرلو Arabgirlu، هنسلو Hinislu، چمیشگزکلو Çemişgezeklu و غیره. از این گروه می‌دانیم که وارساق‌ها و چپنی‌ها در تشکیل دولت صفویه شرکت داشته‌اند. سرزمین وارساق‌ها در ناحیه آدانا - تارسوس

Adana-Tarsus و سرزمین چپنی‌ها نیز در جامیک Camik واقع در جنوب غربی طرابوزان بود.^(۱) بیات‌ها نیز به ترکمن‌های حلب منسوب بودند. سرزمین تیره‌های دیگر نیز همان اسم تیره می‌باشد. از تشکلهای آذربایجانی که در بنیان‌گذاری دولت صفوی شرکت داشتند یک گروه از تیره‌های تالش Taleş و قره‌مانلی Karamanli بودند که از دیرباز در نواحی گنجه Çence و بردعه Berdaa سکونت داشتند.

شاه اسماعیل مؤسس دولت صفویه در سال ۱۵۲۵ وفات یافت. وی جنگجویی جسور و بیباک بود. زبان مادری‌اش ترکی بوده و بیشتر از فارسی به زبان ترکی شعر سروده است. اساساً زبان مورد مکالمه در دربار و سپاه صفوی را زبان ترکی تشکیل می‌داد. فارسی نیز بیشتر زبان نوشتاری محسوب می‌شد. شکی نیست که جو دربار صفوی خیلی کمتر از دربار سلجوقیان «ترکی» بوده است. تشکیلات حکومتی صفویان عیناً همان تشکیلات حکومتی آق‌قویونلوها بود. منتهی در تشکیلات نظامی به تقلید از عثمانیان توپچی و تفنگچی نیز افزوده شده بود. همچنین در دوره شاه عباس (۱۵۸۸-۱۶۲۸ م.) به تقلید از عثمانیان نیرویی ویژه متشکل از ارمنی‌ها، گرجی‌ها و چرکس‌ها ایجاد شده بود و با اینکه پستهای فرماندهی مهمی به این گروه داده می‌شد با این حال این سیستم بعد از شاه عباس توسعه نیافته و روز به روز اهمیت خود را از دست داد. ترکهای منسوب به قوم قزل‌باش از این نیروی ویژه نفرت داشته و به آنها لقب «قره‌اوغلی» Karaoğlu را داده بودند.

تشکیل دولت صفوی در درجه اول نتایج زیر را در پی داشت:

۱- در میان جهان اسلام یک دنیای شیعی به وجود آمده و ایران در شرایط انزوا قرار گرفت. بدین ترتیب نقشی که ایران در زمینه‌های مختلف اقتصادی، سیاسی، فرهنگی در جهان اسلام بازی می‌کرد به پایان رسید. در مقابل، دولت صفوی آن امنیت و استقراری را که سالها از جانب مردم آرزو می‌شد ایجاد کرد.

۲- تشکیل دولت صفوی باعث قطع تمامی ارتباطات و علائق موجود بین ترکیه و

۱- برای اطلاعات بیشتر ر.ک. به کتاب «نقش ترکهای آناتولی در تأسیس و توسعه دولت صفویه».

آسیای مرکزی گردید. ایران در دوره صفویه همانند پرده آهنین بین آناتولی و ترکستان حائل گردید.

۳- ششمین مهاجرت از آناتولی به ایران که توسط صفویه صورت گرفت باعث ایجاد یک مهاجرت عظیم و مداوم از آناتولی به ایران گردید. این مهاجرت‌ها عنصر ترک را در ایران تقویت کرده و به ویژه این عنصر را در آذربایجان تا مقام یک نیروی حاکم ترقی داد. بالعکس این امر، عنصر ترک را در آناتولی شرقی و جنوب شرقی تضعیف نمود. محقق است که چنانچه آناتولی شرقی تحت اداره صفویه قرار می‌گرفت بعد از گذشت مدتی، به غیر از زبان ترکی هیچ زبان دیگری را در این نقطه شاهد نبودیم. حکومت عثمانی حتی عشایر ترک این ناحیه را نیز نتوانست حفظ نماید. آنها بالاجبار بخشی به ایران و بخشی دیگر نیز به آناتولی مرکزی مهاجرت نمودند.

علیرغم تمامی این مسائل بین ترکهای ایران و آناتولی قرنهای متمادی روابط فرهنگی وجود داشت. در این خصوص به ویژه «عاشق»ها که اخلاف «اوزان»ها بودند نقش مهمی را بازی می‌کردند. داستانهای ملی نظیر اصلی و کرم، آرزو و قنبر، شاه اسماعیل و عاشق غریب که در میان ترکهای ایران به وجود آمده بودند به صورت داستانهای ملی ترکهای آناتولی نیز درآمدند. در عوض داستان «کوراوغلی» نیز از آناتولی به ایران رفته و این داستان نیز به صورت داستان ملی ترکهای ایران درآمد. حکایات ملانصرالدین نیز از آناتولی به ایران آمد.

نادرشاه که سلسله صفویه را سرنگون کرد شخصیتی شایان توجه می‌باشد. نادرشاه (۴۷-۱۷۳۶) بعد از بیرون راندن افغانه و عثمانیان از ایران، سفر پیروزمندانه خود به هندوستان را نیز تدارک دید. نادرشاه از طایفه افشار و تیره قرخلو Kiriklu بود. وی دارای احساسات قوی قومی بود. نادرشاه در نامه‌هایی که به محمود اول سلطان عثمانی ارسال داشته می‌نویسد که خاندان عثمانی از بزرگترین خاندان‌های قوم وی یعنی ترکمن بوده و به کرات از خویشاوندی قومی یکدیگر سخن می‌راند. اما در نامه‌هایی که از دربار عثمانی به نادرشاه ارسال می‌شده هیچگونه جواب مثبتی به این

احساسات وی داده نمی‌شده است. احتمال زیاد دارد که نه تنها سلطان محمود اول بلکه رجال دربار نیز در فکر این خویشاوندی قومی نبوده‌اند. و به آن اهمیتی نمی‌دادند. نادرشاه نام فرزنداناش را چنگیزخان، اوکتای خان، تیمورخان و اولدوز (بیلدیز) گذاشته بود. نادرشاه با مشاهده انزوای ایران شیعی مذهب در جهان اسلام، صادقانه در جهت از بین بردن و حل این مسئله پیشقدم شده بود. او به روشنی متمایل به مذهب اهل تسنن بود. حتی گفته می‌شود که این تمایل سنی‌گری بود که بالاخره به مرگ فجیع وی منجر شد. محقق است که رجال دولت عثمانی که در خواب غفلت عمیقی به سر می‌بردند نمی‌توانستند این شخصیت انقلابی و احساسات قومی وی را درک کنند.

وحدت سیاسی را در ایران در اواخر همین قرن (قرن هیجدهم) خاندان قاچار Kaçar (در منابع ایران قاجار Kacar) بنیان گذاشتند. این خاندان که تا سال ۱۹۲۵ در ایران حکومت کردند آخرین سلسله ترک در ایران بودند. قاجارها همیشه خود را ترک دانسته و ترکی سخن می‌گفتند. آنها اعتقاد داشتند که پدرانشان به همراه هلاکو خان مغول به ایران آمده‌اند. آنها دارای شعور قومی ترکی عمیقی بودند. در میان شاهزادگان قاجار به موازات نام‌هایی همانند چنگیزمیرزا، هلاکو میرزا، تیمورمیرزا، اولوغ‌بگ میرزا، همچنین نام‌هایی همانند سلجوق میرزا، طغرل میرزا، آلپ‌ارسلان میرزا، سنجر میرزا، ایلدیرم بایزید میرزا و سلطان سلیم میرزا نیز مشاهده می‌شود. همانطور که فوقاً اشاره رفت، قاجارها در اواخر قرن پانزدهم در دوره آق‌قویونلو از آناتولی به ایران آمده و در آذربایجان اسکان گزیده بودند، سرزمین مسکونی آنها در آناتولی ناحیه بوزاوق (یوزغات) بود. قاجاریه در قرن شانزدهم ابتدا از چهار تیره تشکیل می‌شد: شام‌بیادی Sam.Bayadi، آق‌قویونلو Ağca-koyunlu و آق‌جالو. به همین جهت نیز خاندان قاجاریه احتمالاً به یکی از این سه تیره (بیوا؟) منسوب بوده است. نام قاجار نیز محققاً از نام بیگی به همین اسم که در رأس این سه تیره بود گرفته شده است. شاید همین بیگ قاجارها را از آناتولی به ایران آورده باشد.

مهاجرت‌هایی که از جنگ ملازگرد به بعد (۱۰۷۱) به آناتولی آغاز شده بود تا اواخر

قرن سیزدهم ادامه داشت. از حدود قرن چهاردهم این امر بالعکس یعنی مهاجرت از آناتولی به ایران صورت گرفت. همانطور که مشاهده کردیم از قرن چهاردهم نیروی سیاسی‌ای که از آناتولی به ایران می‌آمدند در این سرزمین حاکم می‌شدند. این نیروها در درجه اول مغولهایی بودند که در رأس آنها اشخاصی همچون اویرات علی پادشاه، شیخ حسن بزرگ جلایری و شیخ حسن کوچک چوپانی قرار داشتند و همچنین ترکمن‌هایی که در رأس آنها خاندان‌هایی مانند قره‌قویونلو، آق‌قویونلو و صفویه بودند. دولت صفویه از نقطه نظر اتکای به نیروی نظامی همانند آق‌قویونلو و قره‌قویونلوها بنا به ادعای بسیار مستند بابر Babūr یک دولت «ترکمن» می‌باشد. دولت افشاریه و قاجاریه نیز این چنین بوده است.

به ویژه در پی اقدامات قره‌قویونلوها، آق‌قویونلوها و صفویه ترکهای زیادی از آناتولی به ایران مهاجرت کردند طوری که از قرن شانزدهم به بعد ایران غربی همچون روملی از نقطه نظر قومی امتداد آناتولی را تشکیل می‌داد. بدین ترتیب ما شاخه‌های مختلف تیره‌های ترک ساکن آناتولی جنوبی، مرکزی و شرقی را از همان قرن در ایران نیز می‌بینیم. در واقع نیز همین تیره‌های روستایی کوچ‌نشین که از آناتولی آمده بودند، بخش مهمی از عنصر ترک که اکنون در آذربایجان شمالی، آذربایجان ایران و سایر ایالات ایران سکونت دارند را به وجود آورده‌اند.

۳- آناتولی در دوره مغول و دوره بعد از آن:

به علت هجوم مغول ترکمن‌های زیادی از ترکستان، خراسان و آذربایجان به آناتولی روی آوردند و گوشه و کنار آناتولی از این ترکمن‌ها پر شد. اینکه در اواسط قرن سیزدهم به سرزمین سلاجقه از جانب بیگانگان «ترکیه» یا «ترکستان» اطلاق می‌شد در این رابطه است. به همراه عشایر ترک همچنین ترکهای نیمه اسکان یافته شهری - روستایی نیز از ترکستان به سوی آناتولی در مهاجرت بودند. غیر قابل سکونت شدن ترکستان در نتیجه هجوم مغول در این مهاجرت عامل مهمی بوده است. حتی می‌دانیم که گروه مهمی از روشنفکران، بازرگانان و صنعتکاران ایرانی نیز به آناتولی آمده بودند.

بخشی از ترکمن‌های مهاجر به آناتولی در این سرزمین مناطق مورد نظر خود را جهت سکونت پیدا نکرد و بالاجبار در جنگل‌ها و کوهستان‌ها مسکن گزیده‌اند. به آن دسته از ترکمن‌هایی که در نواحی جنگلی ماراش سکونت کرده بودند عنوان «آغاچ‌اری» یعنی مرد جنگلی داده شد.^(۱) در نتیجه این نوع سکونت بود که بخش مهمی از نواده‌های این «مردان جنگلی» بعدها شغل چوب‌بری را پیشه کردند. اینها گروهی هستند که عنوان «تخته‌چی Tahtaci» را گرفتند.

ترکمن‌ها به همراه خود روحانیون و دراویش خود رانیز آورده بودند. اعتقادات اسلامی اینها بسیار سطحی بوده و غالباً اعتقادات دینی قوم ترک را به شدت حفظ کرده بودند. یکی از این روحانیون به نام بابااسحق Baba-ishak در بین ترکمن‌های ساکن در سومیسات Sumeysat واقع در حومه ملاطیه سکونت داشت. بابااسحق که با تعدادی از مریدان خود زندگی می‌کرد با نحوه زندگی و عبادت و ریاضت خود تأثیر فراوانی بر این ترکمن‌ها می‌گذاشت. می‌دانیم که ترکمن‌ها از قدیم نسبت به شخصیت‌هایی این چنین وابستگی و احترامی توأم با ترس احساس می‌کردند. بابااسحق با انتقاد از نحوه زندگی غیاث‌الدین کیخسرو دوم حکمران وقت و رجال دربار وی و سخن گفتن از انحرافات اخلاقی و دینی آنها ترکمن‌ها را علیه آنها برمی‌انگیخت. همانطور که فوقاً اشاره شد ترکمن‌ها که از یک طرف از شرایط موجود ناراضی بودند و همچنین بابااسحق را همانند پیامبر می‌دانستند دست به اقدام زده و نیروی سلجوقی را که جهت سرکوب آنها گسیل می‌شد به کزات شکست دادند. در حالی که بابااسحق در نزدیکی آماسیه Amasya دستگیر و کشته شد. با این حال ترکمن‌ها با اعتقاد به اینکه بابااسحق جهت گرفتن کمک به آسمان رفته است به قیام ادامه دادند. بالاخره یک سپاه سلجوقی مستقر در ارزروم در حومه قیرشهر Kirşehir و دشت مالیه Malye موفق شد غالب ترکمن‌های بابااسحق را نابود کند. (۱۲۴۰م.) با این حال مریدان بابااسحق اعتقادات «باطنی» وی را ادامه دادند.

۱- در خصوص این اجتماع قومی ترک ر.ک. به مقاله «آغاچ‌اری‌ها» از فاروق سومر. مجله مطالعات تاریخی شماره ۲۶، ص ۵۲۱، ۵۲۸.

حاجی بکتاش خراسانی Hacı-Bektaş از شخصیت‌های برجسته آنها بعدها طریقتی به نام خود را پایه‌گذاری کرد. علت حقیقی این قیام از جانب ترکمن‌ها این است که آنها دائماً از نظر اقتصادی در فشار بوده و همیشه نیز بدانها به چشم انسانهای استثمار شده نگریسته می‌شد. این دیدگاه در دوره عثمانی هم وجود داشته و باعث بروز اغتشاشاتی علیه این حکومت نیز شده است. این خاندان‌ها در اوائل فعالین‌های سیاسی خود هم‌قومانشان یعنی ترکمن‌ها را به نحو مطلوب مورد استفاده قرار داده ولی بعدها با تشکیل اردوی ویژه مملوکی (غلامان) آنها را از مشاغل حکومتی بیرون می‌رانند. این خاندان‌ها در مواقع اضطراری مجدداً به فکر استفاده از تیره‌های ترک می‌افتادند و حتی بعضاً نیز آنها را لقب «اولاد فاتحان» مورد عنایت قرار می‌دادند.

قیام بابا اسحق در سال ۱۲۴۰م نشان داد که حکومت سلجوقی تا چه حد از نظر معنوی تضعیف شده است. فرمانده نیروهای مغولان در ایران به نام بایجو Baycu که به این مطلب پی برده بود در سال ۱۲۴۲م در رأس نیرویی به سوی سرزمین سلاجقه حرکت کرد. در نبردی که در محل کوسه‌داغ واقع در ۸۰ کیلومتری شرق سیواس رخ داد نیروی سلجوقی که به تعداد از سپاه مغول بیشتر بود متحمل شکست مفتضحانه‌ای گردید. در نتیجه این شکست دولت سلجوقی تحت تابعیت مغولها درآمد و به تعبیر یکی از مورخین دوره فترت، ذلت و اضطراب آغاز شد. به علت عدم لیاقت حکمرانان سلجوقی و لابلالگیری رجال دولتی که فرزندان عده‌ای از مهاجران ایرانی بودند و عدم پایبندی اینها به هرگونه قواعد اخلاقی، می‌رفت که حاکمیت جور مغول به تدریج تقویت شود طوری که در سال ۱۲۷۷م اداره ترکیه عملاً در اختیار مغولها قرار گرفت. از این تاریخ به بعد سلاطین سلجوقی به صورت اتباع عادی خانهای مغول درآمد و به تدریج اهمیت خود را از دست دادند. فوت آخرین سلطان سلجوقی غیاث‌الدین مسعود دوم در سال ۱۳۰۸م که در قیصری Kayseri اتفاق افتاد هیچگونه هیجانی در مردم ایجاد نکرد. حکمرانان سلجوقی بخاطر حفظ موقعیت خود از ترکمن‌ها که مهمترین نیرو در مقابل مغولها بودند نه تنها استفاده‌ای نکردند بلکه بالعکس با آنها درگیر شدند که نتیجه این درگیری تضعیف

حاکمیت سلجوقی و تقویت حاکمیت مغول بود.

تنها نیرویی که در آناتولی علیه مغولها وارد پیکار شد عشایر ترک یعنی همان «ترکمن‌ها» بودند. همانطور که پیشتر اظهار شد به ترکمن‌هایی که از زندگی عشیره‌ای دست کشیده و به علت وابستگی به زمین در محلی اسکان می‌گزیدند دیگر «ترکمن» اطلاق نشده بلکه به آنها «ترک» گفته می‌شد. در نیمه اول قرن سیزدهم اکثریت ساکنین شهرها را مسیحیان تشکیل می‌دادند. این مسیحیان از نیمه دوم همان قرن به بعد به تدریج اهمیت خود را از دست داده و در نیمه اول قرن چهاردهم در شهرها جمعیت اقلیت را تشکیل می‌دادند.

حکمرانان سلجوقی و کسانی که به نام آنها حکومت می‌کردند در مقابله با استیلای مغول از نیروهای عشایر و اسکان یافته بهره نبردند. بالعکس در مقابله با ترکمن‌ها به نیروی مغول اتکا کردند. قیام بابا اسحق به روشنی نشان می‌دهد که ترکمن‌ها از نحوه اداره دولت به هیچ وجه رضایت نداشته‌اند. این ترکمن‌ها که در وضعیت تنگدستی به سر می‌بردند، در معرض برخوردهای خشن و ناعادلانه تحصیلداران دولتی نیز قرار داشتند. ترکمن‌ها همانطور که در مقابل حاکمیت سلجوقی دست به شورش و عصیان می‌زدند، در مقابل مغولها نیز هیچگاه تسلیم نشدند. از نیمه دوم قرن سیزدهم اساساً دولت سلجوقی صاحب نیروی نظامی مطلوبی نبود که بتواند ترکمن‌ها را به اطاعت وادارد. به همین جهت نیز هلاکو خان مغول (۱۲۶۵-۱۲۵۶ م.) به فرماندهان مغول در آناتولی فرمان داده بود که آنها را سرکوب کنند.^(۱) مغولها به ویژه به سوی ترکمن‌های سیواس و قیصری و آغاچاری‌ها یورش بردند. مغولها شمار زیادی از آنها را کشتند و با اینکه به آغاچاری‌ها نیز ضربه سختی وارد نمودند، گروه زیادی از آنها به جنوب رفته و به سرزمین مملوکها پناهنده شدند. ابن شداد^(۲) در اثر خود می‌نویسد که در زمان سلطان بی‌بارس Bey-Bars (۱۲۷۷-۱۲۶۰) بیش از ۴۰۰۰۰ خانوار ترکمن آمدند که به

۱- فاروق سومر. آغاچ اری‌ها. ص ۵۲۴.

۲- ترجمه ترکی تاریخ بی‌بارس. از ش. یالت قایا (ت.ت.ک)، استانبول، ۱۹۴۱: ص ۱۵۵، ۱۷۱.

اینها از ناحیه مرزی غزه Gazze واقع در بین انتاکیه و سیس Sis (قوزان فعلی Kozan) جهت سکونت زمین داده شد. به بیگهای آنها نیز مناطقی را که از صلیبیون تصرف شده بود به عنوان تیول دادند. در حقیقت نیز در هیچ زمانی به اندازه دوره حکومت مملوکها در سوریه «ترکمن» اجتماع نکرده بود. با این وصف ترکمنها در این سرزمین به صورت دائمی سکونت نکرده و در تابستان به آناتولی رفته در «اوزون یایلا» واقع در ناحیه ماراش و همچنین در نواحی جنوبی سیواس ساکن می شدند. چون از این ترکمنها نیلأ بحث خواهد شد لذا فعلاً به بحث آناتولی برمی گردیم.

مغولها با اینکه تلاش داشتند به جنبشهای ترکمنها خاتمه دهند ولی به هیچ وجه نمی توانستند ترکمنهایی را که در مناطق صعب العبور مستقر بودن از میان بردارند. شمس الدین محمدبگ از بیگهای ترکمن قبل از سال ۱۲۷۷م اطراف نواحی ارزنجان و بایبورت را به حاکمیت خود درآورده و کوهستانهای طرابوزان را پناهگاه خود قرار داده بود. شمس الدین محمد، این بیگ ترکمن در ناحیه ای مابین سینوپ Sinop و آینتاب Ayintab در سطح وسیعی به فعالیت های چپاول و تخریب مشغول بود. مغولها یک بار در جریان یک شورش شمس الدین محمدبگ را شکست دادند. اما این بار خود مغولها دست به غارت و چپاول زدند. بالاخره اباقاخان Abaka، توکوی Tokuy جلایری را گسیل کرد که وی نیز ترکمنها را سرکوب نمود.

در سال ۱۲۷۷م بی بارس حکمران مملوکان ترک در مصر و سوریه بنا به دعوت اعیان سلجوقی و در رأس آنها سلیمان معین الدین پروانه Muinud.din.pervane به سوی آناتولی حرکت کرد و در نبردی که در دشت البستان رخ داد وی به سرداران مغول توکو و تودائون Tudaun شکست سختی را تحمیل کرد. توکو فرزند ایلگی Ilgey نویان جلایری مشهور و تودائون فرزند سولدوس سودون نویان نیز هر دو در معرکه جنگ گرفتار آمدند. بی بارس به قیصری آمد منتهی معین الدین پروانه و دیگر رجال حکومتی که از وی دعوت به عمل آورده بودند با وی وحدت عمل نشان نداده و به ناحیه توقات Tokat فرار کردند. این عمل برای بای بارس غیر منتظره بود، اما مردم بی پناه و

ترکمن‌ها وی را حمایت کردند. در رأس این ترکمن‌ها، ترکمن‌های قره‌مانیان قرار داشتند. ترکمن‌های مزبور در بخش ارمناک Ermenak مسکن گزیده بودند. احتمال دارد که این ترکمن‌ها به علت هجوم مغول ابتدا از آران به اطراف سیواس آمده و پس از اینکه در آنجا در قیام بابا اسحق شرکت کردند به اطراف ارمناک کوچ کرده باشند. قره‌مان فرزندان نورالدین صوفی که احتمالاً اسم تیره با نام وی ارتباط دارد، در ناحیه ایچ ایل Iç-el با ارمنی‌ها درگیر شده و بنا به نوشته آقسرای^(۱) Aksarayi در سال ۱۲۶۱ در حوالی قونیه درگیر نبردی خونین با نیروهای سلجوقی شده بود. همانطور که یازجی اوغلی^(۲) yazici-oğlu نیز به درستی می‌نویسد احتمال زیاد دارد که این تیره وابسته به طایفه افشار بوده باشد. محمدبگ فرزندان قره‌مان که از آمدن بی‌بارس مطلع شده بود با استفاده از فرصت به قونیه شتافت (۱۲۷۷). ترکمن‌هایی که تحت فرمان محمدبگ بودند توسط مورخین عصر با جملات کلاه قرمزی و چارق‌پوش توصیف شده‌اند.^(۳) محمدبگ قونیه را تصرف کرده و شاهزاده‌ای سلجوقی را که تواریخ به نام جیمیری Cimri نامیده‌اند به تخت سلطنت نشانند. محمدبگ نیز وزیر وی شد. از اولین قرارهایی که گذاشته شد این بود که از این پس در دوائر دولتی، دربار و اجلاسها غیر از زبان «ترکی» به زبانی دیگر سخن گفته نشود. این از جهت تاریخ فرهنگی ترک حائز اهمیت بود.^(۴) زبانی که مکالمه به آن ممنوع شده بود «فارسی» بود. این قرار نه تنها احساسات محمدبگ بلکه احساسات روشنفکران ترک را که شمارشان در حال افزایش بود نشان می‌دهد. اساساً در این هنگام بود که ادبیات مکتوب ترک نیز اولین آثار خود را بیرون می‌داد.

محمدبگ بعد از اینکه فرزندان وزیر فخرالدین علی را که ترکمن‌ها را به سُخره می‌گرفت شکست داد با اینکه موقعیت خود را تقویت کرد اما با آمدن مغولها بالاجبار به

۱- مسامرة الاخبار. به کوشش عثمان. توران. (ت.ت.ک) آنکارا ۱۹۴۴. ص ۷۱. طبق یک منبع معاصر ارمنی، قره‌مان در نتیجه زخمی که در جنگ با ارمنیان برداشت کشته شده است.

۲- سلجوقنامه. موزه توپکاپی. کتابخانه روان، nr، ۱۳۹۰، ۴۲۰a

۳- ابن بی‌بی. الاوامر العالیة فی امور العالیة (ت.ت.ک). چاپ افست. آنکارا. ۱۹۵۶. ص ۶۹۶

۴- ابن بی‌بی. ص ۶۹۶. به کوشش هاتسما. ص ۳۲۶

ایچایل عقب نشست. در حقیقت نیز بعد از رفتن بی‌بارس به سوریه آباقا خان مغول Abaka با نیروی زیادی به آناتولی آمد. وی انتقام خون مغولهایی را که در جریان نبرد البستان ریخته شده بود را از مردم ترک گرفت و در سرزمین‌های واقع در مابین قیصری و ارزروم فرمان قتل و غارت و تخریب را داد که مورخین مملوک تعداد کشته شدگان را حدود ۲۰۰ هزار نفر رقم می‌زنند.^(۱) به سوی محمدبگ فرزند قره‌مان نیز شاهزاده‌ای مغول به نام قونگورتای Kongurtay اعزام شده بود. محمدبگ در مقابل مغولها دفاع دلاورانه‌ای انجام داد. منتهی در جریان یک عملیات شناسایی مورد هجوم کمانداران مغول قرار گرفته و به اتفاق دو برادر خود شهید شد. بدین گونه حیات محمدبگ که آرزو داشت در قونیه فقط به زبان ترکی سخن گفته شود به صورتی تراژیک پایان یافت. گرچه مرگ محمدبگ ضایعه تأثیرانگیزی بود اما نیروی قره‌مانیان تضعیف نشده و اراده پیکار آنها با مغول فروکش نکرده بود.

قره‌مانیان جنگجوترین عناصر ترک آناتولی در مقابله با مغولها بودند. قازان‌خان (۱۳۰۴-۱۲۹۵ م.) آنها را از دشمنان خود محسوب داشته و از اینکه امپراطوری وی به سمت غرب به کندی پیش می‌رفت در درجه اول قره‌مانیان را مقصر دانسته و گفته است: «اگر این ترکمن‌ها و قره‌مانیان نبودند سواران مغول تا سرزمین غروب آفتاب پیش می‌رفتند».^(۲) فعالیت‌های محمدبگ نشان می‌دهد که وی با دستیابی به حاکمیت سلجوقی قصد داشت مغولها را از آناتولی بیرون راند. چنانچه وی در این امر از جانب مملوکها حمایت می‌شد به احتمال قوی می‌توانست در نیل به هدف خود موفق گردد.

در ناحیه مرزی طولانی بیزانس، ترکمن‌ها از قدیم به صورت گروههای انبوه سکونت داشتند. به لحاظ هجوم و سلطه مغول جمعیت این ترکمن‌های مرزنشین به مراتب افزایش یافته بود. ابن سعید^(۳) (فوت ۱۲۷۴ م. یا ۱۲۸۶ م.) شمار ترکمن‌هایی را که تنهادر

۱- حتی آنها رقم کشته شدگان را تا ۵۰۰/۰۰۰ نفر نیز ذکر کرده‌اند.

۲- العمری، «مالک‌الابصار» به کوشش ف تشینر، لیبزیک. ۱۹۲۹. ص ۲۸.

۳- کتاب بسط الارض. ته توان. ۱۹۵۸، ص ۱۱۷، ۱۱۸.

ناحیه دنیزلی سکونت داشتند طبق روایتی در حدود ۲۰۰ هزار چادر می‌نویسد، ترکمن‌های مزبور به نواحی بیژانس یورش برده و کسانی را که اسیر می‌گرفتند می‌فروختند. البته اینها زندگی خود را تنها با اشتغال به امر غارت نگذرانده بلکه جاجیم‌های بافته شده را نیز به خارج می‌فروختند و به مصر و مناطق دیگر نیز مصنوعات چوبی و چرم صادر می‌کردند.^(۱) بارتولد^(۲) عقیده دارد که احتمالاً صنعت بافت جاجیم را ترکمن‌ها از آسیای مرکزی با خود آورده باشند.^(۳) این ترکمن‌های دنیزلی (در اصل تونگوزلی Toñuzlu) در نیمه دوم قرن سیزدهم با رسیدن به دریای اژه در ناحیه مرغلا حکومت بیگی منتشه Menteşe را بنیان گذاشتند. به لحاظ ضعف دولت سلجوقی در دنیزلی توسط اینانجیان Inanç یک حکومت بیگی تشکیل شد. در نواحی اسپار تا İsparta و انتالیه نیز توسط ترکمن‌ها حکومت بیگی حمیدیان پایه‌ریزی شد. در حوالی کوتاهیه یک گروه مهم ترکمن از قدیم ساکن بودند. در سال ۱۲۷۷م. در این ناحیه گرمیان‌ها Germiyan سکونت داشتند. این‌ها در سال ۱۲۴۰م. در ناحیه ملاطیه سکونت داشته‌اند. احتمالاً آنها به لحاظ هجوم مغول از سال ۱۲۴۰م. به بعد به این ناحیه آمده‌اند. دیگر نواحی آناتولی غربی را بیگ‌هایی نظیر محمدبن آیدین، ساری‌خان و قاراسی Karası فتح کردند، سپس فرزندان آیدین و ساروخان در مانيسا Manisa و فرزندان قاراسی نیز در ناحیه بالی‌کسیر Balı-Kesir حکومت بیگی را پایه‌گذاری کردند. این فتوحات در ربع اول قرن چهاردهم به اتمام رسیده بود. ناحیه مرمهه نیز توسط عثمان‌بگ و فرزندش که ساکن بخش «سوغوت» Söğüt بودند، فتح گردید. عثمان‌بگ نیز یک بیگ ترکمن بود. پدرش «ارطغرل» از اطراف آنکارا به بخش سوغوت آمده بود. احتمال دارد که این مهاجرت به لحاظ یورش مغول و کمی بعد از سال ۱۲۷۷م. اتفاق

۱- همانجا.

۲- تاریخ مختصر مردم ترکمن ص ۱۳۰

۳- در این خصوص ر.ک. به مقاله ف. سومر تحت عنوان «منابع تاریخ کهن مربوط به بافت فرش ترکمن در آناتولی» هالی، لندن ۱۹۸۴، شماره ۳۲ ص ۳۶، ۴۰

افتاده باشد. در خصوص اصل و نسب خاندان عثمانی روایاتی که در تواریخ کلاسیک عثمانی وجود دارد غیر قابل انکار می‌باشد. این روایات حاکی از این است که خاندان مزبور به لحاظ هجوم مغول از محل سکونت خود واقع در «ماهان» Mahan مرو به سوی آناتولی مهاجرت کرده‌اند.

نواحی آناتولی غربی و مرمره که بعد از جنگهای صلیبی، دولت سلجوقی هیچگاه نتوانسته بود مجدداً فتح نماید، توسط ترکمن‌های مرزنشین به راحتی گشوده شد و مورد سکونت آنها قرار گرفت. ترکمن‌ها نواحی مزبور را چنان از عنصر ترک انباشته کردند که در قرن شانزدهم کمترین جمعیت مسیحی در آناتولی در این نواحی ساکن بودند. این خاندان‌های ترکمن و در درجه اول خاندان آیدینیان با صدور فرامینی در خصوص تألیف آثار به زبان ترکی خدمات شایانی را به فرهنگ ترکی انجام دادند. می‌دانیم که در دربار اورهان‌بگ (Orhan-beg ۱۳۵۹-۱۳۲۶م.) ترکی به عنوان زبان رسمی مورد استعمال بود. محمدبگ قره‌مانی آرزو داشت در قونیه جز زبان ترکی به زبان دیگری سخن گفته نشود. اما سندی در دست نداریم که نشان دهد در دربار جانشینان وی در قرن چهاردهم، ترکی به عنوان زبان نوشتاری و کتابت مورد استفاده قرار گرفته باشد. در سال ۱۳۳۵م. به لحاظ وفات ابوسعید بهادرخان در میان مغولان درگیری شدید داخلی آغاز شد. در نتیجه این امر تمامی حکومت‌های بیگی در آناتولی به استقلال رسیدند. (حکومت بیگی یعنی حکومت خودمختار محلی) دیگر ایام درخشانی در ترکیه آغاز شده بود. مملکت در وفور و مردم سعادت‌مند بودند. دوران پراضطراب حاکمیت مغول سپری شده بود. در تمامی شهرها و قصبات انجمن‌های اصناف که در رأس آنها اشخاصی به نام «آهی» Ahi قرار داشتند وجود داشت. اینها مسلح بوده و یک نیروی شهری را نمایندگی می‌کردند. اعضای این انجمن که در تمامی طول روز به کار مشغول بودند شبها در مرکز انجمن جمع شده و ضمن صحبت با خواندن ترانه‌های محلی تورکی Türkü می‌رقصیدند. مراکز انجمن این اصناف در عین حال وظیفه یک مسافرخانه را نیز انجام می‌داد. کسانی که از راه‌های دور و نزدیک به یکی از این

شهرهای آناتولی می آمدند در اطاق های این اصناف مهمان نوازی بسیار گرمی را مشاهده می کردند. این مهمان نوازی مسافران غیر ترک بیگانه را به حیرت وامی داشت. بعد از آن میان رفتن این تشکل اصناف و از دست دادن اهمیت خود اعیان و اشراف شهرها و قصبات با احداث مهمان خانه هایی این رسم را ادامه دادند. در روستاها اربابان نیز با همین هدف اطاق هایی داشتند. حتی برخی ارباب ها بعضاً دو سالن داشته اند که یکی از این سالنها ویژه مسافران فقیر بود. به این مسافرین فقیر در سالهای اخیر «قره مسافر» می گفتند. از زمانهای قدیم وجود حس تعاون اجتماعی در بین ترکها یک واقعیت است که این ویژگی در هر شرایط توجه بیگانگان را جلب کرده است. چنانچه کسی در عین صرف غذا سر می رسید بدون توجه به موقعیت اجتماعی، مذهبی و قومی از وی جهت صرف غذا دعوت به عمل می آمد. و چنانچه در عین گرسنگی غذا نمی خورد از وی عیب گرفته می شد. چنانچه به هنگام خوردن غذا مهمانی سر می رسید، این حق وی شمرده می شد که از آن غذا سهمی نیز به وی برسد. آهیان (رؤسای اصناف) در عین حال از نظر سیاسی نیز جرگه مهمی بودند. آنها مسلح بوده و بر کمرشان همیشه قمه بسته بود. حتی می دانیم که بعضی شهرها توسط آهیان به عنوان حکمران اداره می شده است.

نیروهای اشغالگر مغول که به آناتولی آمده بودند ابتدا در اطراف نواحی توقات، آماسیا، چوروم Çorum، قیرشهر، قیصری و سیواس سکونت داشتند. عموماً به اینها «تاتار» گفته می شد. در برخی از آثار نیز اسم «قره تاتار» اطلاق می شده است. اطلاق صفت قره (سیاه) به این مغولها شاید در ارتباط با وجود طایفه ای به نام کوئین تاتار (کوئین یعنی سیاه) و شاید نیز در ارتباط با زایل شدن اهمیت سیاسی آنها باشد. به نظر ما شق دوم صحیح تر می باشد. در دفاتر آمار به برخی از تیره های این مغولها نیز «موغال Muğal» گفته می شده است. این تاتارها همگی مسلمان بودند. اینها همگی دارای نسب مغولی نبوده بلکه در بین آنها گروهی مهمی از اوغورها و دیگر طوایف ترک وجود داشتند. در سال ۱۳۳۷ م در رأس این تاتارها امیر ارتنا Emir Eretna بود. وی از

ترکان اویغور بوده و فردی تحصیل کرده بود. او عربی را فصیح صحبت می کرد. امیر ارتنا در سال ۱۲۴۳م. بعد از اینکه سلیمان خان حکمران ایلخانی را که در تبریز مستقر بود شکست داد بر بخش مهمی از آناتولی شرقی و مرکزی مستقلاً حاکم گردید. وی با حکمرانی عادلانه خود می رفت که مردم را به اظهار نظر «پیغمبر گونه» در مورد خود وادارد. (وفات ۱۳۵۲م.)، به سبب ضعف و بی درایتی جانشینان ارتنا اقتدار حکومتی به قاضی برهان الدین Kadi-Buraneddin رسید که در عین حال هم قاضی، هم وزیر و هم نایب بود. (۱۳۸۰م.). قاضی برهان الدین از طایفه سالور بود. پنجمین جد پدری وی به نام محمد به هنگام هجوم مغول از خوارزم به آناتولی آمده بود. به همین علت محمد باید از سالورهای مانقشلاق بوده باشد. قاضی برهان الدین در تاریخ ترکیه شخصیتی بی نظیر و شایان دقت است. در تاریخ به غیر از وی کسی دیگر را سراغ نداریم که از یک مقام کشوری به مقام حکمرانی رسیده باشد. برهان الدین تحصیلات متوسطه و عالی خود را در مصر گذرانده بود. وی بعد از رسیدن به حکمرانی در شبهای زمستانی آثاری چند در زمینه فقه را تألیف کرد. وی به سه زبان نیز شعر می گفت. این شخصیت بی نظیر در پیکاری با قره یولوک عثمان آق قویونلو کشته شد. (۱۳۹۸م.) تیمور در بازگشت از سفر آناتولی دستور داد که ۴۰-۳۰ هزار چادر از قره تاتارها را به ماوراءالنهر بازگردانند. آنطور که از منابع تاریخی برمی آید در این اقدام تیمور علاوه بر احساسات قومی وی این فکر که با مهاجرت این گروه به ماوراءالنهر نیروهای خود را تقویت کرده و قره تاتارها را در مناطق مرزی ماوراءالنهر سکونت دهد نقش اصلی را داشته است. تیمور همچون شکارچی ای که شکارش را دور کرده باشد با محاصره آنها توسط اردویش آنها را بالاجبار از آناتولی کوچ داد. در حالی که تاتارها در آناتولی زندگی راحتی داشتند و در اینجا زاده و بزرگ شده بودند. بدین جهت در برخی از منابع تیموری، آنها «ترکمن های قره تاتار» نامیده می شدند. قره تاتارها با اینکه در طول راه دست به فرار می زدند ولی به شدت سرکوب می شدند. مناره هایی از جمجمه ها که کلاویخو Clavijo سفیر اسپانیایی

در خارج دامغان دیده بود به این بدبختها تعلق داشت.^(۱) آن عده از این‌ها که به ترکستان برده شدند با استفاده از اغتشاشاتی که متعاقب مرگ تیمور وقوع یافت، سعی در بازگشت به آناتولی را داشتند که موفق نشدند.

تعداد کمی از قره‌تاتارها با فرار به جهات چپ و راست در آناتولی باقی ماندند. در میان اینان خانواده‌ی کوئین‌تاتار، ساماگار نویان Samağar-Noyan که از استانداران عادل مغول در دوره‌ی سلجوقیان بود نیز حضور داشت. چلبی محمد Çelbi-Mehmed در بازگشت از سفر سامسون Samsun در بخش اسکیلیپ Iskilip گروهی از این تاتارها را دیده و آنها را به اتفاق رئیس‌شان به نام منت‌بگ اوغلو Minnet beg به روملی کوچانده بود. در دفاتر آماری در اینجا و آنجا به بازماندگان قره‌تاتارها برمی‌خوریم.^(۲)

در اواسط نیمه دوم قرن سیزدهم گروهی از طایفه‌ی چپنی Çepni در حوالی سینوپ Sinop سکونت داشتند. زمانی که حاکم رومی طرابوزان با استفاده از فرصتی که اغتشاشات موجود پیش آورده بود به سینوپ یورش برد این طایفه دفاع پیروزمندانه‌ای را انجام داده بودند. چپنی‌های مزبور در فتح ناحیه‌ی جانیث Canit که از شرق سامسون تا گیره‌سون Giresun امتداد نقش مهمی داشتند. احتمالاً حکومت بیگی حاجی امیرلی Haci-Emirli نیز به این طایفه منسوب بوده است. در سال ۱۳۸۱ ناحیه‌ی گیره‌سون توسط سلیمان‌بگ حاج امیرلی فتح شد. چپنی‌ها در این تاریخ در حوالی ناحیه‌ی تیره بولو Tire bolu سکونت داشتند. از سفرنامه کلاویخو^(۳) برمی‌آید که چپنی‌ها در نواحی مابین طرابوزان و ارزنجان نیز موجودیت نیرومندی را نشان داده‌اند. در سال ۱۴۶۲ با فتح طرابوزان توسط سلطان محمد فاتح تصرف آناتولی شمال شرقی خاتمه یافت.

همانطور که پیشتر نیز گفتیم در قرن سیزدهم یک گروه انبوه ترکمن در سوریه سکونت داشتند. گروه بسیار مهمی از این ترکمن‌ها در تابستان جهت ییلاق به نواحی

۱- در ترجمه ترکی و انگلیسی کتاب کلاویخو به اشتباه «آق‌قویونلوها» ذکر می‌شود. اما در آخرین چاپ اسپانیولی سفرنامه به درستی «آق‌تاتارها» ذکر شده است. مادرید. ۱۹۴۳. ص ۹۲، ۱۲۳

۲- در خصوص قره‌تاتارها جهت مزید اطلاع ر.ک. به کتاب «مغولها در آناتولی» ص ۱۱۰-۱۴۰

۳- سفرنامه کلاویخو. ص ۸۳

جنوبی سیواس و اوزون‌یایلا کوچ می‌کردند. به اینها ترکهای شام، شاملو و یا ترکمن‌های شام گفته می‌شد. اینها تشکیلات دوگانه طایفه‌ای قدیم قوم اوغوز را تحت عنوان اوچ‌اوق و بوزاوق حفظ کرده بودند. باعث تعجب است که علیرغم وقوع حوادث بزرگ و تغییر سرزمین هنوز این تشکیلات دوگانه وجود داشت. بوزاوق‌ها در اطراف حلب Haleb و جلگه آمیق Amik سکونت داشتند. بوزاوق‌های موجود در گروه ترکمن در درجه اول از طوایف ذیل تشکیل می‌شدند: بیات، افشار، بیگدلی، دوگر. خاندان‌های معروفی از بوزاوق‌ها ظهور کرده‌اند. در رأس این خاندان‌ها ذوالقدرلی‌ها قرار داشتند. منتهی مشخص نیست که این خاندان از چه طایفه‌ای بوده است. احتمالاً به طایفه بیات منسوب بوده‌اند.

اینالیان نیز از دیگر خاندان‌های بوزاوق می‌باشد. تشکیلی که در رأس این خاندان بود اینال‌لو نام داشت. این تشکل با آق‌قویونلو همکاری داشت و تیره‌ای از آن به اتفاق طایفه شاملو به ایران رفتند. برخی شاخه‌های دیگر آن نیز در اطراف آماسیا، سامسون و چانقیری Çankiri سکونت کرده بودند. محقق است که خاندان‌های کوپوک اوغلو köpek.oğlu و گوندوز اوغلو Gündüz-oğlu از طایفه افشار و خاندان بو زجا اوغلوها Bozca-oğlu نیز از طایفه بیات بوده‌اند. خربنده اوغلوها Harbende-oğlu نیز مشخص نیست که به کدام طایفه منسوب بوده‌اند. احتمالاً این نام از اسم حکمران ایلخانی به نام خربنده اخذ شده است. تشکل خربنده‌لو به ویژه در ملاطیه سکونت گزیده بودند. می‌دانیم که نام شاخه‌ای از این تشکل که به ایران رفتند همچون نام حکمرانشان از خربنده‌لو به خدابنده‌لو Hudabendelu تغییر کرد. در قرون هفده و هیجده نیز تیره‌هایی از این خربنده‌لوها به آناتولی غربی و مرکزی آمده‌اند. تیره‌هایی از خربنده‌لو که به غرب آمدند با نام خرمنده‌لی شناخته شدند. احتمالاً تیره خربنده‌لو به قبیله بیدیلی منسوب بوده‌اند.

از قبایل منسوب به شاخه اوچ‌اوق به استثنای چاووندور Çavundur قبایل دیگر که از نظر جمعیت انبوه هستند عبارت از: یوره‌گیر Yüregir، قینیک Kinik، بایندر، سالور و

ایمر می‌باشند. رمضان اوغلی‌ها (یوره‌گیر) و اوزر اوغلی‌ها özer.oğlu (قینیق؟) از خاندان‌های منسوب به این شاخه می‌باشند. در مرتبه بعد خاندان‌های قره عیسی Kara Isa، قوسون Kosun، قوش تمور Koş Temür، اولاش Ulaş و بورنازا Burnaz بودند. اینها در فتح چوکوراوا نقش مهمی داشتند. اوچ‌اوق‌ها قبل از مهاجرت به چوکوراوا، احتمالاً در جلگه آمیق و اطراف طرابلس Tarablus سکونت داشتند.

ترکمن‌های شام در سال ۱۲۹۴م. با ورود به سیواس شهر را غارت کرده و در ناحیه قیصری حوادث مزاحمت باری را برای غیاث‌الدین مسعود دوم آخرین حکمران سلجوقی به وجود آوردند. ترکمن‌های مزبور با استفاده از فوت ابوسعید بهادرخان و درگیری‌هایی که متعاقب این حادثه در بین مغولها پیش آمده بود، حکومت بیگی نوالقدرلی را در سال ۱۳۳۷م. در حومه البستان تشکیل دادند. در نیمه دوم قرن مزبور ترکمن‌های شام که در ناحیه اوزون‌یایلا، قره‌تاتارها را در فشار گذاشته بودند این منطقه را به غارت گرفتند. با آغاز قرن پانزدهم حادثه مسرت بخشی برای این ترکمن‌ها اتفاق افتاد و آن این بود که تیمور قره‌تاتارها را از آناتولی کوچ می‌داد. ترکمن‌ها بدون تأخیر در اراضی خالی شده از قره‌تاتارها و به ویژه در ناحیه یوزغات مسکن گزیدند. به لحاظ اینکه این ترکمن‌ها منسوب به شاخه بوزاق بودند این سرزمین نیز نام بوزاق را گرفت. نام بوزاق تا دوره جمهوری بر ناحیه یوزغات اطلاق می‌شد. اوچ‌اوق‌ها نیز به همراه سپاه مملوک ترک ناحیه چوکوراوا را که در حاکمیت پادشاهی ارمنی بود فتح کرده و خود در این منطقه اسکان گزیدند.

از نتایج بسیار مهم حادثه آنکارا یکی نیز از هم پاشیدگی مجدد وحدت ترکیه بود که بیلدرم بایزید در حال تکمیل این وحدت بود. قلعه کماخ Kemah که جزو متصرفات بیلدرم بایزید بود تنها در سال ۱۵۱۵ مجدداً به مملکت عثمانی الحاق یافت. در عین حال مردم ترک همانند قرن چهاردهم در این عصر زندگی سعادت‌مندی داشتند. مشاهدات یک سیاح فرانسوی که در سال ۱۴۳۲ از ترکیه دیدن کرده بود هیچگونه تفاوتی با مشاهدات ابن بطوطه Ibn.Battuta که در سال ۱۳۳۲ آناتولی را سیاحت کرده بود نداشت.

در نیمه دوم قرن چهاردهم و اوایل قرن پانزدهم وضع ظاهری ترکهای ترکیه عموماً شبیه ترکهای آسیای مرکزی بود. در پاهایشان (چه زن، چه مرد) چکمه‌های قرمز و بر سرشان نیز کلاه قرمز می‌پوشیدند.

اوزان‌ها Ozan همانند قرن چهاردهم در این عصر نیز با تارهای خود در همه جا گردش کرده و داستان‌های دده قورقوت را می‌سرودند. از این داستان‌ها طوری استقبال می‌شد که انعکاس آن را در آثار دینی نیز می‌توان مشاهده کرد.^(۱) شرایط دربار نیز با شرایط بیرونی تفاوتی نداشت. جهان‌شاه قره‌قویونلو با استناد به اوغوزنامه‌ای به زبان اویغوری که در کتابخانه دربارش در تبریز موجود بود به سفیر عثمانی اظهار می‌داشت که پدرش قره‌یوسف‌بگ و سلطان مراد عثمانی هر دو از نژاد اوغوزخان می‌باشند. سابقاً نیز اشاره کردیم که از جهان‌شاه قره‌قویونلو اشعاری به زبان ترکی باقی مانده است.^(۲) خاندان آق‌قویونلو در دیاربکر نیز افتخار می‌کرد که از نسل بایندرخان از فرزندان اوغوزخان می‌باشند. قره‌یولوک عثمان‌بگ بنیانگذار سلسله آق‌قویونلو عقیده داشت که با خاندان سلجوقی خویشاوندی دارد. نام بانوی اول وی نیز سلجوق خاتون بود. می‌دانیم که چلبی‌محمد که معاصر بیگ مزبور آق‌قویونلو بود نیز دختری به این اسم داشت. اوزون‌حسن نواده قره‌یولوک عثمان‌بگ نیز همسری داشت به نام سلجوق شاه. همچنین در این خاندان بیگی به نام قلیچ‌ارسلان را می‌شناسیم که شخصی از منسوبین خاندان قره‌قویونلو نیز همین اسم را داشت. آق‌قویونلوها آرم قبیله بایندر را علامت رسمی دولتی قرار داده و در پولها، نوشته‌ها و اسناد رسمی خود از علامت مزبور استفاده می‌کردند. اسم برخی از منسوبین خاندان نیز بایندر بوده است، که برخی از بیگهای کرد نیز همین اسم را داشته‌اند. در کتاب تاریخ آق‌قویونلو به نام «کتاب دیار

۱- به عنوان مثال حاج بکتاش‌ولی. در ولایتنامه خود (به اهتمام عبدالباقی گول پینارلی. استانبول، ۱۹۵۸ ص ۷۳) همچنین در سالتوق‌نامه (آ. ارضی، مطالعاتی در زمینه تاریخ آق‌قویونلو و قره‌قویونلو. بله تن. شماره ۷۰. ص ۱۹۳ - ۲۰۲)

۲- بهجت‌التواریخ، شکرالله. کتابخانه نور عثمانیه. nr ۳۰۹۵. ص ۳۰۷. ترجمه ترکی به کوشش نهال آتسیز. نه قبیله ترکها و تاریخ سلاطین عثمانی، استانبول، ۱۹۳۹، ص ۲۷

بکریه» اوزون حسن به عنوان نواده اوغوزخان توصیف می شود.

خاندان قره مان نیز عقیده داشت که از نسل اوغوزخان می باشند. طبق نوشته مورخ عینی Ayni (قرن ۱۵م)^(۱)، مؤسس خاندان قره مانیان برادری به نام اوغوزخان داشت. اما طبق ادعای شکاری^(۲)، اوغوزخان مزبور با خاندان قره مانی نسبت نداشته بلکه از بیگهای این خاندان بوده است. در دفاتر آماری، ما به نام قبیله ای به نام اوغوزخانلی بر می خوریم که اینها در حومه سیلینتی - آنامور Selinti-Anamur واقع در ایچ ایل سکونت داشته اند. خاندان عثمانی که در دوره حکومت اورهان بگ Orhan-Beg زبان ترکی را رسمیت بخشیده بود، نیز تحت تأثیر این جریان قوم گرایی ترکی - اوغوزی قرار گرفته بود. «پل ویتک» Paul.wittek که برای اولین بار این مسئله را در دربار سلطان مراد دوم مشاهده می کرد آن را «رمانتیسیم ملی» نام نهاد. با این وصف در کتاب احمدی Ahmedi (وفات ۱۴۱۳م) می بینیم که وی سپاهیان ارطغرل را به نام اوغوز توصیف می کنند. در دوره سلطنت سلطان مراد دوم خاندان عثمانی به قبیله قایی Kayi که در جامع التواریخ به عنوان شریف ترین قبایل اوغوز توصیف شده منسوب شده اند، زیرا که بیشترین یابغوهای قدیم ترک همگی از قبیله مذکور برخاسته اند. در القاء این تفکر نیز یازجی اوغلی علی که فردی روشنفکر و از نزدیکان سلطان مراد دوم بود مؤثر بوده است. یازجی اوغلی فردی با احساسات شدید قومی بود. این شخص همانگونه که بخش مربوط به شجره اوغوزها را در جامع التواریخ به ترکی ترجمه کرد ضمناً دو کتاب تاریخ سلجوقی مربوط به راوندی و ابن بی بی را نیز به ترکی ترجمه کرده بود. او با افزودن ضمائم به این ترجمه ها کوشش داشت خوانندگان را آگاه کند که مجموعه «توره اوغوز» Oğuz.Töresi در دوره سلجوقیان کاربرد داشته و اردوی سلجوقی به قبائل اوغوز متکی بوده است.

۱- عقدالجمعان. کتابخانه ولی الدین افندی. ۲۳۷۴nr. ص ۵۱۴

۲- شکاری، تاریخ قره مانیان. قونیه. ۱۹۴۶، ضمیمه، در این کتاب ذکر شده است که علاءالدین بگ فرزند قره مان، نام اوغوزخان را شخصاً خود به کورتوال ارمناک نهاده است. ص ۶۳.

برای اولین بار در تعدادی از پولهای سلطان مراد دوم آرم طایفه قایی دیده می‌شود. هر چند که از جانب جانشینان وی در کاربرد این آرم بر روی پولها اهمال می‌شد با این حال آرم مزبور بر روی اشیاء شخصی و سلاحها منقوش می‌شد. بر روی توپهای سلطان سلیم قانونی نیز این آرم مشاهده می‌شود. با اینکه در مورد سلطان محمد فاتح نمی‌توان همانند پدرش احساسات نیرومند قومی را سراغ گرفت، با این وجود می‌دانیم که یکی از نوادگان وی قورقوت و دیگری اوغوزخان نام داشته است. این اسم‌ها در هیچکدام از خاندان‌های دیگر ترک دیده نمی‌شود. احیای احساسات قومی به شکل آگاهانه یک تاریخ ملی را نیز ایجاد کرده بود. «تاریخ نشری» نمونه کامل این مطلب است. در این اثر، قبل از تاریخ عثمانی از اوغوزخان و فرزندان، قبایل اوغوز، قره‌خانیان و سلجوقیان بحث می‌شود. جنبش احیای احساسات قومی حتی بر روحانیون نیز تأثیر خود را گذاشته بود. همانطور که انعکاس این جنبش را در دو کتاب حاج بکتاش به نام‌های ولایت‌نامه و سالتوق‌نامه شاهد هستیم. همچنین محمودبن حسن از مریدان شیخ عمر روشنی و منسوب به قبیله بیات برای سلطان جم کتابی تاریخی در خصوص شجره عثمانیان تا اوغوزخان تألیف کرده است. ابراهیم گلشنی مؤسس طریقت گلشنی نیز نسب خود را به اوغوز آتا نسبت داده است. می‌دانیم که در سال ۸۳۳هـ.ق (۱۴۷۸م.) یکی از شیوخ بکتاشیه به نام اوتمان بابا Otman.BaBa به زبان اوغوزی صحبت کرده و اشعاری نیز طبق روش اوغوزنامه می‌سروده است. یکی از مؤلفین دوره سلطان محمد فاتح ضمن مقایسه قوم ترک با دیگر اقوام، این قوم را بر آنها ترجیح می‌دهد.

در قرن پانزدهم ترکها می‌دانستند که تنها قومی هستند که سرزمین آنها از تونا Tuna تا جیحون امتداد دارد. آنها افتخار می‌کردند که نوادگان اوغوزخان هستند. این شعور قومی تا بدان پایه قوی و نیرومند بود که همانطور که فوقاً اشاره کردیم تمامی گروههای اجتماعی و خاندانها تحت تأثیر آن قرار داشتند. این شعور قومی به ویژه خود را در احیای آداب و رسوم اوغوزها و اعتبار بخشیدن به زبان ترکی نشان می‌داد. احیای این شعور قومی ارتباط نزدیکی داشت با فتوحات ترکمن‌ها در قرن پانزدهم.

حکومت‌های مملوکی حاکم در مصر و سوریه عمدتاً ملّیت چرکس Cerkes و بخشی نیز از اقوام دیگر بودند. در میان مملوک‌های چرکس افراد دارای اصلیت ترک خیلی اندک بود، که به مرور زمان نیز کاهش می‌یافتند. در میان مملوک‌های ترک نیز به افرادی که دارای شعور قومی بودند بر می‌خوریم. در این میان شیخی به نام شیخ حسن التاتاری از ترک‌های آناتولی شرقی بود که بسیار مورد توجه سلطان پارس‌بای (۱۴۳۸-۱۴۲۲ م.) بود. شخص دیگری نیز به سلطان چرکس و امرای وی گفته بود که ترک‌ها در سوارکاری و جوانمردی از چرکس‌ها ممتاز هستند. مملوک‌های چرکس سنت‌های اسلاف خود یعنی مملوک‌های ترک را صادقانه ادامه داده‌اند. الملک‌المؤید شیخ حکمران مملوک ترک‌ها را به چرکس‌ها یعنی هم‌قومان خود ترجیح می‌داد. اما سلطان پارس‌بای هم‌قومان خود یعنی چرکس‌ها را می‌ستود. اما وی این احساس را بروز نمی‌داد. اضافه می‌شود که پارس‌بای از ترک‌ها نیز دوستان نزدیکی داشت. مورخ ترک‌نژاد عینی Ayni شبها برای وی تاریخ می‌خوانده و به زبان ترکی به وی توضیح می‌داده است. مملوک‌های چرکس ترکی را به مثابهٔ زبان مادری خود می‌انگاشتند و به سنت‌های قوم ترک پایبند مانده بودند. آنها روحانیون، شعرا و علمای ترک را حمایت می‌کردند. روشنفکران مسلط به زبان ترکی در نزد آنان از اعتبار ویژه‌ای برخوردار بودند. فعالیت‌های ادبی در ترکیه توسط آنها نیز پیگیری می‌شد. قانسوه‌الغوری Kansuhul-Gavri آخرین حکمران مملوک نیز چنین بود. قانسوه که سلطان یاووز Yavuz به وی «چرکس پیر» لقب داده بود علاوه بر اینکه دستور داد شاهنامه فردوسی را به زبان ترکی ترجمه کردند ضمناً به زبان ترکی اشعاری را سروده است. در حالی که خود سلطان سلیم در خصوص زبان «ترکی» چندان اهمیت به خرج نداده است. خلاصه در قرن پانزدهم دربارهای عثمانی، قره‌مانی، قاهره، تبریز، هرات، سمرقند به زبان ترکی سخن گفته می‌شد. این قرن عصر شکوفایی قوم‌گرایی ترکی بود.

در قرن شانزدهم تغییرات بزرگی در چهره سیاسی جهان اسلام به وقوع پیوست. امپراطوری عثمانی به سبب فتوحات بزرگ خود از امپراطوری‌های مهم دنیا محسوب

می‌شد. در ایران سلسله قزل‌باش صفویه حاکم شده بود. اوزبکها نیز بر ترکستان مسلط شده بودند. منتهی اوزبکها چه از لحاظ سیاسی و چه از لحاظ فرهنگی نتوانستند نقش مهمی را بازی نمایند. تا قرن بیستم نیز در ترکستان زبان فارسی به عنوان زبان رسمی استعمال می‌شد. می‌دانیم که در دربار تیموریان هندوستان در قرن هفدهم و بعدها نیز به زبان فارسی سخن می‌گفته‌اند. در صورتی که در دربار نوادگان شیخ اردبیل (صفویان) در تبریز، قزوین و اصفهان به زبان ترکی صحبت می‌شد. حتی می‌دانیم که حکمرانان صفوی برای وزرائی که ترکی نمی‌دانستند مطالب را ترجمه می‌کردند. در دربار عثمانیان تنها زبان ترکی کاربرد داشت. در مکاتبات با دربار انگلستان، فرانسه، ایران، ترکستان، هندوستان و عربستان تنها زبان ترکی استعمال می‌شد. در مقابل این تمامی و اکثر نامه‌هایی که از خانات ترکستان می‌آمد به زبان فارسی نوشته شده بود. در قرن شانزدهم با اینکه ایالات دیگر امپراطوری عثمانی در سکوت و آرامش قرار داشت اما در سرزمین اصلی و مادری سلاطین عثمانی یعنی در آناتولی متداوماً قیام‌هایی رخ می‌داد. در حقیقت نیز این مسئله‌ای حیرت‌انگیز است. یکی از این عصیانگران شاه‌قلی Şah-kulu فرزند حسن‌خلیفه Hasan-Halife از شهر تکه بود. حسن‌خلیفه که ساکن روستای قزل‌یاقا Kızıl-Yaka از روستاهای «تکه» بود. مدتی به اردبیل رفته و در خدمت شیخ حیدر بود وی سپس به نیابت از شیخ حیدر به شهر تکه بازگشت. فرزندش شاه‌قلی با هزاران هوادار سر به شورش زد. وی بعد از تصرف «تکه» در مصافی استاندار آناتولی، قره‌گوزپاشا Kara-göz.paşa را شکست داده و کشت. وی در مصافی دیگر بعد از شکست دادن استاندار قره‌مان حیدر پاشا در دشت چوبوک Çubuk واقع در قیصری با وزیر اعظم خادم‌علی پاشا روبرو گردید. در جنگی خونین هر دو طرف کشته شدند. بقایای هواداران شاه‌قلی به ایران گریختند (۱۵۱۱)، شمار اینها حدود ۱۵ هزار سوار بوده است. همراه آنان زن‌ها و بچه‌هایشان نیز بوده‌اند. در تواریخ عثمانی آمده است که این شورشیان در جواب سؤال شاه اسماعیل که علت شورش را از آنها پرسیده بود چنین گفته‌اند: «اختلال مزاجی سلطان بایزید پیر باعث

اختلال در امور مملکت شده و وی را از انتظام امور مملکتی بازداشته بود، غارت وزرا با ستمی فراوان توأم شده بود. بر ظلم آنها تحمل نتوانسته و این روش را برگزیدیم»^(۱) در این سخنان حقیقتی عظیم نهفته است. در سال ۱۵۱۹م. شخصی بنام شاهولی حدود سه، چهار هزار نفر گردآورده و در منطقه بوزاق سر به شورش برداشت. وی استاندار سیواس شادی‌پاشا را در نبردی شکست داده و دامنه شورش خود را گسترش داد. اما در دومین نبردی که در همان سال به وقوع پیوست شکست خورد و فرار کرد. وی دستگیر و به حیاتش خاتمه داده شد. در منابع معاصر شاهولی تحت عنوان جلالی توصیف می‌شود. اما جلالی در واقع شیخی علوی بود که در نیمه دوم قرن پانزده در ناحیه توقات ظهور کرد. در سرکوب شورش وی بیگ ذوالقدر شهسوار ابن علی‌بگ نقش مهمی داشت. شورش شاهولی جلالی بسیار پرآوازه شده بود. زیرا مدت‌های مدیدی بود که چنین شورش‌های حادث نشده بود.^(۲) شورش جلالی آن قدر در ترکیه از اشتهار برخوردار شد که بعدها شورش‌های دیگری را نیز که حتی ماهیت مذهبی نداشت با عنوان جلالی توصیف می‌کردند.

علی‌بگ فرزند شهسوار نیز در سالهای اول سلطنت سلطان سلیمان قانونی به حيله كشته شده و بدین ترتیب به حكومت بیگی ذوالقدرلی نیز خاتمه داده شد. (۱۵۲۲) در صورتی که علی‌بگ خدمات شایانی به امپراطوری عثمانی انجام داده بود وی همانند غالب بیگهای ذوالقدرلی فرماندهی شجاع و بادرایت بود. بدین ترتیب نواحی بوزاق (یوزغات) و ماراش تماماً تحت اداره دولت عثمانی درآمد. این امر باعث بروز جنبش‌هایی مجدد در آن نواحی گردید. یکی از شورش‌ها توسط موسی، بیگ قبیله سوگونل Sevgulen از قبایل ترکمن ساکن بوزاق و شخصی به نام و یا لقب آتماجا Atmaca ایجاد شد. از طرف دولت عثمانی مالیات زیادی بر محصولات زراعی موسی تعیین شده بود. با اینکه موسی بیگ خواهش کرد که این مالیات تا صد سکه تقلیل یابد اما ضمن عدم

۱- سعدالدین. تاج‌النوارخ - استانبول ۱۲۸۰. ج ۲ - ص ۱۸۱

۲- نقش ترکمن‌های آناتولی در تأسیس و گسترش دولت صفویه. ص ۷۳ - ۷۴

قبول درخواست وی ریش پیرمردی از همراهان وی نیز کشته شد و تحقیر گردید. متعاقب این حادثه شورش آغاز شد. متعاقب آغاز نبرد در موهاچ Mohaç خون تمامی آناتولی را در برگرفت. موسی و آتماجا آن روز استاندار قره‌مان را مغلوب کرده و کشتند. ترکمن‌ها با اینکه در نبردهای بعدی نیز موفق به شکست تعدادی از سپاهیان عثمانی گردیدند، نهایتاً مقاومت آنها درهم شکسته و شورش سرکوب گردید. (۱۵۲۶م.)

سال بعد (۱۵۲۷م.) شورشی دیگر در بوزاق و قوق یافت. این شورش توسط ذالنون اوغلی از خاندان ذوالقدر رهبری می‌شد. ذالنون اوغلی بعد از غلبه بر یعقوب پاشا والی سیواس به سوی ایران عزیمت کرد. وی در دشت پاسیان Pasian مغلوب والی دیاربکر شده و بعد از تلفات سنگین خود جان بدر برد.^(۱)

شورشها یکی به دنبال دیگری می‌آمدند. در ناحیه چکور اووا شورشهای زیاد و جداگانه‌ای توسط اشخاصی به نام‌های دوموز اوغلان Domuz.oğlan، بگچه‌بگ BegçeBeg و ولی‌خلیفه Veli Halife فرزند مصطفی، رهبری گردید ولی خطرناک‌ترین این شورشها توسط یک رهبر فرقه بکتاشیه به نام قلندر چلبی Kalender-çelbi سازمان داده شد. به لحاظ اهمیت زیاد این شورش جهت سرکوبی آن وزیر اعظم ابراهیم پاشا خود شخصاً عزیمت کرد. قلندر چلبی نیروهای اعزامی ابراهیم پاشا را شکست سختی داد. ابراهیم پاشا که حقیقتاً دولتمرد با درایتی بود، علت اصلی شورش را تحقیق کرده و به این نتیجه رسید که اکثر هواداران قلندر چلبی را سپاهیان ترکمنی ذوالقدرلی تشکیل می‌دهند که تیول آنها قطع شده است. ابراهیم پاشا با فرا خواندن بیگهای دو قبیله قره‌جالی Karacalı و دوقوزبوی Dokuz.Boy وابسته به خاندان ذوالقدرلی به آنها وعده داد که تیول آنها مسترد خواهد شد. بعد از این تعهد ذوالقدرلی‌ها از اطراف قلندر چلبی پراکنده شدند. و قلندر چلبی نیز که دیگر با ۵۰۰ نفر سوار تنها مانده بود به راحتی مغلوب و کشته شد (۱۵۲۷).

این شورشها با اینکه به نظر می‌رسد دارای ماهیت مذهبی باشند ولی با توجه به

۱- نقش ترکمن‌های آناتولی در تأسیس و گسترش دولت صفویه، ص ۷۴-۷۳.

مواردی نیز که فوقاً ذکر شد در حقیقت شورش‌هایی بودند که دارای ریشه‌های اقتصادی بودند، ارگانهای نظامی غیر ترک Devşirme-Ocağı در آناتولی به حدی از گسترش رسیده بود که حتی جزئی‌ترین پستهای نظامی نیز در اختیار اعضای این ارگانها بود. و برای ترکها چه سنی و چه شیعه فقط مانده بود که کشاورزی کنند. زمانی که مراد سوم در مانيسا Manisa به عنوان شاهزاده مستقر بود، دو برادری که به هر طریق ممکن به خدمت وی درآمده بودند، به لحاظ اینکه فرزندان یک رعیت ترک (مالیات پرداز) بودند از کار اخراج شده و به جای آنان غلام‌زادگان استخدام شدند. این غلامان و یا غلام‌زادگان بودند که مورد پسندترین عناصر برای مشاغل نظامی دولت به شمار می‌رفتند. هر زمان که اینها برای هرگونه خدماتی کفایت نمی‌کردند در آن صورت جهت استخدام، به سراغ جوانان ترک آناتولی می‌رفتند. تنها جایی که برای تحصیل ترکهای روستایی مهیا بود، مدارس دینی بود. در نیمه دوم قرن شانزدهم طلبه‌های مدارس دینی آناتولی به حدی فراوان بودند که بعد از فراغت از تحصیل به علت بیکاری و نبود کار دسته دسته به زیر پرچمی گرد آمده و در آناتولی به راهزنی و ستم مردم می‌پرداختند. دولت مرکزی مدتی طولانی درگیر مبارزه با این امر بود. در همین قرن بود که قیام جلالی شروع و تا یک قرن در جریان بود. عامل مهم پیدایش و بروز تمامی این ناآرامی‌ها در آناتولی در درجه اول بی‌عدالتی (همه گونه حق‌کشی، تجاوز و ستم) بود. در دورهٔ سلسلهٔ سلجوقی نیز پیشتر دیده بودیم که به لحاظ وجود سیستم مملوکی و توسعه آن بحرانهایی با کیفیت فوق ایجاد شده بود.

و اکنون بپردازیم به وضعیت طوایف ترک در قرن شانزدهم، دو اجتماع تمام عیار عشیره‌ای وجود داشت. یکی ترکمن‌های حلب که در تابستان جهت ییلاق به منطقه اوزون‌یایلا و جنوب سیواس می‌رفتند. دیگری نیز بوزاولوس Boz-ulus بوده و در جنوب مردين Mardin و سواحل فرات Firat قشلاق کرده و در ناحیه مابین ارزروم - ارزنجان ییلاق می‌کردند. جمعیت خراجگذار ترکمن‌های حلب در دوره سلطان سلیمان قانونی در حدود ۹۳۱۶ خانوار بود. جمعیت بوزاولوس در سال ۱۵۴۰م. (۹۴۷هـ.ق)، با

افزوده شدن ذوالقدرلی‌ها این جمعیت مالیات پرداز از ۶۸ نفر مجرد و ۷۳۲۵ نفر متأهل تشکیل می‌شد که جمعاً بالغ ۸۰۱۳ خانوار می‌شد.^(۱) غیر از اینها برخی از طوایف ذوالقدرلی نیز وجود داشتند که هنوز به مرحله زندگی کشاورزی منتقل نشده بودند. اما در بین طوایف اوچ‌اوق که در جلگه چوکوراوا مسکن گزیده بودند کمتر قبیله‌ای دیده می‌شد که کشاورزی نکنند. در مرحله اول اجتماع اولو یوروک Ulu-Yörük ساکن در ایالت سیواس به همراه ترکمن‌های ساکن ناحیه بوزاوق شیوه زندگی کشاورزی را اختیار کرده بودند. خلاصه در این عصر جمعیت عنصر کوچ‌نشین و نیمه کوچ‌نشین نسبت به جمعیت عنصر اسکان یافته بسیار اندک بوده است طوری که این تفاوت نیز با گذشت زمان به نفع عنصر اسکان یافته افزایش می‌یافت.

در قرن شانزدهم همانگونه که در قرن پیشتر رسم بوده به عشایر کوچ‌نشین عنوان «یوروک» Yörük اطلاق می‌شد، ریشه این کلمه از یورومک Yörümek به معنی طی طریق می‌باشد، این عنوان حتی به تشکلهائی نظیر ترکمن‌های حلب نیز اطلاق می‌شد. منتهی بعدها کلمه «یوروک» وجه تسمیه حقیقی خود را از دست داده و به عنوان نام عمومی قبایل آناتولی غربی و آناتولی جنوب غربی به کار برده شده است. بدین معنی که کلمه یوروک بر قبایلی که قبل از قرن هفدهم در این نواحی به شکل کوچ‌نشین و نیمه کوچ‌نشین زندگی می‌کرده‌اند اطلاق می‌شده و این امر تا عصر حاضر وجود دارد. به همین جهت کلمه «یوروک» دارای هیچ مفهوم قومی نیست.^(۲) یورکها نیز از قبایل اوغوز منشعب شده‌اند. در قرن شانزدهم اقوامی که با نام قومی «ترکمن» توصیف می‌شدند در درجه اول عبارتند بودند از: ترکمن‌های حلب، بوزاولوس، ذوالقدرلی‌ها و قبایل ساکن بوزاوق. خیلی بعدها نام ترکمن فقط به دو قبیله «ترکمن‌های حلب و بوزاولوس» منحصر شد. به وابستگان این دو قوم که از قرن هجدهم به بعد به آناتولی مرکزی و غربی آمدند

۱- فاروق دمیرتاش (سومر). در خصوص بوزاولوس نشریه دانشکده زبان و تاریخ جغرافیا. ۱۹۴۹، سال هفتم، شماره ۱۰ - ص ۵۹

۲- تفصیل این بحث را نگا به مقاله فاروق سومر تحت عنوان «نگاهی به قبایل عشیره‌ای ترک ساکن در آناتولی، سوریه و عراق در قرن ۱۶». مجموعه دانشکده اقتصاد. شماره ۱۱، ص ۵۱۸، ۵۲۲

نیز ترکمن گفته شده و حتی بعد از اسکان یافتن در روستاها و قصبات نیز تا عصر ما «ترکمن» نامیده شده‌اند. امروز در برخی از مناطق آناتولی مرکزی و غربی می‌توانیم روستاهای ترک، یوروک و ترکمن را در کنار همدیگر مشاهده کنیم. توضیح این مطلب بدینگونه است: که روستاهائی که با نام ترک توصیف می‌شدند در واقع متعلق به قدیمی‌ترین مردم «ترک» می‌باشد که در دوره سلجوقیان و حکومت بیگها در این نواحی و حومه‌ها اسکان گزیده‌اند. روستاهایی نیز که به نام یوروک نامیده می‌شوند در واقع روستاهایی هستند که در آنها یوروک‌ها قبل از قرن هفدهم سکونت داشته و یا در قرون اخیر آباد کرده‌اند. و اما روستاهای ترکمن نشین، توسط قبایل بوزاولوس، ترکمن‌های حلب و ینی ایلی Yeni-İli که از قرن هفدهم به بعد به نواحی آناتولی مرکزی و غربی و ناحیه مرمره مهاجرت کرده و در آنجا ساکن شده‌اند، آباد شده‌اند. شایان توجه است که در دوره عثمانی اقوامی نظیر ترکمن‌های حلب و بوزاولوس حتی پیشتر از یوروکها اسکان گزیده‌اند. امروزه در میان ترکمن‌ها تقریباً دیگر هیچ تشکل کوچ‌نشینی وجود ندارد. اما هنوز نیز قبایلی از یوروک زندگی عشیرتی را در کوهستانهای توروس Toroslar ادامه می‌دهند. خلاصه اقوامی که به نام‌های مختلف ترک، ترکمن، ماناو، یوروک، چپنی، تاختاجی Tahtaci، قزل‌باش Kızıl-Baş علوی Alevi نامیده می‌شوند هیچ تفاوت قومی با یکدیگر نداشته و جملگی از نواده‌های اوغوزها می‌باشند.

می‌دانیم که نیروهای مسلح عثمانی در دوره تعالی خود به سیستم تیمار Timar-sistemi و ارگان دوشیرمه Devşirme-Ocağı متکی بود. بدین جهت در این دوره قبایل جزو «رعیت» یعنی مردم مالیات پرداز محسوب می‌شدند. به ویژه قبایل بوزاولوس، ترکمن‌های حلب و ینی ایلی تماماً به این نام نامیده می‌شدند. در حالی که فوقاً اشاره کردیم حکومت صفویه بر عکس از لحاظ نظامی به قبایل ترک متکی بود، فرد ترک که در ترکیه باید مالیات می‌پرداخت به محض ورود به ایران به آسانی وارد خدمت نظام می‌شد و چنانچه وی سپاهی و یا بیگ قبیله‌ای می‌بود می‌توانست به مقامات مهم نظامی در دولت نائل آید. قابل ذکر است که این امر یکی از عوامل مهم مهاجرت ترکها در قرن

شانزدهم و حتی هفدهم از آناتولی به ایران می‌باشد. با این وجود بدون هیچگونه تفاوتی با قبایل اسکان یافته در میان قبایل ساکن ذوالقدرلی و چوکوراوا مانند یوروک، بوزاق و آت چکنر At-çekenler نیز صاحبان تیول دیده می‌شوند (مانند سپاهیان و غیره). دولت عثمانی فقط آن زمان که از لحاظ نظامی تحت فشار بوده و ارگانهای دوشیرمه رو به ضعف می‌رفته‌اند بالاجبار رو به سوی قبایل سه گانه ترکمن‌های حلب، بوزاولوس و ینی ایلی آورده و نیروهای نظامی خود را از میان این قبایل تأمین می‌کرد. این سه قبیله در دوره عثمانی از نظر «مالی» وابسته به خاندان سلطنتی بود. آنها نیز همانند اوغوزها در دوره سلطان سنجر «رعیت خاص» بودند. منتهی ترکمن‌ها از این «شهروندی ویژه» هیچ فایده‌ای نبردند، آنها تحت ستم تحصیلداران و کارمندان دولتی قرار داشتند.

۴- ترکمن‌های حلب:

در قرن شانزدهم ترکمن‌های حلب در درجه اول شامل تشکلهای بزرگی نظیر بگدلی، خربنده‌لو، بیات، ایناللو، کوپک‌لوافشاری، گوندوزلوافشار و قبایل دیگری همانند قارقین، قیزیق Kızık، اوچ Uç، آجورلو Acurlu، قاچیلو Kaçılı، پچنک Peçenek، دوگر، قینیق، ایمر، بوگدوز Bügdüz، آلا یونتلو Ala Yunulu بهادرلو Bahadurlu و قره‌قویونلو تشکیل می‌شد.

ذوالقدرلی: این قوم در درجه اول در ناحیه ماراش البستان سکونت داشت. تمامی قبایل کوچ‌نشین منسوب به این قوم در زمستان به جلگه آمیق، حومه حلب و به چوکوراوا سرازیر می‌شدند. همانطور که از قوم ذوالقدرلی دسته‌های زیادی به ایران رفته بودند، یکی از شاخه‌های آن نیز به قبیله بوزاولوس ساکن در دیار بکر ملحق شده بود. از طرف دیگر تشکلهای منسوب به این قوم به اتفاق قبایل وابسته به ترکمن‌های حلب در ناحیه یوزغات ساکن شده و از طرف دیگر نیز قبیله ینی ایلی را در جنوب سیواس به وجود آورده بودند. ملاحظه می‌شود که قبایل منسوب به این قوم پیشتر در اوائل قرن شانزدهم تا ناحیه آنکارا پیشروی کرده بودند. نواحی قیصری و قیرشهر نیز جزء مناطق مسکونی این قوم محسوب می‌شد. خیلی بعدها می‌دانیم که بخش مهمی از

این قوم مانند جرید Cerid، تجرلی Tecirli و آقچه‌قویونلو Agça-Koyunlu در ناحیه چوکوراوا زندگی اسکان یافته را اختیار کرده‌اند. قوم بزرگ ذوالقدر در درجه اول از قبایل ذیل تشکیل شده است:

۱- آناماسلی Anamaslı (نام دیگر قره‌جالی Karacalı). برخی طایفه‌های منسوب به این قبیله عبارتند از: یازیر، سوینچلو Sevinçlu، اوروچ‌بگلو Uruç Beglu، اولاشلو Ulaşlu، اورجانلو Urcanlu، قازانجی‌لو Kazancılı، سویله‌مزلو Söylemezlu، یول باسانلو Yol.Basanlu و قره‌هایتالو Kara-Haytalı.

۲- دوقوز Dokuz (نام دیگر بیشانلو Bişanlı). برخی طوایف: قارقین، قره‌مانلو، کورد مهماتلو Kürd.Mihmatlu، آوجی Avci، دمرک Demrek، حاجیلار Hacilar، نجارلو Neccarlu، دوقوز‌قویونلو Dokuz.Koyunlu، بازلاماچلو، قره‌گونجولو.

۳- کوره‌جی‌لر Küreciler.

۴- جرید Cerid: برخی طوایف: بایرجرید Bayir-Cerid، قره‌حسنلو Kara-Hasanlu، اوروچ‌غازی‌لو Oruç-Gazılı، مامالو Mamalu.

۵- پچنک Peçenek.

۶- قاوورغالو Kavur-ğalu.

۷- ایلچی Elçi.

۸- دونگه‌له‌لو Döngelolu.

۹- کوشنه Küşne.

۱۰- یووالی Yuvalı (یا قره‌یووالو).

۱۱- تکه‌لو Tekelu.

۱۲- وارساق Varsak.

۱۳- آقچه‌قویونلو: (طوایف مهم: چالیشلو Çalışlu، موسی‌حاجیلو «موسی‌جالو»، قوزانلو، حمیدلو).

۱۴- ایمر Eymir.

۱۵- چیمه‌لو Çimelu.

۱۶- قزل‌لو Kızillu.

۱۷- ایمان‌لوافشاری.

۱۸- چاگیرغانلو Çağırğanlu.

۱۹- آوجی Avcı.

۲۰- گوندش‌لو Gündeşlu.

۲۱- تجرلو (تاجرلو) Tecirlü - (Tacırlu).

۲۲- اشکین‌جی‌لر Eşkinciler (بعضی تیره‌ها: دده قارقین، ۱۷ متأهل، ۵ مجرد. قرجه

احمدلو ۱۱ نفر، سولی شیخ‌لو ۱۹ نفر).

تشکلهایی از قوم ذوالقدرلی که ساکن ناحیه قارص Kars (قادرلی Kadirli) می‌باشند عبارتند از: وارساق، دمورجولو Demürcülü، قره‌مانلو، سلمانلو Selmanlu،

ذاکرلو Zakirli، قاوورغالو، گچلیک Geçlik، اشکینجی‌لر Eşkinciler.

در شهر سیس Sis (قوزان Kozan فعلی) نیز علاوه بر تشکلهای افشار، تشکلهای

زیر ساکن بودند: ساوجی‌حاجیلو Savci-Hacilu، اگلن اوغلو Eglen-Oğlu، آیروداملو

Ayru.Damlu، قاوورغالی.

۵- چوکوراوا:

اوچ‌اوقهایی که این ناحیه را فتح کردند در این منطقه ساکن شده و بعضاً تشکیلات

قبیله‌ای را از دست داده‌اند. یورگیرها Yüregir و قینیق‌ها Kinik که در تصرف ناحیه

مزبور عامل مهمی بوده‌اند در قرن شانزدهم در اراضی مسکونی آنها تنها نامشان باقی

مانده است. قبایلی که هنوز کاملاً از بین نرفته و تشکیلات قبیله‌ای خود را حفظ کرده‌اند

عبارتند از: قره عیسی‌لو Kara-İsalu، قوسون Kusun، قوش‌تمیر Kuş-Temür، اولاش

Ulaş، گوکجه‌لو gökcelu و الوان Elvan می‌باشند.^(۱)

۱- در این باره ر.ک. به مقاله فاروق سومر تحت عنوان «مطالعات درباره تاریخ چوکوراوا» مجله

مطالعات تاریخی ۱۹۶۳، سال ۱، ص ۹۸.

۶- طرابلس - شام:

اجتماعات ترکمن ساکن در این ناحیه در درجه اول از قبایل: سالور، ایمر، غازی‌لو، بوغایرلو Boğayırlu، سلیمانلو Süleymanlu و برخی قبایل دیگر متشکل بود.

۷- بوزاولوس:

بوزاولوس از سه شاخه ترکمن‌های دیار بکر، قبایل ذوالقدر و قبایل ترکمن‌های حلب تشکیل می‌شده است. ترکمن‌های دیار بکر که در واقع بقایای قوم قدیمی آق‌قویونلو می‌باشند دارای قبایل زیر هستند: تابانلو Tabanlı، اوغول بگلو Oğul.Beglu، موصل‌لو Musullu، پورنک Pürnek، حمزه حاجیلو Hamze-Hacilu، قوجا حاجیلو Koca.Hacilu، عزالدین حاجیلو İzzed.din Hacilu، سلیمان حاجیلو Süleyman-Hacilu، شیخو şeyhlu دانشمندلو Danişmendlu، سالارلو Salarlu، چاوندور çavundur، دودورغا Dodurga، دوگر Döğer، قارقین Karkin، افشار Avşar، بگدلی Beg-Dili، آلپاوت Alpavut.

قبایل ذوالقدرلو: جریدسلطان - حاجیلو Ceridsultan-Hacilu، کورد مهماتلو Kürd.Mihmatlu، کوچکلو Köçeklu، کوشنه Küşne، آناماسلو Anamaslu، آوجی Avu، دودورغا، جه‌جه‌لو Cecelu، چیمه‌لو، افشار، قره‌جه عربلو Karaca-Arablu، ایمر، گوندشلو، چاغیرغانلو، قزل‌قوجالو Kızıl.Kocalu، شام، بیادی، قارقین، موساجالو (موسی حاجیلو).

قبایل ترکمن‌های حلب: کوچکلو افشاری، گوندوزلو افشاری، خربنده‌لو، بگدلی، آجورلو، اینال‌لو، بیات، قره‌قویونلو.

۸- ینی‌ایل:

ینی‌ایل نام قبایلی است که مابین نواحی مانجیلیق Mancilik، گورون görün و حکیم‌خان Hekim-Han واقع در جنوب سیواس سکونت داشته‌اند. به اراضی واقع در مابین مانجیلیق و گورون، اوزون‌یایلا گفته می‌شود. کوهستان ییلوجه Yellüce واقع در شمال شرقی حکیم‌خان و جنوب شرقی آلاخان Alaca Han از مهمترین بیلاقات

ینی‌ایل بوده است. قبیله یینی‌ایل از نظر «مالی» جزء متعلقات اوقاف مسجدی بود که مادر مراد سوم نوربانو Nur-Banu در اسکودار üsküdar ساخته بود. به همین جهت در اسناد به این تشکل «ترکمن‌های اسکودار» نیز گفته می‌شده است. این تشکل خود از دو شاخه که اولی به ذوالقدرلوا و دومی به ترکمن‌های حلب منسوب بودند، به وجود آمده بود. به شاخه منسوب به ترکمن‌های حلب یابان اری Yaban-Eri گفته می‌شود.^(۱) زیرا که این شاخه فقط تابستانها در ناحیه مزبور ساکن بوده و در زمستان نیز به حلب سرازیر می‌شود. اما شاخه ذوالقدرلو عموماً به کشاورزی اشتغال دارند. یابان اری‌ها عمدتاً از طایفه‌های منسوب به قبیله بیگدلی به وجود آمده‌اند. تشکلهای درجه اول یابان اری عبارتند از: بگدلی، بیات، افشار، بایندر، خربنده‌لو، قره‌قویونلو.

ذوالقدرلی: چیمه‌لو، موساجالو (موسی حاجیلو)، بوینو یوغونلو Boynu-Yoğunlu، کورد مهماتلو، ایمانلو افشاری، باراق Barak، آچا قویونلو، تاتار علیلو Tatar-Alilu، چاغیرغانلو، ایلچی Elçi، تجیرلو، نجارلو. تشکیلات اداری یینی‌ایل تا سال ۱۲۷۵ هـ (۱۸۵۸-۱۸۵۷ م.) دوام داشته است.

۹- ترکهای اولو یوروک:

اولویوروک با اینکه ابتدا در نواحی سیواس، آماسیا و توقات سکونت داشتند اما برخی از قبایل این اجتماع در غرب تا نواحی آنکارا و قیرشهر نیز پیش رفته‌اند. اولویوروک در مرحله اول به سه گروه تقسیم می‌شود:

یوزده-پاره Yüzde-Pare، اورتا-پاره Orta-Pare، شرق-پاره Şark-Pare. قبایل تشکیل دهنده این گروهها «بولوک» Bölük نامیده می‌شدند. هر کدام از بولوک‌ها دارای قشلاق مشخصی بوده و بر روی آن کشاورزی می‌کنند. بولوک‌های تشکیل دهنده این اجتماع در درجه اول عبارتند از: ایل بگلو İl.Beglu، چپنی، قولاغوزلو kulağuzlu، آق قوزولو Ak.kuzulu، آق‌سالور Ak.salur، تاتلو Tatlu، گرامپا Gerampa، گوکچه‌لو،

۱- فاروق سومر، مقاله، نگاهی کلی به قبایل عشیره‌ای ترک ساکن در آناتولی، سوریه، عراق. ص ۵۱۳

شرف‌الدین‌لو Şerefeddinlu، چونقار Çunğar، بال‌لو Ballu، چاپانلو Çapanlu،
ایکیزلو İkizlu، چاورچی Çavurçi، اوستاجالو (اوستاجلو)، دودورغا، اوزلی özlü،
قرقلو Kiriklu، قره فقیه‌لو Kara.Fakihlu، تورغوت‌لو، آقچاقویونلو، علی بگلو، قوزو
گول‌لو kuzu-Gullu، قره کچی‌لو Kara-Keçilu، اینال‌لو

۱۰- بوزاق (ناحیه یوزغات فعلی):

همانطور که سابقاً نیز اشاره شد این جا ناحیه‌ای بود که اولین بار قره‌تاتارهای
مغول در آن مسکن گزیدند. به جهت اینکه تیمور شمار زیادی از اینها را با خود به
ترکستان برده بود، در اوائل قرن پانزدهم ترکمن‌های بوزاق که تشکلهایی منسوب به
قوم ذوالقدرلی و ترکمن‌های حلب بودند به آسانی در این ناحیه اسکان گزیدند. در بین
قبایلی که به لحاظ منطقه مسکونی آنها ذیلاً خواهند آمد، امروز نمی‌توان به طور قطع
نظر داد که به غیر از تاتارها تشکلهای بومی دیگری نیز در این نواحی بوده‌اند یا خیر.
A. گدوک Gedük: قره یحیی‌لو Kara yahyalu، دلو علیلو Delu-Alilu، آقچالو
Ağçalu، آقچاقویونلو، شام بیادی.

B. قره‌داش Kara-Taş: علی‌بگلو، آقچالو، تجیرلو، قزل قوجالو.

C. آق‌داغ Ak.Dağ: قره‌لو Karalu، قرقلو، حصار بگلو Hisar-Beglu، قزل قوجالو،
سوگولن Sevgülen (بزرگترین طایفه: سارو حاجی‌لو).

D. بوغازلایان Boğazlayan: چیچک‌لو Çiçeklu، قلاغوزلو Kulağuzlu.

E. ایلی سو Ili-Su: تاتار (مغول)، آرسلان بگلو Arslan.Beglu، آقچالو.

F. سورغان Sorğun: ذاکرلو، قزل قوجالو.

۱۱- آت چکن‌ها At.Çekenler و قبایل همسایه آنها:

مارکوپولو نوشته است که ترکمن‌ها در آناتولی مرکزی اسبهای اصلی را تربیت
می‌کرده‌اند. به ویژه قبایل ترک نواحی قونیه در دورهٔ خاندان قره‌مانیان و عثمانیان نیز
اسبهای پرخریداری را تربیت می‌کرده‌اند. به لحاظ اینکه این قبایل سابقاً مالیات خود را
از اسبهای تربیت شده پرداخت می‌کردند لذا به آنها نام «آت چکن» داده شده است. از

دوره حکومت عثمانیان مالیات اسب نقداً دریافت می‌شد. آت چکن‌ها ابتدا در ناحیه مابین دریاچه قوچ حصار Koç-Hisar و لارنده Larendе (قره‌مان) و آق‌شهر سکونت داشتند. این ناحیه به ۳ منطقه اداری (بخش) تقسیم می‌شد. که عبارت بودند از: اسکی ایل Eski-İl، تورغود و بایبورد Bayburd. منطقه اسکی ایل اراضی جنوبی دریاچه قوچ حصار را شامل می‌شود. مرکز این بخش روستای اسکی ایل بوده که در نزدیکی ساحل دریاچه قوچ حصار هنوز نیز موجود است. روستای اشمه قایا Eşme-Kaya که در مسیر شاهراه اسکی سلجوقلو Eski-Selçuklu قرار داشت نیز جزء روستاهای مسکونی بیگهای آت چکن بود که نسل این بیگها تا عصر حاضر ادامه دارد. ترانهٔ ترکی «سایه‌های سپیدارهای اشمه قایا» که در قونیه مشهور می‌باشد، برای یکی از آخرین بیگهای آت چکن سروده شده است. تورغود به اراضی واقع در شهر آق‌شهر و بایبورد و نیز به اراضی واقع در شمال قره‌مان گفته می‌شود. ذیلاً نام مشهورترین اقوام که در این بخشها و اراضی متعلق به قوم قره‌مان ساکن بودند آورده شده است. قبایل تاتار و جلایر که در میان قبایل مزبور آمده است در واقع از بازماندگان قره‌تاتارها می‌باشند. مجموع نفوس مالیات پرداز آت چکن‌های اصلی یعنی قبایل ساکن در بخشهای اسکی ایل، تورغود و بایبورد در دوره حکومت سلطان سلیم قریب ۱۰۸۰ خانوار بوده است.

A- اسکی ایل: قوش تمیر Koş-Temür، سولموشلو Sölmüşlü، خجنتی‌لی Hocantili، داودلار Davudlar قریش ملک‌شاه Kureyş، Melikşah، بؤینو یومرو Boyny، Yumru، قورولو Kurulu.

B- تورغود: قوسونلو Kusunlu، یاپا Yapa، چپنی Çepni، ریحانلو Reyhanlu، ساروجا احمدلو Saruçā.Ahmedlu، شاه‌بگ نوکرلری ŞahBeg Nokerleri.

C- بایبورد: امیر حاجیلو Emir Hacilu، اوغول بگلو، قایی Kayı، فارساق‌لار Farsaklar، پچنک، تاتار (مغول).

D- آق‌سرای: بکتاشلو Bektaşlu

E- قوش حصار (قوچ حصار): بوزقیرلو Boz-kirlu، بوزدوغان Boz-Doğan.

اورون قوش Urunğuş, هندلو Hindlu, جنیدلو Cüneydlu, جلاپر.

F- اورگوپ ürgüb: جمالو Cemallu, یوالو.

G- نیگده Niğde: برکتلو Bereketlu, دواندارلو Dünderlu, بلغارلو Bulgarlu.

H- دولو Develu: بندری بیگی Benderi-Begı.

İ- دولو Develu: قره حصاری Kara Hisari, یحیی‌لو Yahyalu.

J- ایلغین İlgin: موغال, ساماغاری Samağari, ایلچی‌لی Elçili (آلچی؟ Alçi),

تاتاری.

K- اسحق‌لو Ishaklu: سلچوقلو, قوندو Kondu, قوتلوبوگا تاتارلاری

Kutlu.Boga, قابوچی تاتارلاری Kapucu (موغال تاتارلاری, بوغاز تاتاری).

برخی از قبایل فوق از ناحیه ایچ‌ایل و برخی دیگر از ناحیه تارسوس - آدانا آمده‌اند.

۱۲- ایچ‌ایل اا-ا:

فتح ناحیه ایچ‌ایل در دوره سلجوقیان آغاز شده و در دوره حکومت قره‌مانیان به اتمام رسیده است. از این نقطه نظر ترک‌های ساکن این ناحیه نسبت به ترک‌های چوکور‌اووا تاریخ جداگانه‌ای را دارا می‌باشند. اینها تقریباً جزو ترکمن‌های قره‌مانیان محسوب شده و ضمن اینکه عنصر مورد اعتماد قره‌مانیان بودند پشتیبان اصلی آنها نیز بودند. ایچ‌ایل در زمان حکومت بایزید دوم به شش بخش تقسیم می‌شد: ارم‌نک, سنیتی (غازی پاشای امروزی), گلنار Gülnar, سیلیفکه Silifke, قاری تاش Kari-Taş و موت Mut. بخش عمده‌ای از ترک‌های این منطقه زندگی کاملاً اسکان یافته‌ای را دارند. بقایای آنها نیز به موازات اشتغال به زندگی روستایی و کشاورزی تشکیلات قبیله‌ای خود را نیز هنوز حفظ کرده‌اند. قبایل درجه اول اینها عبارتند از: بوز-دوغان (در سیلیفکه), ییوالو (یوالو) در آنامور Anamur, اوغوز خانلو در سیلینیتی و آنامور, بوزقیرلو در تاشلیق سیلیفکه, خوجه یونسو Hocayunuslu در گلنار, بگلی در گلنار, شاملو در تاشلیق سیلیفکه. خاندان‌های رهبری‌کننده این قبایل جزء امرای قره‌مانیان محسوب می‌شدند.

قبیله بوزقیرلواها که در ناحیه تاشلیق سیلیفکه سکونت دارند نامشان را از بیگی به همین نام (بوزقیر) اخذ کرده‌اند. «بوزقیر» نیز ممکن است از لحاظ ریشه‌ای با مصادر بوزماق Bozmaq (خراب کردن) و قیرماق Kirmak (قتل عام کردن) ارتباط داشته باشد. زیرا که در آن زمان‌ها کلمه بوزقیر به معنای دشت که یک اصطلاح جغرافیایی است هنوز وجود نداشت. مثلاً یکی از بخشهای قونیه به نام بوزقیر نام خود را از اسم یکی از بیگهای حاکم آنجا گرفته است. نسل این بیگ تا قرن شانزدهم دوام داشته است. پیشتر در دوره سلطنت بایزید دوم همانگونه که در بخش بوزقیر به قبایل نیمه کوچ‌نشین نیز بر می‌خوریم، حتی اقلیت مسیحی نیز در آنجا وجود نداشتند. همانند خیلی از جاهای دیگر در قرن نوزدهم روم‌ها Rumlar به این بخش وارد شدند.

در دوره عثمانی بخش ایچایل همانند یک منبع لایزال انسانی توصیف می‌شده است. در تمامی قرون از این بخش مهاجرت‌هایی به نواحی همسایه صورت گرفته که این مهاجرت‌ها عنصر ترک را در نواحی مذکور که به علل مختلف تضعیف شده بود تقویت می‌کرد. پیشتر در دوره سلطنت بایزید دوم برخی شاخه‌های مهم قبایل بوزدوغان و بوزقیرلو به بخش کوچ حصار واقع در آناتولی مرکزی مهاجرت کرده‌اند. نیز در همان دوره می‌دانیم که قبایل کم‌اهمیت‌تری به ناحیه تکه (آنتالیا) مهاجرت کرده‌اند. بعد از فتح قبرس Kibris هراز گاهی از ناحیه ایچایل گروههای مهاجر به این جزیره اعزام می‌شده‌اند. بدین ترتیب بخش عمده‌ای از ترکهای امروزی قبرس از نسل یوروکهای ایچایل می‌باشند.

در قرون بعدی نیز مهاجرت‌های مهمی از ایچایل صورت گرفته است. این مهاجرت‌ها به ویژه به ناحیه همسایه یعنی چوکوراوا صورت گرفت. در رأس این قبایل مهاجر به چوکوراوا بوزدوغان و طوایف منسوب به آن یعنی مله منجی Melemenci، قره حاجیلو، کورک‌چلو Kürkçülü و تکه‌لو دیده می‌شوند. این قبایل ترکهای فاتح ساکن در چوکوراوا را که به لحاظ شورشهای جلالی و دیگر علل از نظر جمعیت بسیار ضعیف شده بودند تقویت کرده و در اسکان گزینی مجدد در این جلگه عامل مهمی بوده‌اند.

۱۳- منتشه :Menteşe

در شهرستان منتشه (ولایت موغلائی فعلی) برخی قبایل نیمه عشیره‌ای زندگی می‌کنند. در دفاتر آماری به شاخه‌های به وجود آورنده این قبایل «تیر» «Tir» (اوق Ok) گفته می‌شود که یک اصطلاح ویژه این شهرستان می‌باشد. قبایل درجه اول ساکن در شهرستان منتشه عبارتند از: قایی، خورزوم Horzum (شاید خوارزم)، بارزا Barza، قزلجه یالینج Kızılca-Yalinc، قزلجه کچی لو Kızılca-Keçilu، اسکندرلیگ. قبیله بارزا در عین اینکه به دو شاخه بارزای ساکن Otrak و بارزای کوچ‌نشین göçer تقسیم می‌شود. ضمناً شاخه دیگری به نام Güne گونه بارزا نیز وجود دارد.

۱۴- قبیله قابل ذکر ساکن در حمید Hamid نیز قبیله قره‌مانلو می‌باشد.

۱۵- آیدین :Aydın

در این شهرستان یک اجتماع یوروک به نام قره‌جه‌قویونلو Karaca-Koyunlu سکونت دارند. این اجتماع از تجمع قبایل بسیار کوچک به وجود آمده و در سطح وسیعی پراکنده‌اند. در میان این اجتماع، قبایل بزرگی همچون تاروجولار Tarucular، ایل‌لی‌جیلر Elliciler، چول‌لولار Çullular نیز وجود دارد.

۱۶- کوتاهیه :Kutahia

در این شهرستان به ویژه در بخش دنیزلی یک اجتماع بسیار مهم یوروک سکونت دارند. قبایل درجه اول تشکیل دهنده این اجتماع عبارتند از: قایی، آق‌قویونلو، بوزقوش، قیلجان Kilcan، آق‌کچی‌لو، قاشیق‌چی Kaşıkçı، مسلمانی‌تویلی Müsellemeni-Toyli، افشار، آلا یونتلو Ala-Yuntlu. از این قبایل شاخه‌ای مهم از قبیله آق‌قویونلو نیز در شهرستان قره حصار صاحب (آفیون) Kara-Hisar-Sahib (Afyon) دیده می‌شود. در بخش سیدقاضی Seyyid-Gazi همین شهرستان نیز قبیله بزرگی به نام قره‌قویونلو سکونت دارد. در خصوص اینکه این دو قبیله قره‌قویونلو و آق‌قویونلو از نظر مناسبات قبیله‌ای چه رابطه‌ای با اقوام آق‌قویونلو و قره‌قویونلوی ترکمن دارند نمی‌توان نظری ارائه داد.

۱۷- آنکارا Ankara:

در همه جوانب شهرستان آنکارا به قبایل نیمه کوچ‌نشین که اکثراً نیز کم جمعیت می‌باشند برخورد می‌کنیم. در بخش قصبه Kasaba این شهرستان و نیز در بخشهای عزیزبگلو، قره‌کچی‌لو، توس بوغا Tos-Boğa، بگ‌پازاری Beg-Pazari، سیوری حصار Sivri-Hisar و سلطان اونی Sultan-önü، تشکل اولو - یوروک که بخش عمده آن را قبیله گنچلو Gençlu به وجود آورده است، سکونت دارد. در تواریخ قدیمی عثمانی قبیله توس بوغا که فوقاً ذکر شد جزء قبایل مغول ثبت شده است. قره‌کچی‌لی Kara-Keçili‌های مذکور نیز در واقع اجداد قره‌کچی‌لی‌های فعلی ساکن در ناحیه اسکی شهر Eski-şehir می‌باشند. قره‌کچی‌لی‌های ساکن شهرستان آنکارا نیز در واقع شاخه‌ای از قبیله بزرگ قره‌کچی‌لی‌های ساکن در قیرشهر که وابسته به اولویوروک بودند می‌باشند.

قبایل نیمه کوچ‌نشین دیگری نیز در قرن شانزدهم در سایر نواحی و بخشهای آناتولی سکونت داشتند که به لحاظ کم اهمیت بودنشان لزومی به ذکر آنها نمی‌باشد. فقط یادآور می‌شویم که در بخش قطار Katar واقع در شهرستان چوروم Çorum تشکل مهمی به نام تاتاران موغال سکونت دارند. همچنین در همین قرن در شهرستان «بولو» قبیله‌ای به نام خراسانلو Horasanlu سکونت دارند.

به لطف وجود دفاتر آماری بجای مانده از سابق ما می‌توانیم وضعیت قبیله‌ای ترکیه در قرن شانزدهم را، حتی با ذکر فروع آن نیز ترسیم کنیم. به استناد این دفاتر در منطقه‌ای از ترکیه که از دریای اژه تا فرات و طرابوزان امتداد دارد، اکثریت ترک حاکم بوده و به عنوان اقلیت قومی نیز فقط ارمنی‌ها و روم‌ها وجود دارند. نواحی‌ای که اقلیت مسیحی در آنجا بسیار کم سکونت داشته‌اند عبارتند از: آناتولی غربی، ناحیه مرمره و شمال غربی دریای سیاه می‌باشد. در بین سالهای ۱۵۳۰-۱۵۲۰ در نواحی مذکور در مقابل ۵۴۰۹۶۳ خانوار ترک فقط ۴۴۷۱ خانوار مسیحی وجود داشته است. در همان تاریخ در ولایات قونیه، نیکده، قیصری و ایچ‌ایل جمعیت ترک ۱۴۳۲۵۴ خانوار و جمعیت

مسیحیان ۲۴۴۸ خانوار بوده است.^(۱) هر چقدر به سمت شرق برویم این نسبت کمتر می‌شود، به عنوان مثال در ولایات ماراش، یوزغات و قیرشهر در مقابل ۶۶۷۷۶ خانوار جمعیت ترک تعداد ۲۶۸۷ خانوار مسیحی سکونت داشتند.^(۲) اما در همین سالها در ناحیه چوکوراوا در مقابل اکثریت غالب ترکها جمعیت بسیار کمی از ارمنی‌ها سکونت داشته‌اند.^(۳) از قرن چهاردهم به بعد به لحاظ حرکت‌های سیاسی که از آناتولی به سمت ایران جریان گرفت جمعیت بسیار زیادی از ترکها به ایران رفتند. (از دوره علی پادشاه تا شاه اسماعیل). حتی در قرون شانزدهم و هفدهم نیز شمار زیادی از ترکها به ایران مهاجرت کردند. تمامی این مهاجرت‌ها بیشترین تأثیر خود را در آناتولی شرقی نهاده و جمعیت ترک این سرزمین که در قرن پانزدهم عنوان «سرزمین ترکمن» را به خود اختصاص داده بود، بسیار تقلیل یافت. این امر که امپراطوری عثمانی بیگهای کرد را در اراضی خودشان ابقا کرده بود نیز عامل مهمی در تقلیل جمعیت ترک محسوب می‌شود. در سال ۱۵۴۸ م. بعد از سفر سلطان سلیمان قانونی به نخجوان، قانونی دایر بر واگذاری تیول که بیش از ۲۰۰۰۰ سکه عایدی داشت به «غلام درباران» دربار تصویب شد. این امر امکان ترقی نظامیان ترک را از بین برد. حتی برای جزئی‌ترین وظایف نظامی نیز به غلامان و یا فرزندان آنها ارجحیت قائل می‌شدند. هرگاه برای انجام وظایف، غلامان و یا غلام‌زادگان کفاف نمی‌داد در این صورت ترکان آناتولی را به سایر اقوام ترجیح داده و از آنها استفاده می‌شد. از اعراب، لازها Laz، تاتها Tat و ساردی‌ها Sartlu^(۴) در مشاغل نظامی استفاده نمی‌شد. همین طور چپنی‌ها که به لحاظ شیعه بودنشان مورد اعتماد نبوده و استخدام آنها در مشاغل نظامی ممنوع شده بود. حتی

۱- عمر لطفی بارکان. مطالعات مردم‌شناسی تاریخی و تاریخ عثمانی. مجموعه ترکیات. استانبول ج ۱۰. ۱۹۵۳ ص ۱۱ - تابلو ۱
 ۲- همانجا.
 ۳- مطالعات مربوط به تاریخ چوکوراوا. ص ۲۰-۲۳.
 ۴- فروپاشی سیستم بنی‌جری. مصطفی آق‌داغ. نشریه دانشکده زبان و تاریخ جغرافیا. شماره ۳۰. سال ۵ سند شماره ۴.

فرمان داده شده بود که مستخدمین قدیمی را نیز اخراج نمایند. خلاصه در قرن شانزدهم آن گروه نظامی که مورد علاقه دولت بود غلامان و غلامزادگان بودند. در مرتبه بعدی ترکهای آناتولی قرار داشت. اما بدین‌ها نیز وظایف مهمی داده نمی‌شد. در حالی که ترکهای آناتولی نیز آرزو داشتند همانند ینی‌چری Yeniceri ها نظامیان حقوق بگیر باشند. به همین سبب بایزید یکی از فرزندان سلطان سلیمان قانونی که جهت جانشینی پدر خود را آماده می‌کرد توانست به راحتی یک نیروی ۷۰۰۰ نفری حقوق بگیر از ترکهای آناتولی تشکیل دهد. برادر بزرگ وی سلیم Selim نیز مطابق توصیه پدرش بدین نحو رفتار کرده و از ترکهای آناتولی یک نیروی حقوق بگیر تشکیل داد. زمانی که در سال ۱۵۵۹م شاهزاده بایزید سر به شورش برداشت. در اطراف خود نیروی مهمی را گرد آورده بود. این نیرو از نظامیان تیمار و جوانان روستایی همراه آنان و همچنین افرادی از قبایل مختلف ترک تشکیل شده بود. گروه دوم از وابستگان به قبایل بوزقیر ساکن در قره‌مان، ذوالقدرلی‌ها و ترکمن‌های ینی‌ایل تشکیل می‌شدند. رهبری بوزقیرها را حسین‌بگ فرزند بوزقیر به عهده داشت. از امرای سرشناس شاهزاده بایزید آقساق سیف‌الدین Aksak-Seyfeddin، حسین‌بگ فرزند تورغوت و قودوز فرهاد Kuduz-Ferhad را می‌بینیم. این سه تن که از سرکردگان ترکهای آناتولی بودند توسط بایزید هر کدام به سمتی منسوب شدند. آقساق سیف‌الدین به ریاست نیروهای عزب Azab، حسین‌بگ فرزند تورغوت به سمت ریاست سلاحداران و قودوز فرهاد نیز به ریاست نظامیان منسوب شدند.^(۱) حسین‌بگ فرزند تورغوت از خاندان تورغودیان که خاندان امرای بزرگ وابسته به دولت قره‌مانیان بود می‌باشد. قودوز فرهاد که سوارکاری ماهر و جنگجویی شجاع و سرکرده سواران ترکمن بود احتمالاً از ترکمن‌های ذوالقدرلی و یا ینی‌ایل باید باشد.

به نظر محققین مجادله بین بایزید و سلیم در واقع امر «مجادله‌ای حق طلبانه بین مردم آناتولی و سپاهیان تیمار از یک طرف و غلامان دربار و رجال اجاق از طرف دیگر

۱- ماجرای شاهزاده بایزید فرزند سلیمان قانونی. / شرف‌الدین توران. آنکارا. ۱۹۶۱، ص ۸۷، ۱۰۰، ۱۰۸

بود.»، منتهی نیروی مهم دیگری نیز از مردم آناتولی تحت فرمان سلیم جمع شده بودند. حتی با اینکه به افراد این نیرو وعده داده شده بود که به عضویت نیروی ینی‌چری پذیرفته و استخدام خواهند شد ولی بعد از به حکومت رسیدن سلیم به علت مخالفت ینی‌چری‌ها این وعده تحقق نیافت.

بایزید که شاهزاده‌ای بی‌لیاقت بود در نتیجه شورشی که ایجاد کرد ضمن اینکه باعث کشته و آواره شدن تعداد زیادی از مردم گردید، در عین حال یک نیروی ۱۲ هزار نفری را نیز با خود به ایران برد. تعداد زیادی از اینها و شاید تمامی آنها به سرزمینشان بازنگشته و در ایران ماندند^(۱) و نیروی قزل‌باش صفوی را تقویت کردند. از پیامدهای دیگر حادثه مزبور این بود که نیروهایی از ینی‌چری تحت عنوان یاساقچی Yasakçı جهت تأمین امنیت و آرامش از استانبول به آناتولی اعزام شدند، اما مردم از این سربازان گستاخ نفرت داشته و در فرصت مناسب آنها را از بین می‌بردند.

از نیمه دوم قرن شانزدهم دو نیرو در آناتولی باعث عدم امنیت شده بود. طلاب مدارس دینی «سوفتا = Softa = سوخته و لوندها Levend» به لحاظ اهمیتی که از دوره سلجوقی به مسئله آموزش داده می‌شد و همچنین به لحاظ فشارهای اقتصادی و توسعه ارگانهای دوشیرمه در قرن شانزدهم تعداد طلبه‌های مدارس دینی به نحو روزافزونی افزایش یافته بود. این طلبه‌ها به خاطر نبود کار و اشتغال، در گروههای کوچک در نواحی و بخشهای مختلف به راه می‌افتادند. آنها از طریق دریافت مبالغی تحت عنوان «قربانی» Kurban، «نذر» Nezir و «جر» گذران می‌کردند. این طلبه‌ها در درجه اول با ینی‌چری‌ها که از آنها به عنوان مأمورین دولتی نفرت داشتند به مبارزه برخاستند.^(۲)

در مقابل به لحاظ اینکه عموماً از ناحیه قاضیان حمایت می‌شدند در میان مردم نیز چه به علت قرابت و چه به علل دیگر پشتیبانانی کسب می‌کردند. طلاب مدارس به ویژه

۱- صحائف الاخبار. منجم‌باشی. استانبول، ۱۲۸۵، ص ۱۹۲، ۱۹۳.

۲- شورش‌های جلالی. مصطفی آق‌داغ. ص ۱۲۳.

در نواحی آماسیا، چوروم، کاستامونو Kastamonu، کوتاهیه، آفیون، مانیسا، بالیکسیر، اسپارتا، آلاییه Alaiyye و ایچایل فعالیت داشتند. جهت جلوگیری از فعالیت طلاب تشکیلات ایل اری El-Eri ایجاد شد. تشکیلات ایل اری واحدهای کوچکی از مردم محلی بود. منتهی به لحاظ اینکه اینها نیز نتوانستند از فعالیت‌های طلاب جلوگیری نمایند لذا جنبش‌های طلاب مدارس تا مدت مدیدی ادامه داشته است.

تعداد زیادی از جوانان ترک روستاهای آناتولی که به لحاظ کثرت جمعیت تحت فشار اقتصادی بودند بالاجبار به مدارس دینی می‌رفتند و گروهی دیگر نیز خانه و کاشانه خود را ترک می‌کردند. تعدادی زیاد از این جوانان جهت یافتن کار به شهرها می‌رفتند که اصطلاحاً به این دسته چیفت بوزان Çift.Bozan گفته می‌شد. تعدادی از این جوانان نیز به خدمت شهرداران و استانداران درآمده و جزء مستخدمین آنها درمی‌آمدند. گروهی از این جوانان نیز به خاطر نیافتن کار، با تشکیل گروههای مسلح به راهزنی مشغول می‌شدند. به این گروه لوند Levend (جمع لوندات) گفته می‌شد. کؤراوغلو روشن مشهور نیز یکی از رهبران همین گروههای مسلح بوده و در سال ۹۸۸ (۱۵۸۰) در حد فاصل بین شهرهای بولو و گرده Gerde به راهزنی مشغول بود. اظهار می‌شود که کوراوغلو که گویا «جلالی» بوده است فعالیت خود را در سال ۹۹۲هـ ق می‌شود (۱۵۸۴م.) ادامه داده و امرا و قاضیان نیز از ترس، اقدامات او را نادیده می‌گرفتند.^(۱)

جنگ با ایران که در سال ۱۵۷۷ آغاز شده بود بر خلاف تصور ۱۲ سال طول کشید. اگر چه در نتیجه این جنگها مرزهای امپراطوری ترک تا دریای خزر گسترش می‌یافت ولی برای این جنگ جانها و مالهای بسیار صرف گردیده و مردم ترک آناتولی در تنگنایی وحشتناک گرفتار آمدند. همچنین ظهور عده‌ای از «جلالی‌ها» همانند کوراوغلی، محمدچاوش Mehmed.çavuş، مصطفی کرد فرزند کیزیراوغلی Kizir.Oğlu و اینکه آنها سالیان طولانی به راهزنی و غارت اشتغال داشتند در ارتباط با طولانی شدن این جنگ است. در این بین در همان سال آغاز جنگ همزمان با فوت شاه

اسماعیل دوم (۱۵۷۷م.) «یک ترکمن» منسوب به قبیله شام بیادی ساکن در ناحیه بوزاق ادعا کرد که وی شاه اسماعیل دوم، شاه ایران است. وی سپس اطراف خود عده زیادی از ترکمن‌های قزل‌باش را گرد آورده و دست به فعالیت‌هایی زد و حتی در آرامگاه حاجی بکتاش واقع در ناحیه قیرشهر عده‌ای را جمع کرده و طی مراسمی گوسفند قربانی نمود. در جریان جنگ ایران ترکمن‌ها و یوروکها نیز همانند روستائیان آناتولی در معرض ظلم و جور وابستگان حکومتی خود قرار داشتند.

بدون شک جنبش شاه اسماعیل دوم دروغین نیز عکس‌العملی در مقابله با فشارهای ناشی از اخذ مالیات بوده است. هنوز خستگی ناشی از جنگ ایران رفع نشده بود که آغاز جنگ با اطیش و طولانی شدن آن در سال ۱۵۹۳ باعث بروز جنبش‌های بزرگ جلالی گردید. رهبری این جنبش‌ها را عمدتاً ترکهای آناتولی به عهده داشتند. آنها غالباً عضو واحد سواره‌نظام گارد سلطنتی بوده و یا در مشاغل دین پایه مأمور شهرداری - میراب Su-Başilik، درجه‌داری، طلایه‌داری Çavuşluk، فرماندهی دسته Bolük.Başilik در استانداری و فرمانداری به کار اشتغال داشتند.

اولین جنبش بزرگ جلالی را شخصی به نام عبدالحلیم Abdül-Halim ملقب به قره‌یازجی بر پا کرد. وی در مقام بولوک باشی (فرمانده دسته) در خدمت استاندار و فرماندار به کار اشتغال داشت. به ادعای مورخین عثمانی هدف قیام قره‌یازجی خاتمه دادن به حاکمیت امپراطوری عثمانی در آناتولی بود. اما تحقیقات نشان می‌دهد که وی چنین هدفی را دنبال نمی‌کرده است.^(۱) در سال ۱۵۹۵ شخصی وابسته به قبیله داودلار Davudlar ساکن بخش تورغوت از قبیله آت چکن قره‌مان قیامی با هدف فوق را سازمان داد. این شخص با ادعای این مطلب که از نسل علاءالدین حکمران سلجوقی می‌باشد اظهار می‌داشت که در صورت رسیدن به حکمرانی با مردم به عدالت رفتار خواهد کرد، و در خصوص لزوم خاتمه دادن به حکومت جور و ظلم عثمانی تبلیغ می‌کرد. منتهی نه وی و نه کس دیگری نمی‌توانست که از میان قوم قره‌مان حامیانی برای خود

۱- شورش جلالی‌ها. مصطفی آق‌داغ. ص ۲۴۳ - ۲۴۸

فراهم آورد.

قره‌یازجی اولین بار در سال ۱۵۹۹ در حوالی اورفا Urfa دست به قیام زد. می‌دانیم که استاندار (والی) سابق حلب به نام حسین پاشا نیز به وی ملحق شده بود. جنگ با اطیش ادامه داشت. به همین جهت فرمانده شورشیان جلالی بخشوده شد و ابتدا به سمت فرمانداری آماسیا و سپس چوروم تعیین گردید. اما قره‌یازجی لوندها Levend و یا سگبان Sekban های اطراف خود را متفرق نکرده و بلکه آنها را در نحوه گذران زندگی به حال خود گذاشته بود. به همین جهت والی بغداد حسن پاشا به سوی او گسیل شد. قره‌یازجی نیز با نیروی انبوهی از «جلالیان» به مقابله حسن پاشا بیرون آمد. به همراه وی مشهورترین فرماندهان دسته جلالی‌ها از قبیل: تاویل احمد Tavail.Ahmed، قره‌قاش احمد Kara-Kaş.Ahmed، یولارقیردی Yolar-Kirdi، تکه‌لی محمد Tekeli-Mehmed، دلی‌ذوالفقار Deli-Zülfikar، دونداز Dündar، تپه‌سی تویلی Tepesi-Tüylü، ییلدیز ابراهیم Yıldız-İbrahim، کافرمراد Kafir-Murad، عرابه‌جی سلیمان Arabaci-Süleyman حضور داشتند. فرماندهان دسته فوق Bölük-Başılar نیز مانند قره‌یازجی از اعضای واحدهای ویژه گارد سلطنتی بوده و یا از مأموران ملازم فرمانداران یا استانداران بودند. قره‌یازجی با اینکه یک نیروی عثمانی به فرماندهی حاجی ابراهیم پاشا را در حوالی قیصری شکست داد اما در جنگی که با حسن پاشا سوکوللی‌زاده Sokulluzâde در محل گوکسون göksün واقع شد شکست خورد. قره‌یازجی که بعد از این جنگ به همراه نزدیکانش به کوههای جانیک Canik واقع در شرق سامسون پناه برده بود در آنجا وفات یافت. برادرش دلی حسن Deli-Hasan جانشین وی شد. دلی حسن از کوههای جانیک خارج شده و حسن پاشا را در توقات محاصره کرد. حسن پاشا به لحاظ فرا رسیدن زمستان سربازانش را متفرق کرده بود. جلالی‌ها حسن پاشا را با تفنگ کشتند. در جریان این امر خزانه حسن پاشا که از بغداد راه افتاده بود به دست جلالی‌ها غارت شد. سرکردگان جلالی‌ها با سپر خزانه را تقسیم کردند. منتهی این افراد که سالهای متمادی به حال تجرد زندگی گذرانده بودند متعرض

حرمسرای وی نشده و آنها را به دیورگی Divriği فرستادند. متعاقب این جریان دلی حسن به همراه هوادارانش به سوی غرب آناتولی حرکت کرد که این امر فلاکتی عظیم و غیر قابل جبران را برای اهالی آناتولی غربی به وجود آورد. با اینکه اکثریت غالب جلالی‌ها روستایی بودند آنها به گوشه و کنار متفرق شده و روستاها را غارت و چپاول کرده و غذاها و گوسفندان روستائیان را ضبط می‌کردند. روستائیان به محض شنیدن خبر یورش جلالی‌ها به کوه‌ها و شهرها و بخش‌های دیگر پناه می‌بردند. شایان توجه است که بخشی از این روستائیان که به کوهستان پناه می‌بردند بعد از جابجایی خانواده‌شان به جلالی‌ها می‌پیوستند. تمامی اینها انعکاسات زندگی طولانی و پر مشقت روستائیان بود. دلی حسن به همراه گروه انبوهی همانند سیلی خروشان و دهشت‌انگیز تا حدود کوتاهیه رسید. منتهی در این جا بعد از توافق با دولت به همراه ده هزار افراد خود به سمت روملی عزیمت کرد. ضمن این توافق وی به استانداری بوسنی (بوسنا) Bosna و هفت نفر از دوستانش نیز به سمت فرمانداری در روملی و علاوه بر این ۴۰۰ نفر از فرماندهان دسته «جلالی» نیز به خدمت سواره نظام گارد سلطنتی منصوب گشتند. سخنان استهزاآمیز مورخین در خصوص وضع ظاهری و تجهیزات «جلالی»‌های مهاجر به روملی نشان می‌دهد که آنها در شرایط فقر ترحم‌انگیزی قرار داشته‌اند. آنها فی‌الوقت به جنگ اعزام شدند. آنها که شجاعانه می‌جنگیدند تلفات سنگینی را متحمل شدند. در خاتمه جنگ جلالی‌ها با دادن ۶۰۰۰ شهید حدود دو سوم نیروهای خود را از دست دادند. در این اثنا جلالی‌هایی که در آناتولی باقی مانده بودند به دسته‌های مختلف تقسیم شده و در آناتولی مرکزی و برخی نواحی دیگر نسبت به گذشته غارت و تخریبات دهشتناکی را آغاز نمودند. همانگونه که در مورد دلی حسن اعمال شده بود در خصوص سایر سرکردگان جلالی نیز بنا به اهمیت‌شان پست‌هایی داده شد ولی اقدامات جلالی‌ها هیچگاه قطع نشده بلکه به تدریج نیز شدت می‌گرفت. از سال ۱۶۰۳ تا ۱۶۰۷ نواحی بسیاری در آناتولی تحت حاکمیت رؤسای جدید جلالی قرار داشت که آنها به مراتب خطرناکتر از قره‌یازجی بودند. نیرومندترین اینها علی پاشا

فرزند جان پولاد Can-Pulad بود که حاکم سوریه شمالی گردید. علی پاشا منسوب به یک خاندان اصیل کرد بود که از قدیم اراضی کیلیس Kilis را در اداره خود داشتند. وی با تشکیل یک سپاه ۳۰ هزار نفری و چاپ پول و خواندن خطبه به نام خود اعلام استقلال نموده بود.

بعد از جان پولاد شخص دیگری به نام محمد فرزند قلندر وجود دارد. وی که اهل آنکارا بود بعد از اینکه در سال ۱۵۹۲ با ۸۰ نفر دست به شورش زد همانند سایر همکاران خود در معیت استانداران به مشاغل کدخدائی، تحصیلداری و نقابت مشغول شد. با اینکه در سفرجاغال Cağal فرزند سنان پاشا به ایران، محمدبن قلندر نیز وی را همراهی کرد و سمت فرمانداری را داشت اما از عهده این مقام بر نیامده و مجدداً دست به شورش زد. وی در نامه‌ای به موسلی چاوش Musli-Çavuş یکی دیگر از سرکردگان جلالی‌های ایچ‌ایل، حکومت عثمانی را با کلمات پیمان‌شکن و ریاکار توصیف می‌نماید. و ضمن بحث از این که عثمانیان ظلم را به صورت یک حرفه در آورده‌اند، ادامه می‌دهد که وی تصمیم گرفته است کاری کند که حکومت عثمانی از حاکمیت بر نواحی اسکودار تا تمامی آناتولی صرفنظر نماید. موسلی چاوش مشهور نیز به نواحی ایچ‌ایل و لارنده Larende دست‌اندازی کرده بود. علاوه بر اینها نواحی آدانا در تصرف جمشید، شهر ساروخان در تصرف یوسف پاشا، طرابلس، شام در تصرف سیف اوغلی یوسف از ترکمن‌های ذوالقدرلی و نواحی سیواس در تصرف میمون Meymun برادر تأویل احمد مشهور بود. مراد پاشا وزیر اعظم بعد از مغلوب کردن جان پولاد اوغلی به سوی محمدقلندر اوغلی که برای سرگرم کردن وی با عنوان «پاشا» شهر آنکارا را نیز به وی واگذار کرده بود حرکت کرد. در این اثنا محمدپاشاقلندر اوغلی نیروی انبوهی را تدارک دیده و مشهورترین فرماندهان دسته «جلالیان» به وی پیوسته بودند. آنها به اسامی زیر خوانده می‌شوند: آغاچتان پیری Ağaçtan-Piri، بالدیری قیسا Baldiri-Kisa، داغلاردلیسی سلیمان Dağlar-Delisi، قره‌سعید Kara-Said و برخی دیگر. در جنگی که در محل بیلاق گوکسون رخ داد «جلالی»‌ها با اینکه شجاعانه جنگیدند اما نتوانستند در

مقابل آتش توپ مقاومت نمایند و شکست خوردند. (۱۶۰۹م) بخش عمده‌ای از آنها به ایران فرار کردند. بر خلاف عقیده موجود شمار جلالی‌های فراری به ایران بسیار زیاد بوده و در زمان ورود به تبریز عده آنها در حدود ۱۳۶۰۵ نفر بوده است. برخورد بسیار خشونت‌آمیز مراد پاشا باعث فرار آنهمه «جلالی» به ایران شده بود. در حقیقت نیز مرادپاشا «جلالی»‌های دستگیر شده را بدون گذشت کشته و یا در چاههای آب می‌انداخت. طوری که در این کار به بچه‌ها نیز رحم نمی‌کرد. بدین ترتیب شمار «جلالی»‌هایی که چه در جنگ و چه بعد از دستگیری کشته شدند بیش از ۳۰۰۰۰ نفر می‌باشد. مرادپاشا با این اقدامات خود توانسته بود آرامش نسبی را در آناتولی برقرار نماید. منتهی این اقدامات بی‌رحمانه و بی‌بخشایش که منجر به فرار تعداد زیادی از «جلالی»‌ها به کشور ایران می‌شد که در حال جنگ با عثمانی بود از جانب برخی از رجال دولتی مورد انتقاد قرار گرفته بود. ناصح پاشا Nasuh-Paşa جانشین مرادپاشا ضمن ارسال امان‌نامه‌هایی به «جلالی»‌های ساکن در ایران بازگشت آنها را تأمین نمود و آنها را در خدمات دولتی به کار گماشت.

این حقیقتی روشن است که شورش‌های «جلالی» در نتیجه تضییقات اقتصادی موجود در آناتولی بوده است اما در جوار اینها رشد بیش از حد ارگانهای دوشیرمه و به موازات آن محرومیت مردم ترک باعث شد که آنها با هدف تأمین حقوق سیاسی خود دست به شورش بزنند. به لحاظ حفظ سنتهای سیاسی و روح سلحشوری توسط مردم ترک امکان نداشت که آنها گرفتار شرایطی همچون موقعیت مردم عرب و ایرانی گردند. در نتیجه «جلالی»‌ها باعث شدند که ارگانهای دوشیرمه به تدریج اهمیت خود را از دست بدهند. شورشیان حداقل بر بخشی از اهداف خود نائل آمدند و مسیر بسته شده را باز کردند. به ویژه همانگونه که یکانهای سواره نظام گارد ویژه سلطنتی را تماماً در اختیار گرفتند. برخی از شورشیان نیز تا کسب مقامات استانداری و فرمانداری ترقی کردند. ارگان دوشیرمه که از دوره سلطان محمد فاتح قدرت را گرفته بود تا نیمه دوم قرن هفدهم بر امپراطوری حاکمیت داشت. اما در اواخر قرن اهمیت خود را تماماً از دست داد.

از این تاریخ به بعد تمامی وزیر اعظم‌هایی که در رأس دولت قرار می‌گرفتند ترک بودند. اما با توجه به تمامی این مسائل شورشهای «جلالی» زخم‌های عمیق و غیر قابل جبرانی را در آناتولی باعث شد. به لحاظ غارت‌ها و تخریبات و قحطی ناشی از آن، روستائیان و اهالی بخش‌ها خانه و کاشانه خود را رها کرده و گریختند. از سال ۱۶۰۳ این حادثه چهره‌ای دهشتناک به خود گرفت. انسانهای زیادی از گرسنگی و سرما مردند. به همین جهت بخش عمده‌ای از روستاها به حال ویران و مزارع نیز بدون کشت ماندند. این حادثه به استثنای بعضی نواحی ساحلی و مرزی در آناتولی ضمن به وجود آوردن تأثیرات تکان دهنده بیشترین ویرانگری را در ناحیه وسیعی از آناتولی مرکزی در حد فاصل بین سیواس، کوتاهیه و آفیون و همچنین در چوکوراولو ایجاد نمود. در بخش بسیار وسیعی از ناحیه چوکوراولو تا نیمه دوم قرن نوزدهم هیچگونه زراعتی صورت نگرفت. خلاصه، قیام‌های «جلالی» در آناتولی چه از لحاظ نفوس و چه از لحاظ اراضی مسکونی خلاء بزرگی را ایجاد نمود. در این بین بسیاری از خاندان‌های قدیمی ترک محو و نابود شدند. قیام‌های جلالی همچنین باعث از هم پاشیدن اجتماعات ساکن آناتولی مرکزی از قبیل اولویوروک، قبایل بوزاوق، یوروکهای آنکارا و آت چکن‌های ساکن ناحیه قونیه گردید. تقریباً در مراحل پایانی این قیام‌ها بقایای قدیمی آق‌قویونلو به نام «بوزاولوس» که سابقاً در جنوب ناحیه مردین Mardin قشلاق می‌کردند و در تابستان نیز در ییلاقات واقع در بین ارزروم و ارزنجان سکونت می‌کردند، به ناگهان در آناتولی مرکزی ظهور کرد. (۱۰۲۲-۱۶۱۳) تعداد اندکی از این قوم در سرزمین قدیمی باقی مانده بودند. اینکه بوزاولوس در چه رابطه‌ای سرزمین مسکونی خود را ترک گفته و به آناتولی مرکزی آمده‌اند هیچ مطلبی در اسناد دیده نمی‌شود. به احتمال قوی این مهاجرت به لحاظ تنگی مسکن ناشی از افزایش رو به تزاید جمعیت صورت گرفته است. اساساً در قرن شانزدهم قبیله بوزاولوس دائماً شکایت می‌کردند که حاکمان محلی با ایجاد روستاها و اراضی مزروعی باعث تنگی ییلاقات آنها می‌شوند. حکومت از آمدن بوزاولوس به آناتولی مرکزی چندان رضایت نداشت. در نتیجه به استانداران آناتولی

و قره‌مان فرمان داده شد که آنها را به موطن اصلیشان باز گردانند. منتهی این فرمان هیچگاه اجرا نشد و بوزاولوس در آناتولی مرکزی باقی ماند. اما بعدها برخی قبایل وابسته به آن به لحاظ بدهی‌های مالیاتی به سواحل دریای اژه و نواحی بالیکسیر رفته و در آنجا اسکان گزیدند. وجود قبایلی به نام «ترکمن» در آناتولی مرکزی و غربی در ارتباط با آمدن قبیله بوزاولوس می‌باشد.

به لحاظ دومین محاصره وین Viyana و طولانی شدن جنگ با اطیش و متفقین آن امپراطوری عثمانی با کمبود نیروی نظامی مواجه شد. حکومتی که ابتدا در سپاه خود به قبایل ترک جائی نمی‌داد در سال ۱۱۰۲ هـ ق (۱۶۹۰) جهت حمله به اطیش از ترکمن‌ها نیز سربازگیری کرد. قبایل بوزاولوس، ترکمن‌های حلب، ینی‌ایل، ذوالقدرلی و برخی دیگر در این لشگرکشی شرکت کردند. اما آنها در جریان نبرد سلنکامن Salankamen در مقابل آتش توپها تاب نیاورده و به همراه کردها از میدان جنگ فاصله گرفتند (ذی‌القعدة ۱۱۰۲ - اوت ۱۶۹۱).

در همین سال از طرف حکومت اقداماتی دایر بر اسکان قبایل ترکمن در مناطق تخریب شده صورت گرفت. قبیله بوزاولوس بعد از آمدن به آناتولی مرکزی به چهار گروه تقسیم شده بود. گروه اول در بخش «بالا» Bala واقع در جنوب شرقی آنکارا و اراضی مجاور آن سکونت داشتند. به لحاظ ریاست قبیله تابانلو Tabanlu بر این گروه، بعضاً نام تابانلو موکاتاسی Tabanlu-Mukatasi نیز گفته می‌شود. خاندان بیگی که این گروه را اداره می‌کرد در روستای اوچ ام Uç-Em واقع در بالا سکونت داشته و نسل وی تا امروز نیز تداوم یافته است. مکاتبات بیگهای بوزاولوس با حکام محلی و مرکز به صورت اسناد زیادی در آرشیو غنی در نزد خاندان مزبور تا زمان ما به یادگار مانده است. قبیله «قره‌جه کرد ترکمن» Karaca.Kürd.Turkmen همچنین قبیله «ترکمن قورودلو» Kurudlu و برخی دیگر از قبایل در قیرشهر Kir-şehir مسکن گزیدند. تعدادی تیره‌های منسوب به این قبیله نیز در اطراف نوشهر Nev-şehir اسکان گزیدند. دومین قبیله بوزاولوس در اطراف آق‌شهر - ایلغین Ak.şehir-İlgin و اراضی نزدیک

آن مسکن گزیدند. این گروه در درجه اول از قبایل حمزه حاجیلو، افشار، کوشنه، شرفلو، دانشمندلو و برخی دیگر از قبایل تشکیل می‌شد. سومین گروه قبیله بوزاولوس در ولایات آفیون و کوتاهیه سکونت داشته و در درجه اول از قبایل اوغول بگلو، کوچکلو، عزالدینلو، کردمهماتلو و گوندشلو متشکل بود. این گروه نیز در ولایات فوق و برخی طوایف آنها نیز در اطراف بالیکسیر و ساروخان ساکن شدند.

چهارمین گروه قبیله بوزاولوس نیز در ولایت آیدین سکونت داشت. اینها نیز در محدوده همین ولایت به زندگی خود ادامه دادند. بیشترین روستائیان ترکمن که در حال حاضر در آناتولی مرکزی و غربی سکونت دارند از وابستگان به همین قبیله بوزاولوس می‌باشند. در سال ۱۱۰۲ (۱۶۹۱) دولت در پنج ناحیه اقدام به برنامه‌ریزی اسکان قبایل نمود، یکی از این برنامه‌ها اسکان قبیله بزرگ ترکمن به نام دانشمندلو در ولایات آیدین، بالیکسیر، آفیون، اسپارتا و دنیزلی بود که در این امر موفق نیز شد. محقق است که قبیله دانشمندلو به «بوزاولوس» مذکور در فوق وابسته بوده است.

در اواسط نیمه اول قرن شانزدهم اراضی واقع در چوکوراوا که از میسیس Misis تا کوهستانهای گاور Gavur امتداد داشت همانند سایر اراضی مجاور زیر کشت قرار داشت. منتهی به لحاظ اغتشاشاتی که در اواخر قرن شانزده و نیمه اول قرن هفدهم رخ داد، اهالی ناحیه مورد بحث نیز متفرق گشته و منطقه کلاً به صورت متروک و غیر مسکونی رها شده بود. با اینکه در تاریخ فوق (۱۶۹۱=۱۱۰۲) حدود بیست طایفه از قبیله ذوالقدرلی در این ناحیه اسکان داده شدند، اما نتیجه موفقیت آمیزی نداشت. قبایل راضی نبودند که به طور دائم در این نواحی سکونت کنند. احتمالاً در این امر وجود بیماری مالاریا و دیگر بیماری‌های مسری تأثیر داشته است. بدین جهت تا نیمه دوم قرن نوزدهم که تاریخ ورود «فرقه اصلاحیه» Firkai-İslahiyye به این ناحیه است. این منطقه به عنوان قشلاق مورد استفاده قرار می‌گرفت.

سومین محل اسکان نیز ناحیه منبیچ Menbiç واقع در شمال شرق حلب بود. در این ناحیه گروهی از قبیله ایل بگلی‌ها اسکان داده شدند. ایل بگلی‌ها از قبایل جنوب نبوده

بلکه تشکلی منسوب به شاخه اورتا- پاره Orta-Pare از قبیله اولویوروک بود که در ناحیه سیواس - آماسیا سکونت داشت. ایل بگلی ها از قدیم در آن ناحیه سکونت داشته و به کار زراعت اشتغال داشتند. با وجود انبوه قبایل کوچ نشین دیگر و با وجود اینکه قبیله ایل بگلی از قدیم زندگی اسکان یافته داشته و به کار زراعت مشغول بوده اند و همچنین در سرزمین دور از منبیج سکونت داشتند. مشخص نیست که چرا این قبیله برای اسکان یافتگی در جنوب انتخاب شده بوده است. در خاطرات گفته می شود که این امر در نتیجه یک تبعید بوده است. علت اینکه توسط تشکلهای ساکن در جنوب و در رأس آنها قبیله بیگدلی به قبیله ایل بگلی به چشم یک غریبه نگاه می شده و ترکمن شناخته نمی شدند را باید در انتساب آنها به قبیله اولویوروک و همچنین جهت اسکان آمدن آنها باید جستجو کرد. در حال حاضر ایل بگلی ها در ناحیه مزبور و بخش معدودی نیز در ترکیه سکونت داشته و در عین وابستگی کامل به خاک نام قبایل خود را نیز حفظ کرده است. گروهی که در منبیج تخته قاپو شدند تمامی قبیله را تشکیل نداده و تنها قسمتی از ایل بگلی ها بودند. بخش دیگری از قبیله از قدیم در روستاهای سرزمین خود واقع در ناحیه سیواس - آماسیا به صورت اسکان یافته باقی مانده و نام قبیله ای را هنوز فراموش نکرده اند. از دیگر برنامه های دولت عثمانی در سال مزبور در زمینه اسکان دادن قبایل یکی نیز تخته قاپو کردن بعضی از قبایل ترکمن های حلب و برخی قبایل متفرق در نواحی حماه Hama، حمص Humus و طرابلس شام در اراضی مخروبه و متروکه واقع در مابین نواحی حماه و حمص بود. در حقیقت نیز با اینکه این قبایل در نواحی مزبور اسکان یافتند، اما نتیجه مطلوبی از این امر عاید نشد. برخی از این قبایل از فرصت استفاده اشتغال دولت به امر جنگ استفاده کرده و با ترک نواحی مسکونی خود به آناتولی بازگشتند. بخشی نیز در حال حاضر با حفظ زبان مادری خود در بخش طرابلس شام سوریه زندگی می کنند.

شاخه شام مارها şammar منسوب به قبیله «طی» Teyy عرب که از زمانهای دور در کوههای معروف سلما Selma و آجه Aca واقع در فلات نجد Necd در عربستان

مرکزی سکونت داشتند، اما در اواسط قرن هفدهم رو به سمت شمال پیشروی کرده و جلگه سوریه را اشغال کردند. شام‌مارها با استفاده از ضعف حکومت مرکزی عثمانی همانطور که ناحیه رقه Rakka را به تصرف در آوردند، با تجاوزات خود امر نقل و انتقالات را نیز فلج نمودند. منتهی این دوران شام‌مارها در سوریه چندان نپائید. تقریباً ۲۰ سال بعد از آمدن آنها به سوریه شمالی این بار قبیله آنزه Anezeler که در عربستان مرکزی سکونت داشتند پیشروی کرده و شام‌مارها را بیرون رانده و خود به جلگه سوریه و ناحیه رقه حاکم شدند. اعراب آنزه از لحاظ نفوس بسیار انبوه‌تر از شام‌مارها بوده و عشایری بسیار متجاوز و ویرانگر بودند. آنها ضمن انهدام برخی روستاهای ناحیه رقه باقی مانده آنها را نیز مجبور به پرداخت خراج نمودند. به خاطر تجاوزات آنها امر عبور و مرور کاروان‌ها دچار اشکال گردید. با هدف جلوگیری از تجاوزات اعراب آنزه بود که دولت عثمانی، ترکمن‌های حلب و تقریباً تمامی طوایف بیگدلی وابسته به ینی‌ایل، بقایای قبیله بوزاولوس و برخی قبایل دیگر وابسته به ترکمن‌های حلب و ینی‌ایل را در ساحل رودخانه بلیخ Belih واقع در بین حران Harran که از آقاقلعه Akça-Kale تا رقه امتداد داشت، اسکان داد. (۱۶۹۱م. = ۱۱۰۹هـ) تعداد دیگری از قبایل نیز در سواحل رودخانه جولاب Colab بخش حران، بوزآباد Boz.Abad واقع در شمال غربی اورفا و همچنین در برخی اراضی واقع در جنوب غرب اورفا اسکان داده شدند. در میان تشکلهای تخته قاپو شده ترک غیر از قبایل بیگدلی، همچنین قبایل وابسته به ینی‌ایل مانند موسی جالو، باراق Barak، افشار، چیمه‌لو çimelu و چینی‌ها و قبایل عزالدین‌لو، کوچ‌لو، افشار، اینال‌لو، آجرلو، حمزه حاجیلو از بقایای بوزاولوس‌ها در دیار بکر و برخی قبایل دیگر نیز حضور داشتند. از طرف دیگر کردهای لکوانی Lekvanik و قبایل وابسته به آن مانند حاجیلار، آقباش، قزل‌قویونلو و قرینتلی Kırıntılı نیز در میان اسکان یافتگان دیده می‌شوند. کلیه این قبایل همان سال از منطقه مزبور فرار کردند اما مجدداً بازگردانده شده و جهت جلوگیری از فرار آنها تدابیری جدی آغاز شد. دولت تصمیم گرفته بود که در این برنامه تخته قاپو موفق گردد. هدف

دولت عثمانی از این برنامه این بود که با اسکان دادن قبایل ترک ضمن جلوگیری از تجاوزات اعراب آنزه همچنین از اغتشاشاتی هم که توسط ترکها ایجاد می شد پیشگیری نماید. منتهی این ناحیه دارای شرایط جغرافیایی مورد نظر برای سکونت ترکها نبود. زیرا آنجا ناحیه ای خشک و لم یزرع بود و بادهای سوزنده آنجا نیز ترکمن ها را به یاد بیلاقات خنک منطقه اوروم Urum واقع در آناتولی می انداخت. از طرف دیگر آنزه ها نیز از قشلاقات خود واقع در جنوب در این فصل به این منطقه باز می گشتند. بین ترکمن ها و این قبیله و سایر قبایل عرب جنگهایی صورت گرفته است که خاطرات این نبردها در حال حاضر در اشعار ترکمن ها حفظ شده است. ناحیه رقه برای قبایل ترک که در آناتولی در مقابل دولت عثمانی سرکشی می کردند به تبعیدگاهی تبدیل شده بود. حکومت نیز با تبعید قبایل سرکش به این ناحیه آنها را مجازات می کرد. اما علیرغم تدابیر و کوششهای دولت بخش عمده ای از قبایل تخته قاپو شده در ناحیه رقه و اورفا در فرصتهای مختلف به آناتولی فرار کرده و موفق به اسکان در این منطقه شدند. اما غالب طوایف قبیله بیگدلی، باراقها و برخی دیگر تا قرن نوزدهم در رقه باقی ماندند. اما در همین قرن آنها نیز برای همیشه رقه را ترک گفتند. بدین ترتیب برنامه اسکان در رقه نیز که دولت مصمم به اجرای آن بود، بدین صورت شکست خورد. تلاش آنها بیهوده بوده و باعث آوارگی و پریشانی قبایل ترک گردید. در این برنامه اساسی ترین ضربه را قبیله بیگدلی متحمل شد. این اسکان که به نام «اسکان جولاب» نامیده شد هنوز نیز تا زمان حال خاطرات تلخ خود را در میان نوادگان آنها که تماماً زندگی روستانشینی دارند حفظ کرده است. حتی نقل می شود که فیرزبگ Feriz رئیس قبیله زندگی مشقت بار در رقه را تحمل نیاورده و به همراه بخش انبوهی از قبیله اش به ایران مهاجرت کرده است. بیگدلی های خارج شده از رقه عموماً در ناحیه جنوب آنتپ Anteb اسکان گزیده اند. در حال حاضر برخی از روستاهای آنها در خاک سوریه است. «باراق» ها نیز در جنوب نیزیب Nizib اسکان گزیده اند. می دانیم که کلمه «باراق» به نوعی سگ پشمالو گفته شده و برای اسم مرد نیز استعمال می شده است. مانند باراق حاجب، باراق خان، باراق رئیس.

اسم این قبیله نیز شکی نیست که از نام شخصی گرفته شده است. تحقیقات ما نشان داده است که این قبیله «باراق» در واقع با طایفه بارق که منسوب به قبیله جرید Cerid از شاخه ذالقدرلی ینی ایل در قرن شانزدهم بوده هیچ مغایرتی نداشته است. اینکه بیگدلی‌ها آنها را «ترکمن» محسوب نمی‌داشتند شاید در این ارتباط بوده باشد. در حالی که در اواخر قرن هفدهم در اثنای اسکان یافتن «باراق»‌ها در رقه آنها «ترکمن» محسوب می‌شدند. بنابراین می‌توان گفت که به دلیل اینکه «باراق»‌ها نیز همانند «ایل بگلی»‌ها جنوبی نبوده و به قبیله بیگدلی منسوب نبوده‌اند، لذا باعث این تبعیض توسط بیگدلی‌ها شده است.

سیستم ملوک‌الطوایفی در قرن نوزدهم هنوز در ناحیه چوکورواوا جریان داشت. مواقع زیادی بود که فرامین والیان عثمانی از شهر آدانا Adana پیشتر نمی‌رفت. از نیرومندترین حکومت‌های ملوک‌الطوایفی خاندان قوزانیان Kozan بود. محدودهٔ حاکمیت آنها بخش‌های قوزان امروزی، قدیرلی و سائم بگلی را شامل می‌شد. خاندان قوزانیان شاید اسمشان را از قبیله ترک و ارساق که ساکن کوه‌های جنگلی بودند گرفته باشند. با اینکه قوزانیان خاندان فتودالی نیرومندی بودند با این حال زندگی ساده و بدون تمایزی با مردم عادی داشته و آداب و رسوم و سنت‌های مردم را نیز رعایت می‌کردند. آنها ضمن اینکه در جمع‌آوری ثروت و مال‌اندوزی چندان حرص نداشتند از طرف دیگر به همشهریان خود که جهت تحصیل به قیصری و مناطق دیگر می‌رفتند کمک مالی نیز می‌کردند. امروزه نیز در میان مردم خاطرات نیکی از آنها نقل می‌شود. از دیگر خاندان‌های ملوک‌الطوایفی نیز خاندان کوچک علیان بود که بر بخش پایاس Payas حاکمیت داشتند. شاعر معروف دادال Dadal اوغلی گرچه این خاندان را به خاندان اوزریان Özer که فاتح و حاکمان اولیه این بخش قبل از عثمانیان بوده‌اند منسوب می‌کند، اما این انتساب شبیه برانگیز است. در قرن هیجدهم طوایف وابسته به قبیله ذوالقدرلی مانند: دونگله‌لو Döngelolu، اولاشلو، چالیشلو، دولو و کبه‌لو در بخش‌های قورت قولاغی Kurt-Kulagi و بورناز کوپرسی Burnaz.Köprüsü سکونت داشتند.

این قبایل چند سال قبل از تاریخ ۱۱۴۸ (۱۷۳۵) بخاطر عدم پرداخت مالیات به دولت به گاور داغی که بیلاق کردهای اوچو Okçu عزالدینلو ساکن در نواحی اصلاحیه بود فرار کردند. قبایل ترک امروزی ساکن در گاور داغ که توسط فرقه اصلاحیه در شهر عثمانیه و اطراف آن اسکان داده شده بودند از قبایل فوق منشعب شده‌اند. احتمال می‌دهیم که خاندان کوچک علیان نیز به یکی از این قبایل منسوب بوده باشند.

علیرغم قدرتمندی، زندگی ساده خاندان کوچک علیان یک زن سیاح اروپائی را نیز متعجب کرده است. عایدات این خاندان را در وهله اول خراجی که آنها از بازرگانان و کاروانهای حجاج دریافت می‌داشتند تشکیل می‌داد.

در قرن هفدهم جمعیت اجتماعات «یوروک» ساکن در آناتولی غربی و جنوب غربی رو به افزایش نهاده و آنها از نظر بیلاقات در مضیقه قرار گرفته بودند. در نتیجه این امر همانگونه که «یوروک»های ساکن «منتشه» به سمت شمال پیشروی کرده و تا حومه بورسا پیش رفتند. «یوروک»های ایچایل نیز به نواحی مجاور و به ویژه به چوکوراوا کوچ کردند. در رأس ایچایل‌های مهاجر به چوکوراوا قبیله بوزدوغان Boz-Dogan قرار داشت. بخشی از بوزدوغانهای مهاجر به چوکوراوا در بخش آدانا اسکان گزیدند، که به اینها کوتوک Kütük بوزدوغان گفته می‌شود. بخشی دیگر از آنها نیز به سمت شرق پیشروی کرده و در جنوب قدیرلی سکونت داشتند. مله منجی Melemenci‌ها نیز که از معروفترین طوایف بوزدوغان می‌باشند ابتدا به قوسون و سپس به بخش قره‌عیسی‌لو کوچ کردند. بدین ترتیب همانطور که بعداً خواهد آمد بین قبیله و خاندان مله منجی و بخش منه من Menemen واقع در از میر هیچگونه ارتباطی وجود ندارد. زیرا چنانچه این دو با هم رابطه‌ای داشته باشند می‌بایست نام قبیله به شکل منه منلی Menemenli و یا مله منلی Melemenli نوشته و خوانده می‌شد. اسم مله من به غذایی که امروزه در بسیاری از مناطق درست می‌شود اطلاق شده و نام قبیله نیز از شخصی که این خوراکی را بسیار دوست داشته گرفته شده است. خلاصه قبیله و خاندان مله منجی منسوب به ایچایل بوده و طبق مدارک موجود طایفه‌ای منسوب به قبیله بوزدوغان‌ها

می‌باشد. در حال حاضر دیده می‌شود که چه بوزدوغانلی‌ها و چه مله‌منجی‌ها شکل و قیافه معروف یوروک‌ها را در خود حفظ کرده‌اند. خاندان مله‌منجی از قرن هیجدهم به بعد به اتکای نیروی طوایف خود ناحیه قره‌عیسی‌لو را تحت حاکمیت و نفوذ خود قرار دادند. صحیح نیست که این خاندان را به عنوان یک خاندان فتودالی (ملوک‌الطوایفی) توصیف نمائیم.

زیرا که از هر چند گاهی منسوبین به این خاندان حاکمیت حکومت مرکزی را پذیرفته و حتی به صورت مأموران دولتی نیز درآمده‌اند. دیده می‌شود که بیگها اشخاص متعادلی بوده‌اند. حاجی احمدبیگ آخرین رئیس قبیله مله‌منجی که توسط «فرقه اصلاحیه» به استانبول آورده شده بود، در خصوص تاریخ این خاندان خاطرات با ارزشی برای ما به جای گذاشته است که این امر در تاریخ ترکیه حادثه‌ای بی‌نظیر است. بعد از این خاندان‌ها، حکومت‌های ملوک‌الطوایفی ساحل‌نشین همچون کریمیان Kerim، گوک ولیان gök Veli، سیرقینتیان Sirkinti و قارساندیان Karsandi می‌آیند. کریمیان رؤسای بوزدوغانهای ساکن سواحل رودخانه جیحان Ceyhan می‌باشند. قدیمی‌ترین اطلاعات ما در خصوص این خاندان مربوط به سال ۱۱۱۹ ه‍.ق (۱۷۰۷ م) می‌باشد. در این تاریخ افرادی نظیر قاسم فرزند چوپان، محمد فرزند بایزید به همراه خلیل فرزند کریم که از اعضا خاندان‌های ساکن در ناحیه ماراش بودند و در انواع فساد و شقاوت شهره بودند با اینکه توسط استاندار قره‌مان دستگیر شدند اما قوزان اوغلی دستگیر نشده بود. خیلی بعدها دولت خاندان کریمیان را جزء اعیان چوکوراوا به رسمیت شناخت. در سال ۱۷۳۰ م - ۱۱۴۳ ه‍.ق در رأس این خاندان بیگی به نام عبدالکریم بود. در خصوص خاندان گوک ولیان باید بگوئیم که مشخص نیست منسوب به چه قبیله‌ای می‌باشند. سرزمین مسکونی گوک ولیان در اراضی مابین رودخانه کسیک چای Kesik-çay و رودخانه سونباس Sunbas واقع در شمال بخش قدیرلی بود. گوک ولیان خاندان قدرتمندی بوده و بر خاندان قوزانیان اجحاف می‌کردند. در خصوص خاندان سیرقینتی با اینکه می‌دانیم ترکمن بوده‌اند اما در حال حاضر منشأ قبیله‌ای آنها مشخص

نمی‌باشد. امروزه قدیمی‌ترین اطلاعات ما در خصوص این خاندان مربوط به سال ۱۱۴۳-۱۷۳۰ می‌باشد. در تاریخ فوق محمد فرزند سیرقینتی به همراه قارساندی اوغلو، حمزه فرزند قره‌نپی و عبدالکریم فرزند کریم جهت جلوگیری از فرار قبیله رجبیلوی افشار که حکومت مرکزی جهت اسکان آنها در رقه فرمان صادر کرده بود، مأمور شده بود. سرزمین خاندان سیرقینتیان و قبیله‌شان در اراضی مابین ساری - چام Sari-çam و رودخانه جیحان واقع در جنوب قوزان و شمال غرب شهر جیحان واقع بود. در حال حاضر اینجا به همین اسم (سیرقینتی) نامیده می‌شود. خاندان قارساندیان بر اراضی جنگلی واقع در مابین قره‌عیسی‌لو و بخش قوزان حاکمیت داشتند. محتمل است که اینها به قبیله ترکمن شرق پاره şark-Pare وابسته بوده‌اند. از اسناد و مدارک موجود به شخصی که به این خاندان منسوب باشد بر نخوردیم. علاوه بر وارساق و بوزدوغانها، قبایلی نظیر افشار، جرید و تاجرلو نیز از ساکنین شناخته شده چوکوراوا بودند. قبایل مزبور در تابستان به بیلاقات اوزون‌یایلا رفته و در فرصت مناسب دست به غارتگری می‌زدند. دادال اوغلی شاعر معروف شرایط زندگی و روحیات این دنیا را برای ما توصیف کرده است. چه تفاوت عظیمی بین این دنیا و دنیای چوکوراوا در قرون پانزده و شانزده بود. مشاهده می‌شود که در این عالم از خاندان‌های قدیمی فاتح چوکوراوا همانند رمضانیان، اوزریان، قوسونیان و غیره هیچگونه اثری وجود ندارد. جنبش‌های بزرگ که نظام دولت عثمانی و توده‌های ترک را زیرورو کرده بود همانگونه که تقریباً در همه جا دیده می‌شود، این خاندان‌های قدیمی و اصیل‌زاده را یا از بین برده و یا از اهمیت آنها کاسته است. غالب خاندان‌هایی که در شرایط فتور و ضعف دولت مرکزی ظهور می‌کردند با اینکه در ابتدای کار توسط حکومت مرکزی به راهزنی و فساد متهم می‌شدند اما بعدها تحت عناوین اعیان و اشراف ناحیه به آنها اعتبار داده می‌شد. قبایل جرید و تاجرلوهای مذکور در فوق همانطور که قبلاً دیدیم از قبایل منسوب به ذوالقدرلی‌ها بودند، قشلاق جریدها در ناحیه جیحان و قشلاق تجرلوها در ناحیه عثمانیه امروزی بود. این قبایل با غارتگری‌هایی که در اوائل قرن هجدهم انجام می‌دادند، تا بدان حد در

امر نظام و امنیت اخلاص ایجاد کرده بودند که بالاخره در سال ۱۱۱۸ ه‍.ق (۱۷۰۶م) با اعزام نیروهای مهمی به فرماندهی حسن پاشا استانداری قره‌مانلو و هر دو قبیله مزبور و حامیان آنها مجازات شدند. منتهی این مجازات نتیجه‌ای دئمی به بار نیاورد. چندی نگذشت که هر دو قبیله به حرکات غارتگرانه خود و راندن احشام روستائیان ادامه دادند. همانگونه که دادال اوغلی شاعر نیز در اشعار خود آورده است، زمانی که سواران سیوری - جیدالی افشار Sivri-Cidalu برای رسیدن به بیلاقات پر از گُل زرد شتاب داشتند نیروهای عثمانی به ناگهان بر آنها یورش بردند. در حقیقت نیز مدیریت دانشمند بزرگ جودت پاشا Cevdet-Paşa و همشهری وی درویش پاشا که فرماندهی «فرقه اصلاحیه» را عهده‌دار بود در سال ۱۸۶۵م این «دنیا» را به طور غیر منتظره‌ای از بین برد. خاندان‌های فئودالی از آنجا رانده شده و قبایل اسکان داده شدند. قبایل تجرلی و جریده‌ها همانطور که آرزو داشتند در محل قشلاق خود اسکان گزینند، تجرلی‌ها عموماً در عثمانیه و جریده‌ها نیز در بخش جیحان اسکان یافتند. اما افشارها ترجیح دادند که در بیلاق ناحیه زامانتی Zamanti و ساریز Sariz اسکان گزینند. اما از بخت بد افشارها، در این اثنا بخش بسیار حاصلخیزی از بیلاقات آنها توسط دولت به «چرکس»‌ها که از قفقاز آمده بودند واگذار شد. در اواخر قرن نوزدهم دیگر ترکمن‌ها در غالب نقاط داخل اجتماعات روستانشین ترک گردیدند. اعزام نیروی «فرق اصلاحیه» توسط حکومت مرکزی نه با هدف تأمین زندگی سعادت‌باری برای اهالی چوکوراوا بلکه با هدف رفع مشکلات ناشی از کمبود سرباز صورت می‌گرفت. تا نیمه دوم قرن نوزدهم هیچگونه دلیلی در دست نیست که ادعا شود که فرمانروایان عثمانی و رجال دولتی «ترک»‌ها را به چشم یک عنصر پشتیبان حکومت بنگزند. در اواخر قرن مشاهده می‌شود که جودت پاشا و سعید پاشا صدراعظم سلطان عبدالحمید و حتی شخص سلطان عبدالحمید این موضوع را درک کرده باشند. اروپائیان که در این قرن ترکیه را دیده بودند، از مرگ تدریجی ملت ترک فقیر اما غیرتمند و اصیل در زیر دست حکام فاسد سخن می‌گویند. اما همین سیاحان می‌نویسند که مسیحیان ساکن در ترکیه از زندگی مرفه‌ای برخوردار بوده و در

مقابل تقلیل تدریجی جمعیت ترک بر میزان جمعیت آنها افزوده می‌شود.

در حقیقت نیز مشاهده می‌شود که در قرن نوزدهم رومی‌ها و ارمنی‌ها در بخش وسیعی از آناتولی شروع به اسکان می‌نمایند. در نتیجه این امر در سواحل مرمره روستاهای ارمنی نشین تأسیس شده و کلنی‌های رومی در دورترین روستاها نیز ایجاد شدند. باز همان سیاحان اروپائی در قرن مذکور توضیح می‌دهند که در اکثر شهرها و روستاهای آناتولی صنعت و تجارت در اختیار مسیحیان بوده و ترکها به این مشاغل چندان ارزشی قائل نبوده‌اند. این نحوه توضیح این اعتقاد را در ما به وجود می‌آورد که شرایط فوق از دیرباز ادامه داشته است. در حالی که می‌دانیم در آناتولی قرن شانزدهم شهرها و بخش‌ها از «اصنافی» که ریاست آنها را «آهیان» در اختیار داشتند، پُر بود. اینها چه شده‌اند؟ از چه رو اهمیت خود را از دست دادند؟ به این سئوالات هنوز جواب قانع کننده‌ای داده نشده است. در این میان یک موضوع محقق است و آن اینکه قیام‌های «جلالی» در اواخر قرن شانزدهم آن نظامی را که از قرن شانزدهم به اینطرف در آناتولی جریان داشت، از بین برده در پایان این قیام‌ها آناتولی چهره‌ای به مراتب ترسناکتر از ممالک مورد هجوم داشت. حکومت نیز قدرت سابق خود را از دست داده و دیگر نیز نتوانست آن را اعاده نماید. در این سرزمین که پشتیبان اصلی و موطن مادری امپراطوری بود در قرون اخیر زخم‌هایی که از طرفی به لحاظ بروز قحطی‌ها و امراض مسری و از طرف دیگر به لحاظ وقوع جنگهای طولانی ایجاد شده بود به هیچ صورت التیام نیافت. جنگجوترین جوانان آناتولی هر چند گاه یک بار جمع‌آوری شده و به سرزمین‌های الجزایر، تونس و طرابلس اعزام می‌شدند. هزاران جوان ترک به صورتی بی‌بازگشت و برای همیشه به یمن اعزام می‌شدند. خلاصه امپراطوری عثمانی ثروتها و نیروی انسانی آناتولی را کاملاً از بین برد. بر خلاف شهرهای ادرنه Ederne، ماناستیر Manastir واقع در روملی که دارای ۲ مدرسه نظام و بغداد و شام که هر کدام دارای یک مدرسه نظام بودند در تمامی آناتولی وسیع از سیواس تا از میر حتی یک مدرسه نظام نیز یافت نمی‌شد. در نتیجه قوم ترک از نظر مادی تلفات جبران‌ناپذیری را متحمل شد. از نظر

معنوی نیز با تضعیف خصلت‌های معنوی سنتها نیز به ضعف گرائیدند.

سخن گفتن در خصوص اهمیتی که قبایل ترک قبل از تشکیل توده‌های اسکان یافته در آناتولی داشته‌اند بدون شک تکرار مکررات خواهد بود. اما باید گفت که آناتولی را آنها فتح کرده و مردم ترک اسکان یافته اینجا را به وجود آوردند. حاکمیت عثمانی به نقش سیاسی قبایل ترک خاتمه داد. اما آنها به عنوان یک نیروی سیاسی اهمیت خود را کاملاً از دست ندادند. همچنانکه در دوره افول امپراطوری خاندان‌هایی نظیر قره عثمانیان، چاپانیان، قوزانیان، کوچک‌علیان، مله‌منجیان، بایزیدیان ساکن در ماراش و برخی خاندان‌های دیگر را همین قبایل در آناتولی به وجود آوردند. در صورت سقوط امپراطوری عثمانی احتمالاً همین خاندان‌های منشعب از قبایل ترک بودند که آناتولی را اداره می‌کردند. همانند همان خاندان‌هایی که در نتیجه ضعف حکومت سلجوقی به وجود آمده و حکومت‌های محلی بیگ‌نشین را تشکیل دادند.

تنها نقش مهمی که قبایل ترک در دوره امپراطوری عثمانی ایفا کردند، این بود که از یک طرف مردم ترک اسکان یافته آناتولی را که بر اثر تحمل بار سنگین امپراطوری خسته و کوفته شده بودند، دائماً از نظر مادی و معنوی تقویت کرده و از طرف دیگر از تضعیف بیشتر و به خطر افتادن موجودیت آنها در سرزمینشان جلوگیری می‌کردند. علت اصلی تحقیق در مورد قبایل ترک از جانب ما نیز در همین رابطه است.

تشکیلات قبیله‌ای ترکمن‌های ماوراء خزر و فهرست مربوط به آن

پیش از آنکه به فهرست‌های قبیله‌ای مربوط به اجتماعات ترکمن‌های ماوراء خزر که در قرن نوزدهم تنظیم شده است بپردازیم، ارائه‌ی مجملی از تاریخ ترکمن‌های مزبور مفید خواهد بود. در درجه اول هدف از این امر این است که نقاط عطف تاریخ ترکمن‌های مورد بحث را یادآوری نماییم.

همانطور که در متن کتاب آمده است اساس ترکمن‌های ماوراء خزر را یک دسته از قوم اوغوز که در نیمه اول قرن دهم میلادی از سواحل سیحون (سیر دریا) به شبه جزیره غیر مسکونی سیاهکوه (قره داغ) واقع در شرق دریای خزر آمده بودند تشکیل می‌دهد. این دسته از اوغوزها در پی کشمکشی که بین خودشان حادث شده بود به این شبه جزیره آمده بودند. همچنین طبق توضیحی که منابع مورد استفاده ارائه می‌دهند، احتمال دارد در پی همان کشمکش‌ها به همراه اوغوزهای ساکن در اطراف سوت‌کنت Süt- kent ترکهای مسلمان که به تعداد هزار چادر مابین فاراب - کنجه Farab- kence و شاش (تاشکند) سکونت داشتند، به این شبه جزیره آمده باشند.

در نیمه دوم قرن دهم و نیمه اول قرن یازدهم میلادی مهاجرت‌های دسته جمعی اوغوزها که از رودخانه سیحون آغاز می‌شد، جمعیت اوغوزهای ساکن شبه جزیره سیاهکوه را افزایش می‌داد. حتی شاید همین مهاجرت‌ها باعث گسترش مساکن آنها تا کرهستان‌های بالکان نیز شده باشد، در نتیجه شبه جزیره سیاهکوه نام مانقشلاغ Mankışlağ را بخود گرفته و از شناخته شده‌ترین سرزمین‌های اوغوزها محسوب شده

است. این نام جدید شبه جزیره به صورت بین‌قیشلا Bin- kışla در کتاب مقدسی^(۱) ضبط شده است. محمود کاشغری نیز نام شبه جزیره را به شکل مان - قشلاغ Man. Kışlağ می‌نویسد. وی در نقشه خود شبه جزیره را نشان داده و می‌نویسد که آنجا یکی از محال سرزمین اوغوز می‌باشد.^(۲) در اسناد و مدارک مربوط به اواخر قرن یازدهم و دوازدهم میلادی این اسم به شکل مانقشلاغ Man- kışlağ نوشته شده است. بعد از هجوم مغول لفظ مانقشلاغ عموماً به شکل مانقشلاق Man - Kışlak نوشته و گفته شده و این لفظ تا زمان حال نیز دوام یافته است.

اما اوغوزها در اوائل نیمه دوم قرن یازدهم میلادی، نه فقط در مانقشلاق و بالکان، بلکه حتی در نواحی مابین مانقشلاق و دریاچه آرال (اوستیورت) نیز اسکان گزیده بودند. اوغوزهای اخیر با قبیله‌های غیر مسلمان در یک محل سکونت داشته و کاروان‌های تجاری را که از خوارزم عازم حوضه ولگا itil بودند، غارت می‌کردند. رئیس آنها شخصی به نام چاریغ Çariğ بود. چاریغ فرمانده‌ای بود که به لحاظ دارا بودن یک نیروی ۳۰۰۰۰ نفره جنگی تا بدان پایه به خود و افزونی سربازانش اعتماد داشت که سودای جنگ با آلپ ارسلان را در سر می‌پروراند. منتها در اولین درگیری شکست خورده و با به جای گذاشتن خدم و حشم به سوی مانقشلاق فرار کرد. از عاقبت کار چاریغ اطلاعی نداریم.

مانقشلاق را بیگی به نام قافشوت Kafşut اداره می‌کرد. قافشوت نیز به چشم سلطان یک مقصر بود اما قافشوت با مشاهده هزیمت چاریغ با تقدیم هدایایی سلطان را خشنود کرد.^(۳) آلپ ارسلان سپس به سوی شهر جند Cend عزیمت کرد. قصد وی از

۱- ص ۳۵۵. سال تألیف اثر ۹۹۸ میلادی

۲- ترجمه ترکی - ج ۱ ص ۴۶۵. نقش درج ۲ است.

۳- سفر آلپ ارسلان به اوستیورت در محرم سال ۴۵۸ (حدود ۱۰۶۵ میلادی آغاز شده است. «تاریخ سلجوقی و تمدن ترک - اسلام. نوشته عثمان توران ص ۱۰۸ - آنکارا. ۱۹۶۵» حیرت آور است که در این اثر «چاریغ» به معنی ایل و اولوس به کار می‌رود. در حالی که توضیحات بسیار روشنی در کتاب مأخذ وجود دارد دایر بر اینکه چاریغ نام یک شخص است. نگاه کنید به روضة الصفا میر خواند. ج ۴. ص. ۹۸.

این سفر زیارت آرامگاه جدش سلجوق بود.^(۱) «تقدّس شهر جند در نزد سلجوقیان» با سخن سلطان سنجر نوّه آلپ ارسلان در مورد این شهر بدین مضمون که «سر منشاء و آغاز حکومت ما از شهر جند بوده و عزیزترین شهرها در نزد ماست» بیان شده است. اما این ادعا را نمی‌توان پذیرفت. زیرا سندی که در این باره به عنوان دلیل ارائه شده است متعلق به سلطان سنجر نبوده بلکه به سلطان تکش خوارزمشاه تعلق دارد.^(۲) «سال وفات ۱۲۰۰ میلادی». بسیار طبیعی است که سلطان تکش چنین سخنانی را اظهار دارد. زیرا تکش زمانیکه شاهزاده بود حکمرانی شهر جند را به عهده داشت.^(۳) برکیارق Berk. Yaruk سلطان سلجوقی در سال ۱۰۹۷ م - ۴۹۰ هـ، اکینچی؟ Ekinic فرزند قوچقار Koçkar را با عنوان خوارزمشاه به حکمرانی خوارزم منصوب نمود. این شخص بیگی بود که بنا به گفتهٔ مروزی از یک قوم مسیحی ساکن در همسایگی چین به نام کون kun یا قوری Kuri بوده است.^(۴) اما در همان سال اکینچی توسط دو نفر از امرای مرو به نام‌های قودان Kudan و یاروق تاش Yaruktaş کشته شد. به همین جهت داد بگ حبشی فرزند آلتون تاق Altun Tak حکمران خراسان، محمد فرزند انوش تگین را به حکمرانی خوارزم منصوب نمود.

در همان اثنا که خوارزمشاه محمد از خوارزم خارج شده بود، این سرزمین توسط حکمران ترکمن‌های مانقشلاق (بعضی ملوک التترک = یکی از ملوک ترک) تصرف شد. طغرل تگین فرزند اکینچی که نزد سلطان سنجر اقامت داشت به محض شنیدن خبر به

۱- در این باره قبلاً سخن رفته است. (در متن کتاب).

۲- التوشل الى الترشل - بهاءالدین محمد بن مؤید بغدادی. تهران. ش ۱۳۱۵ - ص ۱۵ - ۱۴. اثر فوق حاوی مجموعه منشآت رسمی و غیر رسمی مربوط به دورهٔ خوارزمشاهیان تا حکومت تکش می‌باشد (۱۲۰۰ - ۱۱۷۲). در این مجموعه مقاله‌ای در مورد سلطان سنجر و سلجوقیان وجود ندارد. می‌دانیم که مؤلف مجموعه دبیر سلطان تکش بوده است.

۳- تکش پس از رسیدن به سلطنت در سال ۱۱۷۲ پسر خود ناصرالدین ملکشاه را به ولایت جند منصوب می‌کند. سند مورد بحث مربوط به این انتصاب است. (همان اثر ص ۱۲ - ۱۳). می‌دانیم که سلطان سنجر اولاد ذکور نداشته است. در سند مزبور که اصلاً یک حکم انتصاب بوده است نام ناصرالدین ملکشاه ذکر شده است. ص ۱۵. ناصرالدین ملکشاه در سال ۵۹۳ هـ. (۱۱۹۷ میلادی) به هنگام حکمرانی در نیشابور فوت کرده است. ۴- طبایع الحيوان ص ۱۸. ترجمهٔ انگلیسی ص ۳۰ - بخش توضیحات ص ۱۰۱ - ۹۸ - ۹۶ - ۹۵.

خوارزم فرار کرد. محمد خوارزمشاه چندان به انتظار سلطان سنجر ننشسته و طی جنگی با دشمن آنها را شکست داد. در نتیجه ترکها به مانقشلاق و طغرل تگین به نزد خان جند (حاکم شهر جند و ناحیه آن) فرار کردند.^(۱)

از اظهارات ابن اثیر می‌توان این گونه استنباط کرد که ترکمن‌های مانقشلاق از خود حکومتی داشتند. خاندانی که این حکومت را اداره می‌کرد همان طور که در سفر مانقشلاق آلپ ارسلان دیدیم احتمالاً از نسل قاوشوت Kavşut بوده‌اند. همچنین از نوشته ابن اثیر چنین برمی‌آید^(۲) که در مانقشلاق شهری نیز به همین نام وجود داشته است. یاقوت حموی ضمن اینکه مانقشلاق را با املائی مانقشلا آورده اظهار می‌دارد که آن قلعه‌ای ساخته شده در مرز خوارزم بوده است.^(۳) اما در آثار داستانی هیچ مطلبی درباره این موضوعات وجود ندارد.

بنا به نوشته ابن اثیر (آتسین) Atsiz زمانی که پدرش محمد خوارزمشاه در قید حیات بود - یعنی قبل از سال ۱۱۲۸ میلادی شهر مانقشلاق را متصرف شده بود. این خبر باید صحت داشته باشد. ترکمن‌ها برای حفظ مانقشلاق شجاعانه جنگیده و در این خصوص از هیچ جانبازی دریغ نداشته‌اند. به همین جهت نیز آتسین در مانقشلاق خونریزی بسیار کرد و این سرزمین را ویران کرد. شعری به زبان عربی که بیانگر این واقعه است تا زمان ما باقی مانده است.^(۴)

سلطان سنجر سلجوقی در خصوص اینکه آتسین (اتسن) حکمران تابع وی، مانقشلاق را که وابسته به قلمرو امپراطوری و سرزمین مسکونی هم قومان وی (سنجر) بود با آتش و خون تصرف کرده هیچگونه عکس‌العملی نشان نداد. اما بعداً به محض

۱- ابن اثیر ج ۱۰ ص ۱۱۱ - ۱۱۰. همانگونه که در زمان سلطنت آلپ ارسلان نیز مرسوم بود. حاکم جند و حومه عنوان خان را داشته است که ما به لحاظ این واقعه آن را می‌دانیم. به احتمال قوی حکمرانان جند از قبیله قبیچاق بوده‌اند.

۲- همانجا

۳- معجم البلدان. ج ۴ - ص ۶۷۰

۴- یاقوت حموی. به نقل از ترجمه انگلیسی تاریخ مردم ترکمن و بار تولد. ص ۱۲۶.

اینکه آتسیز شروع به سرکشی کرد سلطان سنجر وی را متهم کرد که در دو شهر مرزی اسلامی یعنی جند و مانقشلاق خون بی گناهان و مجاهدین را ریخته است. و اضافه کرده که ریختن خون بی گناهان و مجاهدین بدون اجازه وی به صورت عادی برای آتسیز در آمده است.^(۱)

علّت اینکه در فتح نامه خوارزم سلطان سنجر، نام دو شهر جند و مانقشلاق به عنوان شهرهای مرزی اسلام و اهالی این دو شهر به عنوان مجاهدان و غازیان ذکر می‌شوند آن است که اهالی مسلمان این دو شهر با همسایگان غیر مسلمان خود به نام قانگلی Kañlı جنگهای متعددی داشته‌اند. احتمالاً، اینکه در شجره تراکمه آباء و اجداد سالور «اوگور چیک آلپ» ögürçik عنوان «غازی» داشته‌اند نیز باید در این ارتباط باشد.^(۲)

تصرف مانقشلاق توسط آتسیز نقطه عطفی در تاریخ ترکمن‌های مانقشلاق بوده است. در حقیقت نیز در نتیجه این فتح، ترکمن‌های مانقشلاق استقلال خود را از دست داده و به عنوان رعیت خراجگذار در آمده بودند. علّت اینکه در منابع مربوط به خوارزمشاهیان و در میان امرای خوارزمشاهی از ترکمن‌ها کسی مشاهده نمی‌شود را نیز باید در این رابطه جستجو کرد. جای تعجب است که در خصوص این حادثه مهم هیچ مطلبی در شجره تراکمه موجود نیست.

می‌توان گفت که به جهت هجوم مغول تعدادی از ترکمن‌های خوارزم همچون هم قومان ساکن در سیحون و خراسان خود به آناتولی مهاجرت کرده‌اند. می‌دانیم که محمد بن رسول از اجداد قاضی برهان الدین بود که در قرن چهاردهم به سیواس. قیصریه و برخی نواحی دیگر حکمرانی می‌کرد. محمد بن رسول از قبیله سالور بوده و به جهت هجوم مغول از خوارزم به آناتولی مهاجرت کرده بود.

در خصوص ماجراهای سالور اوگور چیک آلپ روایتی در شجره تراکمه موجود

۱- فتح خوارزم به دست سلطان الاعظم، شاهنشاه معظم، سنجر بن ملکشاه رحمة الله علیه. بارتولد.

ترکستان. ج ۲. ص ۴۵ - ۴۴

۲- ترجمه ترکی شجره تراکمه ص ۸۳

است. طبق این روایت اوگورچیک آلپ از نسل سالور قازان بگ که در اراک - عراق عجم - ایران مرکزی - سکونت داشته به لحاظ درگیری با خان قبیله بایندر مجبور به ترک این منطقه شده و با به همراه داشتن ۹۰۰ خانوار از قبیله سالور و یکصد خانوار از قبیله قارقین Karkın که مجموعاً هزار خانواده را تشکیل می‌دادند از مسیر قفقاز ابتدا به کریمه Kırım و از آنجا به سمت شرق رفته و به رودخانه اورال Yayık می‌رسد. در ساحل رودخانه اورال در اراضی آلاکنک Ala - kenk و قره قاش Kara - Kaş قبیله قانگلی سکونت داشته و نام خان آنها کوک تونلو Kök - Tonlu بوده است. اوگورچیک بعد از چند سال اقامت نزد خان قانگلی با او نیز اختلاف پیدا کرده و فرار می‌کند. کوک تونلو از عقب رسیده و هفتصد خانوار از افراد اوگورچیک را به اسیری می‌برد. خان سالور با سیصد خانوار موفق می‌شود به مانقشلاق برسد. و قریب سه سال در محلی به نام قره خان سکونت می‌کند. اما خان قانگلی در آنجا نیز اوگورچیک آلپ را راحت نگذاشته و به مانقشلاق حمله می‌کند. اوگورچیک آلپ با اطلاع از این حمله و به جهت ترس از اسارت به کوهستان‌های بالکان فرار کرده و نجات می‌یابد. اوگورچیک آلپ این حادثه را در شعری شرح می‌دهد.^(۱)

این شعر منسوب به اوگورچیک آلپ نه فقط به لحاظ روایت یک حادثه تاریخی بل به لحاظ قدمت، اثر گذاری محتوایی و غنای شعری جالب توجه است. با این حال قبلاً در کشور ما در خصوص این شعر هیچگونه بررسی صورت نگرفته است. در حالی که متوجه خواهیم شد این منظومه حاوی نکاتی است که احتیاج به شرح و تفسیر دارد. در هر حال این منظومه اوگورچیک آلپ نمونه‌ای از ادبیات کهن ترکمن‌های ماوراء خزر است.

همانطور که پیشتر توضیح دادیم اهالی دو شهر جند و مانقشلاق با قانگلی‌ها مدام در حال جنگ بودند. به همین جهت نیز به آنها عنوان «غازی» داده شده است. در متن کتاب

۱- شعری به زبان ترکمنی. اصل شعر در اثر کونونوف ص ۶۹ - ۶۸ و ترجمه ترکی م. ارگین ص ۸۷ - ۸۵

توضیح دادیم^(۱) که قانگلی‌ها با اینکه بزرگترین شاخه قبیاق‌ها را تشکیل می‌دادند منتها نام آنها از قرن دوازدهم به بعد ذکر می‌گردد. بی‌گمان این شاخه از قبیاق نام خود را از قانگلی خان که یکی از خان‌های بزرگ قبیاق بوده و در قرن یازدهم نیز توسط محمود کاشغری ذکر شده است گرفته است. قانگلی‌ها در مدت زمان کوتاهی موجودیت قدرتمندی از خود نشان داده و در شمار یک قوم مستقل در آمدند. پلانوکارپینی Plano.carpini و روبروک Rubruk صحاری مابین اورال و سیردریا (سیحون) را جزء سرزمین قانگلی‌ها ذکر می‌کنند.^(۲)

علّت ذکر نام اوگورچیک آلپ در شجره تراکمه نه به جهت انتساب وی به نسل سالورقازان بگ و نه به دلیل ماجراهایی که بر او گذشت بلکه بدین علّت است که در میان ترکمن‌ها این اعتقاد وجود دارد که عمده اجتماعات ترکمن از نسل وی و یا برادران و فرزندان وی منشعب شده‌اند. این خویشاوندی در یک نمودار نشان داده خواهد شد.

ارساری بای Er.sarı-Bay که بر اساس اطلاعات کتاب شجره تراکمه در قرن چهاردهم در بالکان می‌زیسته است. یک شخصیت تاریخی می‌باشد. در نمودار موجود در شجره تراکمه، ارساری بای از نوادگان اوگورچیک آلپ و فرزند قول حاجی Kul.hacı محسوب می‌شود. ارساری بای ضمن تقدیم چهل شتر به شخصی به نام شیخ شرف اورگنچلی Şeyh şeref ürğençli از وی می‌خواهد که کتابی به نام معین المرید را در خصوص احکام دینی به زبان ترکی تألیف نماید. یک نسخه از این اثر که در سال ۷۱۳ ه‍.ق (۱۳۱۴م) تألیف شده در ترکیه یافت شده است.^(۳) ارساری بای دختری زیبا به نام

۱- میسیون مغول. لندن. ۱۹۵۵. ص ۱۳۲ - ۱۳۱ - ۱۲۵ - ۸۱

۲- به دنبال حاکمیت مغول، قانگلی‌ها متفرق شده و برخی شاخه‌های آن در میان اقوام اوزبک و جغتایی مستقر شدند. می‌دانیم که بکی جیک Bekicik از نوایان‌های طوغا تیمور، خان جغتایی و شیخ نورالدین از فرماندهان تیمور از بیگ‌های سرشناس قانگلی بوده‌اند. در داستان‌های اوغوزخان، قانگلی‌ها به بیگی که سازنده ارباب بوده است منسوب می‌شوند. هم اکنون نیز در برخی مناطق آناتولی لفظ کاگنی - قانگی تلفظ می‌شود.

۳- ز. ولیدی طوغان - تألیفات قدیم ترکی که در خوارزم نوشته شده است. مجموعه ترکیات ۱۹۸۸. ج ۲ - ص ۳۱۵ - ۳۲۶

ماما Mama^(۱) داشت. والی خراسان به نام قوما Koma با اینکه با پرداخت شیر بهایی سنگین ماما را از ارساری بای خواستگاری نمود اما با جواب رد پدر مواجه شد. بدین خاطر قومابگ با لشکری به جانب بالکان عزیمت کرده و در کنار چاهی به نام دوکر Döker یا دوگر Döğer ارساری بای را کشته و پس از غارت قبیله وی با دخترش ازدواج می‌کند. اما ماما فرزندی برای او نمی‌آورد، به همین جهت قومابگ، شاهزاده خانم ماما را با اموال فراوان و به همراه یک غلام متأهل به نزد برادرانش در بالکان می‌فرستد.^(۲)

به جهت آغاز حاکمیت مغول، ترکمن‌های خوارزم به تابعیت با توخان Batu که از نواده‌های چنگیز خان بوده و در مصب رودخانه ولگا سکونت داشت در آمدند. علت اینکه به ترکمن‌های خوارزم عنوان «ترکمن‌های سایین خانی» اطلاق می‌شود نیز در این رابطه است. در این دوره اطلاعات قابل ذکری در مورد ترکمن‌ها نداریم. گویا چنین برمی‌آید که ترکمن‌ها در تابعیت خوانین «اردوی زرین» کاملاً مطیع و متقاد بوده و مالیاتهای خود را تمام و کمال به تحصیلداران پرداخت می‌کرده‌اند.

در منابع از این مطلب که ترکمن‌ها به صورت توده‌های انبوه در اردوی تیمور بوده باشند هیچ ذکری به میان نمی‌آید. در مقابل، این منابع نشان می‌دهند که جغتای‌ها Çagatay به چشم حقارت به ترکمن‌ها می‌نگریسته‌اند. مورخ مشهور تیمور به نام شرف‌الدین علی یزدی در رابطه با مقاومت‌هایی که در اکثر جاها ترکمن‌ها علیه تیمور از خود نشان داده‌اند، با توصیفات مانندی انسانهایی نادان، بی شعور و تنگ نظر از ترکمن‌ها بدگویی می‌کند. حتی شخص تیمور نیز در خصوص یبیلدیریم با یزید سلطان عثمانی می‌گوید «ترکمن بودن وی مانع از این است که او به راه درست اطاعت و صلح در

۱- از اعضای خاندان سالتوقیه که در قرون ۱۱ و ۱۲ میلادی در نواحی ارض روم و با بیورت حاکمیت داشتند. ماما خاتون را می‌شناسیم. وی تحت عنوان ملکه تا اواخر قرن دوازدهم قلمرو خاندان سالتوقیه را تحت حاکمیت داشته است. وی در ترجان کاروانسرای نیز به نام خود احداث کرده است. «تحقیقات درباره سالتوقیه، سلجوقی‌ها. فاروق سومر. آنکارا ۱۹۷۱، ج ۳ ص ۴۲۰ - ۴۱۸

۲- شجره تراکمه ص ۷۴ - ۷۳ ترجمه ترکی ص ۹۲ - ۹۱

آید»^(۱)

حقیقت این است که چه تیمور و چه قوم جغتای وی، خود را از نوادگان مغول چنگیزخان دانسته و به آن افتخار می‌کردند. آنها به غیر از یک اسلام سطحی و صحبت به زبان ترکی آن هم نه تمامی آنان، هیچ مغایرتی با مغول‌های اصیل نداشتند. در میان قوم جغتای در عصر تیمور، نه تنها در سنت‌های سیاسی و تشکیلات نظامی بلکه در ابعاد مختلف حیات اجتماعی، رفتارها و آداب و رسوم مغول حاکم بود.

در سال ۱۳۹۵ به لحاظ پیروزی که در مقابل توقتامیش Toktamış، خان اردوی زرین نصب شده بود، امرای تیمور برسم مغولی آواز خوانده و با زانو زدن به حکمران خود مشروب تعارف کرده‌اند.^(۲)

در عین حال این مسئله که برخورد تحکم‌آمیز امیر قازغان و امرای دیگر با خانهای خود ناشی از کسب اقتدار توسط اصیل زادگان محلی ترک در ماوراءالنهر تعبیر می‌شده است و همچنین این که پیروزی تیمور به معنی نجات این سرزمین از سلطه مغولان قلمداد می‌شده است، قدری شگفتی آور است.^(۳)

تعداد کمی از امرای ترکمن در خدمت امیر تیمور بودند که از معروف‌ترین آنها نیز ارغون شاه Arğun-shah می‌باشد. ارغون شاه منتسب به اجتماعی از ترکمن‌ها بود که در حومه بخارا ساکن بودند. تیمور در زمان سفر چین، ارغون شاه را به محافظت از سمرقند گمارده بود. شرف‌الدین علی یزدی ضمن سخن از پیمان‌شکنی و عدم رعایت وصیت‌نامه امیر تیمور توسط ارغون شاه با اشاره به ترکمن بودن وی او را شدیداً مورد

۱- ظفرنامه ج ۲ ص ۲۸۷. تیمور در نامه خود به بایزید می‌نویسد «برما محقق است که تو یک ملّاح زاده هستی. احتیاجی به ذکر این مطلب نیست» و با این جمله سعی در تحقیر بایزید و هم قومان وی دارد. همانجا ج ۲ ص ۱۸۷

۲- امرا و ارکان دولت به رسم تهنیت اولجامیش کرده گفتندی..... و به قاعده و عادت مغول سرور می‌گفتند و زانو زده و کاسه می‌داشتند. ظفرنامه ج ۱ - ص ۴۳۷. طبیعی بود که تیمور به زبان مغولی نیز تسلط داشت.

۳- رنه گروسه. امپراطور صحرائشینان ص ۴۸۶ - ۴۱۵. همین مؤلف در جایی دیگر نیز ص ۴۹۱ دشمینی مغولان با قوم تیمور (یعنی ترکها) را خاطر نشان می‌سازد که تأیید این مدّعا مشکل است. به طور طبیعی تیمور مغول‌های ساکن ناحیه ابلی ili را نیز جزء طوایف مربوط به اولوس جغتایی محسوب می‌داشت و نیروهای زیادی از آنها در ارتش تیمور بودند.

وصیت‌نامه امیر تیمور توسط ارغون شاه با اشاره به ترکمن بودن وی او را شدیداً مورد انتقاد قرار داده است. منتها بعدها فرزندان ارغون شاه جزء امرای معتبر شاهرخ جانشین امیر تیمور می‌شوند. از معروفترین، محبوبترین و کارآمدترین این امرادر امور دولتی باید از جلال الدین فیروز شاه نام برد. همچنین در دوره امیر تیمور از دو تن به نام‌های امیر صدر و شیخ داود که زندگی بیابانی داشته است. به عنوان اشخاصی با اصلیت ترکمن صحبت می‌شود.^(۱) اوزون حسن بیگ آق قوینلو که در سال ۱۴۶۹ میلادی به حکومت قره قوینلوها خاتمه داد طی نامه‌ای به سلطان محمد فاتح چنین می‌نویسد: «به جهت تلاشی و اغتشاشاتی که در طول زمان رخ می‌دهد تمامی قوم بایندرخان به همراه قبیله بیات و قوم اوغوز که در خوارزم و ترکستان اسکان داشتند به حضور وی آمده‌اند» در بخش اول کتاب توضیح دادیم که اوزون حسن بیگ آق قوینلو علاقه و حساسیت زیادی نسبت به مسائل مربوط به قبیله‌اش نشان می‌داده است.

در اوائل قرن شانزدهم وقایع سیاسی مهمی اتفاق افتاد. در این تاریخ اقتدار سیاسی در ایران به دست صفویان و در خوارزم و ترکستان به دست اوزبکان افتاد. ترکمن‌های ماوراء خزر بعد از تیموریان رعیت اوزبکان شدند.

از تحقیقات چنین بر می‌آید که چگونگی پراکندگی جغرافیایی ترکمن‌های ماوراءخزر در ربع اول قرن شانزدهم چنین بوده است: اکثریت غالب ترکمن‌های مانقشلاق به نام «سالور» نامیده شده و به دو شاخه ایچکی سالور (سالور داخلی) و داشقی سالور (سالور خارجی) تقسیم می‌شدند. ایچکی سالورها (سالورهای داخلی) در محدوده ساحلی مانقشلاق سکونت داشتند و داشقی سالورها (سالورهای خارجی) نیز در شرق و در مسیر جاده‌ای که از خوارزم تا ساحل دریا امتداد داشت، سکونت داشتند. محقق است که ایچکی سالور (سالور داخلی) بسیار پیشتر، از کوچ نشین‌هایی به نام سالور تشکیل شده است.^(۲)

۱- ظفرنامه ج ۱ - ص ۳۷۲ - ۳۵۴

۲- در کتاب شجره تراکمه اصلیت ایچکی سالورها (سالورهای داخلی) به فرزندان بوقا (بوغا) که خود نیز

شاخه داشقی سالور (سالور خارجی) نیز توسط قبایل تکه Teke، ساریق Sarik و یموت Yomut نمایندگی می‌شود.^(۱) بنا به نقل شجره تراکمه، تکه و ساریق، از شخصی به نام توی توتماز Toy tutmaz منسوب به قبیله سالور به وجود آمده‌اند. یموت نیز طبق همان روایت به همراه قبیله قالتاق Kaltak از قولمی Kulmı نواده اوگورچیک آلپ به وجود می‌آیند.^(۲) در مانقشلاق اجتماع دیگری به نام اسن ایلی ESEN - ili (حسن ایلی Hasan - ili) سکونت داشت که از قبیله سالور متمایز بود. تعداد شانزده هزار (۱۶۰۰۰) گوسفند برات و ۱۶۰۰۰ گوسفند قازان که توسط قبیله اسن ایلی به خانات خوارزم به عنوان مالیات پرداخت می‌شد بیانگر این مطلب است که قبیله مزبور اجتماع انبوهی در

→

از این می‌رود که اصلیت ایچکی سالور (سالور داخلی) به شخصی به نام آرکیلی Arıklı برمی‌گردد. طبق این روایات یکی از فرماندهان پهنک‌ها به نام تویمادوق Toymaduk طی حمله‌ای به قبیله انکیش Enkiş پدر سالور قازان بگ، همسر انکیش به نام چیچکلی Çiçekli را به اسارت می‌برد. سه سال بعد انکیش با پرداخت وجه همسرش را نجات می‌دهد. چیچکلی خاتون ۶ ماه بعد از مراجعت به خانه پسری به دنیا می‌آورد. سالور قازان از این امر بسیار خشمگین شده و ضمن این پرسش که: «این فرزند را از چه کسی به دنیا آوردی؟» با چماق بر سر مادرش می‌کوبد. چیچکلی خاتون نیز در جواب به شعر می‌گوید که این یک حادثه در زمان اسارت وی به دست پهنک‌ها رخ داده است. سالور قازان بگ در مقابل سخنان مادرش جوابی نداشته و سکوت می‌کند. به این پسر نام ایرک İrek که جزء اسامی سگان نر می‌باشد گذاشته می‌شود. شخص آریق که فوقاً اشاره شده و گفته شده است که جد قبیله ایچکی سالور (سالور داخلی) می‌باشد، فرزند همین ایرک بوده است. ابوالغازی بهادر خان این روایت را به استناد یکی از کتابهای موجود در میان ترکمن‌ها (اوغوزنامه؟) نقل می‌کند. وی اضافه می‌کند «در آن زمانها ماها نبودیم، صحت و سقم آن را خدا داند. چنانچه صحت نداشته باشد گناه بر گردن راویان خواهد بود. (ص ۷۱ - ۷۰ - ترجمه ترکی ص ۸۹ - ۸۸). این روایتی شایان دقت است. می‌دانیم که در داستانهای دده قورقوت نقل است. به هنگامی که سالور قازان بگ در معیت بیگهای خود به شکار مشغول بود، شوکلی ملک دشمن وی اردوی قازان‌بگ را تاراج کرده و همسر، فرزند و مادر او را اسیر کرده و سوار بر شتر می‌برد. بدون شک این، روایت داستانی همان رویداد تاریخی می‌تواند باشد. قازان بعدها انتقام این یورش را از دشمن می‌گیرد. شرح این پیروزی در همان داستان و شجره تراکمه نیز در شعری بیان می‌شود. شبیه این وقایع در استپ زیاد اتفاق می‌افتاد. در زمان حیات چنگیزخان نیز چنین حادثه‌ای روی داده است. بورته همسر تموچین مدت کوتاهی بعد از بازگشت از اسارت، «جوجی» را به دنیا می‌آورد. جوجی نیز نیای قدیم ابوالغازی است.

- ۱- شجره ترک. ب. ی - دسماسون. آمستردام ۱۹۷۰ ص ۲۰۹ - خلاصه ترجمه ترکی. ر. نور ص ۲۱۹
- ۲- شجره تراکمه ص ۷۲ - ۶۹. ترجمه ترکی ص ۹۰ - ۸۷. منابع موجود راجع به قالتاق اطلاعات دیگری نمی‌دهند.

حد قبیله ایچکی سالور (سالور داخلی) بوده است. قبیله اسن ایلی در درجه اَوّل قباایلی مانند چاولدور Çavuldur (چاوندو) ایگدیر İgdir و سوناجی‌ها Soynacılar و برخی قباایل کوچکتر بوجود آمده بود.^(۱) بخش عمده خراج مزبور توسط ایگدیرها و چاولدورها تأمین می شد.

در کناره کوه بالکان قبیله ارساری سکونت داشت. قبلاً توضیح دادیم که قبیله ارساری نام خود را از یک شخصیت تاریخی بنام ارساری که در اوائل قرن چهاردهم میلادی در بالکان میزیسته اخذ کرده بود. وی همچنین دستور نگارش کتابی مذهبی به نام معین المرید را به شیخ شرف الدین اورگنچلی داده بود.^(۲)

طبق روایت شجره تراکمه ارساری بای نواده اوگورچیک آلپ و فرزند قول حاجی Kul Hacı می باشد. بدین ترتیب قبیله ارساری نیز به قبیله سالور وابسته می شود. مردان قبیله ارساری به همراه سالورهای خراسان تحصیلداران مالیاتی را که جهت اخذ خراج آمده بودند می کشند. به همین جهت توسط حاکم خوارزم صوفیان خان - Sufyan Han غارت شده و مجدداً مجبور به پرداخت خراج می گردند. متعاقب این امر قبیله ارساری شانزده هزار ۱۶۰۰۰ گوسفند، سالورهای خراسان ۱۶۰۰۰ گوسفند و قباایل تکه، یموت و ساریق نیز به پرداخت نصف این مقدار یعنی ۸۰۰۰ گوسفند مجبور می گردند.^(۳)

در دوره حکومت صوفیان خان ۱۵۳۵ - ۱۵۲۵ - با اینکه مشخص نیست گوگلان‌ها Göklenler در چه مناطقی سکونت داشته‌اند اما محقق است که آنها در سواحل

۱- شجره ترک. ص ۲۱۰ - ترجمه ترکی ص ۲۲۰

۲- سید احمد مرغینانی می نویسد: ارساری بای مرید «شیخ شرف» و یار صدیق «سید آتا» بود. وی در کتاب مزبور به نام ارساری بابا نامیده می شود که فرزندی نداشته است. نگا مقاله ز. ولیدی ص ۳۲۴ - ۳۲۳ - شجره تراکمه ص ۶۹. ترجمه ص ۸۷ ارساری بابا سه پسر به نام های اینال غازی، زینل غازی و مصطفی غازی و دختری به نام ماما داشت. به خاطر ثروت بیش از اندازه به وی لقب «بای» داده شده بود. در داستان های دده قورقوت نیز بیگها این عنوان را دارند. مانند بای بوره، بای بیجه ن.

۳- شجره ترک ص ۲۰۹ - ترجمه ترکی ص ۲۲۰ - تاریخ مردم ترکمن بار تولد. ص ۱۳۸ - ۱۳۶

رودخانه های اترک و گرگان می زیسته اند. گوکلان ها در دوره حکومت صوفیان خان به پرداخت خراجی به میزان ۱۲۰۰۰ گوسفند مجبور شده بودند.^(۱) قبیله گوکلان اجتماعی بود متشکل از شاخه های برخی طوایف اوغوز مانند: قایی Kayı، بیگدلی Begdili و Bayındır به تصریح شجره ترک قبیله اوکلو Oklu (اوخلو Ohlu) که در قرن مزبور حوادث زیادی در مرزهای استر آباد بر علیه امپراطوری صفوی ایجاد کرده بود نیز جزء طوایف منسوب به گوکلان می باشند.^(۲) ابوالغازی بهادر خان ضمن اینکه از تقریر خراجی به میزان ۴۰۰۰ گوسفند برات و ۴۰۰ گوسفند قازان به قبیله ای به نام آراباجی Arabacı سخن می راند اما اطلاعات دیگری راجع، به این قبیله بما نمی دهد.^(۳) در آن زمانها رودخانه جیحون (آمو دریا) به دریای خزر می ریخته است. اراضی واقع در طرفین رودخانه مشحون از مزارع، باغات و باغچه بوده است.^(۴)

در امتداد ساحل رودخانه ابتدا سه قبیله سکونت داشته اند این قبایل عبارت بودند از: آداقلی خضرایی Eli. Hızır. Adaklı که در محدوده تون قیری تا قری گچیت Karı-Geçit سکونت داشتند، قبیله آلی ایلی Ali - Eli که در محدوده ای از قری گچیت تا آق دام Ak - Dam واقع در نزدیکی کوه بالکان می زیستند و قبیله دوجی Deveci که در محدوده ای از اق دام تا منطقه اوغورجا Oğurca واقع در مصب رود سکونت داشتند.

بر طبق کتاب شجره تراکه این سه قبیله از لحاظ نژادی ترکمن خالص محسوب نمی شوند. طبق روایت شجره تراکه زمانیکه قومابگ حاکم خراسان «ماما» دختر ارساری بای را طلاق داده نزد برادرانش عودت می دهد، به همراه وی یک غلام متأهل نیز گسیل می داد. این غلام دارای چهار پسر و دو دختر بوده است. شاهزاده خانم ماما به

۱- شجره ترک ص ۲۱۰ - ترجمه ترکی ص ۲۲۰ - بار تولد همانجا ص ۱۳۷

۲- شجره ترک ص ۲۲۴

۳- شجره ترک ص ۲۱۰ ترجمه ترکی ص ۲۲۰ - بار تولد همانجا ص ۱۳۷ - آراباجی ها در ربع اول قرن بیستم در ساحل راست جیحون و در حومه تورنگول زندگی می کرده اند. (همانجا حاشیه ص ۴)

۴- در خصوص تغییر مسیر رودخانه جیحون رک شجره ترک ص ۲۱۰ - ۲۰۷. بار تولد همانجا ص ۱۳۷ - ۱۳۳. ز. و طوغان ماده آموزد. ای. آ. ص ۴۱۹ و بعد ISLAM.ANSİKİOPEĐİ

هنگام پیری فرزندان غلامش را آزاد می‌نماید. خضر چورا Hızır - Çura که بزرگترین پسر بود در ساحل جیحون به کار کشاورزی اشتغال داشت. وی به لحاظ درایت و پشتکاری که داشت در زمانی اندک ثروت بسیاری اندوخت. افراد زیادی از مغول و سالور در خدمت وی بودند. با پیوستن گروه‌های جدید جمعیت آنها افزوده شد طوریکه به خضرایلی (قوم خضر) معروف شدند. طایفه کوتلر Kütler که جزء طوایف خضرایلی می‌باشد از خضر به وجود آمده است^(۱) در دوره حکومت صوفیان خان قبیله خضرایلی یکدهم از محصولات زراعی خود را به عنوان «عشریه» به خان مزبور پرداخت می‌کردند.^(۲)

قبیله آلی - ایلی نیز نام خود را از نام علی Ali برادر خضر اخذ کرده است. قبیله آلی ایلی نه فقط کشاورزی بل دامداری نیز می‌کردند. موغولجیق‌لار Moğolcıklar که طایفه‌ای منسوب به آلی ایلی می‌باشد در واقع از نسل علی چورا ALI. çura منشعب می‌شوند^(۳) توجی‌ها یا دوجی‌ها نیز از ۳۰ نفر شتربان که توسط جانی بگ خان Cami.beg.han فرمانروای اردوی زرین جهت شتربانی به کوه‌های بالکان اعزام شده بودند، به وجود آمدند. این ۳۰ نفر شتربان به قبایل مختلف تعلق داشته‌اند.

دوجی‌ها به کار کشاورزی و دامداری مشغول بودند. دوجی‌ها نیز همانند قبیله آلی ایلی از محل محصولات زراعی و دامی خود به صوفیان خان خراج می‌دادند. تعداد گوسفندانی که از هر دو قبیله به عنوان مالیات دریافت می‌شد به تعداد ۱۲۰۰۰ گوسفند و ۱۲۰۰ گوسفند قازان بوده است^(۴) یکی دیگر از قبایلی که همانند قبایل فوق، ترکمن اصیل محسوب نمی‌شود. قبیله قرا اولی Kara- Evli می‌باشد. حقیقتاً نیز در کتاب محمود کاشغری قبیله‌ای به نام قره بؤلوک Kara- Bölük و در کتاب رشیدالدین فضل

۱- شجره تراکمه ص ۷۵ - ۷۴. ترجمه ترکی ۹۳ - ۹۲

۲- شجره ترک ص ۲۱۱ - ۲۱۰. ترجمه ترکی ۲۲۱ - بارتولد همانجا ص ۱۳۵

۳- شجره تراکمه ص ۷۵ - ترجمه ترکی ص ۹۳. شجره ترک ص ۲۲۱ - بارتولد. ص ۱۳۵

۴- شجره ترک ص ۲۱۱ - ۲۰۷. ترجمه ترکی ص ۲۲۱ - ۲۲۰. ابوالغازی در جای دیگر ص ۲۵۳ تعداد دوجی‌ها را ۶۰۰۰ - ۵۰۰۰ چادر ذکر می‌کند.

الله همدانی نیز قبیله‌ای اوغوز به نام قره ایولی Kara-İvli یا قره اولی Kara Evli نام برده می‌شود. در ترکیه نیز برخی روستاها با نام قره اولی دیده می‌شود.^(۱) منتها همانطور که در متن کتاب نیز اشارت رفت قبیله قره اولی موجود در میان ترکمن‌های ماوراء خزر از نسل فرزندان شخصی به نام قاشغاچورا Kaşga-çora می‌باشند که شخص مزبور برادر خضر و علی چورا بوده است. قاشغاچورا نیز با اینکه در کناره جیحون و نزدیکی در یای خزر سکونت داشته با این حال همانند برادرانش زندگی مرفه‌ای نداشته است. زیرا در بخشی که وی سکونت داشت به لحاظ نبود زمین زراعی چراگاه نیز برای حیوانات کم بود^(۲) چهارمین برادر آنها به نام ایگ بک Ig-bek یا ایی بگ İy-beg نزد فرزندان ارساری بای مانده بود. فرزندان وی به دو طایفه تقسیم شدند: قول‌لار kullar و جغتای قول‌لار çagatay kullar علت اینکه به طایفه اخیر جغتای قول‌لار گفته شده این است که آنها از نژاد شخصی منسوب به طایفه آرولات Arulat متعلق به طایفه جغتای بوده‌اند. یکی از فرزندان ایگ بک دختر خود را به شخصی از طایفه آرولات داده و طایفه جغتای قول‌لار از این شخص منشعب شده‌اند^(۳).

قبیله اسکی خالقی Eski- halkı نیز در میان ترکمن‌ها جزء ترکمن‌های اصیل محسوب نمی‌شوند. آنها از نژاد غلامی به نام آياز Ayaz محسوب می‌شوند.^(۴) همچنین نوشته‌اند که قبایل آغار Aġar و آیماقلی Aymaklı نیز از نسل ایرقیل خوجه İrkıl-Hoca وزیر اویغور اوغوزخان منشعب شده‌اند. این سخنان در واقع بیانگر این مطلب است که اصل و نسب نژادی دو قبیله مزبور شناخته نشده است.

مسکن ترکمن‌های ماوراء خزر یعنی مانقشلاق و کوه‌های بالکان در واقع مناطقی دور افتاده بوده و بخش عمده‌ای از این سرزمین‌ها به وسیله دریا، بیابان و جلگه احاطه شده است. علیرغم این مسئله، اجتماعاتی از مغول، جغتای و اوزبک به میان ترکمن‌ها

۱- نگا. موضوع قارا اولی

۲- شجره تراکمه ص ۷۶ - ترجمه ترکی ص ۷۶. بارتولد. همانجا ص ۱۳۴.

۳- شجره تراکمه ص ۷۶ - ۷۵ - ترجمه ترکی ص ۹۴ - ۹۳

۴- شجره تراکمه ص ۷۲ - ترجمه ترکی ص ۹۱ - ۹۰

آمده، در میان آنان زندگی کرده و همانطور که دیدیم به تدریج و در طول زمان قبایلی را به وجود آورده‌اند.

در شجره تراکمه در خصوص اصلیت نژادی برخی از قبایل نیز توضیح داده شده است. به عنوان مثال قبيله تراکمه سالور Terakime- salur به اوسار Usar یکی از فرزندان اوگورچیک آلپ، مردم جابی Cabı نیز به دینگی diñli یکی دیگر از فرزندان اوگورچیک آلپ و قبيله یایچی Yaycı نیز که در منطقه قره قول Kara-kol واقع در ساحل رودخانه جیحون سکونت داشتند به یایچی برادر دینگی منسوب شده‌اند^(۱) قبيله ساقار نیز Sakar به قاباجیق Kabaçık برادر اوگورچیک آلپ، قبيله آنلار Azlar نیز به برادر آنها یعنی دودوک Duduk و بالاخره قبيله اولام - اورگنچلی Olam-Urgençli نیز به برادرزاده بیگ‌های فوق الذکر یعنی به خورشید Hurşid فرزند سوارچیق Suvarçık منسوب شده‌اند.^(۲)

قبيله یمیر ایللی (یمره‌لی) yemir-Eli نیز که در ناحیه درون واقع در خراسان می‌زیسته‌اند از تیمور توغلوخان Timur-tuğlı-Han که بیگی از قبيله ایچکی سالور (سالور داخلی) بود منشعب شده‌اند.^(۳) منتها چه در خصوص قبيله بورقاس^(۴) Burkas و چه در خصوص تیمور توغلوخان بیشتر از این اطلاعاتی ارائه نمی‌شود.

۱- شجره تراکمه ص ۷۱ ترجمه ترکی ص ۸۹

۲- شجره تراکمه ص ۷۲ - ۷۱ ترجمه ترکی ص ۹۰ - ۸۹. نام سوارچیق باید با قبيله سوار ارتباط داشته باشد. در اوغوز نامه جامع التواریخ از غلام قره ارسلان خان به نام سوار سخن می‌رود. این غلام از قبيله سوار آورده شده بوده با توجه به صداقت این غلام. خان وی را به فرماندهی سپاه منسوب می‌کند (آثاری با ماهیت داستانی منسوب به اوغوزها) ص ۳۷۸ - ۳۷۷. در شجره تراکمه ص ۵۵ این قوم سوارچیق ایللی نامیده می‌شود. مشخص نیست که این صرفاً ابداعی توسط ابوالغازی باشد. منتها در اوغوز نامه - موجود نیست. سوارها در سواحل رود ولگا می‌زیسته‌اند. و به نظر محمود کاشغری از اقوام ترک هستند. این اسامی به عنوان خاطراتی از ارتباطات و مناسبات تاریخی بین اوغوزها و سوارها تعبیر می‌شود.

۳- همانجا ص ۷۲ - ۷۱ ترجمه ترکی ص ۹۰ - ۸۹

۴- نام بورقاس نیز اسم بورتاس Burtas را که در سواحل ولگا می‌زیستند به ذهن متبادر می‌کند. اعتقاد بر این است که این قوم با قوم سوار خوشاوندی داشته است. آ. ز. طوغان ماده بورتاس. A. آ ج ۲ - ص ۸۲۱ - ۸۲۰

اولین اطلاعات در مورد ترکمن‌های ماوراء خزر که در منابع صفوی آمده در خصوص فعالیت‌های شخصی به نام آبا Aba از ترکمن‌های اوقلو می‌باشد. «آبا» بیگی جوان و برومند و نهایت درجه شجاع بود. زمانیکه برای تبریک ولایت، والی استرآباد به حضور آبا می‌رود والی به او علاقمند شده و اظهار این علاقه از جانب وی شورش آبا را در پی می‌آورد. «آبا بگ» شورش خطرناک را علیه صفویان به راه انداخت.

طوری که در سال ۹۶۵ ه‍.ق (۱۵۵۸ میلادی) سپاه انبوهی مرکب از بیگهای مشهور صفوی: دیوان سالار بدرخان اوستا جلو، یادگار محمد بگ موصل‌لو، فتح اوغلو حسن بگ اوستا جلو، شاهقلی بگ چاوشلو، احمد بگ فرزند قاچار قایا، علی بگ فرزند چرنداب سلطان و قاسمعلی سلطان فرزند تورگوت. جهت سرکوب شورش وی گسیل شد. سپاه مزبور را آبا بگ و علی بگ سلطان حکمران خوارزم در سواحل رودخانه گرگان به سختی شکست دادند. (۲۱ شوال ۹۶۵ - اوت ۱۵۵۸). ابراهیم خان اوستا جلو والی استرآباد و رستم خان افشار در میانه میدان جنگ کشته شدند و بدرخان اوستا جلو و یادگار بگ ترکمن نیز اسیر گشتند. اولین بار بود که صفویان در مقابل نیرویی به مراتب کمتر از خود شکست سنگینی را متحمل می‌شدند. تمامی منابع متفق القولند که آبا خان علیرغم قلت نیرو نقش تعیین‌کننده‌ای در شکست صفویان داشته است. منتها بعد از این پیروزی و همان سال وی به مرگی ناگهانی و غیر منتظره از دنیا رفت. وی بنا به تحریک همسرش که اهل استرآباد بود توسط یکی از مردان پدرش هنگامی که در چادرش خفته بود کشته می‌شود. ^(۱) واژه «آبا» یا «آپا» Apa در واقع با واژه «آبا» که در دوره سلجوقیان به همراه یک اسم دیگر. اسم مرکب را تشکیل می‌داد (از قبیل آلتون - آبا، بگ آبا، آی آبا) دارای ریشه مشترک می‌باشد.

به جهت ماجرای آبا می‌دانیم که قبیله اوقلی به حاکم صفوی استرآباد خراج پرداخت

۱- جهان آرا. غفاری، ص ۳۰۴ - ۳۰۳. احسن التواریخ، حسن بیگ روملو. ص ۳۸۷ - ۳۸۶ - ۳۴۷ - ۳۴۶ - ۴۰۴ - ۴۰۵ - ۴۰۶، تاریخ عالم آرا عباسی. اسکندر بیگ ترکمن. ج ۱ - ص ۱۰۹ - ۱۰۶. ابوالغاری شجرة ترک ص ۲۴۶ - ۲۴۵. ترجمه ترکی ص ۲۵۹ - ۲۵۸، بار تولد. همانجا. ص ۱۳۹

می‌کرده است. در اواخر قرن ۱۶ میلادی مشاهده می‌کنیم که در شمال استرآباد، یعنی در امتداد سواحل اترک و گرگان علاوه بر قبایل گوگلان و اوقلو قبایل دیگری نظیر ایمر Eymir و سالور سکونت داشته و به زراعت اراضی حاصلخیز منطقه اشتغال داشته‌اند. از میان آنها به ویژه قبیله اوقلو تحت ریاست قاری خان Kari-Han به اراضی صفوی حملاتی را ترتیب می‌دادند. شاه عباس صفوی از یک طرف به خاطر جلوگیری از هجوم ترکمن‌ها و از سوی دیگر به خاطر پیشگیری از تصاحب استرآباد توسط ازبک‌ها. خان قبیله ایمر به نام علی یار خان Ali-Yar - Han را به عنوان والی استرآباد منصوب نمود. ایمرها از نظر جمعیت به مراتب کمتر از گوگلان‌ها و اوقلوها بودند. آنها احتمالاً در گذشته‌ای نزدیک از مانقشلاق به این منطقه آمده بودند. علیرغم این مسئله ولایت علی یار خان ایمر بر استرآباد با موفقیت سپری گشت. وی در سال ۱۰۰۵هـ ق (۱۵۹۶م) وفات یافت و مقامش به فرزند وی محمد یار محول گشت. منتها اوقلوها با وی از در مخالفت در آمدند و در جنگی که بین آنها رخ داد محمد کشته شد. همچنین در همین اوقات دو حادثه مهم دیگر برای ترکمن‌های ماوراءخزر رخ داد. یکی از این حوادث مربوط می‌شود به تغییر مسیر رودخانه جیحون به سوی دریاچه آرال. این حادثه بین سالهای ۱۵۷۵-۱۵۷۸ میلادی رخ داده است.^(۱) در خصوص تأثیرات منفی تغییر مسیر مجدد جیحون به سوی دریاچه آرال در حیات اقتصادی ترکمن‌ها مطلبی در اسناد موجود درج نشده است.

حادثه دوم مربوط است به قوم نوغای Nogay یا مانگیت Mangit که در سواحل رودخانه امبا Emba سکونت داشته و حملاتی را به جانب مانقشلاق آغاز کرده بودند. قبایل ارساری، تکه و یموت در مقابل این هجوم‌ها تاب تحمل نیاورده و به سوی کوههای بالکان و کورن Küren مهاجرت کردند. قبیله ارساری در کوههای بالکان بزرگ در حد فاصل مابین کوههای بالکان بزرگ و کورتیش Kurtiş واقع در شرق این کوهها مسکن گزیدند. قبایل تکه و یموت نیز در اطراف کوههای «کورن» Küren واقع در حد فاصل بین بالکان کوچک و قزل آروات سکونت اختیار کردند.

۱- آ. ز. طوغان. ای - آ. ج. ۱. ص ۲۲۲ ماده آمودریا

اما هجومهای قالمق Kalmuk نتایج فاجعه باری را برای ترکمن‌ها در پی داشته است. قالمق‌ها (قالماق = قالماغ) در حقیقت مغول اصیل بوده و شهرتشان در ابتدای قرن پانزدهم تا ماوراءالنهر رسیده بود، جغتای‌ها اعتقاد داشتند که قالمق‌ها ادمخوار می‌باشند.^(۱) در این خصوص اولیاء چلبی Evliya - çelbi نیز اطلاعاتی را ارائه کرده است^(۲) در حالی که قالمق‌های مزبور بودیست (بودایی) بوده‌اند. اکثریت قالمق‌هایی که به غرب آمده بودند از طایفه مغولی تورغوت Turğut بودند. این طایفه در دوره چنگیزخان نیز حضور داشته ولی به نظر می‌رسد که در جریان کشور گشایی‌ها چندان نقشی نداشته است.^(۳)

قالمق‌ها (تورغوت) به علت فشارهایی که از جانب یکی از متحدین سابق مغولی خود بر آنها وارد می‌شد بالاچار به غرب مهاجرت کردند آنها در جریان کوچ خود موانع را از پیش پای برداشته و تا حدود رودخانه اورال آمده و در سال ۱۰۱۲ ه.ق. (۱۶۰۴ میلادی) اولین هجوم‌های خود را علیه خوارزم ترتیب دادند. قالمق‌ها که در مصب رودخانه ولگا سکونت گزیده بودند با رهبری فرمانده با درایت خود به نام هو - اورلوق Ho-Orluk طی یورش‌هایی تا شبه جزیره کریمه Kirim وحشت و هراس پراکندند. قالمق‌ها نوغای (مانگیت)‌ها را که دائم در جریان هجوم به ترکمن‌ها بودند تا آن سوی رودخانه ولگا راندند. طبق اظهار اولیاء چلبی^(۴) در نتیجه این امر توده بیشمار نوغای به صورت رعیت قالمق در آمدند.

در نتیجه حمله‌ای از جانب قالمق‌ها که در سال ۱۶۳۷ م. علیه ترکمن‌های مانقشلاق صورت گرفت، اکثریت غالب ترکمن‌ها با ترک سرزمین خود و پریشان حال رو به جانب

۱- کتاب دیار بکرته ج ۲ - ص ۴۷۴

۲- اولیاء چلبی در خصوص قالمق‌های ساکن در بستر سفلی رود ولگا از بعض جهات اطلاعات جالب و ذی قیمتی ارائه می‌دهد. (سیاحتنامه. استانبول ۱۹۲۸ - ج ۷ ص ۸۷۰ - ۸۴۳). اولیاء چلبی قالمق‌ها را آن گونه که مؤلفان پیشین هون‌ها و مغول‌ها را توصیف کرده‌اند، وصف می‌کند.

۳- تاریخ سزوی مغولان - ترجمه ترکی. آ. تمیر. آنکارا. ص ۶۱. رشیدالدین... چاپ مسکو ۱۹۶۵. ۸۲

۴- جلد ۷ ص ۸۴۷ - ۸۴۴

کوههای بالکان فرار کردند. طبق اظهار ابوالغازی که در سال ۱۶۴۰م از ایران بازگشته بود، ترکمن‌های طایفه قزل آیاق Kızıl-Ayak که از مانقشلاق فرار کرده بودند تنها سه سال بعد از استقرار در اطراف کوههای بالکان شروع به ساختن چادرهای نمدی خود کردند. ابوالغازی بعد از سپری کردن زمستان در میان طایفه مزبور به کوههای بالکان رفته و در آنجا نیز دو سال را در میان تکه گذراند. از آنجا نیز به مانقشلاق آمده و مشاهده کرده است که ترکمن‌های مانقشلاق پراکنده شده و تنها حدود ۷۰۰ چادر ترکمن که تابع قالمق‌ها شده بودند در آنجا سکونت دارند.^(۱)

در سال ۱۶۴۲م اسفندیارخان که برادر بزرگ ابوالغازی و حکمران خوارزم بود فوت نمود. بر خلاف ابوالغازی، اسفندیارخان از ترکمن‌ها نفرت نداشته بلکه آنها را برهم قومان ازبک خود ترجیح می‌داد. در سال ۱۶۴۳م ابوالغازی حکمران خوارزم گردید. او به مراتب بیشتر از قالمق‌ها بر ترکمن‌ها شرایط و خیمی را تحمیل کرد. ابوالغازی ترکمن‌ها را که دشمن ازبک‌ها و همچنین انسانهایی بی‌شعور می‌دانست با بی‌رحمی و قساوت قتل عام می‌کرد. به ویژه بلافاصله بعد از حکمرانی، وی دستور قتل عام ۲۰۰۰ ترکمن را صادر کرد. علاوه بر این در جنگی که در نزدیکی رودخانه بورما Burma واقع در نزدیکی درون خراسان با ترکمن‌ها داشت بنا به اظهار خود دستور کشتار ۲۰ هزار ترکمن را نیز صادر کرده بود.

در این میان در سالهای (۱۶۵۵-۱۶۵۴م. = ۱۰۶۵هـ) قالمق‌ها نیز به منطقه درون خراسان هجوم برده و تا ایالت استرآباد پیشروی کردند و با اینکه برخی طوایف ترکمن را غارت نمودند اما توسط والیان صفوی شکست خوردند.^(۲) سال بعد (۱۰۶۶هـ) سفرای قالمق در اصفهان حضور پیدا کردند. همراه آنها ترکمن‌ها نیز بودند. به سفرای قالمیق خلعت پیشکش شد و همچنین محمدبگ قره‌داغلوخان نیز به همراه هدایایی از قبیل

۱- شجره ترک، ص ۳۱۶ - ترجمه ترکی ۳۳۳ - ۳۳۲

۲- عباس نامه ص ۲۰۴ - ۲۰۱

پوست سمور، کلاه و... به نزد خان قالمق گسیل شد.^(۱)

در قرن هیجدهم در ناحیه استرآباد مسکن اوقلوها را قبیله پرجمعیت یموت‌ها تصرف کردند. یموت‌ها در جریان درگیری‌های قاجارها با افشاریه و زندیه از قاجارها حمایت می‌کردند. حتی بنا به اظهار میرزا محمد (مرعشی)، مادر آغامحمدشاه قاجار مؤسس سلسله قاجاریه، دختر یکی از سران یموت به نام بگنچ Begench بوده است.^(۲)

تاریخ ترکمن‌های ماوراءخزر در قرن هیجده و نوزده بسیار روشن و واضح است. تغییرات قدرت در ایران و خوارزم و اینکه این اقتدار در زمانی اندک به ضعف گرائیده بود، دولتهای اروپایی را بر آن داشت در جهت توسعه حاکمیت و نفوذ، فعالیت‌های خود را افزایش دهند. این امر آزادی عمل فراوانی را برای قبایل مختلف ترکمن به همراه داشت. قبایل تکه و یموت که از داشقی سالور (سالور خارجی) بودند، به صورت قوی‌ترین قبایل در آمدند. حملاتی که به آلامان (مشتق از الامان عربی) Alaman معروف بود به شکل بسیار گسترده به ایران توسط طوایف منسوب به این دو قبیله صورت می‌گرفت. در عین حال قبایل مذکور هر از چندگاهی موفقیت‌هایی علیه خانهای خوارزم و والیان قاجار کسب می‌کردند.

بسیاری از قبایل ترکمن‌های ماوراءخزر غالباً به لحاظ درگیریهای داخلی مابین خود بالاجبار منطقه مسکونی خود را ترک می‌کردند. ذیلاً لیست‌هایی که در قرن نوزدهم و در رابطه با جمعیت، مناطق مسکونی و تیره‌های این قبایل تهیه شده ارائه خواهد شد. منتها به خاطر اینکه این لیستها بهتر درک گردد ابتدا اطلاعاتی که ابوالغازی خان در رابطه با شجره انساب تراکمه ارائه داده است به صورت نمودار ترسیم شده است. در خصوص تشکیلات قبیله‌ای ترکمن‌های ماوراءخزر توسط سیاحان اروپایی که در قرن نوزدهم از ترکمن‌های ماوراءخزر دیدن کرده‌اند لیست‌هایی تنظیم شده است.

۱- همانجا. ص ۲۲۵ - ۲۲۴ - نادرشاه (۱۷۴۷ - ۱۷۳۶). قارچغای خان قالموق را به سفارت روس گسیل داشت. بعدها وی به ولایت دربند منصوب گشت. میرزا محمد مرعشی. مجمع التواریخ، تهران. ۱۳۲۸ - ص ۱۲۱
۲- رضا قلیخان امانا، مینویسد که مادر آغا محمد خان، خواهر محمد خان قاجار بوده است. (روضات الصفاء ناصری ج ۹ - ص ۸۵).

قدیمی‌ترین و مفصل‌ترین این لیست‌ها توسط سروان. ن. موراویف N. Muraviyov تنظیم شده است. (در سال ۱۸۱۹) منتها در لیست سروان موراویف تشکیلات قبیله‌ای قبایل تکه، ارساری، سالور و ساریق قید نشده است.

در لیست ترک شناس آرمینیوس وامبری A. Vabmbery نیز که در سال ۱۸۶۳ ضمن سیاحت در میان ترکمن‌ها تنظیم شده برخی طوایف منسوب به قبایل ذکر نشده است. لیست تنظیمی در سال ۱۸۷۸ توسط ژنرال پتروسویچ Petrusевич به ویژه از جهت اطلاعات در مورد تشکیلات قبیله‌ای یموت‌ها و گوگلانها بسیار با ارزش است. لیست تنظیمی ژنرال پتروسویچ از طرفی به استناد تحقیقات محلی خود ژنرال و از سوی دیگر به استناد اطلاعات ثبت شده توسط کنسول استرآباد به نام باکولین Bakulin تنظیم گردیده است.

ملاحظه می‌شود که در لیستهای فوق الذکر نام برخی طوایف منسوب به قبایل و مناطق مسکونی آنها صحیح ثبت نشده است. حتی برای خود من نیز پیدا کردن تلفظ و املا صحیح بخش عمده‌ای از این اسامی کار مشکلی بوده است. (به لحاظ امکانات محدودی که داشته‌ام) تعداد کمی از اسامی طوایف و شاخه‌های قبایل مذکور در لیست‌های فوق علاقه و کنجکاوی ما را برمی‌انگیزد. غالب اینها نیز اسامی طوایف اوغوز می‌باشند. قبیله اوقلی آبابگ که در قرن شانزدهم ذکر شده بود به لحاظ فقدان موجودیت در این لیست‌ها جایی ندارد. در شجره تراکمه نقل است که قبایل یموت، تکه، ارساری، ساریق، یمرلی و برخی قبایل دیگر از قبیله سالور اوغوز منشعب شده‌اند که در نمودار نیز نشان داده شده است. در خصوص اعتبار و صحت این اطلاعات سخنی نمی‌توان گفت. چاودلورها (چاودور) اولین قبیله ترکمن‌های ماوراء خزر از نظر تعداد جمعیت بعد از سالورها می‌باشند. قبیله مذکور در اتحاد با قبایل دیگر ایگدیر و سویناچی تحت نام اسن ایلی اجتماع متمایزی را تشکیل داده‌اند.

اسن ایلی بر خلاف دیگر قبایل مانقشلاق را ترک نگفته و تابعیت قالمیق‌ها را پذیرفته بود. حتی قالمیق‌ها بخشی از این قبیله را به قفقاز شمالی کوچانده‌اند. می‌دانیم که به این

ترکمن‌های مهاجر، بعدها ترکمن‌های استاورپل نام داده‌اند.^(۱) چاودلدور چاقا Çaka از بیگ‌های مشهور در خاطرات مربوط به فتح آناتولی می‌باشد. منتها در خصوص نام ایگدیرها نه در آثار داستانی و نه در منابع تاریخی برخورد نمی‌کنیم. در مقابل این، ایگدیرها در قرن شانزدهم با نام ۴۳ منطقه در ردیف دهم قرار داشته و همچنین در همین قرن نیز برخی قبایل منسوب به آنها در نواحی ایچ ایل سکونت داشته‌اند.

برخی تشکلهایی که نام قبایل اوغوز از قبیل قایی، بگدلی، و بایندر را داشتند، در میان طوایف قبیله گوگلان دیده می‌شود. طوریکه بخش عمده این قبیله را همین طوایف تشکیل می‌دهند. طبق خاطرات قومی گوگلان‌ها، آنها از دو برادر به نامهای دو دورغا Dodurğa و علی داغلی Ali - Dağlı منشعب شده‌اند. از ۶ طایفه بزرگ گوگلان سه طایفه به نامهای بایندر، قرق و ینقاق ساغری Yangak- sağrı منسوب به دو دورغا و سه طایفه دیگر به نامهای قایی، آی درویش و چاقیربگدلی نیز به علی داغلی منسوب می‌شوند. نام دو دورغا شایان توجه است. زیرا می‌دانیم که یک قبیله از اوغوز نیز به همین نام موجود است. چنانچه در ثبت کلمه دو دورغا هیچگونه اشتباهی صورت نگرفته باشد باید گفت که یک شاخه و یا حداقل دو قبیله از گوگلان‌ها از قبیله دو دورغا منشعب شده‌اند.^(۲)

اجتماعاتی که با نام طوایف اوغوز در میان گوگلان‌ها زندگی می‌کنند از نظر تعداد جمعیت اندک می‌باشند. به همین جهت نام آنها در منابع تاریخی به ندرت ذکر می‌شود. و یا اصلاً ذکر نمی‌گردد. اساساً گوگلانها از نظر تعداد جمعیت نسبت به دیگر اجتماعات بسیار اندک بوده‌اند. طوری که در سال ۱۸۸۰ جمعیت آنها در حدود ۴۰۰۰ خانوار ثبت شده است.

۱- پیشاهنگان این ترکمن‌ها بین سالهای ۱۶۷۰ - ۱۶۶۷ در زمان مونچاق خان قالموق کوچ خود را آغاز کرده و روایت می‌کنند که این مهاجرت به میل و اراده خود آنها صورت گرفته است. بارتولد. همانجا ص ۱۵۷. در جریان بازگشت به مساکن اولیه خود در آسیای مرکزی که توسط قالموق‌ها در ابتدای سال ۱۷۷۱ آغاز شد، بخشی از ترکمن‌ها نیز بالاجبار به موطن اولیه خود بازگشتند. همانجا ص ۱۵۸ - ۱۵۷. ۲- در یکی از لیست‌ها این نام به شکل دو دوروغ و در لیستی دیگر به شکل دو دوگاه ثبت شده است.

ایمرها که در قرن شانزدهم در میان قبایل ترکمن استرآباد موجودیت نشان داده‌اند، در لیست‌های مذکور وابسته به یموت نشان داده می‌شدند. امکان دارد که ایمرها بعدها ضعیف شده و در نتیجه به یموتها وابسته شده باشند. همانطور که در میان طوایف یموت یک تشکل نیز به نام ایگرد دیده می‌شود.

قره داشلی‌ها Kara-Daşlı که در خراسان و حوال نسا Nesa سکونت داشته و در لیست‌ها نامی از آنها مشاهده نمی‌شود. در واقع همان قبیله یازیر Yazır می‌باشد. یازیرهای مزبور در نیمه قرن دوازدهم میلادی در آن مناطق حکمرانی داشته‌اند. قره بایات‌های ساکن خراسان جزء قبایل جغتای نام برده می‌شوند.^(۱) از این مطلب می‌توان نتیجه گرفت که قبل از صفویان آنها همانند قبایل گرایلی Gereyli و جلایریان تحت اداره جغتای‌ها زندگی می‌کرده‌اند. اساساً نام قره بایات‌ها در شجره تراکمه هم ذکر نمی‌شود. به همین خاطر همانگونه که پیشتر نیز اشارت رفت، این بیات‌ها متمایز از بیات‌های (بیاغوت) وابسته به اولوس جغتای می‌باشند. محقق است که قبایلی که نام اجتماعات بزرگ ترکمن‌های ماوراء خزر و شاخه‌ها و طوایف آنها را داشته باشند در ترکیه بسیار اندک بوده و بعضاً به ندرت دیده می‌شوند. با اینکه مشخص شده است که نام نواحی قره‌مان ایلی و تکه ایلی (نام قدیم آنتالیا) واقع در ترکیه از دو شخص به نام‌های قره‌مان و تکه اخذ شده است، با این حال برخی این نظریه غلط را ارائه داده‌اند که گویا بین نام این دو ناحیه و قبایل ترکمن‌های ماوراءخزر مانند طایفه قره‌مان از قبیله سالور و اجتماع تکه مناسبتی موجود بوده و حتی گفته شده است که گویا خاندان قره‌مانیان ترکیه به قبیله سالور منتسب بوده‌اند.

پایان

فهرست منابع و مآخذ

فهرست مقالات

فهرست کتب

فهرست مقالات

- ۱- آغاچ اری‌ها: فاروق سومر، مجله مطالعات تاریخی شماره ۲۶.
- ۲- خاقان نشین گوک ترک: آ. ن کورات، مجله دانشکده زبان و تاریخ و جغرافیا. ۱۹۵۲. سال دهم. شماره ۲ - ۱.
- ۳- در باره بوزاولوس: فاروق دمیرتاش (سومر). نشریه دانشکده زبان و تاریخ جغرافیا. ۱۹۴۹، سال هفتم، شماره ۱۰.
- ۴- فروپاشی سیستم ینی‌چری: مصطفی آق‌داغ. نشریه دانشکده زبان و تاریخ جغرافیا. شماره ۳۰. سال ۵ سند شماره ۴.
- ۵- کوراوغلو...: فاروق سومر، ت.د.آ (مطالعات جهان ترک)، ۴۶.
- ۶- مدارکی مربوط به کوراوغلو: نوشته کیزیراوغلو مصطفی و دمیرجی‌اوغلو، مؤسسه تحقیقات جهان ترک. ۱۹۸۷، شماره ۴۶.
- ۷- مطالعات درباره تاریخ چوکوراؤوا: فاروق سومر، مجله مطالعات تاریخی ۱۹۶۳، سال اول.
- ۸- مطالعاتی در زمینه تاریخ آق‌قویونلو و قره‌قویونلو: ع. ارضی، نشریه بلله تن. شماره ۷۰.
- ۹- مغول‌ها در آناتولی: ف. سومر، مجله تحقیقات سلجوقی، ۱۹۶۹، ج ۱.
- ۱۰- منابع تاریخ کهن مربوط به بافت فرش ترکمن در آناتولی: ف. سومر، نشریه هالی، لندن ۱۹۸۴، شماره ۳۲.
- ۱۱- نگاهی به قبایل عشیره‌ای ترک ساکن در آناتولی، سوریه و عراق در قرن ۱۶: فاروق سومر، مجموعه دانشکده اقتصاد. شماره ۱۱.

فهرست کتب

- آثار الباقیه: بیرونی، آ. ساکو. ۱۸۷۸.
- آثار البلاد: ذکریا القزوينی، بیروت. ۱۳۸۰.
- احسن التواریخ: حسن بیگ روملو.
- اخبار دولة السلجوقية
- الاورام والعلائیة فی امور العلائیة: ابن بی بی، (ت.ت.ک). چاپ افست. آنکارا. ۱۹۵۶.
- البدایه و النهایه: قاهره. ۱۳۴۸.
- البدعوة التاریخ: ترجمه و چاپ توسط س.ل. هوارت، پاریس ۱۹۰۷.
- البلدان: یعقوبی، لیدن ۱۸۹۲.
- التاریخ الباهر فی دولة الاتابکیه: ابن اثیر، به کوشش آ.آ. طالیماط. قاهره. ۱۹۶۳.
- التقاسیم: مقدسی.
- التوسل الی الترسل: بهاء الدین محمد بغدادی، به کوشش ابهمنیار. تهران ۱۳۱۵.
- الروضتین فی اخبار الدولتین: ابوشامه، قاهره. ۱۲۸۸.
- العتبی (ترجمه فارسی): ابو شرف ناصح بن ظفر جرفادقانی، تهران ۱۲۷۲.
- العقود اللؤلؤئیة فی تاریخ الدولة الرسولية: ال خزرجی، (GMS) لیدن.
- الفتح القوسی: عمادالدین اصفهانی، به کوشش کارل ولندبرگ. لیدن. ۱۸۸۸.
- الکامل فی التاریخ، ابن الاثیر، قاهره، ۱۳۰۱، ۱۲ جلد.
- المسالك و ممالك: اصطخری، چاپ و نشر م.ج. دوگوژه. لیدن ۱۹۲۹.
- المسالك و ممالك: جیهانی.
- المنتظم: ابن الجوزی (ابوالفرج عبدالرحمن بن ابوالحسن علی بن محمد بغدادی)، حیدرآباد. ۱۳۵۹.
- امپراطوری صحرانوردان (امپراطوری استپها): رنه گروسه ۱۹۴۸.
- بدايع الزمان فی وقایع کرمان: افدال الدین کرمانی، به کوشش م.بیانی. تهران ۱۳۲۶.

- بسط الارض: ته‌توان، ۱۹۵۸.
- بهجت‌التواریخ: شکرالله. کتابخانه نور عثمانیه. nr. ۳۰۹۵.
- تاج‌التواریخ: سعدالدین، استانبول ۱۲۸۰.
- تاریخ اوزها و قوم‌ان‌ها در قرون یازدهم و دوازدهم: ترجمه ه. کوشای. ۱۹۴۴.
- تاریخ بی‌هق: ابن فندق، ا. بهمنیار، تهران ۱۳۱۷.
- تاریخ بی‌هقی: چاپ غنی و فیاض، تهران ۱۳۲۴ شمسی.
- تاریخ پچنک: آن. کوارت. استانبول. ۱۹۳۷.
- تاریخ ترکیه (عصر سلجوقیان، فتح آناتولی): م. خ. ینانچ. استانبول ۱۹۹۴.
- تاریخ جهان‌آرا: غفاری قزوینی، قاضی احمد.
- تاریخ جهانگشای جوینی: به کوشش محمد قزوینی. ج. م. س. ۱۹۱۲.
- تاریخ دولت خوارزمشاهیان: قفس اوغلو. ت. ت. ک. آنکارا ۱۹۸۷.
- تاریخ سرّی مغولان (ترجمه ترکی): آ. تمیر، آنکارا.
- تاریخ سلجوقی و تمدن ترک-اسلام: عثمان توران، آنکارا، ۱۹۶۵.
- تاریخ شیخ‌اویس: به کوشش ج. ب. فن‌لون، لاهه. ۱۹۵۴.
- تاریخ طبرستان: ابن اسفندیار، به کوشش ع. اقبال. تهران ۱۳۲۰ هـ. ش.
- تاریخ طبری: چاپ. م. ژ. دوگوزده.
- تاریخ عالم‌آرای عباسی: اسکندر بیگ ترکمن
- تاریخ فخرالدین مبارکشاه: فخرالدین مبارکشاه، به کوشش. ا. دنیسون ژن، لندن، ۱۹۲۷.
- تاریخ فرهنگی ترک در قبل از اسلام: ب. اوگله، ت. ت. ک. آنکارا. ۱۹۶۲.
- تاریخ قره‌مانیان، شکاری، قونیه ۱۹۴۶.
- تاریخ کمبریج آسیای مرکزی باستان: به کوشش د. سینور، نیویورک، ۱۹۸۸.
- تاریخ گزیده: حمداله مستوفی، عبدالحسین نوایی. تهران ۱۳۳۹.
- تاریخ مردم ترکمن: بارتولد.
- تاریخ میافارقین: قاهره، ۱۹۵۹.
- تاریخ یمینی: العتبی، شرح منینی. قاهره ۱۲۸۶.

تألیفات قدیم ترکی که در خوارزم نوشته شده است: ز. ولیدی طوغان، مجموعه ترکیات ۱۹۸۸.

تجزیة الامصار: و صاف، بمبئی. ۱۲۶۹.

تحقیقات درباره سالتوقیه، سلجوقی‌ها: فاروق سومر. آنکارا ۱۹۷۱.

تذکره دولت‌شاه سمرقندی. ادوارد براون لندن، ۹۰۱.

ترجمه ترکی تاریخ ابوالفرج: به کوشش او.ر. دوغرو.ت.ت.ک. آنکارا. ۱۹۴۵.

ترجمه ترکی تاریخ بی‌بارس: ش. یالت‌قایا (ت.ت.ک)، اتکا مغول، ۱۹۴۱.

ترجمه فرانسوی تاریخ ارمنستان: پاریس. ۱۸۶۴.

ترکستان: ا. شویلر، لندن ۱۸۷۶.

ترکستان‌نامه: بارتولد.

تقویم ترکها: ل. بازین.

تواریخ آل سلجوق: محمد ابراهیم، م.ز. هوستما ۱۸۸۶.

جامع التواریخ: رشیدالدین، به کوشش برزین، مسکو. ۱۸۵۸.

جهان‌نما: محمد نشری. به کوشش ف.اوتات و م.ا.کویمن «ت.ت.ک». آنکارا ۱۹۴۹

چهار تحقیق درباره تاریخ آسیای مرکزی: بارتولد و مینورسکی. لیدن ۱۹۶۲.

حدود العالم: م. ستوده، تهران ۱۳۴۰.

حکومت امپراتوری: ترجمه انگلیسی.

حکومت‌های اقوام ترک در شمال دریای سیاه در قرن ۱۴ تا ۱۸: چاپ DTCF. آنکارا

۱۹۷۲.

داستان اوغوز: ب.ز.و. توغان، استانبول، ۱۹۷۲.

داستان اوغوزخاقان: به کوشش و. بانگ - ج. ر. رحمتی از انتشارات دانشگاه

استانبول. دانشکده ادبیات استانبول ۱۹۳۶.

دایرة المعارف اسلامی.

درس‌هایی راجع به تاریخ ترکان آسیای میانه: و.و. بارتولد، استانبول ۱۹۲۷.

دیوان لغات الترك: محمود کاشغری.

ذکر تاریخ آل سلجوق: ظهیر نیشابوری.

- ذیل تاریخ دمشق: ابن الکلانیسی، به کوشش ه.ف. آمدرن. لیدن. ۱۹۰۸.
- ذیل جامع التواریخ رشیدی: حافظ ابرو، تهران، ۱۳۱۷ شمسی.
- راحة الصدور: راوندی، محمد اقبال. لیدن، ۱۹۲۱.
- راهنمای مناطق مسکونی ترکیه: وزارت داخله، آنکارا ۱۹۴۶.
- رد پای اوغوزها در کرانه سیحون (ترجمه ترکی): و.م. ژرمانسکی.
- روستاهای ما: چاپ وزارت داخله.
- روضات الصفا ناصری: رضا قلیخان هدایت.
- روضة الصفا: میرخواند، لکنهو ۱۳۳۲.
- زبدة حلب: کمال الدین بن الأذیم، به کوشش. سامی الدههان، دمشق ۱۹۵۴.
- زین الاخبار، گردیزی، به کوشش عبدالحی حبیبی، تهران، ۱۳۴۷.
- سفرنامه ابن فضلان: ز.و. توغان.
- سفرنامه کلاویخو: مادرید، ۱۹۴۳.
- سلجوقنامه: یازجی اوغلی، موزه توپکاپی، کتابخانه روان.
- سیاحت در هند، لاهور، کابل، بلخ و بخارا: آ. بارنز. ترجمه فرانسوی. پاریس ۱۸۳۵.
- سیاحت نامه اولیای چلبی: استانبول، ۱۹۲۸.
- سیاحت نامه سفیر چین وانگ. ین ته: ت. ت. ک. آنکارا ۱۹۸۹.
- سیاستنامه: به کوشش خلخالی ۱۳۱۱.
- سیره سلطان جلال الدین منگوبرتی. به کوشش آ. حموی. قاهره ۱۹۵۳.
- شامانیزم در تاریخ و امروز: عبدالقادر اینان ت. ت. ک. آنکارا ۱۹۵۴.
- شجره تراکمه: به کوشش ن. کونونوف. مسکو، لنینگراد. ۱۹۵۸. / ترجمه ترکی م. ارگین. استانبول. بی تا.
- شورش های جلالی: مصطفی آق داغ.
- شهرنشینی در میان ترکهای قدیم: ف. سومر. استانبول ۱۹۸۴.
- شیرازنامه: زرکوب شیرازی به کوشش ب. کریمی. تهران. ۱۳۱۰.
- صحائف الاخبار: منجم باشی. استانبول، ۱۲۸۵.
- صنعت ترک (ترجمه ترکی): ا. دایز، او. ارسلان آ. استانبول ۱۹۴۶.

صورة الارض: ابن حوقل.

طبایع الحيوان: شرف الزمان طاهر مروزی، مترجم، شارح و ناشر به انگلیسی. و مینورسکی.

طبقات ناصری: به کوشش عبدالحی حبیبی قندهاری. لاهور، ۱۹۵۴.

ظفرنامه، شرف الدین علی یزدی، کلکته ۱۸۸۷.

عقدالجمعان: کتابخانه ولی الدین افندی. ۲۳۷۴nr.

فتوح البلدان: بلاذری، قاهره ۱۳۵۰.

فرزندان و نوادگان سلجوق: اثر قفس اوغلو.

فرهنگ لغت اویغوری: آ. جعفر اوغلو، ت. د. ک. آنکارا. ۱۹۶۸.

فرهنگ لغت فقه اللغوی زبان ترکی قبل از قرن سیزدهم: گ. کلاوسون، اوکسفورد ۱۹۷۲.

قابوس نامه: چاپ ر. لوی. لندن ۱۹۵۱.

قانون مسعودی: بیرونی، حیدرآباد، ۱۳۷۴.

قره خانیان: او. پریتساک.

قره قویونلوها، فاروق سومر، ت. ت. ک. آنکارا ۱۹۶۷.

کتاب الادراک للسان الاتراک: ابوحيان، استانبول ۱۹۳۱.

کتاب الخراج: قدامه، به کوشش م. ژ. دوگوژ. لیدن. ۱۸۸۹.

کتاب دیاربکریه: ابوبکر طهرانی، به کوشش ن. لوغال، فاروق سومر، آنکارا، ۱۹۶۲-۱۹۶۴.

گرامر ترکی باستان: مترجم م. آکالین. آنکارا. ۱۹۸۸.

گرامر زبان ترکی: ژان دنی. پاریس ۱۹۲۱.

ماجرای شاهزاده بایزید فرزند سلیمان قانونی: شرف الدین توران. آنکارا. ۱۹۶۱.

مالک الابصار: العمری، به کوشش ف. تشینر، لپزیک. ۱۹۲۹.

مجمع التواریخ: میرزا محمد مرعشی، تهران ۱۳۲۸.

مجمل التواریخ و القصه: به کوشش محمد بهادر. تهران ۱۳۱۸.

مختصر کتاب البلدان: به کوشش م. ژ. دوگوژ، لیدن ۱۸۸۵.

- مرآةالزمان: به کوشش آ.سويم. آنکارا. ۱۹۶۸.
- مروج الذهب مسعودی (ترجمه فرانسه): پاریس. ۱۸۹۱. ص ۲۱۲ مترجمان: باریه دومینار و پاوت دوکورتیه.
- مسافرت به اویغور: تمیم بن بحر، به کوشش و. مینورسکی.
- مسافرت پلان دوکارپینی به سوی دربار گئوگ خان (۱۲۲۷-۱۲۴۵) (ترجمه انگلیسی): راک هیل. لندن. ۱۹۰۰.
- مسافرت در آسیای میانه: آ. وامبری، لندن ۱۸۶۴.
- مسالك و ممالك: ابن خردادبه.
- مسامرةالاهبار: به کوشش عثمان. توران. (ت.ت.ک) آنکارا ۱۹۴۴.
- مطالعات مردم شناسی تاریخی و تاریخ عثمانی: عمر لطفی بارکان، مجموعه ترکیات. استانبول، ج ۱۰، ۱۹۵۳.
- معجم البلدان: یاقوت حموی، به کوشش ف. ووستنفلد، لیپزیک ۱۸۶۷.
- مفاتیح العلوم: خوارزمی، به کوشش ج. فن فلوتن. لیدن ۱۹۶۸.
- ملک نامه
- ملکه جهان: چ. ماروین مرو، لندن ۱۸۸۱.
- مناطق جهان: و. مینورسکی. ج. ن. س. لندن. ۱۹۳۷.
- نزهة المشتاق: ادیسی، کتابخانه کوپرولو.
- نصرت الفطره: عمادالدین اصفهانی، به تلخیص بُنداری، ترجمه ترکی.
- وفیات الاعیان: ابن خلکان، قاهره، ۱۹۴۸.
- ولایت نامه حاج بکتاش ولی: به اهتمام عبدالباقی گول پینارلی، استانبول، ۱۹۵۸.
- یادداشت های جدید در باره قبیله قایی: ف. کوپرولو، سال ۱۹۴۴.

فهرست اعلام

- ۱- نام‌های اشخاص
- ۲- نام‌های جغرافیایی
- ۳- نام‌های ملل و طوایف
- ۴- برخی اصطلاحات دیگر

آناسی اوغلو، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۵۲، ۱۵۳،

۲۰۱

آیتاق، ۱۸۳، ۱۸۶

آی تکین، ۱۶۶

ابراهیم بن یوسف، ۱۰۰

ابراهیم تامغاچ خان، ۱۷۳

ابراهیم ینال، ۱۳۱، ۱۴۱، ۱۵۱، ۱۵۲،

۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۵، ۱۶۶

ابن سینا، ۱۰۴

ابن علی ال برانی، ۱۰۷

ابو ابراهیم (منتصر)، ۹۷

ابوالحسن تاق، ۱۱۷، ۱۱۸

ابوالغازی بهادرخان، ۲۱۱

ابوالهیجا، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰

ابوسعبد عبدوس، ۱۲۵، ۱۲۶

ابوسعبد بهادرخان، ۲۱۸، ۲۴۰، ۲۴۵

ابوکالیجا، ۱۳۹، ۱۴۰

ابونصر زوزنی، ۱۲۷

اتابگ زنگی سُلفری، ۶۲

احمد بن عبدالصمد، ۱۳۳، ۱۴۲

اریاسغان، ۱۶۷، ۱۶۸

ارتاش ینال، ۱۵۱

اردم، ۱۶۶

ارساری بای، ۲۹۵، ۲۹۶، ۳۰۰، ۳۰۱

۳۰۳

ارسلان البساسیری، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶،

۱۵۷

ارسلان ایلیگ، ۱۱۸، ۱۱۹

ارسلان بالو، ۱۱۴

ارسلان بیگو، ۱۰۹

۱. نام اشخاص

آبا، ۳۰۵

آبابگ، ۳۰۵، ۳۱۰

آباقا، ۲۱۷، ۲۳۸

آتابگ بوگدوز قوزوجی، ۱۰۶

آتسیز، ۱۶۰، ۱۷۷، ۱۷۸، ۲۰۳، ۲۰۴،

۲۰۹، ۲۴۶، ۲۹۲، ۲۹۳

آرپاگائون، ۲۱۸

آرتوبگ، ۱۶۸، ۱۹۶، ۲۰۷

آرسلان، ۱۴۹، ۱۵۴، ۱۸۰، ۱۸۶، ۱۹۷،

۲۶۱

آرمینیوس وامبری، ۳۱۰

آفساق سیف الدین، ۲۶۸

آق شاه، ۶۷

آلپ ارسلان، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۶۷، ۲۹۰،

۲۹۱، ۲۹۲

۱۵۰، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۶۰،

۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۶،

۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۷، ۱۹۴، ۱۹۵،

۱۹۹، ۱۹۸

آلپ ارسلان میرزا، ۲۳۱

آلپ تگین، ۱۰۵

آلپ سالچی، ۱۶

آلپ ستفریگ، ۱۹۹

آلپ کولوک بیلگه، ۴۵

آلتون تاخ، ۱۶۷

آلتون تاش، ۱۰۶، ۱۲۲، ۱۲۹، ۱۳۰

اوسوزخان، ۶، ۷۹، ۱۰۹، ۲۴۶، ۲۴۷، ۳۰۳، ۲۹۵، ۲۴۸	ارسلان جاذب، ۱۲۲، ۱۲۳
اوکائیل بن قیرواش، ۱۵۲	ارسلان خاتون، ۱۶۱
اوکتای خان، ۲۳۱	ارسلان خان، ۱۱۹، ۱۹۴، ۳۰۴
اوگورچیک آلپ، ۲۹۳، ۳۰۴	ارغون، ۲۱۷
اولجاتیو، ۵، ۶	ارغون شاه، ۲۹۷، ۲۹۸
اولوغ ایرکین، ۸	اسراییل، ۱۰۹، ۱۱۴
اولوغ‌بگ میرزا، ۲۳۱	اسماعیل بن آلتون تاش، ۱۵۱
اولیاء چلبی، ۳۰۷	اسماعیل بن احمد، ۵۸، ۶۰، ۹۶
ایرقیل خوجه، ۲۰۳	اسماعیل بن احمد سامانی، ۵۰
ایستمی، ۱۹، ۲۳	افراسیاب، ۵۷
ایل اتمیش بیلگه خاقان، ۱۱، ۱۶، ۲۵	افشین بکچی اوغلی، ۱۶۷
۵۸، ۵۷، ۴۴، ۴۳، ۴۲، ۴۱، ۳۶	الخمیس بن تاق، ۱۱۸
ایل بگلی اوغلو، ۲۱۶	الملك الرحیم، ۱۵۵
ایل توغان اوغلو اترک، ۱۰۱	الوندبگ، ۲۲۶، ۲۲۷
ایل تیریش خاقان، ۱۱، ۲۷	امیر آخور پیری عبدوس، ۱۲۸
ایلچی بوغا، ۷۳	امیر ابوالقوارس شاه ملک، ۱۰۷
ایل دنگیز، ۱۹۹	امیر اختیارالدین محمد خلجی، ۶۰
ایل دنیز، ۱۶۲	امیر قبقاق، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸
ایل دوغان اوغلو اترک، ۸۸	امیر مؤید آی‌آبا، ۱۸۳، ۱۸۴
ایلدیریم بایزید میرزا، ۲۳۱	انکیش، ۷۸، ۲۹۸
ایلیگ، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۹، ۱۷۴	انوش تگین، ۱۲۸، ۱۶۲، ۲۹۱
محمد بن علی، ۱۱۹	او.چه.له، ۲۳
ایلیگ‌خان، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷	اودک خان، ۱۸۵
۱۱۸	اورهان‌بگ، ۲۴۰، ۲۴۷
ایلیگ‌خان قره‌خانی، ۱۱۷	اوزلاخ شاه، ۶۷
ایلیگ‌خان نصر بن علی، ۱۱۴	اوزمیش خاقان، ۳۶، ۳۷، ۴۱
اینال بی، ۱۰۰	اوزون حسن، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵
اینانچ، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۲، ۲۰۱	۲۴۶، ۲۴۷، ۲۹۸
بابا اسحق، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۷	اوغوزبیلگه تامغاجی، ۴۷
	اوغوزبیلگه تامغاج، ۱۰

جانی بگ خان، ۳۰۲	باتو، ۷۳
جعفر برمکی، ۱۵۹	بارچین سالور، ۸۴
جلال الدوله، ۱۵۳	باز خاقان، ۱۱، ۲۶، ۲۷
جلال الدین خوارزمشاهی، ۲۰۲	بایرام خان، ۲۲۲
جلال الدین فیروزشاه، ۲۹۸	بختیار، ۱۸۰
جلال الدین محمد خوارزمشاه، ۶۱	برکیارق، ۲۹۱
جلال الدین منگو برتی، ۶۶	بگ تگین، ۱۲۸
جمال قارشى، ۱۷۶	بورلا خاتون، ۸۴
جمال قرشى، ۸۵، ۸۰	بوغراخان هارون بن موسی، ۱۰۵
جندخان، ۸۰، ۱۶۰	بوقا، ۹، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۶، ۱۳۸
جنگشی خان، ۶۷	۱۳۹، ۱۴۰، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۸۰
جوجی، ۸۵، ۲۹۸	۲۹۸، ۱۹۶
جهانشاه، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۵، ۲۴۶	بوقا بودراج، ۱۷
چابوک، ۱۶۸	بولداجی، ۱۶۷
چاربخ، ۱۱۱، ۱۵۹، ۱۶۰، ۲۹۰	بومین خاقان، ۱۹، ۲۳
چاغری بیگ، ۸۹، ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۴۱	بیرونی، ۸۲، ۹۸، ۱۰۴، ۱۰۶، ۲۴۶
۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸	بیگوخان، ۱۷۳
چاغری خان، ۱۷۳، ۱۷۴	بیلگه قوتلوغ خاقان، ۱۰، ۱۲
چاقیر، ۱۸۰، ۳۱۱	توروک یامی خاقان، ۱۰
چلبی محمد، ۲۴۳	توغور خاتون، ۷
حاجب بگ دوغدی، ۱۳۳	توقاق، ۱۰۸
حاجب بیلگه تگین، ۱۲۰، ۱۲۷	توقسورمیش - ایچی، ۱۰۷
حاجی بکتاش، ۲۳۴	توقوق، ۱۰۷
حسام الدین بارچینلیغی، ۸۵	تول، ۲۳
حسین بگ فرزند تورغوت، ۲۶۸	تون یوکوک، ۲۶، ۲۷، ۲۹، ۳۰، ۳۲، ۳۳
خلیفه القائم بامرالله، ۹۳	۳۴، ۳۵، ۳۷، ۳۹
خلیفه المسترشید، ۱۶۴	تویمادوق، ۷۸، ۲۹۸
خمار تاش، ۱۲۵	تیمورخان، ۲۳۱
خمار تگین، ۱۶۶	تیمورلنگ، ۸۲
خواجه ابونصر احمد، ۱۲۶	تیمور میرزا، ۲۳۱

سلطان بایزید دوم، ۲۲۶	خوارزمشاه تکش، ۶۶، ۸۴
سلطان سلیم میرزا، ۲۳۱	خوارزمشاه هارون، ۱۳۰
سلطان سنجر، ۸۴، ۱۵۸، ۱۶۲، ۱۶۴	خوارزمی، ۴۶، ۵۷، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۶۰
۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹	دادال اوغلو، ۲۱۶
۱۸۳، ۲۵۶، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳	دادبگ، ۱۷۹، ۱۸۰
سلطان عزالدین کیکاوس، ۶۶	دانا، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۳۹، ۲۲۸، ۲۶۳
سلطان محمد تاپار، ۱۸۳، ۲۰۲، ۲۰۳	۲۷۴، ۲۸۲، ۲۸۳
سلطان محمد فاتح، ۲۲۶، ۲۴۳، ۲۴۸	داود چغری بیک، ۱۰۹
سلطان محمود، ۲۰۲	دده قورقوت، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۹۰، ۲۱۵
سلطان مراد، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸	۲۴۶، ۲۹۸، ۳۰۰
سلطان مسعود، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۰	دمیر یایلی، ۱۰۸
۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۱	دوبیس بن مزید الاسدی، ۱۵۳
۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۷	دوقاق، ۱۰۸
۱۴۸، ۱۵۱، ۱۵۷، ۱۶۴	دینار، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹
سلیمان شاه، ۱۹۹	۱۹۰، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۰۴، ۲۱۰
سلیمان معین الدین پروانه، ۲۳۶	رکن الدین قلیچ ارسلان، ۶۶
سنجر میرزا، ۲۳۱	رومانوس دیوجانوس، ۱۶۱
سنقر، ۱۸۷، ۱۹۱، ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۰۲	سالجوق، ۱۰۸
۲۲۵	سالور بارچین، ۸۴
سوباشی، ۹۹، ۱۰۰، ۱۳۵، ۱۴۱	سالور قازان بگ، ۷۴، ۷۶، ۷۸، ۱۱۱
سوری، ۱۲۸، ۱۳۲	۲۹۴، ۲۹۸
سو-کو، ۲۳	ساوتگین، ۱۶۷
سونکورجا، ۱۶۷	سرتاخ (سرتاق) فرزند باتو، ۷۳
سید آتا، ۳۰۰	سلجوق، ۶۲، ۷۹، ۸۰، ۱۰۸، ۱۰۹
سیف الدین اوغراق، ۶۱	۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱
شاه اسماعیل، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۵۰	۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۵۰، ۱۶۰
۲۶، ۲۷۰، ۲۷۱	۱۸۱، ۱۸۲، ۲۴۶، ۲۹۱
شاه ملک، ۷۹، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۹	سلجوق بن قنق، ۱۷۶
۱۳۰، ۱۳۱، ۱۷۱، ۱۷۲	سلجوق میرزا، ۲۳۱
شاه ولی، ۲۵۱	سلجوق، ۱۰۸

- شمس‌الدین محمدبگ، ۲۳۶
 شیخ بابا، ۸۰
 شیخ جنید، ۲۲۴، ۲۲۵
 شیخ حسن جلایری، ۲۱۸
 شیخ حسن قارلیق، ۲۱۹
 شیخ حسن کوچک، ۲۱۸، ۲۱۹
 شیخ حیدر، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۵۰
 شیخ شرف، ۳۰۰
 شیخ شرف اورگنچلی، ۲۹۵
 شیخ صفی‌الدین اردبیلی، ۲۲۴
 شیخ کمال‌الدین سوغناقلی، ۸۰
 شیروان شاه، ۲۲۵، ۲۲۷
 صلاح‌الدین ایوبی، ۱۹۷، ۲۰۳، ۲۰۴
 ۲۰۸، ۲۱۰
 صوفیان خان، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲
 طغرل بیگ، ۸۹، ۹۳، ۹۴، ۱۰۰، ۱۰۷
 ۱۲۰، ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۴۱، ۱۴۳
 ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۸
 طغرل میرزا، ۲۳۱
 عادلشاه جلایر، ۷۳
 عبدالله بن طاهر، ۷۷
 عزالدین وزیر، ۶۶
 علاءالدوله دیلمی، ۱۲۴، ۱۳۵
 علاءالدین حسین، ۱۸۰
 ۱۸۲
 علی بگ، ۲۱۳، ۲۵۱، ۲۶۱، ۳۰۵
 علی تگین، ۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۸، ۱۲۹
 ۱۳۰، ۱۳۳
 علی خان، ۱۰۷، ۱۰۸
 علی دایه، ۱۲۷
 علی یار خان، ۳۰۶
 عمادالدین زنگی، ۱۷۱، ۱۹۶، ۱۹۸
 ۲۰۴
 عمیدابوسهل حمدوی، ۱۲۷
 عمیدالمک کندری، ۱۵۸
 عین‌الدوله، ۵۳
 فارس‌الدین گوچ دوغدی، ۱۹۸
 فخرالملوک بیگو، ۱۵۰
 فنا خسرو بن مجدالدوله، ۱۳۹
 قاپقان، ۱۳، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱
 ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۹
 قارمیش بای، ۸۴
 قازان بگ، ۷۴، ۲۱۲، ۲۹۸
 قازان خان، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۳۸
 قاضی برهان‌الدین، ۲۴۲، ۲۹۳
 قافشوت، ۱۱۱، ۱۷۷، ۲۹۰
 قاوورت بیگ، ۱۴۹
 قاوورد، ۱۶۸، ۱۹۱
 قدرخان، ۱۲۰
 قرغیز خاقان، ۸
 قره‌آرسلان، ۱۴۹
 قره‌مان، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۷، ۲۵۰، ۲۵۲
 ۲۶۲، ۲۶۸، ۲۷۱، ۲۷۷، ۲۸۴
 ۳۱۲
 قره‌مان بگ، ۲۱۲
 قره‌مان فرزند نورالدین صوفی، ۲۳۷
 قره‌یازجی، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳
 قره‌یوسف، ۲۲۱، ۲۴۶
 قره‌یولوک، ۲۲۲، ۲۴۲، ۲۴۶
 قزاوغلی، ۱۳۶

۱۴۰، ۱۳۹، ۱۳۸	قزل، ۱۲۲
گوگلتاش برات خواجه، ۷۳	قزل ارسلان، ۱۹۸
گوموش تگین، ۱۶۷	قطب‌الدین مودود، ۱۹۹
گوهرآئین، ۱۶۶	قلندر چلبی، ۲۵۲
ماقاراج تامغاجی، ۴۷	قلیچ ارسلان، ۱۰۶، ۱۰۷
مامیش بگ، ۸۴	قوتلوغ، ۲۶، ۳۶، ۳۷، ۴۹، ۲۰۱، ۲۱۷
محسن بن تاق، ۱۱۸	قورقوت آتا، ۹۰
محمد بگ فرزند قره‌مان، ۲۳۸، ۲۳۷	قورقوت بگ فرزند عبدالحمید، ۱۷۹
محمد بن رسول، ۲۹۳	قول حاجی، ۲۹۵، ۳۰۰
محمدشاه بن بهرامشاه، ۱۹۲	قونوش، ۱۲۹، ۱۳۰
محمد قلندر اوغلی، ۲۷۴	قیزاوغلو، ۱۳۶
محمود، ۵۴، ۵۵، ۵۸، ۸۰، ۸۱، ۸۳	قیصر بگ، ۱۹۱
۸۶، ۹۸، ۱۰۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۰	قیلیق بگ، ۲۱۲
۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۳۵	قیماج، ۱۸۰، ۱۸۱
۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۷۲	کاکویه دیلمی، ۱۳۷
۱۸۰، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶	کامرویه دیلمی، ۱۳۹
۱۹۰، ۱۹۳، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۱	کنستانتین پورفیروژنتیوس، ۷۲
۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۹، ۲۳۰، ۲۳۱	کو.تو. یابغو، ۳۶
۲۴۸، ۲۹۰، ۲۹۵، ۳۰۲، ۳۰۴	کوراوغلی، ۲۱۵، ۲۳۰، ۲۷۰
محمودخان قره‌خانی، ۱۷۳	کورخان، ۱۷۳، ۱۷۴
مختومقلی، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۶	کوک‌ساغون، ۱۷۳، ۱۷۴
مراد بن یعقوب بگ، ۲۲۶	کو.لا.تو، ۳۶
مرداس بن محمود، ۱۷۲	کیکائوس بن اسکندر، ۵۳
مرغینانی، ۱۰۴، ۳۰۰	کول بیلگه خاقان، ۳۷، ۴۱
مروان بن نصرالدوله، ۱۵۲	کؤل تگین، ۹، ۱۲، ۱۳، ۱۶، ۱۷، ۲۰
ملکشاه سلجوقی، ۵۳، ۱۶۲، ۱۶۴، ۲۰۴	۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳
منصور، ۱۱۴، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۳۶، ۱۳۸	۳۴، ۳۵، ۴۷
۱۳۹، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۹	کؤل ساریغ، ۱۶۷
۱۶۴، ۱۵۹، ۱۶۲، ۲۲۳، ۲۲۸	گوچ‌دوغدی، ۱۹۸
منگوخان، ۷۳	گوکناش، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۶، ۱۳۷

منگو قآن، ۶۶	یعقوب بگ، ۲۲۵، ۲۲۶
مودود بن مسعود، ۱۵۱	یعقوب تکین، ۵۳
موسی، ۱۰۵، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۴۶	ینال تگین، ۵۵، ۱۰۰، ۱۲۶
۱۵۰، ۲۱۸، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۷	یوسف، ۷۴، ۹۳، ۱۰۰، ۱۱۵، ۱۲۰
۲۵۹، ۲۶۰، ۲۸۰	۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۲۱۰
موسی بیگو، ۸۹، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۴۱	۲۲۱، ۲۴۶، ۲۷۴
۱۴۹	یونس، ۱۱۵
موقان، ۲۰	ییریاییکو اولوغ ایرکین، ۱۰
مؤیون چور، ۴۱	ییلدیریم بایزید، ۲۹۶
میکائیل، ۱۱۵، ۱۱۹، ۱۳۲	
نادرشاه، ۲۳۰، ۲۳۱، ۳۰۹	
ناصر خسرو، ۱۱۰	
نصر ابن احمد، ۵۰	
نظام الملک، ۱۵۹، ۱۶۴، ۱۶۸، ۱۶۹	
نوح ابن اسد، ۵۰	
نوح بن نصر، ۱۰۵	
نورالدین محمود، ۱۶۳، ۱۶۴، ۲۰۴	
۲۰۹	
وانگ.ین.ته، ۴۵	
ولادیمیر، ۱۰۹	
ولی حسن، ۲۷۳	
وهسودان، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰	
هلاکو، ۷، ۲۳۱، ۲۳۵	
هلاکو میرزا، ۲۳۱	
هوئن چانگ، ۵۵	
هو-لو، ۲۳	
یاغمور، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷	
۱۳، ۱۳۵، ۱۳۷	
یاغمورخان، ۱۸۵، ۱۸۶	
یاغی سیان، ۱۶۸	
	آباد، ۶۱
	آباقان، ۱۴، ۴۴
	آب خجند، ۷۲
	آبسکون، ۶۷
	آب نباکت، ۷۲
	آپاتارکان، ۲۹
	آذربایجان، ۲، ۶۲، ۶۳، ۱۲۴، ۱۳۷
	۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۶، ۱۵۲
	۱۵۳، ۱۶۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰
	۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۶، ۲۱۱، ۲۱۹
	۲۲۱، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۳۰
	۲۳۱، ۲۳۲
	آرتوچ، ۵۶
	آریس، ۷۴، ۸۱
	آسون، ۷۳، ۸۵
	آسیای صغیر، ۱۱۴

۲. نام‌های جغرافیایی

- آسیای مرکزی، ۹، ۳۸، ۴۸، ۶۷، ۶۹، ۷۳،
 ۷۶، ۹۳، ۹۶، ۹۷، ۲۰۶، ۲۳۹
 ۲۴۶، ۳۱۱
 آشناس، ۸۳، ۸۵، ۱۷۵
 آغو، ۳۳
 آفیون، ۵۴، ۲۶۵، ۲۷۰، ۲۷۶، ۲۷۸
 آق سوما، ۷۳
 آلاچام، ۶۲
 آلباغوت، ۳۲، ۲۲۱
 آلتای، ۲۰، ۳۹، ۴۴، ۴۸
 آلتی چوب، ۲۸
 آلتین بیش، ۲۹
 آماسیه، ۲۲۸، ۲۳۳
 آمد، ۷۵، ۸۰، ۱۰۰، ۱۱۰، ۱۱۴، ۱۳۰،
 ۱۳۹، ۱۸۵، ۲۰۲، ۲۰۷، ۲۰۸
 ۲۱۱، ۲۱۶، ۲۲۲، ۲۳۶، ۲۸۳
 آمغی قورغان، ۳۳
 آمل، ۱۱۶
 آمو دریا، ۷۲
 آمویه، ۱۷۶
 آناتولی، ۱۰، ۲۹، ۴۰، ۶۲، ۶۶، ۷۳،
 ۷۶، ۸۰، ۸۷، ۹۲، ۹۳، ۹۵، ۱۰۰،
 ۱۰۱، ۱۲۹، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۸،
 ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۶،
 ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲،
 ۱۷۶، ۱۸۴، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۸،
 ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵،
 ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۱، ۲۱۴،
 ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۱،
 ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶
- ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱،
 ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۸،
 ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳،
 ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱،
 ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶،
 ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۴، ۲۶۶، ۲۶۷،
 ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۳،
 ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸،
 ۲۷۹، ۲۸۱، ۲۸۳، ۲۸۷، ۲۸۸،
 ۲۹۳، ۲۹۵، ۳۱۱
 آنتالیا، ۲۶۳، ۳۱۲
 آندیرغو، ۳۲
 آنی، ۲۹
 آوه، ۲۱۹
 آیدین، ۲۳۹، ۲۶۵، ۲۷۸
 ابیورد، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۸۳، ۱۸۵
 اترار، ۷۳
 ازان، ۱۴۶، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۰۶
 ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۶، ۲۳۷
 اردو، ۵۸، ۶۰، ۷۰، ۹۶، ۱۲۵، ۱۲۸،
 ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۶۴
 اردوبالیق، ۲۵، ۳۹، ۴۳، ۴۴، ۷۰
 اردوکننت، ۵۷، ۵۸
 ارزروم، ۲۰۷، ۲۲۰، ۲۳۳، ۲۳۸، ۲۵۳،
 ۲۷۶
 ارزنجان، ۲۰۷، ۲۲۲، ۲۲۷، ۲۳۶، ۲۴۳،
 ۲۵۳، ۲۷۶
 ارومیه، ۶۱، ۱۳۹، ۱۴۰، ۲۰۰
 ازگنتی قاداز، ۳۳

اوزون يايلا، ۲۳۶	استرآباد، ۶۱، ۳۰۱، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۸
اوست يورت، ۱۵۹	۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۲
اولوكم، ۴۴	اسدآباد، ۱۴۰
اونگين، ۲۶	اسفراين، ۱۲۳، ۱۸۳
اونون، ۱۸	اسفيجاب(سايرام)، ۲۸، ۵۰، ۵۴، ۵۶
ايچ ايل، ۲۳۷، ۳۱۱	۵۸، ۷۱، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۹۶، ۱۰۴
ايران، ۹، ۴۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۹۳، ۹۴	۱۰۵، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۱
۹۸، ۱۰۱، ۱۲۹، ۱۳۷، ۱۵۶	اسكودار، ۲۶۰، ۲۷۴
۱۵۷، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۸	اسمي امهت، ۷۶
۲۳۳، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۸۴	اسيم، ۲۶
۱۹۹، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۵، ۲۱۶	اشروسنه، ۱۱۷
۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱	اطريش، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۷
۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۲۸	اقليد، ۶۱
۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۴	البستان، ۲۲۸، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۴۵، ۲۵۶
۲۴۴، ۲۵۰، ۲۵۲، ۲۵۵، ۲۵۶	القرية الحديثه، ۷۹
۲۶۷، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۴	امبا، ۷۸، ۳۰۶
۲۷۵، ۲۸۱، ۲۹۴، ۲۹۸، ۳۰۸	اندلس، ۱۶۵
۳۰۹	اورال، ۶۳، ۶۸، ۷۲، ۱۱۲، ۲۹۴، ۲۹۵
ايرتيش اوگوز، ۲۹	۳۰۷
ايرگيز، ۷۵	يائيق، ۶۳، ۷۲
ايسيف گول، ۱۹، ۳۸، ۴۵	اورخون، ۷، ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۶
ايسيق گول، ۲۰، ۲۱، ۲۴، ۷۴	۱۸، ۲۷، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳
ايلگين، ۵۴	۳۴، ۳۶، ۳۸، ۳۹، ۴۱، ۴۲، ۴۲
ايوا، ۶۶	۴۴، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۶۳، ۷۰، ۱۰۰
اؤتوكن، ۱۵، ۲۶، ۲۷، ۲۹، ۳۶، ۳۷، ۳۹	اوردو، ۲۴
۴۲	اورونگو، ۱۵
اوزچند، ۲۵	اوزچند، ۵۹
اوزكت، ۵۴، ۵۵	اوزكنت، ۸۳
باراتكين، ۷۱، ۸۸	اوزكند، ۵۹، ۸۳، ۸۵، ۱۱۸
بارچ كنت، ۱۷۶	اوزون آغاچ، ۵۱

بارچوق، ۲۵، ۵۹	بست، ۱۲۳، ۱۲۸
بارچین، ۳۱۸	بش بالیق، ۱۵
بارچین لیغ کنت، ۸۴، ۸۳	بلاساغون، ۴۴، ۵۵، ۵۶، ۵۸، ۹۶، ۹۷
بارچین لیغ کند، ۱۷۵، ۱۷۶	۱۲۰، ۱۷۴
بارسغان، ۲۴، ۴۵، ۷۰	بلخ، ۱۱۸، ۱۴۲، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱
بارشین دریا، ۸۳، ۸۵	۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۷
باغا تارقان، ۲۴	۱۸۹، ۱۹۰، ۲۱۳
بالاساغون، ۲۴، ۵۰، ۱۰۵، ۱۷۹	بلغار، ۶۷، ۷۲، ۸۸، ۹۶، ۱۰۳
بالخاش، ۵۶، ۶۸، ۱۷۵	بنگال، ۶۰
بالخان، ۷۵، ۱۱۰، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۶	بورتاس، ۶۷
۲۷، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۴	بورقاس، ۳۰۴
۱۳۵، ۱۴۳، ۱۷۸	بوزاجی، ۷۸
بالکان، ۷۵، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۲۰	بوغازیچی، ۱۶۲
۱۲۴، ۱۷۸، ۱۸۶، ۲۱۳، ۲۱۴	بولاج، ۵۷، ۵۸
۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶	بولجو، ۲۳، ۲۹، ۳۰
۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۶	بیاض، ۵۶
۳۰۸	بیگلی لیگ، ۵۴، ۵۵
بالکان بزرگ، ۳۰۶	بینغاس، ۱۱۸
بالکان کوچک، ۳۰۶	بین قیشلا، ۲۹۰
باورد، ۱۲۸، ۱۳۵	تابار، ۳۰
بایکال، ۱۷، ۱۸	تاشکند، ۷۲، ۸۲، ۹۶، ۱۰۴، ۱۰۸
بحیره خوارزم، ۷۳	۱۱۸، ۲۸۹
بخارا، ۹، ۲۸، ۵۰، ۷۵، ۱۰۴، ۱۰۹	تالاس، ۲۰، ۲۱، ۲۴، ۳۸، ۴۷، ۵۰، ۵۲
۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۷۲، ۱۷۳	۷۱، ۷۳، ۷۶، ۹۶، ۱۰۴، ۱۲۹
۱۷۴، ۲۹۷	طراز، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۶، ۵۸، ۵۹، ۶۰
بردسیر، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴	۶۴، ۷۰، ۹۶، ۱۰۴، ۱۶۱
برسخان، ۵۸، ۵۹	تاماق ایدق، ۳۱
برسخان اعلی، ۵۸	تانری داغلار، ۴۵
برقازان، ۸۵	تان نو اول، ۱۵
بروکت، ۵۷، ۵۸	تبت، ۸، ۲۳، ۴۵

۱۶۰، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۸، ۲۹۰،

۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴

جیت، ۷۱

جیحون، ۱۹، ۶۰، ۷۲، ۱۰۳، ۱۰۶،

۱۱۰، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۳۰،

۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۶۰، ۱۶۱،

۱۶۲، ۱۷۳، ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۲۷،

۲۴۸، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴،

۳۰۶

چاملی بل، ۲۱۵

چاودار، ۸۳

چوش باش، ۳۱

چوش باشی، ۳۲

چوگوروا، ۲۰۵، ۲۲۵، ۲۵۵، ۲۵۶،

۲۵۷، ۲۵، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۷،

۲۷۶، ۲۷۸، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴،

۲۸۵، ۲۸۶

چین، ۷، ۱۴، ۱۹، ۲۵، ۲۶، ۲۸، ۳۱،

۳۲، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹،

۴۰، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۸، ۷۳،

۷۶، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۱۰۳، ۱۷۳،

۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۹، ۲۹۱، ۲۹۷،

۲۹۸

حلوان، ۱۹۶، ۲۱۹

حله، ۱۵۳، ۱۹۶

خاوس، ۱۱۷

خجند، ۷۲، ۱۱۸، ۱۲۰

خراچوخ، ۷۳

خراسان، ۱۹، ۲۴، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۷۷،

۸۷، ۸۸، ۹۳، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۹،

تخارستان، ۱۷۹

ترکستان شرقی، ۲۰، ۲۳، ۴۶، ۷۰، ۲۱۱

ترکمنستان، ۲، ۷۵، ۲۱۲، ۲۱۵

ترمذ، ۱۲۸، ۱۸۴

تکه، ۱۳۷، ۲۱۲، ۲۲۸، ۲۵۰، ۲۵۷،

۲۶۴، ۲۷۲، ۲۹۹، ۳۰۶، ۳۰۸،

۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۲

تلخاب، ۱۴۱

توبول، ۶۵

تورغی یارغو، ۱۷

توروهان، ۱۶

توزون آرج، ۵۱

توغو بالیق، ۳۲

توقات، ۲۱۵، ۲۲۸، ۲۳۶، ۲۴۱، ۲۵۱،

۲۶۰، ۲۷۲

تولا (توغلا)، ۱۱، ۱۳، ۱۸، ۲۶، ۲۷، ۴۸

تومن آریق، ۸۳

تونا، ۶۹، ۱۱۲، ۲۴۸

تونفاس، ۱۱۸

جبل بان قیشلا، ۱۷۷

جدیده، ۷۹

جرجان، ۵۳، ۷۱، ۱۲۸، ۱۳۶، ۱۳۷،

۱۴۳، ۱۴۵، ۱۵۱، ۱۸۵، ۱۸۶

جزیره، ۶۷، ۷۱، ۷۳، ۷۴، ۱۷۶، ۱۷۷،

۱۹۴، ۲۱۳، ۲۶۴، ۲۸۹، ۲۹۰،

۳۰۷

جلگه پاسین، ۱۵۴

جم، ۶۸، ۷۷، ۷۸، ۱۰۰، ۲۴۸

جند، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۳، ۸۶، ۱۰۷،

۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۹، ۱۳۰، ۱۵۱،

دریاچه وان، ۱۵۳	۱۱۰، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸
دریای اژه، ۱۶۲، ۲۰۵، ۲۳۹، ۲۶۶، ۲۷۷	۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۷
دریای خزر، ۱۹، ۷۱، ۷۶، ۱۲۰، ۱۷۶	۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳
۱۷۸، ۲۱۴، ۲۷۰، ۲۸۹، ۳۰۱	۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۱، ۱۴۲
دریای سیاه، ۶۳، ۶۸، ۷۷، ۱۱۰، ۱۱۱	۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۹
۱۱۲، ۱۱۳، ۲۶۶	۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۷۲
دشت رهوا، ۱۶۱	۱۷۳، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۶
دشت قطوان، ۱۷۳	۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱
دمیر قاپی، ۳۰	۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۰۳، ۲۰۶
دُن، ۶۹	۲۰۸، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۲۰
دندانقان، ۸۹، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰	۲۲۲، ۲۲۷، ۲۳۲، ۲۹۱، ۲۹۳
دنیپر، ۱۱۲	۲۹۶، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۴، ۳۰۸
دهستان، ۱۲۳، ۱۳۴، ۱۸۶	۳۱۲
دیاریکر، ۱۰۰، ۱۵۲، ۲۲۶، ۲۵۲	خرقان، ۶۱
دیزک، ۱۱۷	خلجستان، ۶۱
دینور، ۱۴۰، ۱۹۶، ۲۱۹	خوار، ۱۳۶، ۱۶۵
دیوار چین، ۲۰	خوارزم، ۶۶، ۶۷، ۷۱، ۷۳، ۸۸، ۹۹
دیه نو، ۷۹	۱۰۶، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۲۸، ۱۳۰
رباطات، ۸۶، ۱۷۵	۱۳۱، ۱۳۲، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۹
رباط توغانین، ۸۶	۱۶۰، ۱۷۶، ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۸۸
رودخانه اترک، ۳۰۱، ۳۰۶	۱۹۱، ۱۹۴، ۲۱۵، ۲۴۲، ۲۶۵
رودخانه تاشکند، ۷۲	۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۵
رودخانه سیر، ۷۲	۲۹۶، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۵
رودخانه گرگان، ۲۱۳، ۳۰۵	۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹
روستای جدید، ۷۹	خیرآباد، ۸۶، ۲۵۵
روم، ۶۷، ۱۴۳	دادای، ۶۲
روملی، ۲۱۵، ۲۴۳، ۲۷۳، ۲۸۷	دامغان، ۱۳۶، ۱۵۸، ۱۶۷، ۲۴۳
رهبه، ۱۵۴	دبوسیه، ۱۱۶، ۱۲۹
زرنند، ۱۹۱، ۱۹۳	دره اوغوز، ۸۳
زمین داور، ۶۰	دریاچه خوارزم، ۷۳

زنگولداق، ۶۳	سوغناق، ۷۳، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵
زیسان، ۱۵	۸۶، ۱۷۵
ساری سو، ۶۸	سوناق آتا، ۸۲
ساغ دره، ۸۶	سوناق قورغان، ۸۲
ساگور کوبال، ۵۸	سونگا، ۲۹
سامسون، ۶۳، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۷۲	سو یاب، ۵۴، ۵۵
ساوران، ۷۱، ۸۰	سیتگون، ۸۰
ساوری، ۷۳	سیحون، ۳۰، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۵۰، ۶۶
ساوه، ۶۱، ۶۲، ۱۳۹، ۲۱۹	۶۸، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶
سایرام، ۷۳، ۷۴	۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳
سپرن، ۸۰، ۸۶	۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۹۵، ۱۰۳، ۱۰۴
سرخس، ۱۱۸، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۸	۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۳۲، ۱۴۳
۱۳۵، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴	۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۹۵
۱۴۵، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷	۲۸۹، ۲۹۳، ۲۹۵
۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۲۰۸	سیر، ۱۲، ۹۳، ۱۴۶
سُغد، ۷، ۹، ۱۰، ۲۸، ۳۰، ۳۹، ۴۰، ۵۶	سیر دریا، ۷۲، ۸۴، ۲۸۹
۹۵	سیر سووی، ۷۲
سفناخ، ۷۳	سیرلی تام، ۸۳، ۸۵
سفناق، ۷۳	سیستان، ۶۰، ۱۵۰، ۱۹۵، ۲۲۱
سقلاب، ۶۷	سیغناق، ۸۰، ۱۷۵
سلطان آباد، ۶۱	سیلنگا، ۱۳
سلنگا، ۳۴، ۴۰	سینجار، ۶۳، ۲۳۶، ۲۴۳
سلنگه، ۴۰، ۴۱، ۴۳	سیواس، ۶۶، ۲۰۸، ۲۱۵، ۲۲۸، ۲۳۴
سمرقند، ۱۰، ۲۳، ۲۸، ۳۰، ۵۳، ۷۳	۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۴۱، ۲۴۴
۷۴، ۱۰۹، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۸	۲۴۵، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴
۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۹، ۲۴۹، ۲۹۷	۲۵۶، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۷۴، ۲۷۶
سمنان، ۱۳۶	۲۷۹، ۲۸۷، ۲۹۳
سو کند، ۸۲	هافیک، ۶۶
سوتکون، ۸۲	شاش، ۲۸، ۷۲، ۸۲، ۹۶، ۱۰۴، ۱۰۸
سوغداق، ۷، ۲۸	۱۱۸، ۲۸۹

قانسو، ۴۵، ۲۴۹	شبه جزیره سیاهکوه، ۷۱، ۲۸۹
قایالیق، ۱۷۵	شوغار، ۵۰
قبادیان، ۱۲۸	شهرزور، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷
قراچوق، ۷۱، ۷۳، ۷۴	۱۹۸، ۲۰۴، ۲۱۹، ۲۲۰
قره ایرتیش، ۳۱	شهرکنت، ۷۹
قره چوق، ۷۱، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۸۰	شهرکند، ۸۳
۸۱، ۸۵، ۸۶، ۱۱۱	صادق آتا، ۸۲
قره حصار آفیون، ۵۴	ساوران، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۶
قره داغ، ۷۱، ۲۸۹	صبران، ۷۱، ۷۳، ۸۰، ۸۱، ۸۶، ۸۸
قره قوم، ۱۱۰	طبرستان، ۵۳، ۱۳۶، ۱۵۱، ۱۸۶
قره کول، ۳۱	طبس، ۱۵۱
قره مان، ۲۶۲	طرابوزان، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۹، ۲۳۶
قزل آروات، ۱۳۲، ۳۰۶	۲۴۳، ۲۶۶
قزل ریاط، ۱۳۲	غار غورت، ۷۵
قزل قوم، ۷۵	غربت، ۶۶
قزوین، ۱۲۷، ۱۳۹، ۱۴۳، ۲۰۱، ۲۵۰	غزکرد، ۷۵
قفقاز، ۲۱۲، ۲۸۶، ۲۹۴، ۳۱۰	غزنه، ۶۱، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۴۷، ۱۴۸
قم، ۶۱	۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۰
قوج حصار، ۲۶۲، ۲۶۴	فاراب، ۷۱، ۷۳، ۸۱، ۸۲، ۹۶، ۲۸۹
قوسو گول، ۴۴	فراخیه، ۵۴، ۵۵
قوشلاخاق، ۱۳، ۱۴، ۳۱، ۳۲	فرانسه، ۶۶، ۷۹، ۲۵۰
قولان، ۵۱	فراوه، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۳۲
	۱۳۴، ۱۴۴
قونیه، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۱	فرغانه، ۲۴، ۲۵، ۵۹، ۱۱۸، ۱۲۰
قویاش، ۵۲، ۵۳، ۵۵	قارا ایرتیش، ۱۵، ۴۸
قیرواش، ۱۵۲، ۱۵۳، ۳۱۷	قاراقوم، ۲۶، ۳۶
قیصریه، ۵۴	قارغان، ۳۴، ۴۰
کارا پینار، ۵۴	قارناق، ۸۰، ۸۲
کاستامون، ۵۴	قاز غورت، ۷۴، ۷۵
کاستامونو، ۶۳، ۲۷۰	قازلیق، ۷۵

گردکوه، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۷	کاشانه سبز، ۸۴
گرده، ۶۲، ۷۳، ۲۱۵، ۲۷۰	کاشغر، ۵۲، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۹۶، ۱۰۵
گزه، ۶۲، ۶۳	۱۷۴
گنجه، ۶۶، ۱۹۹، ۲۲۸، ۲۲۹	کالنجر، ۱۲۱
گورگنج، ۱۵۹	کتر، ۸۱
گیره‌سون، ۶۲، ۲۴۳	کدر، ۸۱
لارنده، ۲۶۲	کرج، ۱۳۹
لازینه، ۵۴، ۵۵	کرمان، ۶۲، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۶، ۱۶۸
ماراش، ۲۲۱، ۲۲۸، ۲۳۳، ۲۳۶، ۲۵۱	۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴
۲۵۶، ۲۸۴، ۲۸۸	۱۹۵، ۲۱۹، ۲۲۶
مان‌قشلاق، ۱۷۷	کروتن علیا، ۱۶
مانقشلاغ، ۷۱، ۱۷۷، ۲۸۹، ۲۹۰	کوه، ۱۳، ۱۹، ۳۰۱
مانقشلاق، ۷۸، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۳۲، ۱۵۹	کریمه، ۶۲، ۲۹۴، ۳۰۷
۱۶۰، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۶، ۲۱۱	کشاپ، ۶۲
۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۴۲، ۲۹۰	کم، ۱۶، ۴۲، ۴۴، ۴۶، ۴۷
۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۸	کم‌جیکت، ۴۹
۲۹۹، ۳۰۳، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸	کنه‌رس، ۳۰
۳۱۰	کوبال، ۵۸
مان‌قیشلاغ، ۱۷۷	کور سو، ۲۴
مانگشلاق، ۱۷۷	کورن، ۳۰۶
مانگ‌قیشلاق، ۱۷۷	کوک کاشانه، ۸۴
مانیسا، ۵۴، ۲۳۹، ۲۵۳، ۲۷۰	کوک کسنه، ۸۳، ۸۴
ماوراءالنهر، ۲۴، ۳۰، ۴۹، ۵۳، ۶۰، ۶۱	کوه‌بنان، ۱۹۱، ۱۹۳
۶۵، ۷۱، ۸۷، ۸۸، ۹۳، ۹۷، ۹۹	کوهک، ۱۱۵
۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۱۶	کوه‌های بزرگ، ۶۳
۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۸، ۱۲۹	کوه‌های کوچک، ۶۳
۱۳۰، ۱۵۴، ۱۶۵، ۱۷۰، ۱۷۱	کیمکیه، ۶۴
۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۹	کؤگ‌من، ۱۵، ۲۹، ۳۱
۱۹۰، ۲۱۱، ۲۴۲، ۲۹۷، ۳۰۷	گبی، ۴۸
ماهان، ۱۹۰، ۲۱۳، ۲۴۰	گرجستان، ۱۵۹، ۱۸۷، ۲۰۸

۳۰۷	مجارستان، ۶۹
اتل، ۷۲	مراغه، ۱۳۸، ۱۹۶، ۲۲۰
هامی، ۴۵، ۲۰	مرو، ۸۴، ۱۲۸، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۴۹
هرات، ۱۲۸، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۴۹	۱۷۶، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵
۱۵۰، ۱۸۳، ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۴۹	۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰
هفتازه بولان، ۱۵۶	۲۰۸، ۲۱۳، ۲۴۰، ۲۹۱
هندوستان، ۶۰، ۶۱، ۶۳، ۱۲۱، ۱۲۳	مشکویه، ۱۳۶
۱۲۶، ۱۳۵، ۱۷۰، ۱۹۴، ۲۲۲	مصر، ۹، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۶۳، ۱۶۹، ۱۷۰
۲۳۰، ۲۵۰	۱۷۲، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۳۶، ۲۳۹
هوتامیش، ۵۶	۲۴۲، ۲۴۹
یاریش، ۲۹، ۳۰	مغولستان، ۲۶، ۴۸، ۴۹، ۶۶، ۷۳، ۱۷۹
یانگی کنت، ۷۴، ۷۸	مقدونیه، ۱۱۳
یسی، ۸۱، ۸۵	مکران، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۵۱، ۱۹۱
ینی دریا، ۸۳	ملازگرد، ۱۱۳، ۱۶۱، ۱۶۸، ۲۰۵، ۲۳۱
ینی سی، ۴۹	موصل، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۶۳، ۱۹۶
ینی کنت، ۷۸، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۷۵	۱۹۷، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۸، ۲۱۸
ینی کند، ۸۳، ۹۸، ۹۹	۲۲۰، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۵۹، ۳۰۵
یوزغات، ۲۲۸، ۲۳۱، ۲۴۵، ۲۵۱، ۲۵۶	مولتان، ۱۲۱
۱۶۱، ۲۶۷	میرکی، ۵۱، ۹۶، ۹۷
یینجو اوگوز، ۳۰	نارین، ۵۶
	نساء، ۱۲۳، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۴
	نصیبین، ۱۵۵
۳. نام‌های ملل و طوایف	نواکت، ۷۰
	نوبران، ۶۱
آت چکن، ۲۵۷، ۲۶۲	نوش جان، ۵۲، ۵۸، ۵۹
آراموت، ۵۹	نوش جان سفلی، ۵۰
آز، ۸، ۱۵، ۲۰، ۲۶، ۳۰، ۳۱، ۷۰، ۷۸	نهرالشاش، ۷۲
۹۸، ۱۱۶، ۱۲۲، ۱۳۷، ۱۴۹	وسپج، ۸۱
۱۵۲، ۱۸۲، ۱۸۴، ۳۰۳، ۳۰۵	ولگا، ۶۸، ۷۷، ۸۸، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۹
۳۱۰	۱۱۲، ۱۵۹، ۲۹۰، ۲۹۶، ۳۰۴

آس، ۶۷	۲۳۸، ۲۴۵، ۲۵۷، ۲۶۰، ۲۸۶
آس سین، ۱۵، ۱۶	۲۸۷، ۳۰۶
آشنا، ۹، ۳۹، ۸۰، ۸۳، ۸۵، ۸۹، ۹۹	الغزیه، ۱۴، ۷۲، ۷۳، ۷۵
۱۷۵، ۳۲۲	الکله بولاق، ۵۶
آغاچاری، ۲۳۷، ۲۳۴، ۲۲۲	اوز، ۶، ۷، ۲۴، ۲۵، ۳۶، ۶۷، ۶۹، ۸۴
آغار، ۳۰۴، ۲۱۲	۸۵، ۹۸، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳
آقجالو، ۲۳۳	۱۱۵، ۱۵۸، ۱۷۵، ۱۸۹، ۲۲۸
آق-قویونلو، ۲۳۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶	۲۲۹، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۵۱، ۲۶۱
۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۲	۲۶۲، ۲۸۶، ۲۹۹، ۳۱۶
۲۳۳، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۷	اوزیک، ۲۱۱، ۲۲۸، ۲۹۶، ۳۰۴
۲۴۸، ۲۶۰، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۷۷	اوغراق، ۲۵، ۵۹، ۶۱، ۳۱۹
آل ایللی، ۲۱۴	اوقلی، ۲۱۳، ۳۰۶، ۳۱۱
آلپاغوت، ۳۲، ۲۲۲	اولو یوروک، ۲۵۵، ۲۶۱، ۲۶۷، ۲۷۷
آلی، ۳۲۰، ۲۲۲	۲۸۰
آنکاز، ۶۴	اون اوق، ۷، ۹، ۱۹، ۲۰، ۲۲، ۲۳، ۲۴
آنکلی، ۶۶	۲۵، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۴۳، ۴۷، ۶۷
اجلاد، ۶۴	۱۰۰
ادیز، ۷، ۱۳، ۱۴، ۲۷، ۳۱، ۳۲، ۴۸، ۶۳	اون او یغور، ۷
ارساری، ۲۱۲، ۳۰۱، ۳۰۷، ۳۱۱، ۳۱۷	او یغور، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۳، ۱۴، ۱۵
ازبیک، ۲، ۲۱۵، ۳۰۷، ۳۰۹	۱۶، ۱۷، ۱۸، ۲۴، ۲۵، ۲۷، ۳۴
ازگیش، ۵۹	۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲
استاجالی، ۲۲۹	۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹
اسکی خلق، ۲۱۵	۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۷۰، ۸۹
اسلاو، ۱۴	۱۷۴، ۲۱۰، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۴۳
اسن ایللی، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۱۱	۲۴۷، ۳۰۴، ۳۱۵
اعراب، ۲۳، ۲۴، ۳۰، ۹۲، ۹۳، ۱۱۷	ایرتیم، ۶۸
۱۴۲، ۱۴۸، ۱۵۳، ۱۵۶، ۱۶۳	ایزگیل، ۱۶، ۲۷، ۳۱، ۴۸
۱۶۴، ۱۷۰، ۲۰۴، ۲۱۰، ۲۶۷	ایگدیر، ۲۱۲، ۲۱۵، ۳۰۱، ۳۱۱، ۳۱۲
۲۸۰، ۲۸۱	ایماک، ۶۴
افشار، ۹۹، ۲۰۰، ۲۲۵، ۲۲۹، ۲۳۲	ایمر، ۹۹، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵

تات، ۹، ۴۵، ۹۸	۲۴۶، ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۰، ۳۰۷
تاتابی، ۱۹	۳۱۳
تاتار، ۱۱، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۳۳، ۴۲	ایمی، ۶۴
۵۳، ۶۴، ۲۱۸، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴	اینالو، ۲۲۹، ۲۴۵، ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۸۱
۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۷	بارانلو، ۲۲۳
تاردوش، ۸، ۱۵، ۲۶، ۲۷، ۲۹، ۳۱، ۳۲	بارسخان، ۵۲، ۷۰
۴۲	باسمیل، ۸، ۱۵
تالمات، ۶۸	بالاندور، ۶۴
تزیک، ۳۰	بایاووت، ۶۴، ۶۷
تکه، ۱۳۷، ۲۱۲، ۲۲۹، ۲۵۱، ۲۵۸	بایندر، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۲۴، ۲۴۶، ۲۴۷
۲۶۵، ۲۶۶، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۷	۲۴۸، ۲۶۱، ۲۹۵، ۲۹۹، ۳۰۲
۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۳، ۳۲۴	۳۱۲
تکه‌لی، ۲۲۹، ۲۷۳	باییرکو، ۸، ۱۰، ۱۶، ۱۷، ۳۳، ۳۱۴
توخس، ۵۴	۳۲۱
توخسی، ۴۷، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۷، ۹۷	بریش، ۵۱
تورگیش، ۱۵، ۲۰، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۹	بعکلیه، ۵۱
۳۰، ۵۰، ۵۴، ۵۸، ۶۵، ۷۰، ۷۷	بگ، ۱۱۴
۹۹، ۱۰۴، ۳۱۸	بگدیلی، ۲۱۴
توروک، ۷، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۲۰، ۳۶	بوروت، ۱۸
توغسی، ۵۱	بوزاولوس، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۶۰
توقوز اوغوز، ۷، ۸، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴	۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۱
۱۶، ۳۱، ۳۲، ۴۱، ۴۶، ۴۸	بولاق، ۵۱، ۵۶، ۱۹۱
توقوز تیه-لی، ۱۶	بهارلو، ۲۲۲، ۲۲۳
توقوز غز، ۱۴	بیات، ۱، ۵، ۲۵، ۴۰، ۵۳، ۲۰۲، ۲۲۴
تولو، ۲۰، ۲۱، ۲۳، ۳۱۸	۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۷، ۲۴۴، ۲۴۸
تولیس، ۸، ۱۵، ۱۸، ۲۷، ۴۲	۲۵۶، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۹۴، ۲۹۸
تومات، ۱۸	۳۱۲
تونرا، ۳۲	بیشان، ۵۱
تونگرا، ۱۱، ۲۶، ۴۷	پورنک، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۶۰
تولیش، ۸، ۱۵	تابغاچ، ۷، ۱۹، ۲۸، ۳۴، ۳۱۸

۳۱۸، ۲۲۱، ۲۲۰	جلایر، ۷۳، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱
خلج ساوه، ۶۱	۲۲۲، ۲۲۴، ۲۳۳، ۲۳۷، ۲۳۸
خلج شاهیلو، ۶۱	۲۶۳، ۲۶۴، ۳۱۹، ۳۲۰
خلج قاهر، ۶۱	جلایریان، ۲۰۲، ۲۱۵، ۲۲۳، ۳۱۳
خلجیه، ۵۹	جوان جوان‌ها، ۱۹
خلوخ، ۵۱، ۵۷	چاروق، ۲۵، ۵۹
خلوخی، ۵۳	چاودور، ۲۱۲، ۲۱۵، ۳۱۱
دوجی، ۲۱۵، ۳۰۲، ۳۰۳	چاولدور، ۲۱۲، ۲۱۵
دودورغا، ۲۶۰، ۲۶۲	چاوندور، ۲۱۲، ۲۱۵
دوقوز اوغوز، ۱۳، ۴۱، ۴۸	چپنی، ۶۳، ۲۲۵، ۲۳۰، ۲۴۴، ۲۵۶
دوگر، ۲۱۲، ۲۴۵، ۲۵۷، ۲۶۰، ۲۹۷	۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۹، ۲۸۱
دهارلو، ۲۲۲	چرکس، ۶۷، ۲۲۶، ۲۳۰، ۲۵۰، ۲۸۷
دیلیمیان، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۵۵، ۱۶۶	چغتای، ۲۱۵
ذوالقدرلو، ۲۲۵، ۲۶۰، ۲۶۱	چکورلو، ۲۲۲
روملو، ۲۲۹، ۳۰۶	چگیل، ۳۲۴
روملی، ۲۱۶، ۲۲۰، ۲۳۳، ۲۴۴، ۲۷۴	چوپان، ۶۷، ۶۸، ۷۴، ۲۲۰، ۲۸۵
۳۲۵، ۲۸۹	چور، ۴۱، ۶۷، ۶۸، ۲۲۹، ۲۴۲، ۲۶۷
ساری اویغور، ۴۵	۲۷۱، ۲۷۳، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۲۱
ساری تورگیش، ۲۴	چوغای قوزی، ۲۶
سالور، ۷۴، ۷۸، ۸۴، ۱۷۲، ۱۹۶، ۲۱۱	چوغراق، ۶۶، ۱۰۹
۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۴۳	چو.موکوئن، ۲۴
۲۴۶، ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۹۴، ۲۹۵	چیک، ۹، ۱۶، ۴۲، ۴۸، ۵۳، ۲۹۴، ۲۹۵
۲۹۶، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۳	۲۹۶، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۵
۳۰۵، ۳۰۷، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۳	۳۱۸
۳۱۸، ۳۱۹	حاجیلو، ۲۲۲، ۲۲۵، ۲۲۹، ۲۵۹، ۲۶۰
سعدلو، ۲۲۲	۲۶۱، ۲۶۴، ۲۶۶، ۲۷۹، ۲۸۱
شغد، ۳۲۵	ختای، ۱۹، ۲۶، ۲۷، ۴۹، ۱۷۴، ۱۷۹
سکیز اوغوز، ۴۱	خرخیز، ۱۴
سلطانلی، ۲۱۳	خرلوخیه، ۵۱
سوغداق، ۳۲۵	خلج، ۲۴، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۱۸۰

قبچاق، ۵۳، ۵۶، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۹، ۷۳، ۷۵، ۸۰، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۹، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۸، ۲۹۱، ۲۹۳، ۲۹۶، ۳۱۷، قرغیز، ۲، ۷، ۱۴، ۱۵، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۸، ۲۹، ۴۴، ۴۸، قرقیز، ۴۴، ۴۸، ۴۹، ۶۵، قره‌تاتار، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۶۲، ۲۶۳، قره‌خانیان، ۱۷، ۴۵، ۵۷، ۹۷، ۱۱۸، ۱۱۹، قره‌ختای، ۱۹، ۱۷۴، ۱۷۹، قره‌قویونلوها، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۳۳، قره‌مانلو، ۲۲۲، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۶، ۲۸۷، قره‌مانیان، ۲۳۹، ۲۴۸، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۹، ۳۱۳، قره‌یغما، ۵۷، قره‌یغاج، ۵۹، قشقای، ۶۱، ۶۳، قفچاق، ۶۵، ۶۶، قوقون، ۶۸، قوت، ۱۶، قورلق، ۷، قول‌بی، ۶۸، قومان، ۱۱، ۶۶، ۸۲، ۸۶، ۸۷، ۱۰۹، ۱۱۳، ۱۳۱، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۸، ۱۸۴، ۱۸۹، ۱۹۲، ۱۹۴، ۲۰۰، ۲۰۶، ۲۱۲، ۲۵۰، ۲۹۳، ۲۹۸، ۲۹۴، سولدوس، ۲۱۷، ۲۲۰، ۲۲۴، ۲۳۸، سی‌ان‌بی، ۳۹، شام‌بیادی، ۲۶۲، ۲۷۲، شاملو، ۲۲۹، ۲۴۵، ۲۶۵، علی‌داغلی، ۳۱۲، فارس، ۹، ۱۰، ۶۱، ۸۶، ۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۵، ۲۰۹، ۲۲۱، ۲۲۶، ۲۲۷، ۳۲۰، ۳۲۳، فوری، ۱۸، ۱۳۴، قارا‌تورگیش، ۲۴، قار‌قاراخان، ۶۴، قارقین، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۹۵، قارلوق، ۷، ۱۴، ۱۵، ۲۴، ۲۷، ۳۱، ۳۶، ۳۷، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۵، ۴۸، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۳، ۶۵، ۶۸، ۷۷، ۸۲، ۸۸، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۱۰۴، ۱۶۹، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۲۱۰، ۲۱۸، قاری‌بای، ۶۸، قاغنی، ۶۷، قالاج، ۲۴، ۵۹، ۶۲، ۶۳، ۳۱۵، قالمق، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، قالموق، ۴۹، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۶، ۳۰۸، ۳۱۰، ۳۱۲، قانگلی، ۶۶، ۶۷، ۱۷۲، ۱۷۵، ۱۷۹، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، قایی، ۵۳، ۹۹، ۱۰۹، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۶۴، ۲۶۶، ۳۰۲، ۳۱۲	قبچاق، ۵۳، ۵۶، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۹، ۷۳، ۷۵، ۸۰، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۹، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۸، ۲۹۱، ۲۹۳، ۲۹۶، ۳۱۷، قرغیز، ۲، ۷، ۱۴، ۱۵، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۸، ۲۹، ۴۴، ۴۸، قرقیز، ۴۴، ۴۸، ۴۹، ۶۵، قره‌تاتار، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۶۲، ۲۶۳، قره‌خانیان، ۱۷، ۴۵، ۵۷، ۹۷، ۱۱۸، ۱۱۹، قره‌ختای، ۱۹، ۱۷۴، ۱۷۹، قره‌قویونلوها، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۳۳، قره‌مانلو، ۲۲۲، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۶، ۲۸۷، قره‌مانیان، ۲۳۹، ۲۴۸، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۹، ۳۱۳، قره‌یغما، ۵۷، قره‌یغاج، ۵۹، قشقای، ۶۱، ۶۳، قفچاق، ۶۵، ۶۶، قوقون، ۶۸، قوت، ۱۶، قورلق، ۷، قول‌بی، ۶۸، قومان، ۱۱، ۶۶، ۸۲، ۸۶، ۸۷، ۱۰۹، ۱۱۳، ۱۳۱، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۸، ۱۸۴، ۱۸۹، ۱۹۲، ۱۹۴، ۲۰۰، ۲۰۶، ۲۱۲، ۲۵۰، ۲۹۳، ۲۹۸، ۲۹۴، سولدوس، ۲۱۷، ۲۲۰، ۲۲۴، ۲۳۸، سی‌ان‌بی، ۳۹، شام‌بیادی، ۲۶۲، ۲۷۲، شاملو، ۲۲۹، ۲۴۵، ۲۶۵، علی‌داغلی، ۳۱۲، فارس، ۹، ۱۰، ۶۱، ۸۶، ۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۵، ۲۰۹، ۲۲۱، ۲۲۶، ۲۲۷، ۳۲۰، ۳۲۳، فوری، ۱۸، ۱۳۴، قارا‌تورگیش، ۲۴، قار‌قاراخان، ۶۴، قارقین، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۹۵، قارلوق، ۷، ۱۴، ۱۵، ۲۴، ۲۷، ۳۱، ۳۶، ۳۷، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۵، ۴۸، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۳، ۶۵، ۶۸، ۷۷، ۸۲، ۸۸، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۱۰۴، ۱۶۹، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۲۱۰، ۲۱۸، قاری‌بای، ۶۸، قاغنی، ۶۷، قالاج، ۲۴، ۵۹، ۶۲، ۶۳، ۳۱۵، قالمق، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، قالموق، ۴۹، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۶، ۳۰۸، ۳۱۰، ۳۱۲، قانگلی، ۶۶، ۶۷، ۱۷۲، ۱۷۵، ۱۷۹، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، قایی، ۵۳، ۹۹، ۱۰۹، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۶۴، ۲۶۶، ۳۰۲، ۳۱۲
--	--

۲۹۴، ۲۹۱، ۲۶۷، ۲۶۴، ۲۶۲	قونی، ۴۷، ۲۶، ۱۱
۳۰۴، ۳۰۳، ۲۹۸، ۲۹۷، ۲۹۶	قینیق، ۲۴۶، ۱۱۴
۳۱۶، ۳۰۸	کردها، ۲۸۱، ۲۷۸، ۲۰۸، ۱۶۴، ۱۵۳
نوشه‌پی، ۴۷، ۲۲، ۲۱، ۲۰	۲۸۴
نوغای، ۳۰۸، ۳۰۷، ۲۱۶	کنگر، ۶۸
هایم، ۵۱	کوچت، ۱۰۹، ۶۶
هزبانیه، ۱۳۸	کوری، ۱۸
هفتالیت، ۱۹	کوریکان، ۱۸، ۱۷
هفچاق، ۶۷، ۶۶، ۶۵	کیتانی، ۱۹
هون، ۳۰۸، ۴۱، ۳۹، ۲۷	کیمک، ۱۰۶، ۶۵، ۶۴، ۶۳، ۱۴
هوی-هو، ۴۰	گوک ترک، ۱۳، ۱۲، ۱۱، ۱۰، ۸، ۷، ۶
هیفچاک، ۶۴	۱۴، ۱۵، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۲
یاپاقو، ۱۷	۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹
یازیر، ۲۵۸، ۲۲۱، ۲۱۵، ۱۸۶، ۱۸۵	۳۰، ۳۱، ۳۴، ۳۶، ۳۷، ۳۹، ۴۰
۳۱۳	۴۲، ۴۴، ۴۷، ۴۸، ۵۱، ۶۸، ۷۰
یاقوت، ۲۹۳، ۱۷۷، ۸۰، ۱۸	۳۱۴، ۱۶۲
یر بابیرکو، ۱۶	گوکلنگ، ۲۱۳
یغما، ۹۶، ۵۷، ۵۶، ۵۵، ۵۳، ۴۸، ۴۷	گوکلی، ۲۱۳
۱۰۵، ۹۷	گورگلان، ۳۱۲، ۳۰۷، ۳۰۱، ۲۱۴، ۲۱۳
یمک، ۶۷، ۶۵، ۶۴	مانگیت، ۳۰۸، ۳۰۷، ۲۱۳
یموت، ۳۰۷، ۳۰۱، ۳۰۰، ۲۱۲، ۷۴	مجار، ۶۸، ۶
۳۱۳، ۳۱۱، ۳۱۰	مغول، ۶۱، ۵۳، ۵۰، ۴۹، ۱۹، ۱۸، ۱۶
ینی ایل، ۲۸۱، ۲۷۸، ۲۷۰، ۲۶۹، ۲۶۱	۶۲، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۷۲، ۷۹، ۸۰
۲۸۳	۸۳، ۸۵، ۸۷، ۹۴، ۱۶۴، ۱۷۵
یوروک، ۲۶۷، ۲۶۶، ۲۵۷، ۲۵۶، ۲۵۵	۱۷۶، ۱۷۷، ۱۹۰، ۱۹۵، ۱۹۶
۲۸۵، ۲۸۴	۱۹۸، ۲۰۲، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۰
یولا، ۲۷۳، ۶۸	۲۱۱، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹
یویا، ۲۲۳، ۲۰۴، ۱۹۸، ۱۷۲، ۱۷۱	۲۲۰، ۲۲۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴
۲۶۵، ۲۳۳	۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹
	۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴

۴. برخی اصطلاحات دیگر

آتا، ۵، ۴۹، ۸۲، ۸۶، ۸۷، ۹۰، ۹۵، ۹۸،	اوغوزهای «ینالی»، ۱۵۶
۱۰۱، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۱۴، ۲۴۸،	اولوغ ارکین، ۱۷
۳۰۰، ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۴	اولوغ ایرکین، ۱۰، ۳۲۰
آرتوقلی ها، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹	ایچکی سالور، ۲۱۲
آل بویه، ۱۲۴، ۱۳۹	ایل تبر، ۲۷، ۳۷
اخشید، ۲۸	ایل دیزی ها، ۱۶۲
اخلاط شاهیان، ۲۰۷	اینال، ۱۰۰، ۲۰۷، ۲۰۹، ۳۰۰، ۳۱۷
اردوی زرین، ۲۹۶، ۲۹۷، ۳۰۲	اینالیان، ۲۴۴
اردوی طلائی، ۲۱۱	اؤلوشی، ۹۱
ارگان دوشیرمه، ۲۵۵، ۲۷۵	بالبال، ۹۱
اسماعیلیه، ۱۷۸	بایات، ۸۹، ۳۱۲
افریغ زادگان، ۱۰۶	بود، ۸
افریغیه، ۱۰۶	بودون، ۷، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۲۳، ۳۲،
افشاریه، ۲۳۲، ۳۰۹	۳۶، ۴۲
البرانی، ۱۰۷، ۳۱۶	بوزاق، ۴۷
امپراطوری بیزانس، ۶۹، ۱۱۳، ۱۱۴،	بوغراخان، ۵۷، ۱۲۹، ۳۱۷
۱۵۴، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۵، ۱۶۷،	بوی، ۸، ۲۵۲
۱۹۹، ۲۰۵	بیگو، ۵۱، ۵۷، ۸۹، ۹۹، ۱۰۷، ۱۰۸،
امپراطوری عثمانی، ۱۶۹، ۲۱۱، ۲۲۴،	۱۰۹، ۱۱۹، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۴،
۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۶۷، ۲۷۱،	۱۴۱، ۱۴۹، ۱۵۰، ۳۱۶، ۳۱۷،
۲۷۷، ۲۸۸، ۲۸۷	۳۱۹، ۳۲۰
اوج اوق، ۲۲	پادشاهی دهلی، ۶۳
اوغوزنامه، ۲۱۵، ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۹۸	تاغان ارسلان زادگان، ۲۰۷
اوغوزهای بالخان، ۱۲۷	ترخان، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۱۳
اوغوزهای سلجوقی، ۱۰۹، ۱۲۷، ۱۳۲،	ترکان دهلی، ۶۰
۱۶۴	ترکمن های استاورپل، ۲۱۲، ۳۱۱
اوغوزهای عراق، ۱۲۷، ۱۳۴، ۱۳۶،	ترکمن های اسکودار، ۲۶۰
۱۳۷، ۱۴۶	ترکمن های چوپانی، ۲۲۰

،۱۵ ،۱۶ ،۱۷ ،۱۸ ،۱۹ ،۲۰ ،۲۲ ،
 ،۲۳ ،۲۴ ،۲۵ ،۲۶ ،۲۷ ،۲۸ ،۲۹ ،
 ،۳۰ ،۳۱ ،۳۲ ،۳۳ ،۳۴ ،۳۵ ،۳۶ ،
 ،۳۷ ،۳۹ ،۴۰ ،۴۱ ،۴۲ ،۴۳ ،۴۴ ،
 ،۴۵ ،۴۷ ،۴۸ ،۴۹ ،۵۳ ،۵۴ ،۵۷ ،
 ،۵۸ ،۶۴ ،۶۵ ،۶۷ ،۷۰ ،۱۰۳ ،
 ،۱۰۴ ،۱۰۵ ،۱۱۹ ،۱۲۰ ،۳۱۶ ،
 ۳۱۷ ،۳۱۹ ،۳۲۲ ،۳۲۳ ،۳۲۶

خاقانیه، ۵۵

خاندان بهمنی، ۲۲۲

خاندان روادی، ۱۳۸، ۱۴۶

خاندان لثو، ۱۹

خلافت المهدی، ۷۷

خوارزمشاهیان، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۷۵، ۸۰

۸۶، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۶۲، ۱۷۵،

۱۸۶، ۱۸۷، ۲۹۱، ۲۹۳

دده، ۹۰، ۲۵۸، ۳۱۸

زندیه، ۳۰۹

سالتوق‌ها، ۲۰۷

سلسه تانگ، ۱۱

سوباشی، ۳۱۸

سوقاق، ۸۶، ۸۷

سیستم تیمار، ۲۵۵

شاد، ۸، ۱۲، ۱۳، ۱۵، ۲۶، ۲۷، ۲۹، ۳۰

۳۲، ۳۶، ۴۲، ۱۸۶، ۲۵۱

صفویه، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۷، ۲۲۸،

۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۵۰، ۲۵۱،

۲۵۲، ۲۵۵

عراق عجم، ۱۲۴، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰،

۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۶۵،

ترکمن‌های حلب، ۲۲۳، ۲۲۸، ۲۲۹،

۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۹،

۲۶۰، ۲۶۱، ۲۷۷، ۲۷۹، ۲۸۰

ترکمن‌های ساین خانی، ۲۱۳

ترکمن‌های شام، ۲۴۴، ۲۴۵

ترکمن‌های قره‌قویونلو، ۲۲۰

ترکمن‌های ماوراء خزر، ۷۴، ۲۱۴، ۲۲۳،

۲۸۹، ۲۹۴، ۲۹۸، ۳۰۳، ۳۰۵،

۳۱۰، ۳۱۲، ۳۱۵

ترکمن‌های ناوکیه، ۱۶۷، ۲۰۳

ترکمن‌های یاقا، ۲۱۳

ترکهای اسماعیلیه، ۲۰۲

ترکهای بولدوقلو، ۲۰۲

تغ، ۶۵

تقویم ترک، ۴۰، ۲۱۶

توتماچ، ۹۳، ۱۶۴

توتوغ، ۱۶، ۶۵

توتوق، ۱۰، ۲۶، ۲۸، ۳۰، ۴۲، ۶۵،

۳۱۷، ۳۲۱، ۳۲۲

توغرا، ۱۰۱

توغراق، ۱۰۱

توغرالیق، ۱۰۱

تو-کیونه، ۳۸

جبغویه، ۵۷

جبویه، ۵۷، ۱۰۰

چو-پان-چو، ۶۸

چوپان چور، ۶۸

چور، ۶۷

حکومت ایلخانان، ۲۱۷

خاقان، ۵، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴،

گوک ترک غربی، ۲۰، ۲۲، ۲۴، ۲۵، ۴۷، ۷۰، ۴۸	۲۹۴
مأمون زادگان، ۱۰۶	عراق عرب، ۱۶۵، ۲۲۱، ۲۲۶
مأمونیان، ۱۰۶	غزنوی، ۶۰، ۸۹، ۹۷، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۰
مأمونیه، ۱۰۶	۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵
ملک الملوک، ۱۴۱	۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۳۳
مملوک، ۹، ۸۴، ۹۳، ۱۰۹، ۱۴۷، ۱۴۸	۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۳، ۱۴۴
۱۶۲، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۹	۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۱
۱۷۰، ۱۷۱، ۱۹۴، ۱۹۹، ۲۰۰	۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۸۴
۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۳۸، ۲۴۵	۳۲۰
۲۴۹	غزنویان، ۶، ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۱۸، ۱۲۱
منگوجوک ها، ۲۰۷، ۲۰۹	۱۳۳، ۱۳۴، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۴
هالای، ۹۳، ۱۵۷	۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۶۵، ۱۶۶
یابغو، ۸، ۱۵، ۲۰، ۲۳، ۲۷، ۳۰، ۳۶	غور، ۴۶، ۶۰، ۶۱، ۷۴، ۷۵، ۱۰، ۱۶۹
۳۷، ۴۲، ۴۷، ۵۷، ۶۵، ۷۲، ۷۸	۱۷۰، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۷، ۱۸۸
۷۹، ۹۷، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۴	۱۸۹، ۱۹۵، ۳۱۰، ۳۲۴، ۳۲۵
۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۴	فرقه اصلاحیه، ۲۷۸، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۶
۱۱۵، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۸	قاجارها، ۲۳۱، ۳۰۹
۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۵۴	قام، ۱، ۹۰، ۱۲۳
۱۵۹، ۱۶۷، ۲۰۵، ۲۴۷، ۳۱۴	قانگ، ۹۰
۳۱۹	قره اوغوز، ۱۹۴
ینال، ۵۵، ۹۶، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۲۶، ۱۳۱	قره غوز، ۱۹۴
۱۴۱، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۵	قره مانیان، ۲۳۷، ۳۲۹
۱۵۶، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۶، ۲۰۷	قزل باش، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۵۰، ۲۵۵، ۲۶۹
۲۰۹، ۲۲۸، ۲۴۴، ۲۵۹، ۲۶۱	۲۷۱
۲۸۱، ۲۸۰	قورلتای، ۱۴۷
ینال تگین، ۳۲۰	قیجیق ینال، ۹۶
یناللی ها، ۱۳۱، ۱۴۶	کوردوس، ۱۴۸
ینی چری، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۸۱	کیچیک ینال، ۱۰۰
یوغوآشی، ۹۱	گنبد، ۸۳، ۸۴، ۹۰، ۱۸۴
	گوک ترک شرقی، ۱۱، ۱۵، ۲۲، ۲۳، ۴۷

OGUZLAR (TÜRKMENLER)

**Ýazan:
Prof.Dr.Faruk SÜMER**

**Terjime:
Annadurdy ONSORY**

**Hajy Talaýy neşirýaty
Günbet 2001**

OGUZLAR (TÜRKMENLER)

Yazan :
Prof. Dr. Faruk SÜMER

Terjime :
Annadurdy ONSORY

Hajy Talaýy neşirýaty

